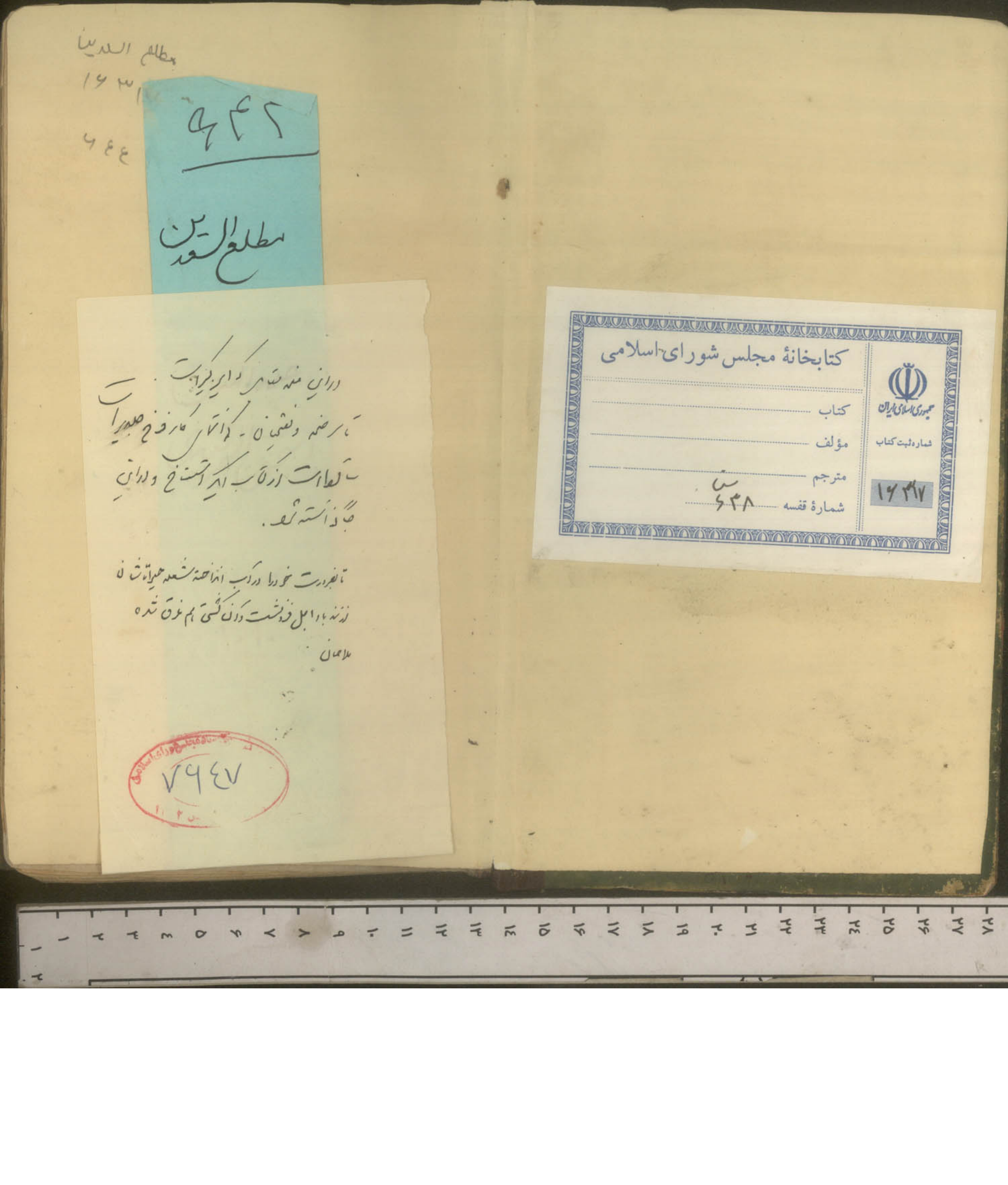
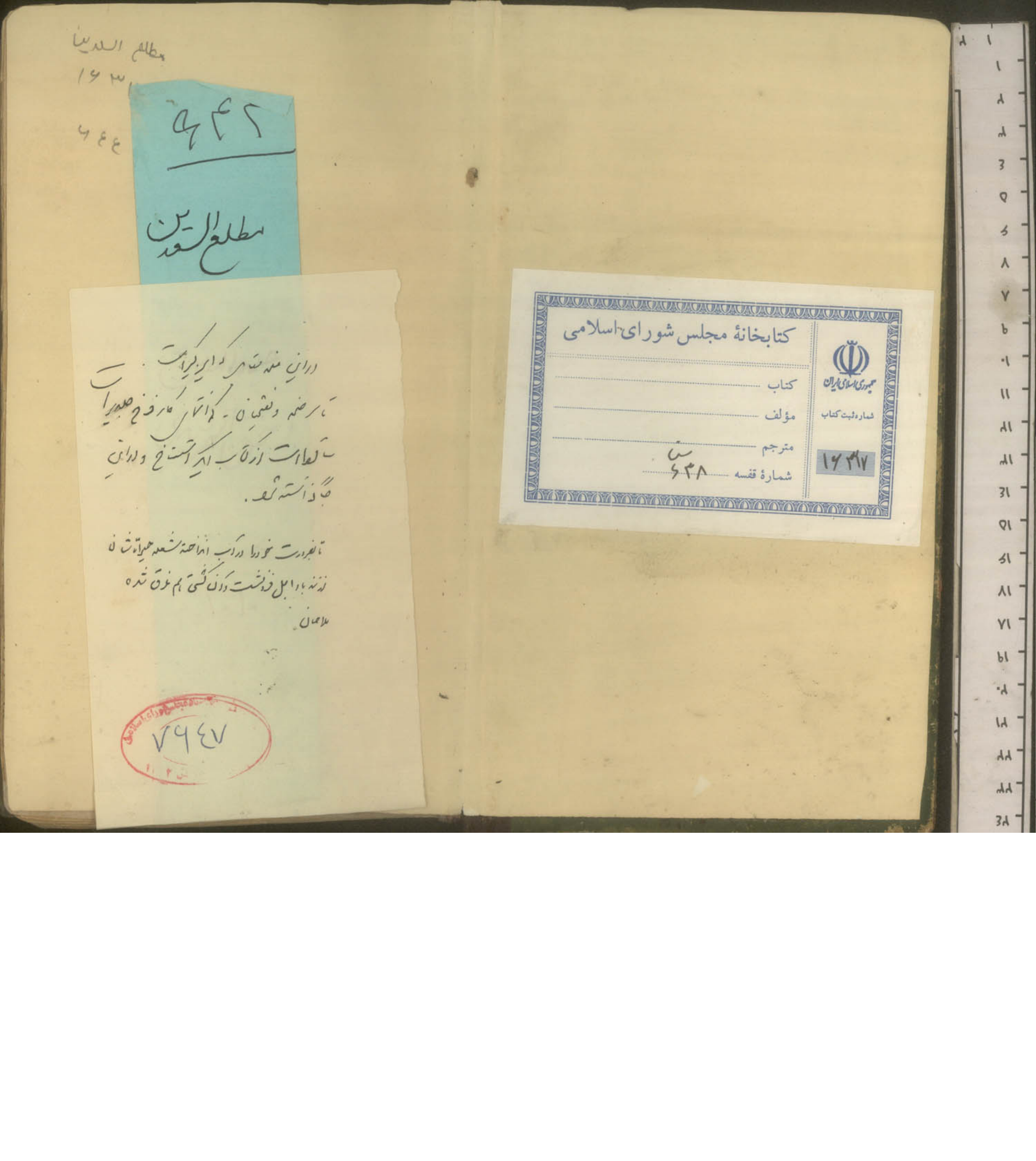
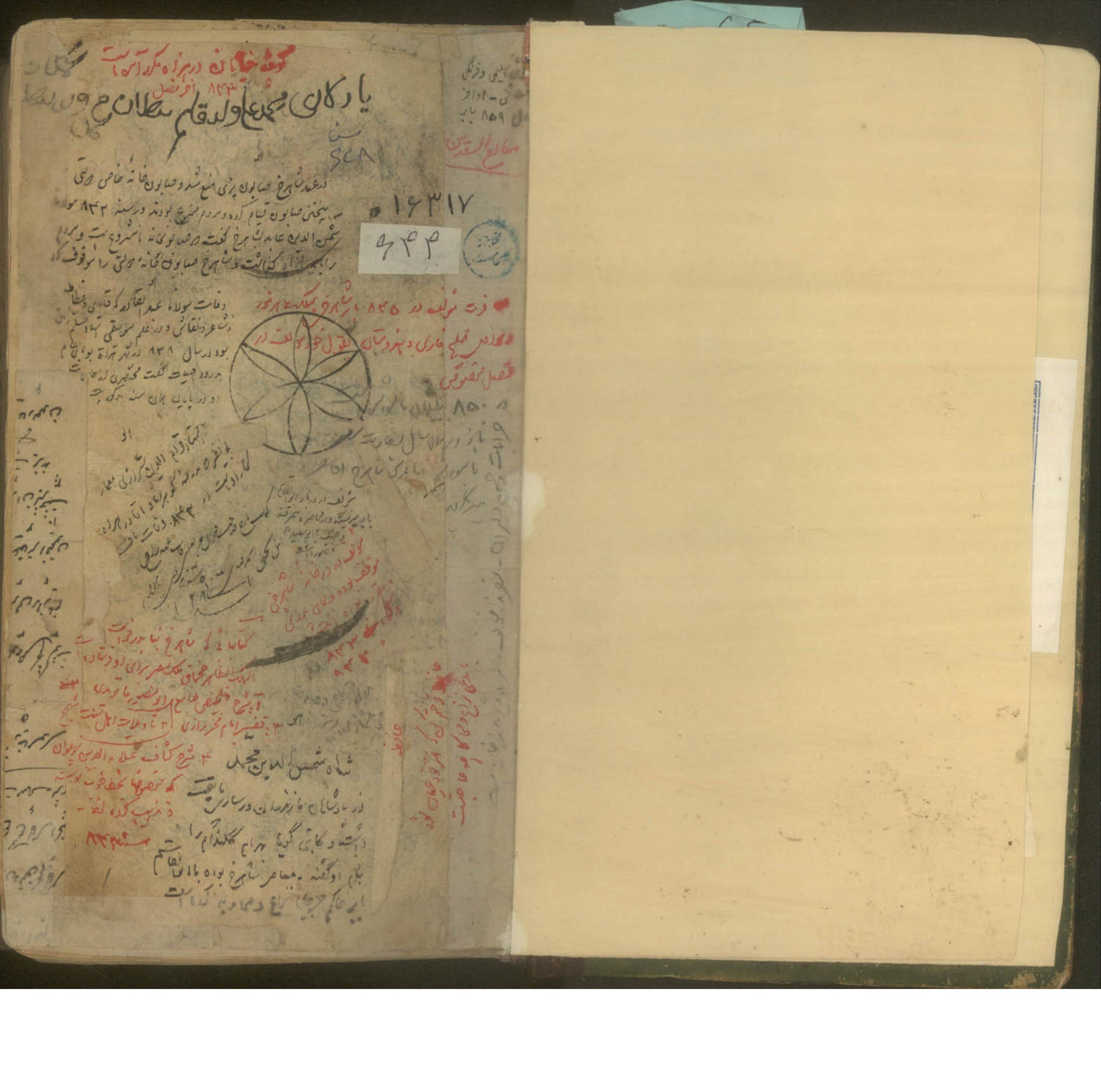



۶۴۲
مطلع السعدین
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
س
شمارهٔ قفسه ۶۳۸
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۶۳۹۷
۷۶۴۷


۶۴۲
مطلع السعدین
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۶۳۴۷
۷۶۴۷



مجموعه خیابانی در هراه مکرر آمده است
یادگار محمد علاء الدوله سلطان
در عهد شاهرخ صابون پزی منع شد و صابون خانه خاص
بهیختن صابون قیام کرده و مردم ممنوع بودند در سنه ۸۴۲
شمس الدین عابد شاهرخ گفت صابون خانه را مشروع است
۱۶۳۱۷
۶۴۴
وفات مولانا عبد القادر
۸۴۵
۸۵۰
شاه شمس الدین محمد



با وجود وجود خود استقلال نمود اگر مناسب علو و ملایم حدت
طبیعت آن بود که از حقایق و دقایق معقول و مفهوم و استکشاف
اسرار و استطلاع انوار استفسار نماید و سمند این ابتحاث را با
فرسان اتقان و ایقان بنماید الا آن عکاوانی ولا تبرکنی
ورای سنداوچون غزال مشکین خال قلم در حبال این رقم
نافه گشای شد و خامه عنبرین شمامه بر شام این مرام عطر
سای گشت زبان به ان سان داد و راز دل چنان در
میان نهاد که خضر آیین چون از چشمه نوشش یعنی ظلمات دوات
آب حیات بر دارد اصل داستان و حکایت در لباس
ساده نیز در نظر مردم دیده در جلوه آرد تا زلال
اصل مقال و خیال نو حلال بواسطه استعارات غریب
و نسب تشبیهات و تشبیهات عجیب تیره و آشفته
نشود و اگر چه شاید که گاه گاه بلبل طبع نغمه ساز در هوا
انشا پرواز نماید و احیانا در چمن داستان سرایی و انجمن
سخن آرایی داستانها سازد و نواها سراید و چون در
اثنا حکایات و اخبار و اتفاقات تذکار اسامی
نامی شاهزادهای گرامی و بعض فرزندان
جهانبان حضرت صاحبقران احتیاج میشود
اگر هر نوبت زبان قلم مشکین رقم نعت با
حلاوت القاب کامیاب گردد هر آینه
موجب اطناب آید ذرا با خامه گوهر نگار آنست

ذکر جلوس حضرت خاقان سعید معین السلطنة والدنیا
شاهرخ بهادر بر سریر سلطنت و بنای مملکت ایمان

قال الله تعالی هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق
بعض درجات سزاوار خلافت حضرت باری و جهانداری
و شایسته سریر سلطنت و کامکاری سعادتمندی تواند بود که منظور
علو همتش تقویت دین مستبین باشد و نصب عین ضمیر منیرش
تمشیت احکام شرع سید المرسلین آینه طبع سکندرش چون مصقل باشد انجلا
پذیرد و در جام جهان نمای رای ممالک آرای او جز صورت
یکی دو تاج و تاج خلافت افسر سروری شاید که لمعان جواهر
سامان آن ها گوهر عالم افروز آفتاب زلال سبع ادراکش
رخسار گلزار عدل را آب روی دارد و عجبه یکجان خوش گذارش جان ظلم
از سینه مجروح مرد دل خسته برون آرد و نهال آمال او چون درخت اقبال
بالا کشد سایه عنایت بر سر سوختگان آفتاب عنا اندازد و گلشن امید او چون
غنچه مراد بار آورد و بر نسیم جان پرور عدالت مشام ایام معطر سازد و همگی همت
بر افاضه خیرات و اشاعت مبرات صرف نماید و عامی نهمت بر تعظیم سادات
و علما و تکریم مشایخ و صلحا بذل فرماید و لله الحمد و المنه که عنایت قادر مختار ملک
کریمه تؤتی الملک من تشاء را ابواب سعادت بر روی ارباب دولت گشاده و در
ارادت حضرت پروردگار مقتضای و الله یؤتی ملکه من یشاء و عنان
ممالک ایران و توران بقبضه اقتدار شهریاری داد که در استحقاق تاج خلافت گوی
علالت در استعداد سریر سلطنت سایه بسان آفتاب فیض او بر خشک و تر
تابان و ابر احسان بحر و بر باران تحت سلطنت بوجود سلاطین فرمانفرما
آفاقی های سعادت از اوج سپهر خلافت نظم خاقان اعظم کامگار
و سند بر زمان شه روز و فرش فرقدان اعلام اعلا داشته



وجهان در کنف امن و امان ارام گرفت **نظم** روح حافظان اند پنهان
در دو و عاشر روح هان — سع جهان گرش جهان رونق اعدا او شسته
گروشان از جاه او راضی زسم وراه او — بوسته دولتخواه او و سر و مصلا در آن تشنه

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب ماوراء النهر و مدت وقوع آن محرهوا و ذکر وقایع آن فصل

حضرت خاقان سعید خورشید وار بر سپهر سلطنت اقلیم چهارم بر آمده و رایات
ظفر آیات باوج انجم بر آمد و صحرا فتات نا شرتن ناظم جهان کشایی و اعلام
فرمان روای التفات فرمود و عفو و دولت در سلک سعادت انتظام
یافت در این سال امیر جلال حوبت که میرزا خلیل سلطان دار السلطنه
سمرقند را مستقر دولت ساخته بود که غلاد در آمد و عنان عالم را در قبضه تصرف آورد
رای انور زاده الله شرفا اقتضای آن فرمود که پیش از آنکه فتوری بقواعد سلطنت
حضرت صاحبقران راه یابد آفتاب عنان حضرت خاقان سعید بر ان مملکت تابد
امرا عظام امیر مضراب و امیر حسن فی رحال و امیر علیکا رکوکلتاش و امیر خواجه
را اخشط حراسان نصب فرموده رایات خورشید فر و اعلام ماه پیکر را در دار السلطنه
هراة بجانب ماوراء النهر عزیمت فرمود و ارتقاء امیر عبد الصمد ولد امیر سیف الدین را
با حصار لشکر باد غیس روان داشت خضر خواجه برادر امیر شیخ حسن قوچین با اعلی احوال
سمرقند رکاشت و در ان در دره زنگی بار رسید خواجه از طرف سمرقند رسید و اخبار
آن دیار بمجلس عرض رسانید و انحضرت ارکان دولت را احضار ساخته حرف تفتیش و
شاور هم فی الامر فرمود مشورت در میان آمد هر کس بقدر رای و حسن
کیاست در مهمات ملکی سخنی گفت و دولت دران بود که حصه داشت می نمود عاقبت
عزمت را ای فرمانروای بر آن قرار گرفت که چون ایام تابستان را بواسطه عزمت ماوراء النهر ساعد نمی شود
بنا بر احتیاط شهر هراة را مرمت و عمارت می باید کرد و ازان زمان که حضرت
صاحبقران فتح هراة نموده دروازها کنده و دیوارها خراب شده آن شهر را عرا بود
فرمان عالی نفاذ یافت که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هراة را که امروز

و نور حدیقه ملک امیرزاده جهان شاه امیر قسم سلطان بعرض رسانید و موجب
ارتیاح و سبب انشراح گشت و ایلچی میرزا خلیل سلطان رسیده عرضه داشت از قبل
شاه زاده که بنده و دولتخواه و آتابک خدم و امیر الوس انحضرت در خراسان است
عرض کرد ان ملک را بار گذاشته اند گذاشت و امولات را به بنده بی اتفاق و آتابکی
تفویض بنده فرمود که ام بنده این شغل را از من مستعد تر توانند بود اگر ملتمس
بنده قبول فرموده حقوق هوا دوستی رعایت نمایند و مدت سعادت و دولت
فرمایند چون نوبه فرمان سمرقند مرحمت و عنایت را شارت نافذ شد
خاقان سعید در جواب او قبول نموده و مرحمت فرمود امیر شاه ملک را بالطلب
ممالک او فرستاد و امیرزاده سلطان حسین در حوالی اندخود در موضع اراردوی اعلی
فرار نمود و از سمرقند خبر آمد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده بالشکر آراسته
عازم کنار آب است و امرا از خبر رسیدن سرحد ممالک امیر رستم طغای بوقا که دارد
ایجا بود از کنار آب بیرون آمده در رکاب همایون شاهزاده عالمیان از ان کنار ساروی
ملازمت پیوستند و امیر شیخ نور الدین نیز ملحق شد و امیر عبد الصمد لشکرهای بادغیس را
اورده جمعیت بسپاه ظفر پناه آمد و حضرت خاقان سعید دید که اول خبر رسید که امیر علی
از میرزا خلیل سلطان جدا شده بیلخ آمده و انحضرت امرا عظام امیر شیخ لقمان برلاس و امیر
و امیر یوسف خواجه را از ان طرف فرستاد و امیر شاه ملک که بعوض فرموده پیش از اخط کنار
آب رفته بود و از فلاخ حصه داشت او رسیده مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیر خواجه
و امیر شمس الدین عباس و امیر اجول شاه آمده اند اگر حضرت فرموده امیر شیخ نور الدین
را فرستند تا با ایشان یکی گویند حالیا حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین و امیرزاده
پیش ما آمده شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و هر چه شرط و عهد کنند
وفا کرده آید امرا ان طرف آمده امیر شیخ نور الدین و یکدیگر را ملاقات کرده
ویرا عرض رسانید که امیر صاحبقران سلطنت جانب او واگذار فرموده و
ممالک ستاد و حواس ستار گذاشت اکنون فرزندان اند که در حدود آن دولت

پیش میرزا محمد جوکی که از شیخ گریخته و چون حقایق شاهزادگان میرزا الغ بیک
کورکان و میرزا [illegible] سلطان محمد با جارسال و لشکرات که در سمرقند مانده
اند بار دیگر روی بجانب روان داشتند و ممالک اطراف چون میرزا [illegible] سلطان
را مسلم باشد و حضرت خاقان سعید الحاکم شیخ را [illegible] دیده بود تجویز فرمود و امیر شیخ
و امیر [illegible] الصمد و [illegible] واسته داد و خازن اتیمش بود که از جمیع امور ایشان به تمام مهمات
سرانجام نموده باز آمدند و از حضرت اعلی تعیین سعادت دار السلطنه هراه
تعیین [illegible] و امیر سلطان شاه عرضه داشت که تومانات و دیوانی ... از راه دو آمده
و اسباب [illegible] دارند اگر فرمان شود در نواحی شبرغان و اندخود حضرت
خاقان سعید [illegible] فرموده که [illegible] آن طرف [illegible] انداراست
درگاه عالم پناه شوند و پیش از آنکه امیر سید خواجه آمده و خراسان آمده عرضه
بود که خواجه سلطان علی سبزواری برادرزاده خواجه [illegible] سرداران لشکر
و کردن افرازی میکند و در حوالی امیر مضراب [illegible] آمده بود و فرمان
امیر مشار الیه و امیر خواجه مسعود سبزواری گشته در آن دیار [illegible]
نقال [illegible] روز جهت سوی هراه [illegible] [illegible] شای لطف [illegible]
ذی قعده الحرام بود [illegible] فرمود ذکر یاغی شدن خواجه سلطان علی سبزواری
که امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس مشغول بود خبر آمد که خواجه سلطان علی بن خواجه
مسعود سبزواری [illegible] حضرت صاحبقران را [illegible] کرده [illegible]
برادران [illegible] در اطراف ولایت دراز کرده [illegible]
[illegible] امیر سید خواجه علی الفور با سپاهی که [illegible] عزم نمود و در شهر
ذی قعده [illegible] که سبزوار [illegible] و در [illegible]
فرود آمده و سرعان [illegible] لشکرهای اطراف [illegible] شدند [illegible]
دوانیده و امیر مضراب رسیده مردوار [illegible] سوار [illegible]
[illegible] سبزوار فرستاده و خواجه سلطان علی [illegible] سبزوار [illegible] اسماعیل برکانی

جمعی [illegible] میرزا اباشیخ [illegible] در آمد [illegible] ایشان را مردانه
[illegible] در روی صف کارزار زیاد [illegible] [illegible] اسپهبد [illegible]
که باید [illegible] پادشاهی کنی [illegible] خواجه سلطان علی [illegible]
در عقب [illegible] لشکر منصور [illegible] امیر سید خواجه [illegible]
ایشان [illegible] و قتل بسیار کرد [illegible] سبزوار [illegible] آمد ذکر احوال میرزاده
گورکان و درهای [illegible] امیرزاده ابابکر و میرزا عمر حضرت صاحبقرانی
[illegible] ممالک [illegible] و [illegible]
[illegible] و گرجستان و شروانات [illegible] میرزا ابابکر و میرزا عمر
[illegible] داشته بود [illegible] و در مجلد اول [illegible]
[illegible] و میرزا عمر [illegible] و در [illegible] کشته بودند که در
[illegible] و [illegible] و [illegible]
او خود را از روی حکم [illegible] و برادر [illegible] والی [illegible] در قرا باغ قشلاق
نموده بهار [illegible] الاطلاق گشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امرای اطراف
[illegible] و میرزا ابابکر با وجود [illegible] حضرت صاحبقرانی
نموده [illegible] ولایت [illegible] مصاحب والده [illegible]
میرزا عمر آمده و شرایط تعظیم و [illegible] پیشکش [illegible] آورده [illegible]
[illegible] و [illegible] ابراهیم شروانی و امرای اطراف [illegible]
و میرزا عمر [illegible] عازم بود [illegible]
قراباغ [illegible] دار الملک تبریز شده [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقرانی
[illegible] میرزا عمر [illegible]
[illegible] و در حدود [illegible]
[illegible] در ربیع الآخر [illegible]

میرزا عمر [illegible]

واکرام مخصوص کردانید و فرمود که خبر ... [illegible] ... بود در
اوجان زدند و عازم سلطانیه شده و روز بروز ... اطراف آمده
غلبه وارد جام تمام بهم رسیده و در زنجان رود که ... عراق و رستم ...
امیر شیخ بیک و امیر دولتخواجه اتابک زنجان میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر
رسیده عرضه داشتند که میرزا ابابکر در مقام الفساد است میرزا عمر ... در دوم شوال
در قرون سلطانیه نزول فرمود و فرمود که حیدری کنند میرزا ابابکر لشکر ...
با معدودی پیش آمد میرزا عمر در باب کرفتن ... مشورت کرد امرا و میرزاده عمر تابان و
حمی منع کردند و سایر امرا موافقت نمودند میرزا ابابکر ... و درآمد رسیدند
وکردن ... بود و نوکران او را غارت کردند و در ... سلطانیه محبوس کردند
و در پای ... که امیر حسین ... غرق ... او را در کوه ... سلطانیه
مضبوط دارند و میرزا عمر اوایل ذی قعده ... در کرج و همدان ... آمد و چند
انجا بوده و کار ... لرستان و کردستان جنگ ... سانیده
... مخصوص شدند و میرزا امیرانشاه و چون خبر کرفتاری میرزا ابابکر شنید
متوهم شده عازم دار الامان خراسان گشت و ...
وچند روز انجا بود و در آن وقت که ... رسید ... سلطان علی ...

ذکر فرزندان میرزا عمر شیخ میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا

چون خبر واقعه حضرت صاحب قران بممالک فارس رسید میرزا پیر محمد که ارشد
اولاد مرحوم میرزا عمر شیخ بود در دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش
میرزا رستم در اصفهان و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان بود و میرزا پیر محمد ...
خود را امیر لطف الله ... محمود ... و امیر ... حکومت ... شاه ...
وعمر ... مشورت طلبید بعضی ... امیر محمد ...
منشور ممالک ... که در ... آورده ...
... متابعت میرزا عمر ... بودند که میرزا امیرانشاه ...

در سوم ... متوجه ... گرفتند و ... ولایت ...
... حضرت ... رعیت
... قانون ... جمع ... بود ...
... میرزا ... معه
... آمد ... رسید و میرزا رستم ...
آمده و میرزا پیر محمد ... فرمود و
... میرزا پیر محمد ...
... در ... حکم ...
حکم ... وارد ...
... میرزا اسکندر ... میرزا عمر ...
... میرزا ... عادت شود
... عراق و فارس ... اجازت ...
... استقبال ...
...
میان ... و صلاح ...
... میرزا اسکندر ...
... عراق و فارس ...
... میرزا ...
اسکندر ...
... خواهد ...
...
... میرزا پیر محمد ...
... میرزا اسکندر ... میرزا عمر شیخ ...



دویست تومان عراقی نقد کرده و اکثر الکای تبریز را از خالی بیان برافتادند
وجهی که مسلم بود که تعلقه سلطانیه رسند امیرمیان بر جای ایشان را از تبریز
بیرون آورده با وکلا رسانید و میرزا اعمر از راه سلطانیه اردبیل به گرم رود
رسیده دانست که لشکریان تمام موالی رعایا را غارت کرده بودند و سلطانیه
رو داد و ان خبر استیلای میرزا ابابکر به سلطانیه محقق شد امرا و اشیل
عمر ایمان و سلطان ... امیر سعد الدین و عبد الرزاق فقد امداد و عزیمت بطرف میرزا ابابکر
و میرزا ابابکر فرستند و باقی سوی شدند ... آنست که بجای کاظم
روداد و از ... اطاعت ... و میرزا ابابکر
عمر ایمان و ... آورده ... سانیده ...
در اوجان ... میرزا اعمر ... ایشان ... مالها
سلطانیه ... میرزا ابابکر ... ظالم ... مملکت
و میرزا ابابکر تخت ... ترتیب نموده میرزا اعمر ... پادشاهی نشاندند
خند ... میرزا اعمر از جانب ... و عده دادند
رکان و ... و حمی ... سلطنه ... مسعلای
به تبریز آمده ... رکانان ... عایا ... کرده
خواجه ... صد هزار آورده ... محکم کرده استادند
میرزا ... شهر ... میرزا اعمر شاه و شاهزاده ها ... آمد
حاکم ... رکانان ... میرزا اعمر رکانان ... داده
... شهر ... خواجه ... قزوینی
... وحکمهای ... رکانان ... در شهر
و در این حال ... میرزا ابابکر ... میرزا اعمر بطرف عراق ... بود ذکر

احوال ... میرزا ابابکر و جلوس او با استقلال بر تخت سلطنت میرزا
ابابکر ... سلطنت بنام خود کرده ...
... شده ...

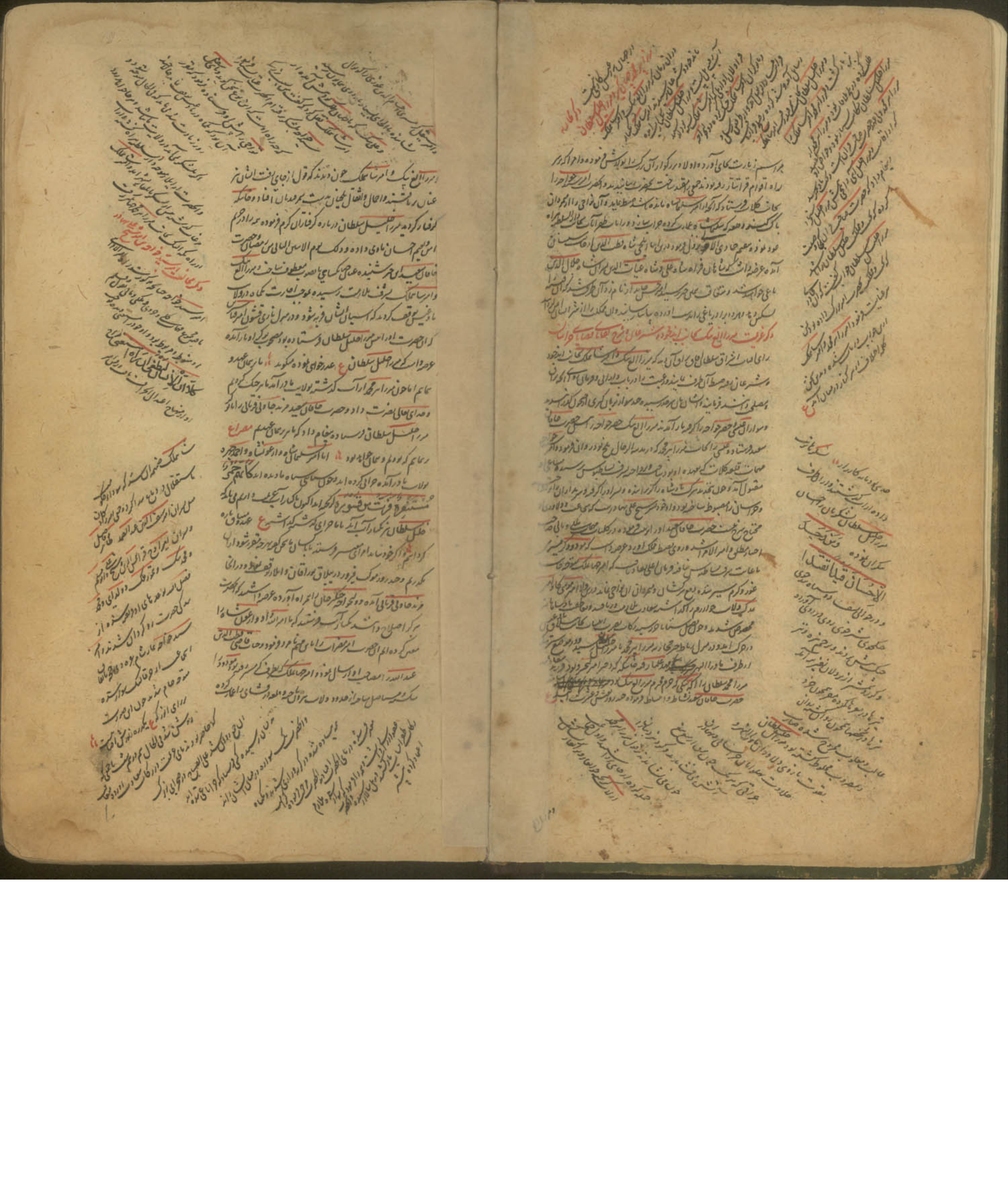
یکبار ... رسیدند در این اثنا خبر آمد که امیر ... میرزا ابابکر
مهم ... شاهزادگان فرستاده ...
شاهزادگان مشورت کرده ... قریب پنجاه هزار سوار ... جمع آمده
و میرزا ابابکر روی گردان ... در آن ... لشکریان ... ایلغار
ممالک را متصرف ... غنیمت است ... ایران ... عقب روان
شدند میرزا ابابکر در قزوین ... خبر ... شکست ...
نمود و عازم اصفهان شد ... لشکریان ...
باشید اگر خدای تعالی ...
تمام ... غفلت ... در حدود ... رسید ذکر

رفتن میرزا اعمر بطرف عراق و فارس و انتقال میرزا پیر محمد و برادران بجانب آخرت

میرزا اعمر ... حاکم ... که ما را
طاقت مقاومت میرزا ابابکر ...
... میرزا پیر محمد استمداد نمایند ... دهقان
قاصد فرستاده میرزا رستم ... میرزا رستم ... خود ...
روان گردید ... و در حدود اصفهان
میرزا رستم ... تمام شهر ...
کرد میرزا اعمر میرزا رستم ... در ایام ... حدود
... شده ...
... میرزا ابابکر ... فرستاده
... میرزا ابابکر را
میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر ... اصفهان
که در ... فرستادند ...
... میرزا ابابکر رسیدند و اصفهان ...

با خواص گران بکوچه باغها در آمد مردم شهر حصن داشته فرصت یافته جنگ پیش
آمدند و بسیار زخم دار شده از طرفین برگشتند و شبانروز پاس داشتند میرزا ابا بکر
روز دیگر با مجموع لشکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته بکوچه باغ در آمده جنگ در انداخت
و دویست آدمی از مردم شهر بقتل آمده سه سردار گرفتار گشت و اهالی شهر که از لشکر میرزا [illegible]
تا در دروازه [illegible] گرفته مردم را از [illegible] آورده و اگر میرزا ابا بکر هم
نومیدی [illegible] آن بودی که شهر مسخر گشتی روز دیگر سادات و اکابر و اهالی [illegible]
قبول کرده که هر چه از سوق [illegible] آورده [illegible] خطبه بنام میرزا ابا بکر [illegible]
و هر چه از حشم [illegible] بوده باز فرستادند و روز دیگر [illegible] جمیع [illegible] نظام
نمایند میرزا ابا بکر از آن قرار برگشته کوچ [illegible] که شهر را [illegible] و هر چه [illegible]
حاصل [illegible] لشکرها سوار کرده [illegible] شهر آمدند
و از طرفین جنگ بسیار کردند شهریان چون دانستند که میرزا ابا بکر نقض عهد کرد [illegible]
گرفته محافظت خود نمودند و لشکریان از حوالی شهر خرابی بسیار کردند و میرزا [illegible]
[illegible] میرزا ابا بکر [illegible] گشته [illegible]
شد [illegible] میرزا ابا بکر [illegible] سلطان [illegible]
و امیر سلطان [illegible] میرزا ابا بکر [illegible] گشتی کرده [illegible] بود
و میرزا [illegible] شیخ حاجی [illegible] سلطان [illegible] و امیر [illegible]
[illegible] و قضایای [illegible] آمد [illegible] ذکر قضایا
که در خراسان واقع شده و قتل امیرزاده سلطان حسین میرزا سلطان حسین [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] حوالی [illegible] بود [illegible]
و در حوالی [illegible] قرار نبود و در نواحی [illegible] سلطان
[illegible] میرزا سلطان [illegible] میرزا ابا بکر [illegible]
کرده بودند و میرزا ابا بکر [illegible] سلطان [illegible] امرا [illegible]
و [illegible] خواجه [illegible] سلطان حسین [illegible] فرستاد [illegible] طرف

سوء رشد که [illegible] خراسان [illegible] بودند و [illegible] میرزا ابا بکر میرزا
پیر شاه [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] دولت
و [illegible] حضرت [illegible] سلطان
[illegible] شاه [illegible] و در این ایام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و در [illegible]
کرده [illegible] نظاهر شود که [illegible]
[illegible] احوال [illegible] افعال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
از [illegible] سلطان حسین [illegible] عراق
[illegible] سلیمانشاه که با او عهد و میثاق داشت [illegible]
[illegible] ذکر یاغی شدن امیر سلیمانشاه [illegible] که در [illegible]
[illegible] امیر سلیمانشاه قاصد فرستاده پیغام داد که [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر [illegible]
[illegible] پیغام [illegible] غضب [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] داده [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] امیر سلیمانشاه
آمده عرض داشت که امیر عبد الصمد [illegible] امیر سیف الدین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امیر عبد الصمد [illegible] که امیر سلیمانشاه [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
دولت قاهره ثابت [illegible]
[illegible] اداب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
مرغوب [illegible]
[illegible] امیر عبد الصمد [illegible] امیر سلیمانشاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]



[illegible]

سهر آمده حتی که موافق سید خواجه بودند کمعند اگر بود امعاف دارد و دا
مرکب بار ابعقوبی بکشد که مرغ زهال باگر به کند ما کوه از خود جدا ایسکیم
همه باز اتفاق نموده عازم صوب جام و طوس شدند حضرت خاقان سعید
عزم انتقام جزم بود [illegible] از کل عبور نواحی ارش از مضراب ابداده عرصه
داشت که [illegible] کنار آب بسیار بود دیم مرد احکسی سلطان عدد وفا نکرد و حکم
شد که امیر مضراب بابریر علی آمد و الحضرت اخرسی صوفی زهال امیر و مانع را
[illegible] پیام داد که تو کیستی و چه خواهی شد و کجا ارشش بن
بهتر [illegible] که عرض الماضی لا یذکر با کناه عفو فرمودیم و جان
سوجه و داه بعض اشتم **شعر** باد و مجنون برهای خود باش ها گران معقول ربا
که بودی ها امرا به سید خواجه و نصیحت کرده منیفه بنا مده الحضرت سحاب که او را
نشانت بار آورد **مطر** زمین عدل جا از انعطاف اورده است ها اگر دهیلش
عاج بود ار اکراه ها رسیده خاک جانش بقدر بر افلاک ها فتاده نام
برگشش بوجود در افواه ها چه کوه اد **سحر** کس نرجی که روز و عمری ملر ی امرار
برنج برکند ها در مولا خراسد که بود و دگر میرکی بار سر خد خورا میله و جرای کشید
ان حضرت امراو بیس بی امر اقوفا و طغای ترکی را نا فردا ظرف فرمود و اعلام
ظفر اعلام جنبش سیم ذی الحجه الحرام از دار السلطنه هراة بصوب طوس از جیش آمده
مرغزار بشر تو که در اشش ربیع در مصار آن مساحت رنگ باز کرده بود مخیم اقبال
معسکر اجلال آمد و امیر مضراب که در کنار اب آمویه بود ملحق شده و التفات
طبس تکرام امیر یوسف حلیل که داروغه انجا بود ملحق گردانیده و که امیر [illegible] خواجه [illegible]
تکرار [illegible] خواجه یوسف خواجه میرزا اسکندر رسیده بر مضمون الکرام [illegible] امرای [illegible]
مستخلص کرد الم و حال [illegible] ظهور آمده ذکر ان [illegible] مسعود آمده
نبود که او [illegible] مضراب **وقایع سنه تسع و ثمانمائه ذکر نهضت حضرت خاقانی سعید**
بجانب طوس و مشهد مقدس غره محرم الحرام سپاه کرد [illegible] بجانب
جام حرکت نموده [illegible] سرکی [illegible]

[illegible]

نورحدقه امارت **سید** علی ابن موسی الرضا [illegible] که القاب [illegible]
مشهد مقدس آمده و مراسم تعظیم و تکریم [illegible] مراد [illegible]
عظام بالانعام و اکرام فرموده عازم رادکان شده و در ان [illegible]
و ما رکاه باوج مهر و ماه بر آمده [illegible] که خواجه علی [illegible]
[illegible] امور [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرموده علی [illegible] امیر مضراب [illegible]
عازم [illegible] شده و الحضرت [illegible]
[illegible] که امیر [illegible]
[illegible] القرابتی [illegible]
[illegible] امیر [illegible] قرار [illegible]
[illegible]
الحضرت [illegible] عظم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سعید [illegible]
[illegible] الانعام فرموده [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] استقلال حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible] **شعر** [illegible]
الکنون [illegible]
[illegible]

[illegible]

دختر انطاء حرام تفرقه نماند شو برادر و دو گرد و سیم و زر که عطار و جواهر کلاه و کمر
در اسبان تازی که برگشتا فتی که به تنگ روز و گرد شد در یا فتی سود را عمر از سبز و ارجمع
یا تحق مرتب با فرعادم ار ده وی جماعوان شد و جمع در سیع الاول در سلاق سلطان
مرضع خواجه جز سعادت درست بوی تافت و مناسب آثار بادشاهانه بکمال اعراز و اجلال
شد و خدام و حشم از کشتیهای فخر و اسپان با بدار کرم گشتند و از غایت عطف که در
باره خود بعنایت دیده صورت یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین
ظاهر شد ... حال اجرای ... مقال با واد رسانید که شو احوال بنده باز قوای دیگر گرفت
اسباب امن و عیش ... دیگر گرفت و در سوا لکی تو تصحیح جواب یکی که بر بادشاه
از جانب استرآباد دو سواد ... بادشاه ... مضمون آنکه چون
آن حضرت انتولات ... و ارد و خاصی که بر این و آوازه ... شده السلطنه
هرات مراجعت فرمایند بنده ایشان را با فرزندان ... در عهود ... ایستند
و چون ... بمابعث ... بادشاه بود آن حضرت ... استرآباد نهضت نمود
اما بسبب گرما و حرارت هوا ... خوش ... که گرما ... رسانید ...
ذکر ... در ... شد و انهزام ... بادشاه ... خواهد او اول جوان
که جز و الحکم سایه جهان ... هرات ... باره دیگر ... و ... بر دو بلد ... برار
روز و شب ... و ... ایشان ... ار ...
شی ... و ... کم ... حضرت ... که
مازندران در آمد ... بادشاه ... در
در انجا بود ... رای عالی ... قرار گرفت که ... استرآباد
هر کاه ... آنها ... سان ...
... التفات نمود ... نعیم ... حق ... شود
... و ... که ... گشتند ... ان ...
که کرد بشغال ... و سپاه ... روان شد ... و ...

ملحوظ

و سید عز الدین برادر ... جری که از کبار سادات مکارم صفات ... بسیار
داشت و خاندان ایشان همیشه در معرض وجود حکومت و دارای ... آن
الولات منتسبه ... در ... و ... استدا و ... ... نسبت ... در
و ... مجموع آن ولایات خطبه و سکه بنام والقاب ... حضرت گشت و مولانا جلال الدین
صدر که در آن سال ... آمد صدر جهان بود ... ماکم و لایات ری شد و ...
رسالت کجای آورده حاکم ... اعظم ... الدین ... صدر جهان ... گردید
... که ... و ... داری ... و ... مولوی ... را ... بسیار
فرمود و ... مولانا صدر الدین ابراهیم ... برادر ... سید عز الدین ...
ایشان ... در ... رو ... که جهان ... او

ذکر ... ممالک ... بجانب ... در ... با جواسانی ... الغ بیک گورکان

چون ممالک ... از ... مفتوح و ... شد ایالت و حکومت الولایات ...
مرزا ... ملک ... حل و عقد ... سلطان ...
... و ... نواب ... ب مرزا ... که ... ولایات ...
و ... استرآباد و ... شاهزاده ... که ...
اسباب ... و ... از ... در سلک
... حضرت ... و ...
... فرمود که ... در ...
از ... فراغت ... حکومت ... ممالک ... پایه
... نصرت ... باز ... ع ... که ...
... اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم ... ولا ...
... و کلاّت و ابیورد و ... و ... روضه ...
... و الدین مرزا الغ بیک گورکان
... فرمود ... و لطف ... در ... ملازم ... تعلیم فرمود

۱۲

[illegible]

بدرستی که دل ... سالغو شکست میرزا ابوبکر مقدم رضای حلوکاه ...
شیع ابابت اوخت و تعطرات ترتیک ... حضرت رحمت ...
بر علی ... ملعون ... و رحمان و هم ... کرد میرزا داد ... سلطان ...
در آمده اورا ... شهادت رضا ... و مرع ... افتادن ...
طوبی بر آمده و ... شهدای مقعد صدق عند ملیک مقتدر ... گرفت
میرزا سیدی احمد ... شده ... حضرت ... میرزا سید
و شرح ... حضرت ... افراح ... آمد ...
عاقبت رضا بقضا داده گردن تسلیم نهاد ... حال ...
چه توان حکم کرد ... و امیر ... و امیر ...
بوجب فرمان ... میرزا سیدی احمد ... بطرف ... روان شد و در ...
جانب غور خبر آمد که اسپهبد غوری ... و ... اکراد ... و درانی
... حضرت ... عقوبت ... بود و ...
... امیر جهان ملک را بطرف غور فرستاد ... سوال ...
دولت باز آمد و اسپهبد غوری ... شده ...
و امرا جهات ... اجازت که ... بود ...
بار آمده ... میرزا ...
آورده بود ... مدارج ...
... برگشته ...
...
...
...
کرده ...
و حضرت ... آمد

[illegible]

امن گشت و فتح نامها باطراف ممالک روان شده و سواری ... عالم ...
نمود و میرزا عمر بهادر ... میرزا ... رسانیدن خبر
متوجه شد ... همراه آمده ... زیاده
از سی فرسنگ است ... میرزا عمر ... آغاز ... رسید
و سوار ... فرستاده ... رسانیدن خبر
فتح فرستاده اند ... میرزا عمر ...
در راه ... شهر آمده ... رسانید و با انعام و اکرام ...
... که ... حضرت ... حکومت
خراسان ... شهزاده عالیمقام ...
همایون ع دولت و اقبال ... فتح و دولت ... متوجه دار السلطنه هرات گشت
... عرض رسانند که ...
...
... انا لله و انا الیه راجعون

ذکر رفتن امرا بجانب غور و آوردن میرزا عمر بهادر از طرف مرغاب

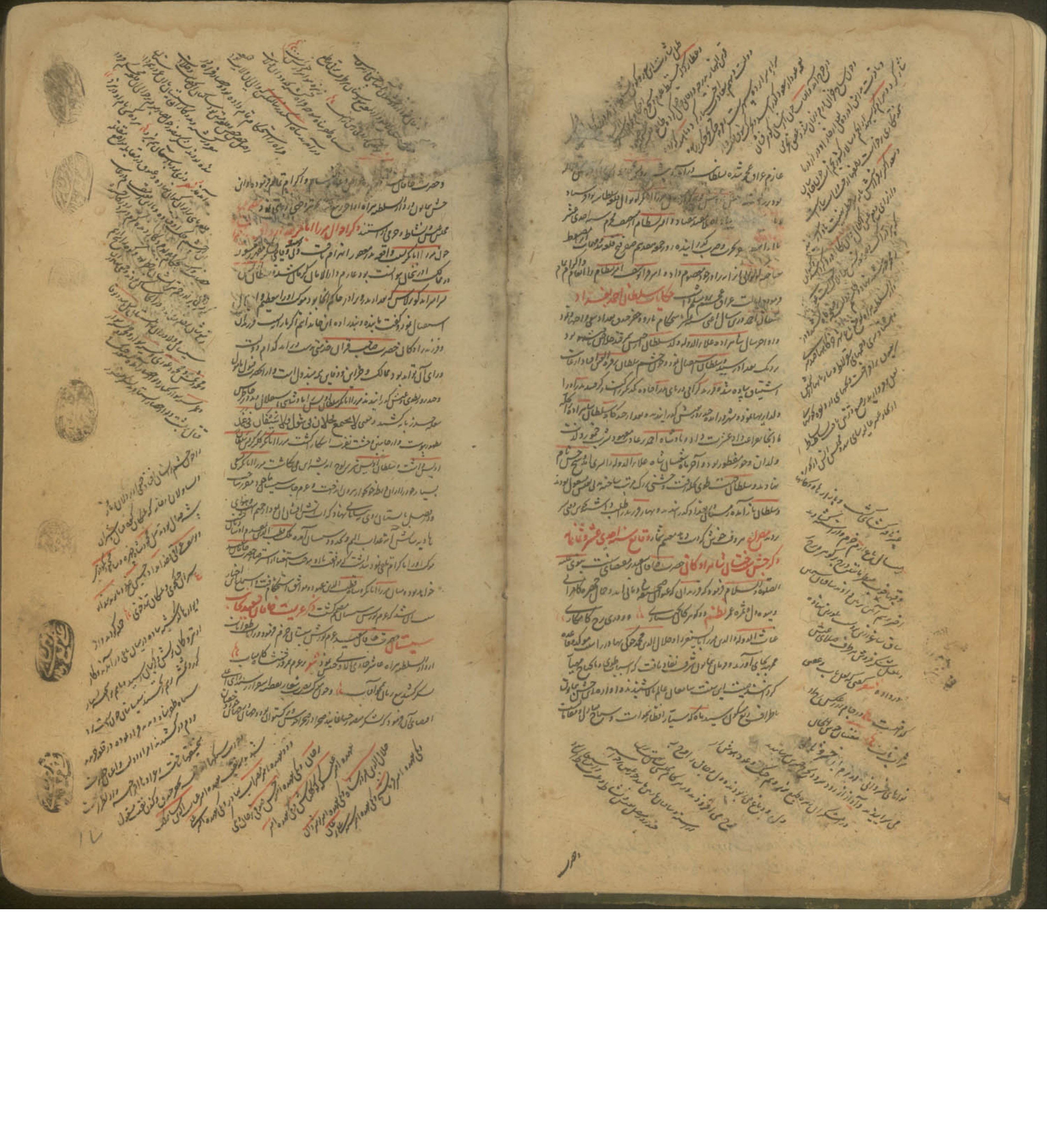
در ... غور خبر آمد که ... ملک ...
... اسپهبد غوری ... حاکم غور ... شده
...
...
آورد ...
... شور ...
و اشارت ...
... میرزا عمر بهادر ...
...
...

[illegible]

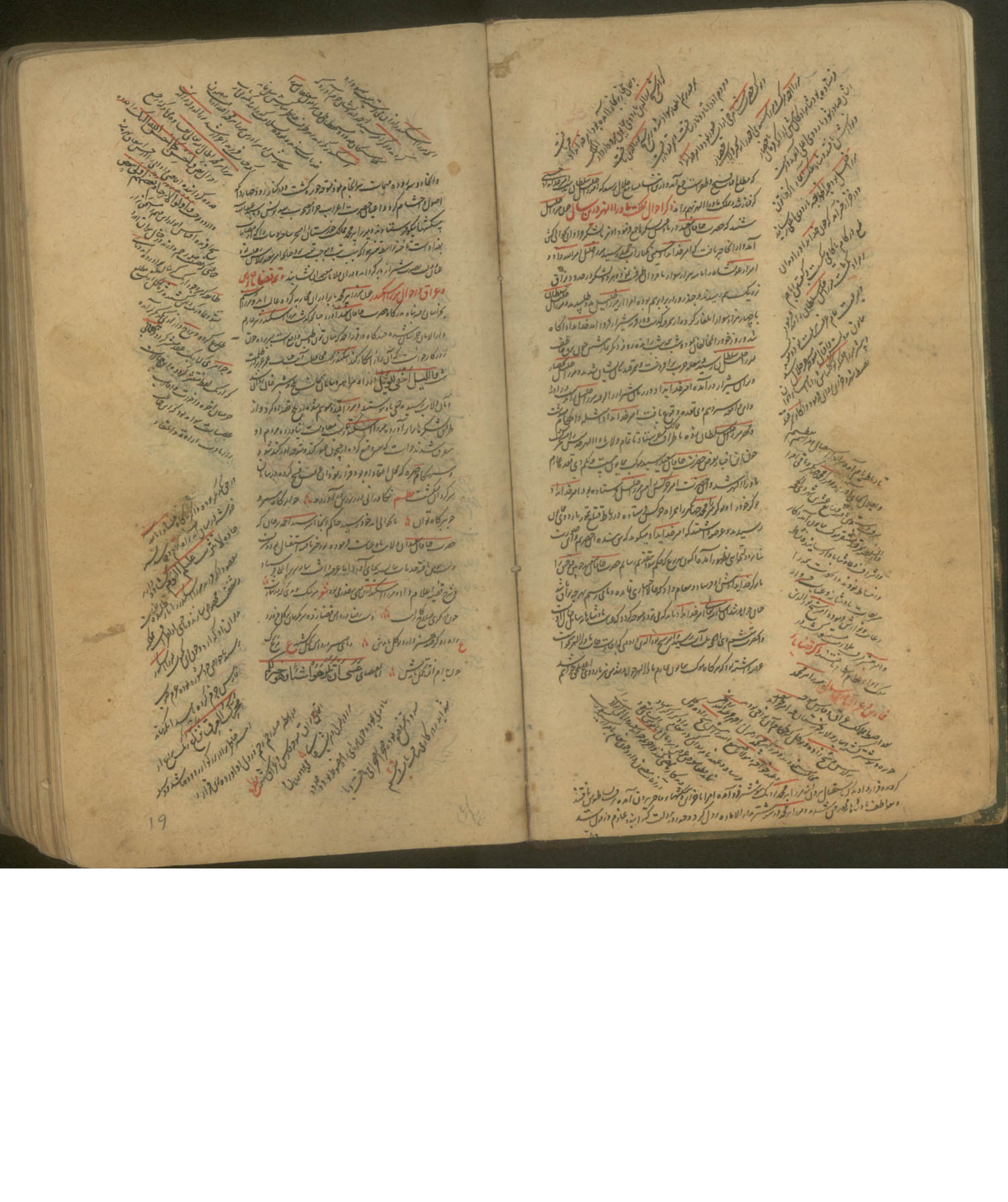














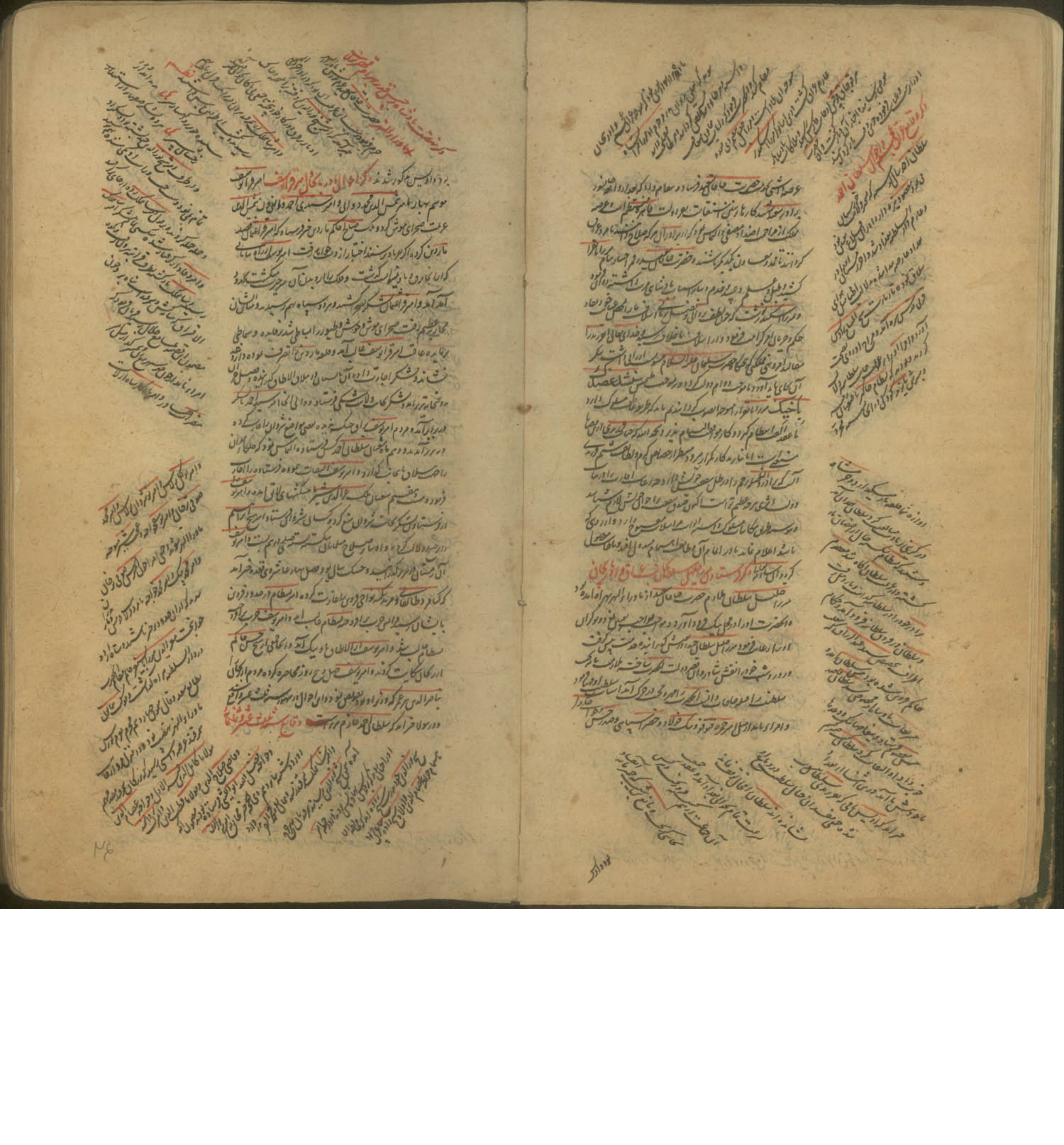
بکرو سعادت نزول فرمود مصراع ماه در سرای شرف آمد

ذکر احوال سلطان احمد بغداد و قضایا که در بغداد و خوزستان واقع شده













و بحوتری صورتی طرح کشیده اول الفکر آخر العمل بحرمت دیده اساسی که مابنا جهانی و بهاء عالم است کمترین اثر ایشان غرفه ها که شم سراکت مشک و عبر مشام جان ستاده و کوشکی که علو قدر از برج کیوانی گذرانیده و اوج رفعت با فرق سپهر برابر ساخته شعر چنان از دلکشی چو عارض دوست سراپایش از خوبی چو چهره یار مه یکی از سعد گردون گرده بگذر مه یکی زرکه ثمن بوده معمار مه چه طاق ابراهی [illegible] از الطاف مقرنس کیوان رسانیده و کنگره [illegible] از طاق شمس گذرانیده ایزار و دیوار را اجحار [illegible] منقوش نقش صنعت [illegible] و منقوش [illegible] ساحت آن [illegible] روح روح و روح [illegible] شعر کلاه است [illegible] بوان مه بی شاه کرده [illegible] روان مه [illegible] و در سر [illegible] و در هر غرفه [illegible] عالی [illegible] متعالی [illegible] و علو بخت الحضرت [illegible] مصراع و [illegible] لطف [illegible] تمام

ذکر نهضت [illegible] بحضرت ولایت [illegible] ایلچیان از ممالک [illegible] بحضرت [illegible] اوایل بهار سال [illegible] و او [illegible] دی [illegible] حشم در ظل رایت [illegible] طلوع [illegible] تراجی [illegible] امرا و [illegible] اتفاقا [illegible] امرای [illegible] صدق [illegible] ربیع [illegible] الحضرت [illegible]

و میرزا اسکندر بر او جمعی [illegible] فرستاد و از اطراف حکمهای [illegible] اما از عدم حرمت [illegible] اصفهان نوبت شده از [illegible] ایشان طاق شده میرزا رستم [illegible] اصفهان که [illegible] عازم جانب امیر قرایوسف گشت و میرزا اسکندر جمعی [illegible] فرستاده [illegible] میرزا فیل سلطان را [illegible] اصفهان [illegible] و در این ساعتی [illegible] که ادیب [illegible] اسکندر گرفته [illegible] ترک [illegible] عازم شیراز و اصفهان [illegible] قحط [illegible] شدند [illegible] مشغول [illegible] نایافت [illegible] شهر [illegible] عام [illegible] عمارات و [illegible] بجای [illegible] شعر سوخت [illegible] حین [illegible] ایام [illegible] اصفهان [illegible] آسوده [illegible] درویش [illegible] فاعتبروا یا اولوا الابصار [illegible] و [illegible] اصفهان [illegible] بود [illegible]

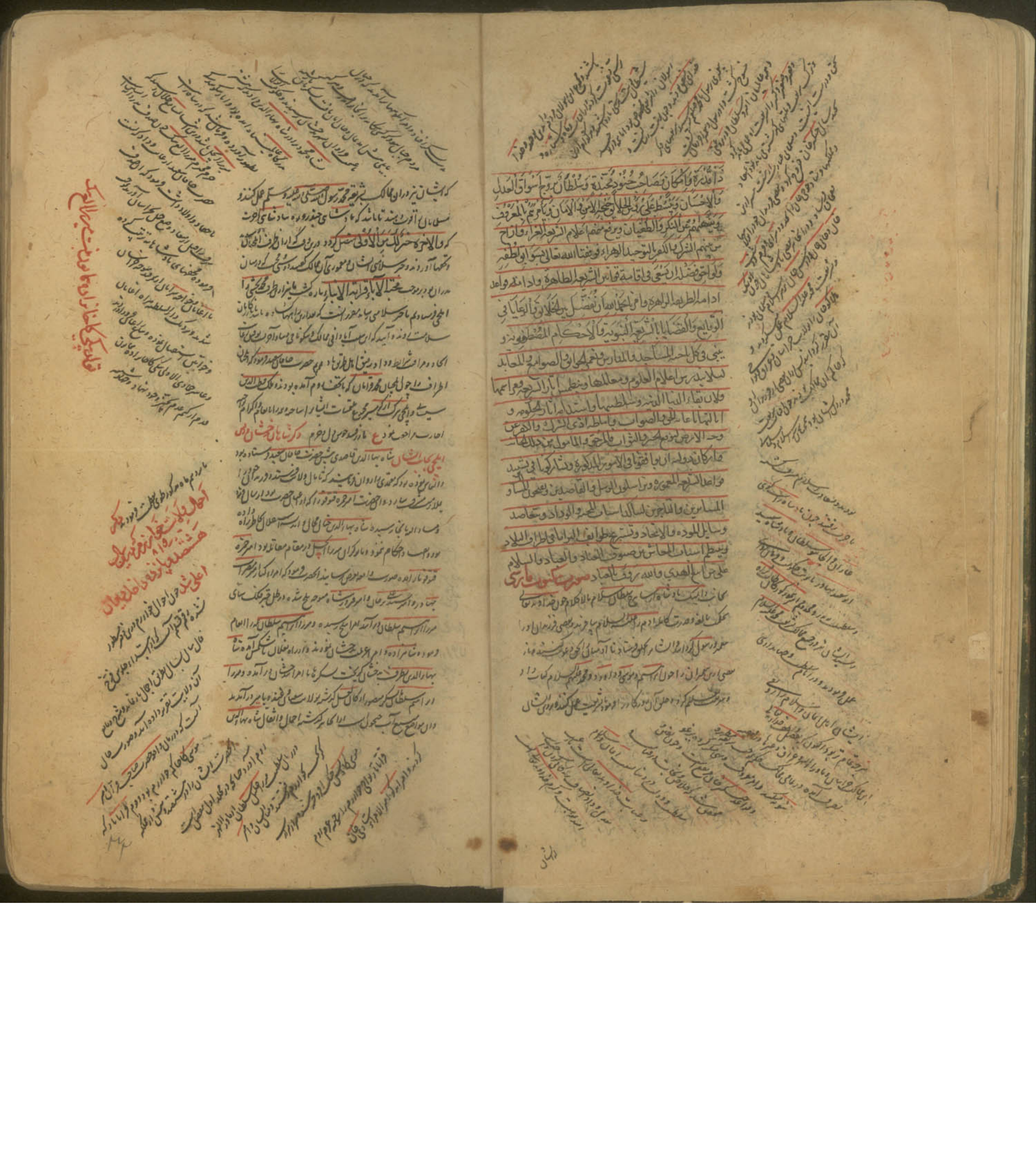
ذکر [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد امیر قرایوسف امیر زاده [illegible] سلطان احمد [illegible] بغداد عازم [illegible] شاه محمد [illegible] ربیع الاول [illegible] و او [illegible] آن [illegible] ربیع الاخر [illegible]











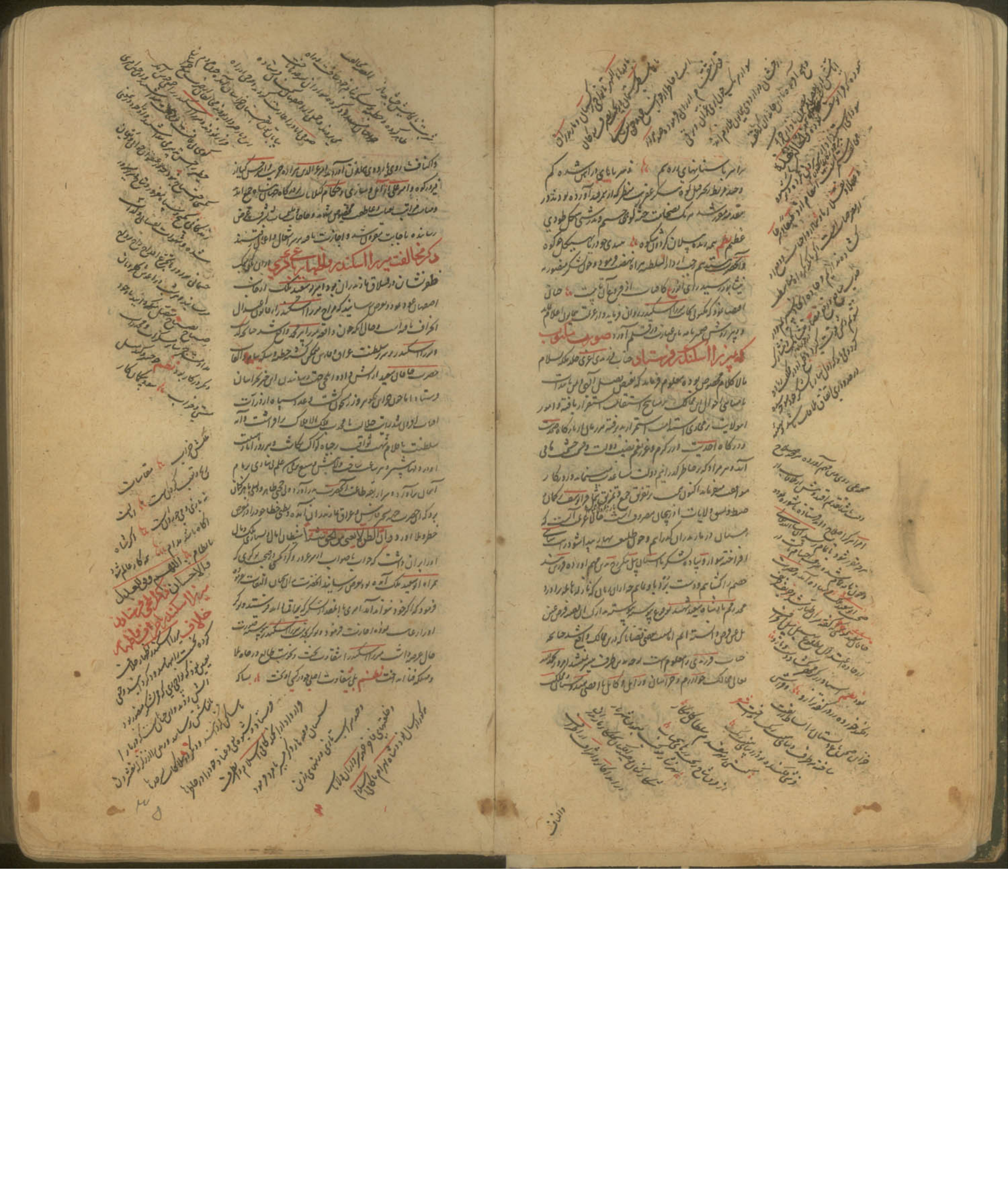
ذا قدرة وامكان بصاحب جنود مجندة وسلطان يروج اسواق العدل والاحسان وينشط على بين الحلا او تخجل الامن و الامان ويامرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر والطغيان ويرفع منهم اعلام الشريعة الغراء فاراح من بينهم الشرك والكفر بالتوحيد الزهراء فوفقنا الله تعالى لسوابق لطفه ولواحق فضله ان نسعى فى اقامة قواعد الشريعة الطاهرة وادامة واعلاء ادامة الطريقة الزاهرة وامرنا ان نفصل بين الخلايق والرعايا فى الوقايع والقضايا بالشريعة النبوية والاحكام المصطفوية و نبنى فى كل ناحية المساجد والمدارس ونعمر الخوانق والصوامع والمعابد لئلا تندرس اعلام العلوم ومعالمها وتنطمس آثار الشريعة وعزايمها ولان بقاء البناء الدينية وسلطنتها واستدامة آثار الحكومة و ايالتهما باعانة الحق والصواب وامالة اذى الشرك والكفر عن وجه الارض لتوسع الخير والثواب والمرجو والمامول من ذلك الجناب ان كان دولته ان يوافقونا فى الامور المذكورة ويشاركونا فى تشييد قواعد الشريعة المعمورة ويراسلون الرسل والقاصدين ويفتحون للمسافرين والتاجرين مسالك اسباب المحبة والوداد وتعاضد وسايل المودة والاتحاد وتسريح طوايف البرايا فى اطراف البلاد وينتظم اسباب المعاش بين صنوف العباد والعباد والسلام على من اتبع الهدى والله رؤف بالعباد صورت مکتوب فارسی





وقایع سنه ست عشر حکایت تزویج میرزا محمد جهانگیر میرزا محمد سلطان

ذکر احوال مملکت آذربایجان و امیر قرا یوسف ترکمان



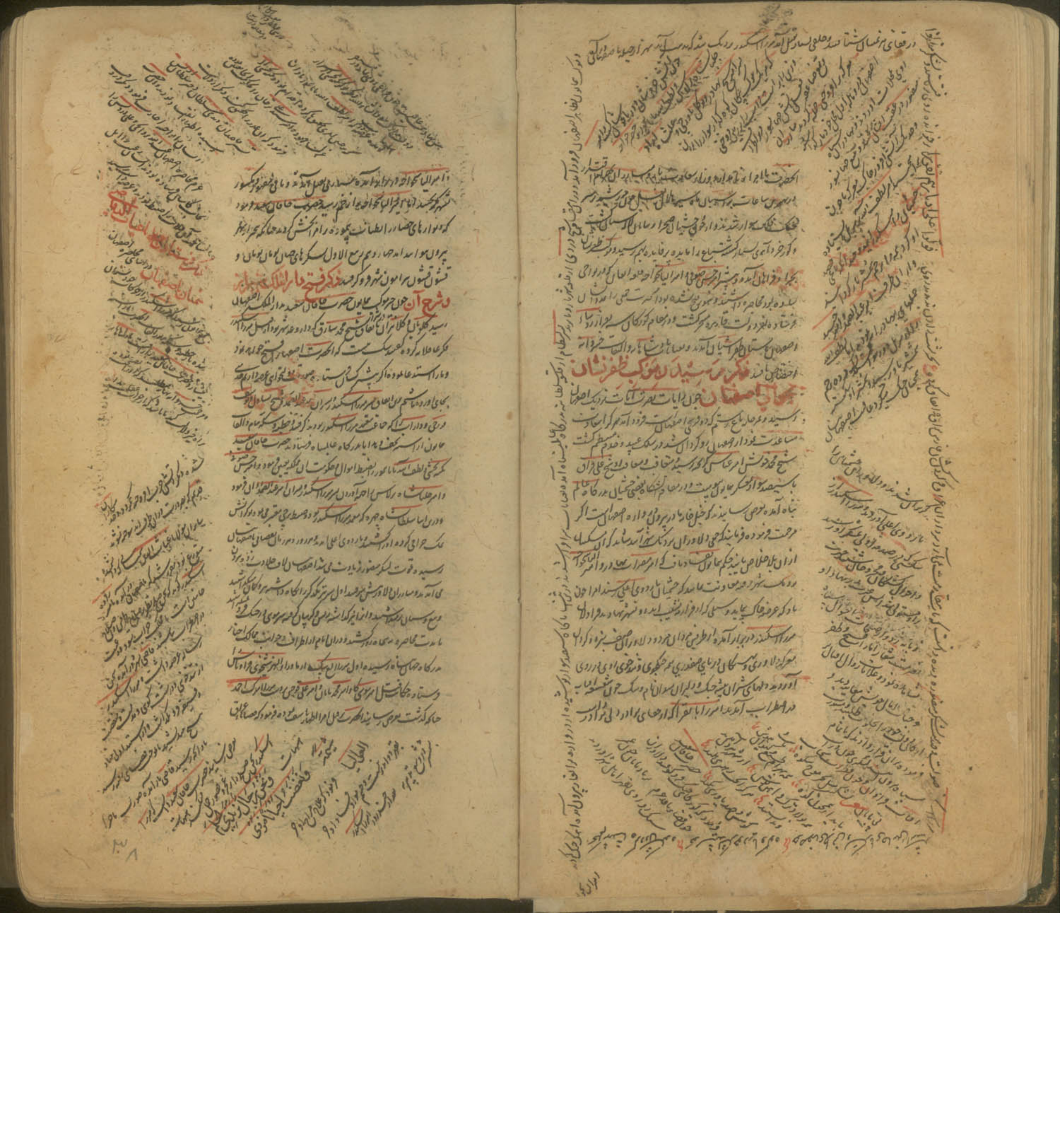
ذکر مخالفت میرزا اسکندر و اظهار یاغیگری

صورت مکتوب که میرزا اسکندر فرستاد





ذکر قضایای ماوراء النهر درین سال



ذکر فتح دار الملک تبریز و شرح آن

ذکر رسیدن موکب ظفرنشان بجانب اصفهان





... و آن سلطنت ... تا بابای ... و اجداد انتظام ... و افکار واسرار
آن ... را ... قام ... با خاطر ... بولا ... و
سعادت ... شود و بست ... اهالی مملکت و دیار و بلاد گرد ... سرا ... کال ... حساب
... شده ولایات ...

ذکر نهضت همایون بصوب دار الملک شیراز بعد عبور هرات

خاطر همایون چون از مهمات ممالک عراق فراغ
یافت عنان دولت و سعادت بصوب دار الملک فارس تافت و فرزند سعادتمند
میرزا ابراهیم سلطان را ضبط اموری گماشت و رایت نصرت و اقتدار رکاب شیراز
بر افراشت و چون ماه لوای همایون از مطالع سعادت ... ارای ... حکومت اطلاع
... اعلام ظفر ... آنحضرت را اطراف آن مملکت لامع گشت حکام و عمال
و ارستانی ... امرا و سرداران روی بار دوی همایون آورده و به التفات
پادشاهانه ... و سرافراز شدند و اهالی شیراز ... جمعی که پیش ازین بر اطراف سکو
... ظاهر ساخته بودند بعنایات اختصاص ... کامکار ... الامرا
امیر مضراب ... در ایالت آن مملکت ... ده هزار سوار ملازم
او ... گشته و آن ولایات از طرف ... تا خورستان و ...
با ... نام ... شده و در این ایام امیر مضراب را عارضه عارض شد که
اطبا از علاج آن عاجز آمدند ... از ... تنگنای قفس بفضای ...
عالم ارواح پیوست **شعر** ... سرد آمد ...
... گوید ... آنحضرت ... او را ... بود
... داشت

ذکر ... شاهزاده عالیشان میرزا ابراهیم سلطان

... آفتاب ...
سلطان آفاق اقتضا نمود که خورشید سپهر مملکت و ماه آسمان سلطنت
میرزا ابراهیم سلطان را سلطنت مملکت فارس و توابع تعیین نموده و فرمود
که اعتماد مملکت ... مقادیر سپاه و حشم ...

ذکر معاودت ... ظفر ... بصوب ... خراسان و ... آمدن ... از طرف ...

حضرت سلطان آفاق چون بفروغ رای ... اشراف ...
فارس و عراق ضبط فرمود و ولایات بارباب استحقاق
تفویض نمود پای عزیمت در رکاب معاودت آورده عنان
دولت بسمند جهان پیمای داده و از تختگاه فارس بدار الخلافه
یزد آمده و از راه بیابان قهستان خراسان عبور نموده و در
قصبه ... مرتضی اعظم افتخار الاعاظم الوزرا
فی العالم امیر سید زین العابدین فرود آمده و مرتضی ...
خدمات ... بتقدیم رسانیده و انواع تحف و پیلاکات
لایق برسم پیشکش گذرانید چنانچه مولانا ... قهستانی
در قصیده ... آن میگوید **نظم** فتح شد ملک عراق و نصب
گشت اعلام دین ❊ خصم را زان فتح کسر احباب را زان
نصب جر ❊ آنکه از ضد میل کرد انکار قول و فعل شاه
شد چو ... چشم و گوشش کور و کر ❊
کار کار دولتست آنرا که دولت داد حق ❊
کی رسد در کار او از ذره باطل ضرر ❊
رنج راه و عین تاریکی سکندر را نصیب ❊
خضر را روزی ز غیب آب حیات آمد مگر ❊
تلخی هجران شیرین قسم فرهاد آمده ❊
کام شیرین کرده خسرو در صفاهان از شکر ❊
خسرو اعظم بقهستان درآمد از عراق ❊
فتح و نصرت در رکاب اقبال و دولت ... ❊



آن را ... شمس ... و نصرت آمده صحرا ... از سادات و شاه اویس پسر
سلطان نواحی از طرف عجم ... رسیده شد و با نواع عنایات
و عاطفت مخصوص شد و هم درین ایام از جانب امیر
قرا یوسف ایلچی کتوب مشتمل بر سلوک جاده دولتخواهی
بدرگاه شاهنشاهی آمد و سید عبد الکهف برادر سید
عبد اللطیف از جانب ملک معظم زاده ... آمد توقرا با مکتوب
... رسید و حضرت خاقان سعید بیت آن خسروی
که زمین بوس او کند — بر فرق آسمان نهد افتخار پای
همه را با نعام شاهانه و اکرام خسروانه اختصاص داد و درین
... درج سلطنت و دری برج خلافت
شاهی که مملکت ز جمالش کمال یافت — عالم ز نور رای منیرش جمال یافت
میرزا الغ بیک گورکان از طرف ماوراء النهر بخراسان
آمد و دوازدهم رمضان بدار السلطنه هراة رسید و بشرف
ملازمت حضرت خاقان سعید مشرف گردید بیت
فرخ رخ آن پدر که چنین باشدش پسر — خرم دل آن پسر که چنین باشدش پدر
و باتفاق نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت یعنی
برادر کامران کامکار میرزا بایسنغر بهادر بطارت بار
تخت ... سای بجای آورد و چون آفتاب دولت از مشرق
... اطراف ملک تافت و چشم جهانیان از
فروغ طلعت این دو قرة العین دین و دولت روشنی یافت
بازوی دولت از اعتضاد دو شاهزاده خورشید طلعت
... قوی شد و ... دین ... میدان
کین متین گشت
بیت جهانرا دولت این معتضد

... بیاراید ... یاقوت ... لاجرم ...
ساخته از قمر خورشید ... قطرات سحاب ... را در صدف
شرف دریای عالم افروز گردانیده و از افق ... تعلق با حسن
نیر آفاق ... طلوع یافت که ... نظر مهری ... از ذرات وجود
آدم یافت و در طالع مسعود با جتماع این کواکب ...
سعادت ابدی از خطوط ایشان ...
آن ایام دولت ما را ع همه بشارت اقبال و کامرانی داد
و دودمان مخلد ما را از ان چراغهای نورانی روشنائی بخشید
شاه اختران ... بستان دولت ... شعاع باز و ... نور
فروغ آن خواهد چکید بشکرانه این درجه شرفی که خورشید
وجود ما را در نوبهار جوانی دلفروز و جهانبانی کرامت فرمود و
گلستان عهد ما را بدین شکوفهای نودمیده شمیم عنبر نسیم فرمود
بر ما فرض عین است که هر دم دیده جهان بین در اطراف عالم طواف
دهیم و بچشم عقل و نظر بصیرت نگاه کنیم و دران مملکت که مملکت
دانیم قرة العینی نصب فرمائیم بحکم این قضیه رای عالم آرا اقتضا
فرمود که فرزند ... درة التاج السلطنة واسطة عقد المملکة
غیاث الدنیا والدین میرزا بایسنغر بهادر که از غیب ...
در بیت که تاج خلافت را آب ... و مهر ثبت بر سپهر دولت ...
نگین سلطنت را تاب بخشد در باره او تازه انعامی ارزانی داریم
و مملکتی وسیع بنواب او بسپاریم ...
دو وزیر صاحب کفایت صافی درایت در دیوان او جمع فرمائیم
و علمای عالم و فضلای بنی آدم و ظرفا ... و شعرای ...
در سلک ملازمان او تعیین نمائیم ... ولایت طوس و مشهد



کرده [illegible] ولایت [illegible] والعز [illegible]
[illegible] خان [illegible] را [illegible]
[illegible] بستان کار [illegible] آفتاب [illegible]
والطاف فرزندی [illegible] از ابر کف برده راحتی [illegible]
کشیده هر طرف که [illegible] مثال از نثار انامل [illegible] نسیم
کرمی بران سوی [illegible] برگ را در چمن امید گل مراد شکفانه
از ناوک آه [illegible] که در دل [illegible] امید [illegible]
کلاه سپهر ماه روشن کند رانند سادات و علما و مشایخ را بجواجب
انعام و مواجب اکرام و مراسم تعظیم و مناظم تکریم معزز و مکرم داشته و حکم
عنایت و نظر مرحمت بر ایشان گمارد و اگر خواهد که دایره دارائی لشکر
پرکار وار قامت خدمت دوتا کرده زمین بوس کنند دوایر نقطها
بر لوح خاک چنان گردان کند که پرکار سپهر در حیرت آن سرگردان
و اگر دوران سودا خطیر را سرگشته سازد که چندین دوایر نقود از کجا
گرد آید یقین داند که دایرات لشکرها برای این کار باشد هر گاه
مدورات دوایر لشکر سلطانی دایر گشت مدورات سکه شیطانی
چندان گرد توان آورد که گرد نتوان آورد بلکه [illegible] دایره باید
که پرگار سرگردان اندیشه را کرد اگر آن دور میسر نشود و چون
پرکار رکاب در این مرکز راست ایستاد و بعد از آن دوایر سپهر بر اموال
رضا فرزندی کرده چو پرگار در زیر دست مهذب جمعی بهادر
کردن نا [illegible] در با بها باشند اگر چه در سلک نسبت سهل قیمت اند ایشان را
از بساط حضره وی دور نگردانند و نظم امور ایشان را زیور نطاق
عزت و پیرایه کمر [illegible] دولت دانند و یقین که چشم [illegible]
کار خود را آبی بجویند و آسمان با مهر تمام جگر ابر را قطره قطره کرده تا بر

[illegible]
توکها کرده و بعد از فراغت از [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] اجازت [illegible] بدار السلطنه [illegible]
و امرا اطراف مثل امیر سلطان [illegible] تاج الدوله [illegible] و دیگر امرا
رخصت مراجعت داد و در اواخر ذی الحجه سبع عشر [illegible] بجانب [illegible]
بهادر عنم و لایانی نمود که تجدید مغوض بدیوان او شده بود و جهت [illegible]
خواطر و مصالح اکابر و اصاغر آن بلاد که ذی فرمود و اهالی و اعالی قدوم
موکب عالی را که سبب آسایش و آرامش آن بلاد است مراسم استقبال
و شرایط تعظیم و اجلال بجا آوردند و شاهزاده [illegible] استقلال که با جوال آن
بلاد راه یافته بود بانواع رعایت و عنایت اصلاح فرمود و چند روز
بصید افکندن و جانور پرانیدن اشتغال نمود هر جانور که از سر دستش
گشاد یافت مرغان چرخ را همگی یار و مار کرد و بعد از چند گاه
به بارگاه سلاطین پناه باز آمد و حضرت خاقان سعید بصوب
ولایت بادغیس عزیمت فرمود و اوایل آن دیار حسن [illegible]
کامکار امیر شاه ملک قرار یافت و امیر حسن که بر سم رسالت پیش
امیر قرا یوسف رفته بود باز آمده احوال آن ممالک عرضه داشت نمود
و اواسط محرم امیر شاه ملک موکب همایون پیوست و درین ایام در خراسان
چندان باران آمد که عمارات ویران شده اکثر قنوات انباشته گشت
و اواسط صفر حرم ذی [illegible] سلطان دختر سلطان اویس از جانب شوشتر
رسید و آن حضرت امیر توکل برلاس را بجانب فارس پیش میرزا
ابراهیم سلطان فرستاد و رایات همایون عزیمت معاودت بصوب
دار السلطنه هراة نمود و دوم ربیع الاول در باغ زاغان بدولت
و اقبال نزول اجلال فرمود ذکر بنا قلعه دار السلطنه هراة
اهل بصیرت بمقتضی و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین



جرایانی او جمله ... زیبایی او جمله ...
... چه حالت ...
والحمد لله علی حسن الاختتام ...

جواب میرزا اسپرک احمد بن میرزا عمر شیخ میرزا اسپرک احمد

جوانی در حوالی اندکان امیر موسی کاو محمد تابان و علی بوجین را بقتل آورد
جنانچه مذکور شد از میرزا الغ بیک ترسیده عزم کاشغر نمود که بمغولستان
پیش محمد خان رود حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنید توکل
و کرا او را باستمالت نامه بخدمتش فرستاد مضمون آنکه اطال الله تعالی حیاته
فی خلود السعادات الابدیه و حصول المرادات السرمدیه وفور سلام
و صنوف تحایا که نسایم آن از مهب فیض اشفاق باشد و بر ریاحین نفحات
حفاوت گذرد و قرین زینت مهربانی و محلی بحلیه تعطف جاودانی
تامل نماید همگی خاطر عاطر و جملگی ضمیر منیر متعلق احوال آن ... اشتیاق
و آرزومندی بملاقات عز فرزندی فوق الحد تصور کند توفیق
ذوق تلاقی مقدر باد شانزدهم ربیع الاول از دار السلطنه هراة انفاذ
می یابد در حالتی که شکر مواهب یزدانی واجب است قد الحمد والمنه
چنین استماع میرود که میان او و فرزند الغ بیک مجرد سخنان نامعتبر
اهل فساد صورتی که متضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نموده
و این خبر در مملکت عراق بما رسید و بسبب بعد مسافت تدارک
آن نیز نتوانستیم چون بدار السلطنه هراة رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم
مغولستانست بغایت بعید و بدیع نمود چه کمال اهتمام اینجانب نسبت با برادران
و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد و وثوق کامل و اعتقاد
شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تا بنا بر پدر فرزندی کالجبال
الراسیات ثابت باشد این صورت از روی رعایت صلهٔ رحم

امر او حسب ... نموده ... ذکر قضیه میرزا اسعد و قاص ... امیر قرا یوسف
عاشر ربیع الاول ... تم عرض داشت میرزاده سعد وقاص ... مضمون آنکه
امیر بسطام حاکم ... چون توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه شنید ولایت خود را در قلعه
گذاشته پیش بنده آمد او را گرفته ام بهر چه حکم شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید
از استماع این خبر متغیر گردید و فرمود که ما بسطام را تربیت کرده ایم و چون ...
او کنده و او ... بولایت ما آورده او را بلشکر و مال مساعدت می باید نمود چه محل ... آن
می باید که چون فرمان رسد امیر بسطام را بواجبی رعایت نماید و ... تواجی
برین مهم مقرر شده و استمالت نامه بنام امیر بسطام بمبالغه تمام فرستاده آمد و
میرزا اسعد وقاص را جمعی مفسد گفته که پیشکشی چو بسطام داری بدرگاه امیر قرا
یوسف باید رفت که همه عمر ممنون خواهد بود و شاهزاده ساده دل بقول قوم مفسد
فریفته شده قتلغ خواجه را در قم بسر ... گذاشت و بسطام را گرفته با سپاه سوار
در بیابان عصیان و تیه ضلال گمراه گشته متوجه امیر یوسف شد و امیر یوسف
مقدم او را عزیز داشته باستظهار او طمع عراق عجم کرد و او را دلداری نمود و گفت
بیت تو سروی لبوی چمن آمدی ❀ سوی خانهٔ خویشتن آمدی ❀ و امیر بسطام را
اطلاق نموده تربیت فرمود و میرزا اسعد وقاص چیل اقامت نموده امیر قرا یوسف
اخی فرخ پسر امیر بسطام را با میرزا در قم فرمود و او متوجه شد که حرم شاهزاده را
بآذربایجان برد و نزدیک قم رسید آقا بیکی بنت میرزا امیرانشاه حرم
محترم میرزا اسعد وقاص زنی عاقله عالی همت بود در آن حال با خود گفت سعد
وقاص غلطی کرد ما در آن مملکت بیگانه افتیم بیت ❀ ... نباید بجز دشمنی ❀
بنوعا ... هر چند نیکی کنی ❀ ... قصد او کنند بعد از آن حال با در میان
ترکان چون ... از آنجا که کمال تدبیر و بعد غور و کرا او بود نوکران خود را ...
و چون ترا که رسید ... گرفته با تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی زنده که
محرک میرزا اسعد وقاص بجانب یاغی بوده بقتل آورد و سرهای نامردان را





مخالف تو چو ماه از محاق [illegible] ملک دولت تو چون هلال در [illegible]

ذکر [illegible] بعضی ممالک عراق عجم بجانب [illegible] شمس خواجه

چون ممالک عراق عجم بار دیگر [illegible] اعلی گرفت حضرت خاقان سعید در هر ولایت سرداری که رعایا در کنف رعایت او براسایند و در پناه حمایت او توانند بود تعیین فرمود نوئین اعظم رستم [illegible] امیر مبارز الدین [illegible] خواجه بهادر را بامارت مملکت قم و کاشان [illegible] مقرر فرمود و تمام مهام آن ولایت را [illegible] عدالت و شجاعت او بازگذاشت و فرمان اعلی نفاذ یافت که اموال و وجوهات آن ولایات در وجه اخراجات لشکرها که ملازم او باشند صرف نماید و در تمهید [illegible] و نشر مرحمت که موجب نیکنامی دنیا و آخرتست تقصیر جایز ندارد و مقاصد خلایق را علی تفاوت درجاتهم بحصول موصول داشته از ملاحظه انزلوا الناس منازلهم طرفة العینی غافل نباشد و از صلاح [illegible] و ضبط ممالک و حفظ مسالک بقدر مقدور [illegible] بوده پیوسته قاصدان جهت اخبار و استخبار بدرگاه فلک اقتدار روان سازد و در استمالت رعیت و آبادانی ولایت و ترغیب زراعت و تحریص عمارت اهتمام تمام بجای آرد و در قهر مفسدان و قمع شریران سعی بلیغ نماید تا مرضی [illegible] در عالم براز [illegible] ع

ذکر عزیمت سلطان آفاق بعزم زیارت حضرت شیخ مرشد ابو اسحق

بر ارباب الباب چون فروغ آفتاب عالمتاب واضح است [illegible] برتو خورشید جهانگیر [illegible] دارین و تحصیل مرادات [illegible] بوسیله همت اولیاء دین و ذریعه ارادت اصحاب یقین تواند بود بنابر آن حضرت خاقان سعید [illegible] زیارت حضرت قدسی [illegible] شیخ قطب آسمان ولایت مهر سپهر هدایت مرشد الخلق الی الحق

شعر

سمی خلیل الله مرشد خلقه ❁ رشید بنور الله نور [illegible]

توسل ارباب الهدایة بابه ❁ و مخزن اسرار الولایة صدره

وطایفه که هوس خذلان و وسواس شیطان در باب ایشان متمکن بود جزا اعمال [illegible] و ثمرات افعال [illegible] اختیار را او امتعرا [illegible] و بعد از این رجا بفضل الهی واثق است که هر روز رایات دولت عالی تر و آیات نصرت متوالی تر باشد باید که صورت التعظیم لامر الله بر صفحه خاطر نگاشته و معنی الشفقة علی خلق الله مرعی [illegible] آن عمل نماید و آن حضرت اصول و اعیان آن مملکت را تربیت و رعایت نمود و کار مملکت فارس صار کما کان والغنا زیادة اما بعضی اهالی [illegible] فارس بسبب آن فتنه پایمال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر گشته [illegible] عالم ستان بتأیید ملک مستعان از رکاب سلیمان علیه السلام عازم دار الامان کرمان شد

ذکر نهضت موکب ظفر نشان بطرف ولایت کرمان

حضرت خاقان سعید در ازمان که عزیمت تسخیر ممالک فارس مصمم بود [illegible] بجانب کرمان پیش سلطان اویس بن امیر ادکو برلاس ارسال نمود مضمون آنکه هر که اسعادت جاودانی و مساعدت [illegible] و عنایت ربانی [illegible] فرمان برداری او را بتوقیع و اولی الامر منکم موشح فرماید بر عامه خلایق واجبست که احترام خدمت او بسته روی بحریم اخلاص نهند و دست در فتراک طاعت او زده عنان بقبضه ارادت او دهند بتخصیص کسانی که بسوابق مرضی مستظهر بوده آبا و اجداد ایشان در دودمان خدمتکاری این خاندان آثار پسندیده نموده اند و درجه بلند و منصب بزرگ یافته اعنی جناب برادری که بواسطه تربیت و عنایت ما در مسند امارت متمکن است توقع و چشم داشت از طیب اعراق و کرم اخلاق آنست که چون بر مضمون مفاوضه واقف گردد بی تردد و تفکر بدینجانب حرکت فرماید چند کرت مکتوب نوشته و استدعا نموده از اجابت ببداند مانع آن نهضت مبارک معلوم نیست اگر شرایط اخلاص و طاعت داری



بنزد او قربا و بعد ایمن رسید ... تقویر عمل و خواهان رسید
چنانچه امراء و ... داده و ذات پسندیده و صفات چون روح منور و عقل مصور ...
... و چندگاهی در سر کرد و از آن ... مقرر کرده ... علما ...
... عدالت و تفصیل مرسانید گاه با ستماع قضایا و دعاوی که ...
بموجب کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مشغول گشته ...
بین الناس بالحق منور ... و گاه بعرض ... ارباب ... گناه کاران کرده ...
و لکم فی القصاص حیات عمل نموده در دیوان خاقان کامکار روز بازار
... ملوک ... و دانایان روزگار کمر انقیاد بسته ایستاده بودند ...
... باستماع فرمان نهاده بدل و جان امتثال آن مینمودند **بیت** ... سلاطین
جهان شدت درش ** که آفتاب بصد حیله ... آنجا بار ** کسی گمان نبرد در جهان
ز انصاف ... ** که بر دلی رسد از گردش سپهر آزار **ذکر آمدن امیر سید**
شمس الدین علی قدس سره جناب سیادت مآب امیر شمس الدین علی قدس سره
که قضیه سلطان اویس بن امیر ادکو را متعهد شده بود از جانب کرمان بدار السلطنه هراه
آمد و بعرض همایون رسانید که سلطان اویس موعظت و نصیحت اگرچه بسیار شنید اندکی
نشنید حضرت خاقان سعید را نایره خشم اشتعال یافته با حضار لشکرها
فرمان فرمود و امرا و نامداران لشکر بسیار نامزد جانب کرمان شده از امرا
امیر ابراهیم جهانشاه برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر علیکا کوکلتاش و امیر حسین صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و امیر
قناشیرین و امیر موسی و از ماوراء النهر امیر جاولی بیک و امیر اسکندر
و امیر اتابک اق تیمور و از سیستان شاه قطب الدین و از فراه شاه اسکندر
... و باقی سرداران مملکت نیمروز و امرا از فارس و عراق با چهل هزار
سوار نصرت شعار اوایل ربیع الآخر نواحی کرمان رسیدند و کرمان محل
فتنه و بلا و مسکن رنج و عنا شد سلطان اویس براق مقابله و مقاتله از شهر

امیر سید شمس الدین علی قدس سره از طرف کرمان آمد و آنحضرت جناب سیادت را بانواع
اکرام و احترام فرمود و ضد ... زبان شفاعت ان تعدلوا ... قائلوا ... حیثیت
کشید ... قبول نمود که اگر آن حضرت لشکر را از خرابی منع فرماید و عنان دولت
بجانب خراسان انعطاف نماید جناب سید سلطان اویس را انشاء الله تعالی
بدار السلطنه هراه آرد آن حضرت با اکرار سلطان اویس ... بود ... آن
آن بزرگ را ... نمود و حکم همایون نافذ شد که لشکر خرابی نکنند و امرا که تا خت
جیرفت و کرمسیرات رفته بودند باز آمدند و موکب ظفر نشان بجانب ممالک
خراسان مراجعت نمود **وقایع سنه تسع عشره و ثمانمایه ذکر معاودت**
از ولایت کرمان بصوب مملکت خراسان چون قضیه کرمان بتوسط
مرتضی اعظم سید شمس الدین و وعده سلطان اویس موقوف شد حضرت
خاقان سعید از قصبه سیرجان براه بیابان عازم خراسان گشت و ولایت
قهستان از یمن مقدم خاقان گیتی ستان رشک روضه رضوان آمد و اهالی
خراسان چندان نشاط و انبساط نمودند **شعر** که زبان ... آن ... بیار د ... ××
و اکابر و اصاغر و قوی و ضعیف و وضیع و شریف و الصغیر و کبیر و برنا و پیر بهزار
زبان میگفتند **شعر** منت خدا را که تن جان کسی رسید باز ×× جان از اسیر مژده
که جانان رسید باز ×× سرو سهی که از چمن ملک رفته بود ×× سوی چمن جهان خراسان
رسید باز ×× یعنی معین دولت و دین خسرو زمان ×× از ملک فارس سوی خراسان رسید باز
و آنحضرت اواسط محرم در دار السلطنه هراه نزول اجلال فرمود و اهالی آن
بلده را بحسن عنایت و لطف عاطفت رعایت نمود **ذکر میرزا ابابکر**
احمد و میرزا ایلنکر و ذکر فاسد و تدبیر کاسد ایشان میرزا ابابکر
احمد بن میرزا عمر شیخ که در نواحی اندکان عصیان با میرزا الغ بیک گورکان
نموده امرا را بقتل آورده و بجانب کاشغر رفته بود و حضرت خاقان سعید رعایت
صله رحم نموده و استمالت نامه فرستاده او را طلب فرمود چنانچه شرح آن گذشت



بیت دهان فلک را آفتاب پر زر کرد ❋ ز بس بشارت جوش صبح چون کان ...

سعود آسمانی آن ترلا کمر و طالعی کو مشتری از آن استفادت سعادت فرموده

زهره بزمی روح افزا بر صاحب نگین کیوان را در رقص حالت آورده

و بهرام صاحب طالعی شرف سعد اکبر یافته عطارد با اسطرلاب آفتاب ارتفاع

وقت گرفته و تیر دوات سیمین ماه و کلک زرین شهاب بالجمله طالع سعادت

بحدی که صبح و شنگرف شفق را در اوراق افلاک کشید حضرت خاقان سعید و جناب

شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر را از طلعت قرة العین نور دیده فرموده

و صورت دلخواه در آیینه مراد روی نمود الحمد بفضل الهی واثق است که با علی

معارج پادشاهی ارتفاع خواهد فرمود و تا آنچه که نقشی که در آیینه خیال آمده بود

همان بعینه حال بود **ذکر احوال سید فخر الدین وزیر و مآل او**

در این سال بحسب اقتضا قضای آسمانی و حکم تقدیر یزدانی زنگی از خم روزگار انگار

شد و نقشی از کعبتین فلک روی نمود که از اول عهد جهان الی یومنا هذا

در نظر دوراندیشان و قلم محرران نیامده باران شرح آن در قلم آمد تا اصحاب خبرت

بچشم عبرت و دیده بصیرت در احوال روزگار و اوراق لیل و نهار نظر کنند

و بدولت فانی مغرور نشوند ع ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون ❋

و تفصیل این سخن آنست که چون میرزا بایسنغر مسند دیوان را مشرف ساخت

امیر سید فخر الدین باتفاق صاحب دیوان بود و در اخذ و رد و حل و عقد شغل

و اعوان موفور روزگار با مهم حاصل کرد و از کثرت اموال قارون وقت

و در نکوبت جاه و جلال فرعون عهد شد و در آن ایام که حضرت خاقان سعید

بسعی میرزا بایسنغر جناب خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را برکت

سید در دیوان نشاند و صاحب شاد ... ذهنی حاضر جواب بود

و بر معاملات وقوف یافته بجد و هزل لطیفهای بر نهاده خرج میکرد و سید

را مجال تغلب نبود او در جنگ می آمد اما جز تحمل چاره نداشت

ملوک ایام و صنادید انام و اشراف و اطراف و اعیان زمان در رکاب او رفته و در روضه

اولیای مسیح آفریده را بار نمود و چون بخند واسطه رخصت شدی و از چند و چند کرتی

غیر از معدود نام برده دیگری را مجال دخول محال بود و اکثر ملاقات شاه کرده باز

گشتی بارها در خاطر اقتضا میگذشت که اگر این صاحب ادرار منار اهتمام فرموده

صد باره شود **مصراع بقدر الارتفاع یکون صرعته** در هر ولا که بر ساخته

عالیجناب میرزا بایسنغر مسند دیوان از شرف جلوس بیاراست بغرت

درایت و حدت فطانت که نمونه برق لامع و آفتاب ساطع بود تحقیق معاملات

التفات فرمود و صورت معاش ناپسندیده و صفت زندگانی ناستوده

و طمع اموال مسلمانان و تصرف وجوه دیوان و خیانات و جنایات سید روی

نمود عمال هر چند برین سخنان وقوف داشتند با وجود سیاست سید مجال جدل

و قوت مقاومت محال می پنداشتند چون مزاج جناب بایسنغری بر و متغیر شد

امیر علی شغانی که سید او را امکو ساخته بود عرضه داشت که مبلغ دویست

تومان روشن سازد و چهره حال او که لبان نیلوفر گشوده بود چون گل طری تازه

و خندان شد و شاهزاده عالیجناب فرمود که معاملات سید را تفحص کنند

و میر علی سخن تصرف خزانه گفت فرمان شد که عوض خزاین سید خزانه دار

جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوه خزانه باز آرید تا بجهه زر روی

کار نیفتد از آنجمله خواجه میر علی بن شاه محمد باز بود و محرم اسرار سید که بر قضایا

نهانی اطلاع داشت و تمسکات او و پدرش در دست خزانه دار بود

اینان سید را تقاضی داده هر روز دفعی میگفت تا سخن بخشونت کشید

قضیه بجور و دراز کشید و میان سید و میر علی ساز ناسازکاری کرده پرده

مخالف را آهنگ بلند شد بلکه کار از پرده بیرون گذشت و راز از پرده

بیرون افتاد و حضرت خاقان سعید احضار فرموده مواجهه

تفحص نمود خزانه دار گفت زر میر علی برده میر علی گفت به سید داده ام





قشلاق مقرر بود نزول فرمود و روز دیگر امیر حسن صوفی از جانب قندهار رسید
و امرا از ناهمداری لشکر بسیار بعزم الغار سوار شدند و آن حضرت ... در آتش
میرزا قنبیه فرستاده بود که اگر از آن طرف جنبشی آید و موکب همایون از این طرف
جنبش نماید تا باتفاق هزاره را از میان بردارند و چون در میان اشرار جمعی
اخیار خواهند بود که در سوء اعمال و قبح افعال آن بدبختان موافقت نخواهند نمود
و هرگاه سپاه ظفرپناه در آن دیار دست اقتدار برآورد در هر آینه آن بیچارگان
پایمال محنت و بلا شوند بنابر آن آنحضرت مولانا صدرالدین ابراهیم را که عالی
منصب صدارت بجانب او مفوض بود بصوب هزاره ارسال نمود و فرمود که ...
ایشان را نصیحت کرده بخدمت آورد و درین اثنا رای ذوالحجین که حضرت صاحبقران
در زمان فتح هندوستان او را تربیت فرموده بود بر مستمونی دولت اقبال
وارد درگاه عالمپناه آمده و عز بساط بوس یافته بعواطف پادشاهانه مخصوص
و ممتاز گشت و ... امرا و کبار امیرزاده ابراهیم جهانشاه و امیر نوشیروان
از جانب بدخشان عزیمت نموده باردوی همایون رسیدند و ملک
قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شد و سپاهی چون ادوار فلک بسیار
و لشکری چون ذرات آفتاب بیشمار در ظلال اعلام آسمان مثال جمع آمده
و موکب نصرت شعار بجانب قندهار نهضت نمود و بیست و دوم شعبان
بظاهر قندهار نزول فرمود و امرا میرزا بایسنغر با الغار بجانب هزاره
مقرر شدند و اواخر همین ماه مولانا صدرالدین ابراهیم رسید و مجمل عرض
رسانید که سرداران هزاره بشرف زمین بوس میرسند و بدان سبب
امرا که عازم الغار بودند توقف نمودند و بمسامع جلال رسید که خلیل
خانه سوری در مقام عناد و انقیاد ... فرمان عالی ... که
امیر یوسف خواجه و امیر نوشیروان و امیر حمزه آتش غارت و تاراج
در خان و مان ایشان انداختند و مادهٔ فساد آن قاطعان طریق بالکلی

لاجرم بهر طرف که روی آورد فتح و ظفر استقبال نمود و بهر جا
که عزیمت فرمود دولت و سعادت ملازم رکاب نصرت انتساب
بود بیت بر هر طرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر ‖ وز هر جهت
که گوش کنی مژده امان ‖ و در یورش قندهار که امرا
نامدار از همه طرف مظفر و کامکار آمدند زمانه خواست که نیل
عین الکمال بر جمال حال فرخنده مآل آن حضرت کشد بنابران چون
عنان جهانستان بجانب اردوی همایون و یورت قشلاق معطوف
ساخت و بر سمند غزال رفتار غزاله دیدار سهیل چشم سپهر جسم
کیوان حشم مشتری جبین بهرام کین آفتاب انبساط زهره نشاط
عطارد فطنت ماه سرعت چون آفتاب بر سر خنگ فلک
سوار شد از صفت براقی که چون برق برروی هوا بی آرام بود
و آتش گوهر بادپایی که بسان آب بجوش می‌خرامید بساط خاک
می‌نمود در اثنا رنگ و تاز و نشیب و فراز بحکم دفع آسیب
عین الکمال بسر درآمد و حضرتی که پای عزت بر تارک کیوان می‌نهاد
از پشت اسب برروی زمین افتاد و دست مبارک را آسیب
کسری رسید و فغان از جان جهان برآمد و ذات بی مثال که
عین سعادت و اقبال بود از تصاریف ایام بی فرجام صدمت
ناتوانی روی نمود و دستی که بوسه جای سلاطین عالم شایستی
از چشم زخم زمانه آسیب نیافتی لیکن انبیا که خاصان
درگاه کبریااند باین نوع زحمت و بلا مبتلا اند موسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام که در جهان لسان آفتاب انوار ید بیضا نمود
اول دست مبارک او را بشعلهٔ آتش دشمن محترق بایست بود و حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که از دندان و لعلان عدن النسان



و قبض و بسط کف کفایت و قبضهٔ درایت او سپرد و از کمال کاردانی و از دیوان
اموال دیوانی بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در مهم
خزانه فتور نرود و کذاشتی نفرمود و در بحار حکما مسطور است و در کتب اکابر
مذکور که هر چند پادشاه بذات خود کامل و عادل و تمشیت مصالح سلطنت را
قابل و مستاهل باشد بی وزرا و ارکانی کاردان کار مملکت سامان نیابد **شعر**

فاصابة الخلفاء فیما جادلوا **مقرونة بصحابة الوزراء**

چه ملوک اگر بنفس شریف امور ملک تمام نمایند وزیر باشند نه پادشاه
و چون از وزیر ناگزیر است و وزیر دست و دل و زبان و چشم و گوش پادشاه
باید که در مصالح مال و ملک و لشکر و اسرار نهانی چنانچه را اعضا و جوارح مباشر
اعتماد وارد او را نیز معتمد داند و مجال طعن طاعنان و خبث خبیثان ندهد
چه طعن در وزیر بنابر مقدمهٔ مذکور طعن در ذات پادشاه است و هر روز وزیر
دانا و نایب مناسب یافت نشود و بعد از مقام سلطنت هیچ منصب عالی
تر از وزارت نیست فی الجمله چون مسند دیوان بوجود حضرت خواجه شرف
گردید انوار معدلت حضرت خاقان سعید چون فروغ خورشید شرقی و غربی
عالم رسید و مدت سی سال ممالک هفت کشور بحسن تدبیر آن وزیر دانشور
طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانهٔ چین داشت و قلم بدایع نگار
راه اوراق لیل و نهار شرح آن روزگار خواهد نگاشت **نظم**

همه کار شاهان خورشید چهر ❊ ز رای وزیران رسد تا سپهر
شهنشه بتدبیر دانا وزیر ❊ بکم روزگاری شد آفاق گیر
وزیری چنین شهریاری چنان ❊ جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر رسیدن سلطان آفاق بیورت قشلاق و آمدن اخبار اطراف و معاودت بمستقر دولت

حضرت خاقان سعید منصف رمضان
در کنار آب سیرمند باغروق همایون رسید و در آن مقام میرزا علی

ع گر نیاید به دولت او را موکب ما نخواهد رسانید ❊ و آن حضرت امیر
عبد الصمد را بحکومت کرمسیر تعیین نمود و امیر حسام را بکوتوالی قلعهٔ قندهار
مقرر فرمود و در وی رایت منصور بسوی مستقر خلافت آورد **بیت**

ایام بکام و اختران فرمان بر ❊ افلاک نهاده بخط فرمان سر

و موکب منصور معظم دوم شهر محرم بکرم دار السلطنهٔ هراة رسید و اهالی آن
بتخصیص مقیمان آن بلدهٔ فرخنده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند **بیت**

زرکان شهر آفرین خواندند ❊ بران گوهری گوهر افشاندند

و جمعی امرا که بطلب میرزا قید و رفته بودند در استمالت جانب او سعی بلیغ
نمودند و چون شاهزاده را مرحمت آن حضرت معلوم شد مصاحب امرا عازم
گشت و آخر محرم شرف تقبیل انامل فیاض یافته بنهایات عنایات مفتخر و سرافراز آمد

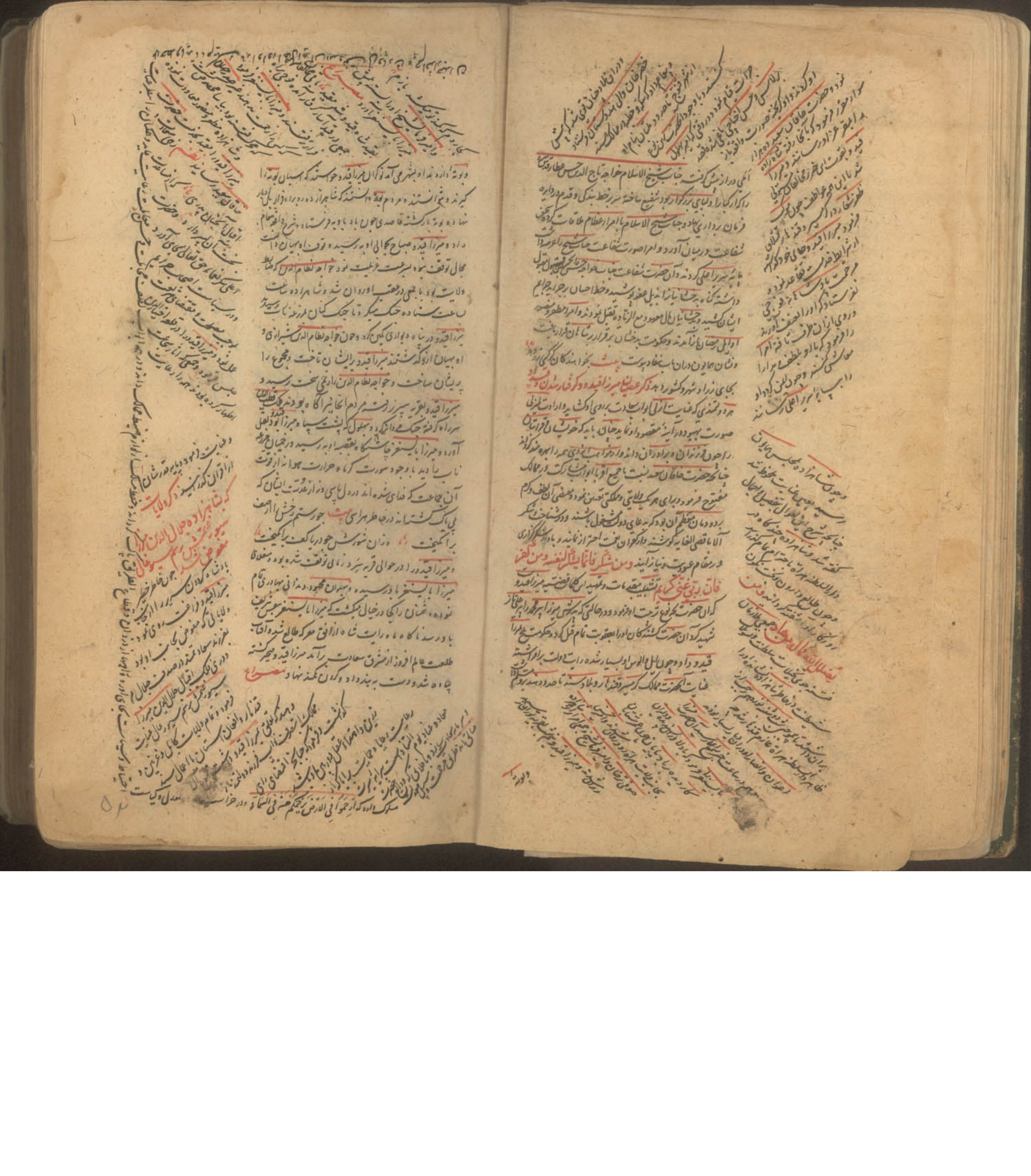
وقایع سنهٔ احدی و عشرین و ثمانمائه ذکر اجازت ایلچیان آذربایجان و خبر وفات میرزا اسعد وقاص

چون موکب همایون از یورش قندهار مظفر و کامکار باز آمد ایلچیان
امیر قرا یوسف و امیر قرا عثمان که بیشتر از جانب آذربایجان آمده
بودند همه را رعایت نمود و در ماه صفر معاودت فرمود و اوایل ربیع الاول
خبر آمد که میرزا اسعد وقاص که بموجب امر حضرت خاقان سعید روکردان
شده و مملکت ترک سیورغال او بود و کذاشته عازم آذربایجان
گشت چنانچه شرح آن گذشت در عنفوان جوانی و عنفوان زندگانی از
منزل فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و آن حضرت از فوت شاهزاده
پاکیزه صورت ستوده سیرت ملول و محزون شده مراسم تعزیت بجا آورد

ع آری همه کار و بار عالم هیچ است

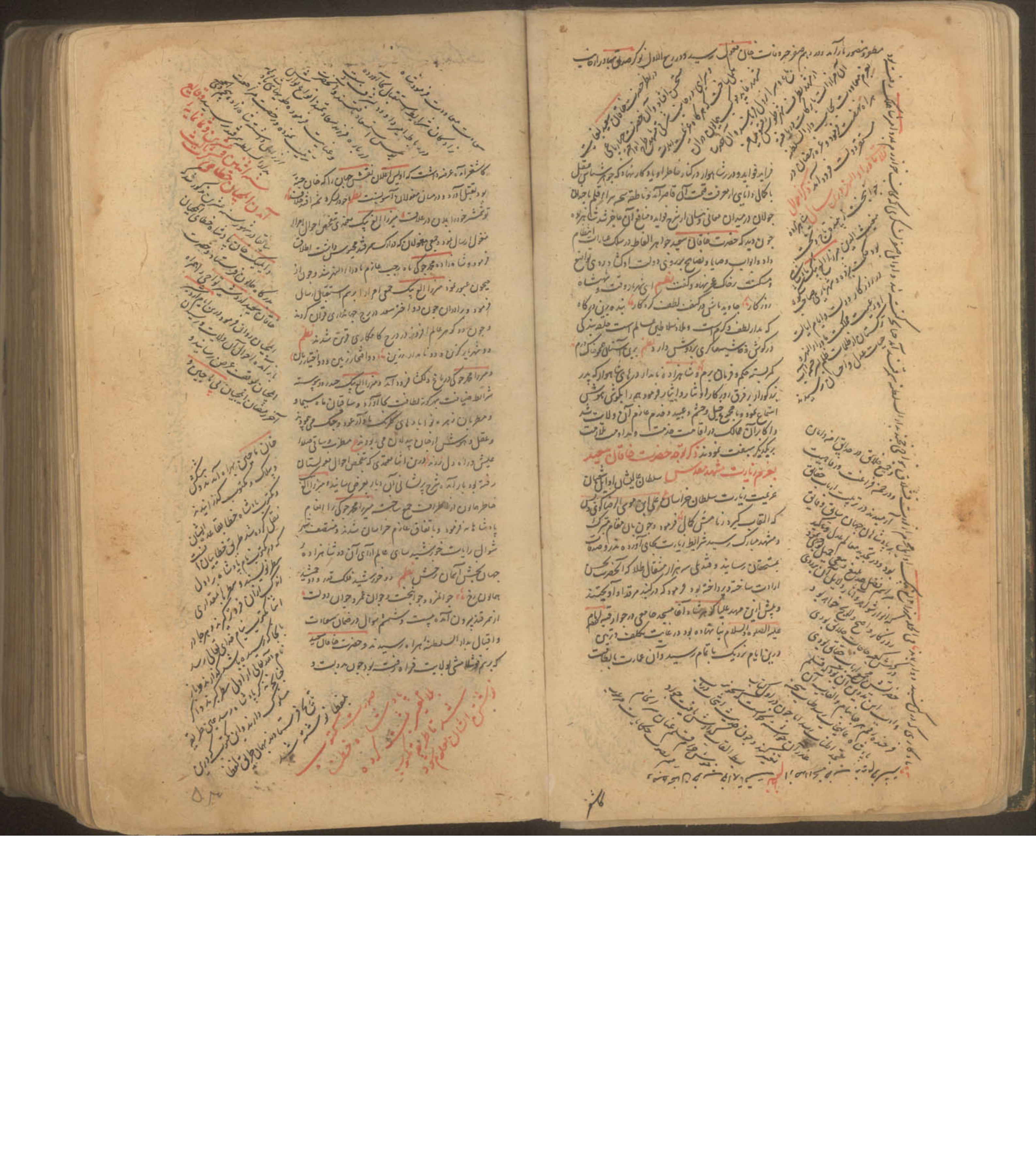
ذکر فرستادن امرا بعزم تسخیر ولایت بدخشان

در این اثنا بمسامع جلال رسید که
شاهان بدخشان اظهار عصیان می نمایند حضرت خاقان سعید



آمی در از پیش گرفت جناب شیخ الاسلام خواجه تاج الدین حسن عطار
را که از کبار اولیای بزرگوار بود شفیع ساخته سر بر خط بندگی و قدم در دایره
فرمان برداری نهاد و جناب شیخ الاسلام با امرای عظام ملاقات کرده سخن
شفاعت در میان آورد و امرا صورت شفاعت جناب شیخ را عرضه داشت
پایهٔ سریر اعلی کردند و آن حضرت شفاعت جناب خواجه حسن را بقبول
داشته گناه جنایت ایشان را بذیل عفو پوشیده و خط احسان بر جراید جرایم
ایشان کشیده و جنایات ایشان را معدود مع الزیادة تقبل نمودند و امرا مظفر و منصور
اوایل رمضان باز آمدند و حکومت بدخشان برقرار بر شاهان قرار یافت
و شاهان همایون در آن باب بخواهند کان گرگی **بیت**
بجای زر او شهر و کشور دهد **ذکر عصیان میرزا قیدو و گرفتار شدن و قید او**
هر دولتمندی که عنایت ازلی ابواب سعادت بر روی او گشاده و ارادت لم یزلی
صورت بهبود در آینهٔ مقصود او نماید چنان باید که خویشان و اقربا را
را چون فرزندان و برادران داند و از خوان احسان همه را بهره مند گرداند
چنانکه حضرت خاقان سعید نسبت با جمیع اقربا ابواب ... در ممالک
مفتوح فرمود و برای هر یک ولایتی و ملکی تعیین نمود و بعضی آن لطف و کرم
بر دوام منتظم آن بود که بدعای دولت مشغول باشند و در شناخت شکر
آلا با قصی الغایه کوشند و از کفران نعمت احتراز نمایند و بادای شکرگزاری
در مقام عبودیت و نیاز آیند **ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر**
فان ربی غنی کریم تشبیب مقدمات و تمهید این کلمات قضیه میرزا قیدو
که آن حضرت بهر نوع تربیت او فرموده و در حالی که پدرش میرزا پیر محمد را پیر علی تاز
شهید کرد آن حضرت کشندگان او را بعقوبت تمام قتل کرد و حکومت ... میرزا
قیدو داد و چون ایل و الوس او بسیار شده رایت دولت بر افراشته
عنایت آن حضرت ممالک کرمسیر و قندهار و بلاد ... تا حدود هند بوم ...

و نوبه دادند او بشهر می آمد نوکران میرزا قیدو خواستند که اسبان نوبه را
بگیرند و نتوانستند و مردم قلعه دانستند که شاهزاده رو براه فرار بل ادبار
نهاده بود بازگشته قاصدی چون باد با وی فرستاده و شرح واقعه تمام
داد و میرزا قیدو صباح بحوالی او رسیده و توقف او بمیان داد
مجال توقف نبود بر عزیمت نمود خواجه نظام الدین که حاکم
ولایت بود با جمعی در عقب او روان شد و شاهزاده ساعت
بساعت ... جنگ میکرد تا بجنگ کنان ... رسید
میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد و چون خواجه نظام الدین ... و
او بمیان از او گذشتند میرزا قیدو ... تاخت و مجموع را
پریشان ساخت و خواجه نظام الدین را زخمی سخت رسید و
میرزا قیدو ... مردم آنجا خبر آگاه بودند ملک قطب الدین
سر راه گرفته جنگی ... که پشت سپاه میرزا بود ...
آورد و میرزا بایسنغر ... بعقب او برسید ...
تاب ندید با وجود سورت گرما و حرارت هوا ...
آن جماعت که فدای شده اند در دلها ...
بی باک گشته اند در خاطر هرای **بیت** چو رستم رخش را از ...
برانگیخت **و زان شورش چو دریا کف برانگیخت**
و میرزا قیدو را در حوالی قریه ... توقف شده بود و ...
میرزا بایسنغر با او رسیده و ... بهادری تمام
نموده ... در خیال میگشت که میرزا بایسنغر ...
باو رسید ناگاه ماه رایت شاه از افق معرکه طالع شد و آفتاب
طلعت عالم افروز از مشرق سعادت بر آمد میرزا قیدو متحیر گشته
پیاده شد و دست به بند داد و گردن بکمند نهاد **مصراع**



فراید فواید و درر شاهوار در کنار خاطر او نهاد که جوهر شناسی عقل
با کمال دانایی از معرفت قیمت آن قاصر آمد و ناطقه سحر پرداز قلم با جولان
جولان در میدان معانی و بیان از شرح فواید و منافع آن عاجز شد شاهزاده
چون دید که حضرت خاقان سعید جواهر الفاظ در سلک عبارات انتظام
داد و ابواب وصایا و نصایح بر روی دولت او گشاد در روی تواضع
و مسکنت بر خاک عجز نهاد و گفت نظم ای شهریار وقت و شهنشاه
روزگار جاوید باش در کنف لطف کردگار بنده برین درگاه
که مدار لطف و کرم است و ملاذ سلاطین عالم است حلقه بندگی
در گوش و غاشیه چاکری بر دوش دارد نظم برین آستان همچنان که دارم
کمر بسته حکم و فرمان برم و شاهزاده نامدار درهای غم شاهوار که پدر
بزرگوار از فرق روزگار او نثار و ایثار فرمود همه را بگوش هوش
استماع نمود و با مجموع خیل و حشم و عبید و خدم عازم آن ولایت شد
و اکابر آن ممالک در اقامت خدمت و اداء مراسم ملازمت
بر یکدیگر سبقت نمودند **ذکر توجه حضرت خاقان سعید
بعزم زیارت مشهد مقدس** سلطان عالیشان در اوایل ...
عزیمت زیارت سلطان خراسان علی بن موسی الرضا ...
که القاب گیرد زمامش کمال فرمود و چون بآن مقام متبرک
و مشهد مبارک رسید شرایط زیارت بجای آورده نذر و صدقه
بمستحقان رسانید و قندیلی سه هزار مثقال طلا که آنحضرت ...
ارادت ساخته و پرداخته بود فرمود که در گنبد مرقد او آویختند
و پیش این مهد علیا گوهرشاد آغا مسجد جامعی در جوار روضه امام
علیه الصلوة والسلام بنا نهاده بود در غایت تکلف و ترتیب
درین ایام نزدیک باتمام رسید و آن عمارت بلطافت

کاشغر آمده عرضه داشت که اویس اغلان نقش جهان را که خان جته
بود بقتل آورده و در میان مغولان آشوب ... نظم ...
تو تخم شر خود و ا بدان در علاقت میرزا الغ بیگ متعهد تفحص احوال امرای
مغول ارسال نمود جمعی مغولان که در سمرقند محبوس داشت اطلاق
فرمود و شاهزاده محمد جوکی در ماه رجب عازم ماوراء النهر شد و چون از
جیحون عبور نمود میرزا الغ بیگ جمعی امرا را برسم استقبال ارسال
فرمود و برادران چون دو اختر سعد در برج جهانداری قران کردند
و چون دو گوهر عالم افروز در درج کامکاری قرین شدند نظم
دو شهریار گزین و دو نامدار رزین دو افتخار زمین و دو اختیار زمان
و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیگ چند روز پیوسته
شرایط ضیافت بهر گونه لطافت بجا آورد و ساقیان ماه سیما و
مطربان زهره نوا با دلهای گلرنگ با آواز عود و چنگ ...
و عقل و هوش از جان ... مطرب و ساقی صلای
عیش در داده دل زنده و درین اثنا متعهدی که تفحص احوال مغولستان
رفته بود باز آمده شرح پریشانی آن دیار بعرض رسانید و میرزا الغ بیگ
خاطر همایون از اطراف جمع ساخته میرزا محمد جوکی را انعام
پادشاهانه فرمود و باتفاق عازم خراسان شدند و منتصف ماه
شوال رایات خورشید سای عالم آرای آن دو شاهزاده
جهانبخش آسمان رخش نظم دو خورشید فلک قدر و دو جمشید
همایون رخ جوانمرد و جوانبخت و جوان عمر و جوان دولت
از سمرقند بیرون آمده بیست و ششم شوال در ضمان سعادت
و اقبال بدار السلطنه هراة رسیدند و حضرت خاقان سعید
که برسم قشلامشی بولایت فراه رفته بود چون بدولت و



اظهار انقیاد کرد و آنحضرت ایلچیان را که با داب رسالت آراسته بود و خدمت کرده

واینکه پادشاه معظم نامه ارسال میفرمایند

شاهرخ سلطان ما تأمل میکنیم

خداوند تعالی دانا بینا فریادرس ممالک اسلام بسط کند سبب آن

مردمان آن مملکت دولتمند گشته اند

سلطان روشن رای و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان

عالی تر و باهر

خداوند تعالی تعظیم و اطاعت که آورده و دوراندیش و عزت داشت

نموده که موافق تأیید آسمانیست

ما پیشتر از ایلچیان امیر سرای لیدا و جمعی فرستادیم نزدیک

سلطان رسیده اند با داب رسوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده اند

لیدا و جمعی مراجعت رسیده عرض نمودند بر

ما همه روشن و معلوم گشت و ایلچیان بیک بوقا و غیره

بلیدا و جمعی با هم رای همراه و شیر و اسبان تازی و ایوان

و چیزهای دیگر فرستادند بدین درگاه رسانیدند

ما همه را نظر کردیم صدق محبت ظاهر گردانیده اند

ما نهایت شاکر گشتیم دیار جونگ جای اسلام است

از قدیم دانایان و عالمان هیچکس از

سلطان عالی تر نبوده باشند و مردمان آن مملکت را یک

می توانند ان و تسکین دادن که برونق رضای

حق سبحانه جل جلاله چگونه

خداوند تعالی راضی و خشنود باشد مردان مردانه باهم یکرنگ

بودند دل بدل چو آینه باشد اگرچه بعد مسافت باشد

گویا در نزدیکی هست و دوستی از همه چیز عزیزتر است

درزمان حضرت صاحب قران بمغولستان رفته مصاحب

ایلچیان روان فرموده واقف نموده تنسلجی اوغلان والمشرفا

نمود و از برای فرزند سعادتمند نخل باغ پادشاهی از درج سلطنت

مطلع نور الهی آفتاب دین و داد میرزا محمد جوکی بهادر گرانمایه از جانب

سلطنت و دودمان خانیت خواستاری نموده محمد خان الجای

شاه دمان گشته قران محبت با وسایل قرابت دست درهم

داد و مهدعلیا مهر نگار آگاه و خورشید جهان تیره پادشاه خضر

خواجه که در میان کرام بنات و ابکار مخدرات چشم و چراغ دودمان

سلطنت و فروغ خاندان خانیت بود جمعی از ارکان دولت همراه

ساخته با تجمل هرچه تمامتر از مغولستان روان فرموده و هودج عصمت

بیاش هشت و چهم رمضان بظاهر دارالسلطنه هراه رسید

و شرایط استقبال بجا آورده مهدعلیا گوهرشاد آغا طوبها

بادشاهانه ترتیب نموده و فرموده که درباغ زاغان مجلسی

نمودار روضه رضوان بنگارخانه ختن و چین آرایش و

زینت یافت و خرگاهها و سایه بانها سر بسپهر افراشته

در میان آن خرگاهی بزرگ فلک پیکر گردون منظر و شادروان

کیوان محمل بفرو شکوه وار و آنی خسروانی آراسته شد و محمل مقام

هر یک از خواتین و کلین اغول معین گشت و شاهزادگان

و امرا و ارکان دولت و ایلچیان اطراف مملکت را ساور

مقرر شد علیا و الان رحبیتهای خاص نشستند و بزم پادشاهی

راست کردند و در خوبترین طالع بهترین ساعتی کوکب اقبال

برج شرف یافته و قمر در طرب خانه نور شرف ... کار ترویج

پرداختند و ماه منور را قرین آفتاب انور ساختند و جواهر

در این سال ممالک فارس بحسن معدلت و یمن همت شاهزاده
عالیجناب مغیث الدنیا و الدین ابراهیم سلطان واتخذ الله ابراهیم خلیلا مدبر تر
و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات
من نشاء نظم خاطر عاطرش مغیث بر ... طاهر طاهرش مدبر ...
مغیث الدنیا و الدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان در غایت
رفاهیت و کمال جمعیت بود و همچنین دار الامان اصفهان
بعدل و احسان میرزا رستم معمور و آبادان اما ولایات عراق
عرب و بعضی از عراق عجم و ممالک آذربایجان از جور و طغیان امیر
قرا یوسف ترکمان ویران و رعایا از ظلم و بیداد در فریاد و فغان
بودند همه کس روی عجز بر زمین داشته و دست دعا بر آسمان بر
افراشته بیت در همه ملک آن طرف بود ز جور ترکمان
روی عجز بر زمین دست دعا بر آسمان

وقایع سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب مرو

چون سلطان هفت اقلیم گردون رایت
همایون بر افراخت و آفتاب عالم آرا عنایه سعادت
بر بیت شرف انداخت و غزاله سپهر از ... حوت
میل چراگاه حمل نمود و قوی نامیه در اطراف صحرا و بساتین
عالم سبزه و ریاحین را اعلی ... نمود نظم شاه انجم چو شرف کند
ایوان حمل ... عامل نامیه را بار فرستد بعمل ... حضرت
خاقان سعید بطریق قشلامیشی عازم ولایت مرو شد و چند
گاه در آن فضا دلکش بجانور پرانیدن و یوز دوانیدن
نشاط و انبساط نمود و باز چون تیر از شست ستاره جهانگیر
پرواز میکرد ... طایر ... از هم ... شد و از آواز خلاخل ...

زده دهان گوهر نثار بکریمه انا لله و انا الیه راجعون
گشود و ترویح روح او را صدقات مستحقان داد و رسم آش و اطعام
و ختمات کلام ملک علام بجا آورده و ابو اللیث از جانب ... کمال
آمده بعرض رسانید که ... بهرام از جته ... بکاشغر آمده
و جمعی دیگر متعاقب میرسند و در سلخ ربیع الآخر براق اغلان
از الوس اوزبک ... گردان شد و التجا باستان میرزا الغ بیگ
گورکان آورد و شرف دستبوس یافته بعنایت مخصوص شد
و در سلک شاهزادگان و چو چینان منتظم و چند گاه در سمرقند بوده
و میرزا الغ بیگ یراق براق پادشاهانه فرموده اجازت
مراجعت یافت و او آخر ماه رجب از کاشغر خبر آمد که
دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده میان مغولان اتفاق
است و در آخر همین ماه ایلچیان خطای که از دشت ... میرزا ...
بود بسمرقند رسیدند و پیشکشهای حاضر میرزا الغ بیگ گذرانیدند
و شاهزاده ایشان را طوی خورانیده عزیمت بجانب خراسان
فرستاد و بخراسان آمدن ایشان بخراسان ... مخصوص گشت و
میرزا الغ بیگ اوایل شعبان عزم یورش ... فرمود و امیر
اسکندر هندو بوقا را در سمرقند تعیین نمود و از ... دلکش ...
بلاق رفته آنجا توکران امیر خداداد ... مغول آمده شرف
زمین بوس یافتند و روز دیگر صدر اسلام مصاحب اسلام
نواحی اطراف جته رسیده ... پیشکش بعرض رسانیدند
و جناب میرزا الغ بیگ ... از آب خجند گذشته
... حسن ... مهر نگار ... شرح آوردن
او بخراسان مذکور شد رسید و میرزا الغ بیگ ...



نوکری صدیق نام کاتب امیر قرا یوسف ارسال نمود و پیغام فرمود که
امیر یوسف باید که براه موافقت آمده از طریق [illegible] دانش و صلاح
و سداد گراید صدیق مضمون رسالت را رسانیده امیر قرا
یوسف امارات عصیان ظاهر گردانید و صدیق باز آمده
مقصود آنچه مشاهده نموده بود عرضه داشت و گفت امیر
قرا یوسف سودای ارتقا بمدارج سلطنت و تصاعد معارج
دولت در خیال دارد و خود را در آن مملکت سلطان باستقلال
می شمارد و امرای اطراف او را مطیع اند و فرمان او در آن ممالک
مطاع است حصون حصین ساخته و قلاع متین پرداخته
رسوم شرعیه مختل و بقاع خیر بی رونق و معطل [illegible] و لیالی حق
و مجبور میگذارند و خیال استقلال در دماغ او را محیط گردانید چون
شرح این احوال بمسامع جلال رسید و آن زمان که سلطان سعید
مغزالدین میرزا امیرانشاه گورکان را در مملکت آذربایجان اتفاق
واقعه هایله روی نمود همت بلند نهمت حضرت خاقان
سعید را انتقام مخالفان و اخراج آن ممالک از قبضه تصرف متغلبان
مصروف بود اما بسبب موانع که در اطراف ممالک محروسه
واقع می شد عزیمت آن طرف در عقده توقف می ماند درین
ولا چون بعنایت یزدانی و تایید آسمانی از حدود ختای تا نواحی
عراق عرب و آذربایجان و از اقصی ترکستان تا بابان هندوستان
در قبضه اقتدار قرار یافت انوار عزایم پادشاهانه که قرین قضا
و قدر و همنشین فتح و ظفر است بتسخیر عراق عرب و مملکت
آذربایجان تافت حفظا ایران و توران چون سلیمان زمان
یافت از زمین آمد خطاب از آسمان ٭ کین زمان بسپر کین

[illegible] نام مرداری معین شد که ملازمان اردوی همایون
باشند [illegible] ولایت و دوازدهم ماه [illegible]
[illegible] رسید [illegible] آن فرخنده مقام [illegible] هشتم ماه
رباط [illegible] مخیم اردوی همایون شد و آنحضرت در جلگاه نشابور
هوای صید و نشاط شکار فرموده [illegible]
چون خورشید بر سر خنگ فلک سوار شد ٭ بیت ٭
[illegible]
و هر طرف که از شکاری می تاخت [illegible]
روی زمین پر ماه و ستاره می ساخت ٭ بیت ٭ [illegible]
شود [illegible] زمین ٭ [illegible]
[illegible] شکاری چون [illegible]
آتش های گشته مانند سیل [illegible]
جهان [illegible]
ساختند و موکب منصور [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] عبور نمود و [illegible] در مقدمه
روان شد [illegible] ماه [illegible] معسکر همایون گشته
[illegible] کیقباد [illegible] خلافت مآب [illegible] سعادت
زیارت حضرت قدوة المشایخ [illegible] شیخ سعدالدین
الحموی [illegible] در آن
فرخنده مقام [illegible] شوال [illegible] دولت و [illegible]
[illegible] عظمت و اجلال [illegible] شرف مزار
بزرگوار حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره دریافت
و [illegible] ماه بزیارت سلطان العارفین شیخ ابو یزید رحمة الله علیه



لشکری که عدد عدد آن در کارخانه خیال نمی‌گنجید و قوت و هم سپاهی
آن سپاه را ایران فهم نمی‌تواند سنجید امرا و تواجیان چند روز در ضبط
سان لشکر اگر ده دویست هزار سوار در شمار آمد و مفصل الوقت
عرض رسید و امیر معصوم جاگیر از قلعه شهریار متوجه زمین بوس گشته
در سلک خدام انتظام یافت و چند روز موکب همایون در حدود
ری توقف نمود و بتدبیر یاسامشی اشتغال فرمود و از آن طرف
امیر قرا یوسف در مقام تصلف و جلادت بود و در طریق
شجاعت راه جبارت می‌نمود و ترکمانان دعوی مقابله و
مقاتله داشتند و نقش محاربه و قتال بر لوح خیال می‌نگاشتند
هر چند در برابر لشکر منصور عجز و قصور و ضعف و فتور او ظاهر بود
اما اصحاب رای و فرهنگ و نامرسان میدان جنگ را در آن قضیه
محل تفکر و مقام تحیر بود و هر کسی را در آینه خاطر صورتی روی
می‌نمود خواطر ایشان از عاقبت حالی که معلوم نبود هر کس
هراسان هم امیر قرا یوسف با نام بهادری [?] عام داشت
و با وجود کمال شجاعت آلات حرب هم روز با او بود و اسپان
را اسپان آسوده و لشکر منصور از راه دور آمده و اسپان
ضعیف شده و با آن هم فصل زمستان قریب و صورت
فتح و ظفر پیش مردم کم خطر بدیع و غریب اما جمعی که نصرت
ایزدی را کرات و مرات بر رایات ظفر آیات دیده بود و معنی
دانسته که الحضرت مؤید من عند الله است
دل بر جای داشته و عدد بخاطر ایشان نمی‌رسید و پیشتر
امیر اعظم غیاث الدین شاه ملک از پیش خود نوکری پاینده
نام بجانب امیر قرا یوسف فرستاده بود و نصیحت‌ها کرده

کدام دل که در قبضه یفعل الله ما یشاء بیچاره نیست و کدام جان
که تیغ و یحکم ما یرید پاره پاره نیست ما اگر چه صاحب
تاج و تختیم لازمه ما در بیچارگی و بندگیست و اگر چه خداوند اقبال و بختیم
صفت ما بیچارگی و سرافکندگیست بیت خداوندا همه سرگشتگانیم
اگر چه مالک ملک جهانیم ز سر تا پا همه چشم [?] زبان با
همه چشم در رنج همه بیچاره‌ایم و مانده بر جای بر بیچارگی
ما ببخشای بعد از استغفار و مناجات و رفع حاجات
بحضرت رفیع الدرجات روی عجز بر خاک تضرع نهاد و از صمیم
دل و صدق نیت از حضرت عزت فتح و نصرت مسالت
نمود و از سروش غیب نوید اجابت شنود و فرمان فرمود
که حفاظ و قرا که ملازم پایه سریر اعلی بودند دوازده هزار سوره
فتح ختم فرمودند و حضرت خاقان سعید از ثبات تمکین
ثابت و پایدار همچون کوه پای عزم در رکاب عالم گشایی آورد
و همت حزم عنان جهانگشایی گرفته بضبط لشکر اشتغال نمود
و [?] که ید الله فوق ایدیهم عبارت از آن ایات ابواب
سعادت بر روی دولت آنحضرت بجوی درجی می‌گشود بیت
با تو عهد ملک آنست که هر کس که کشد از تو سر زود نهد پیش
تو بر خاک جبین آنحضرت امیر یوسفخواجه را با هزار سوار
نامدار بجانب قزوین فرستاد و قاسم نوکر امیر قرا یوسف
قزوین را گذاشته رو بسلطانیه نهاد و امیر یوسفخواجه اهالی
قزوین را امن خدمت و دلداری داد و از آنجا بدرگاه
عالم پناه شتافته و شرف بساط بوسی یافت فرمان جهان
نافذ شد که لشکریان بقزوین روند و عرض نمایند تا



سراسیمه شده قلعه سلطانیه را گذاشتند و بجانب تبریز گریختند داروغه
قلاق بصوب قزوین رفته بود یازدهم ذی قعده در مقام آق اجه
بار اردوی همایون آمد و خبر وفات امیر قرا یوسف آورد و همان
روز قاضی سلطانیه مرتضی اعظم سید شهاب الدین عبدالله
بدرگاه جهان پناه آمد و همین خبر بسمع اعلی اسمعه الله البشائر
رسانید و وقوع واقعه محقق شد بیت دو روز آمد سر شمشیر
آن فتح که مفتاح امان بود درآمد آری چو چنین بخت
شاهرخی را مظفر و منصور آفریده بود که بی آسیب حرب و تحمل
طعن و ضرب صورت فتح او جهی چنین خوب روی نمود و
آنحضرت این معنی را از نتایج لطف یزدانی شناخت
که همای سعادت آسمانی بر نصرت و ظفر چتر آفتاب
پیکر آنحضرت انداخت و انوار نصر عزیز از جبین انصار
آنحضرت طالع شد و آثار فتح مبین طراز رایات همایون آمد
انا فتحنا لک فتحا مبینا رغم خسرو مشرق برین
موکب جهانگشای عنان آسمان سای گذاشت سلطانیه ارزانی
شد و شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر نوئان علی ولد طوغچار
رسم ایلغار عازم دار الملک تبریز گشت و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش
و خواجه قطب الدین محمد مرقت بهمان برای ضبط اموال و جهات
دیوانی در رکاب شاهزاده عالیجناب متعین شدند و شاهزاده
طوغانشاه میرزا ادهم سلطان با لشکرهای فارس از راه همکاسی
بجانب مراغه رفت و رایات نصرت آیات چهاردهم
ذی قعده بپای قلعه رسید و پانزدهم ماه ظاهر سلطانیه

لشکر بسیار جمع آورده و در ولایت تبریز لشکر باده که هرگز معهود نبود طلب
فرموده و این بدعت رو مبارک نیامد و از تبریز بیرون آمده سپاهی
عرض داد چون ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب
بی پایان نظم همه بهرام طبع و کیوان بهش همه پولاد رگ و آهن پوش
همه جوانان نوخاسته و سراسر زره و جوشن و تیغ و سنان
آراسته غافل از آنکه بیت هر که را بخت رهبری نکند کوشش و جهد
یاوری نکند در این دولا امیر یوسف را عرض مرضی طاری شد
و بیم عظیم در صمیم ضمیر او حاکم گشت اگر چه پیمان وار کفه ...
بود اما با وجود آن دست جلادت می نمود و لاف قتال و جدال می زد
و دعوی سرکشی و استقلال می کرد نظم بساط حکومت گسترده بود
ولی مهلت و فرصت ندادش حیات چنین طرفه منصوبه دست داد
ز گیسوی شهرخ که سوی مات تا بحکم تقدیر ربانی و امضای قضای
آسمانی دنیای فانی را وداع کرده بسرای جاودانی رحلت نمود
و پنجشنبه هفتم ذی قعده از سرای سپنج و منزل غدار رخت به دار القرار
کشید جماعتی که ملازم او بودند بتجهیز و تکفین او نپرداختند
و او را در همان خرگاه که وفات یافته بود انداختند و هر کس
بطرفی رفته کار خود می ساختند امیر قرا که مقدم امرای او بود با قدم یار
که محبوبترین خواتین او بود خواستند که یکی از فرزندان امیر یوسف
را پادشاهی بردارند و باقی جیش او جمع آیند از فرزندان کسی
حاضر نبود امیر شاه محمد در بغداد و امیر اسکندر در کرکوک و امیر
اسپند بعد الجوز و امیر جهانشاه بسلطانیه و امیر ابو سعید در ارزنکان
بود بدان فکر بجای نرسید هر کس بجایی رفتند غرانی
پادشاه پسر امیر مصر برادرزاده امیر قرا یوسف نعش او چون



با سپاه ظفرپناه بیت: یلان دلاور که در رزمگاه به نیزه ربایند از چرخ ماه
منتصف شهر ذی القعده بممالک آذربایجان درآمده بدولتخانه فرود آمد
واتباع امیر قرایوسف چون کوکب از طلوع خورشید ناپدید شدند نظم
چو خورشید حشمش درفشنده شد عدو چون ستاره پراکنده شد
وخطبه وسکه بنام والقاب همایون آرایش یافت بیت: خطبه‌ها را
زبان بذکر تو تر تا همه نیکو زبان باشد سکه‌ها را دهان بنام تو باز
تا زر در جهان نشان باشد و اوامر پادشاهانه در آن دیار و
بلاد نافذ و مسلم شد و ملوک اطراف و گردن کشان اکناف
رغبةً او رهبةً در دایره خدمت و ربقه طاعت آمدند و شاهزاده
عالیجناب در رعایت رعیت صورت عدالت منظور نظر عنایت
داشته قاعده مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت و از
کسانی که در دار الملک تبریز پیش میرزا بایسنغر آمدند امیر علی بیک
پسر امیر قرا عثمان بود که امیر قرایوسف او را گرفته در تبریز محبوس
داشت و چون آوازه لشکر بامیر قرایوسف رسید قصد قتل او
کرد امیر قرا الغت حالا لشکر شکسته [illegible] مصلحت نیست اگر امیر قرا
عثمان خبر قتل فرزند شنود او نیز از این طرف محبوسان [illegible]
این سخن مقبول افتاده او را مصاحب خود مقید می داشت چون
امیر یوسف وفات یافت امیر قرا الگ دست حیات [illegible]
داشت و جامه باو داده گفت هر جا میروی اجازت است و او
نمد پوشیده پیش میرزا بایسنغر آمده احوال خود عرضه داشت
و حاجات شعری درباره او عنایت و رعایت فرموده
در وقت عزیمت قراباغ بموجب اجازت شاهزاده بطرف
پدر رفت و شاهزاده [illegible] آستانه علیه عازم قلعه کاورود

اصفهان گذشت یعنی در سنه ست عشر و ثمانمایه امیر قرایوسف
قصد اصفهان کرد و بسبب مرض از راه بازگشت و در وقت
بازآمدن امیر بابا حاجی پیش او آمد چنانچه در آن محل مسطور است
القصه شاهزاده در قلب شتا که مقلوب او مقبول عقلاست
بقلعه کاورود رسید امیر بابا حاجی در موافقت متردد
واز مخالفت متوهم بود میرزا بایسنغر قاصدی پیش او فرستاده
مرحمتی که از آن خاندان همایون شامل حال پدر و قبایل او شده
بود یاد فرمود و فرمود که در این کار بحکم عقل نگاه باید کرد که
مال مخالفت بکجا خواهد رسید و اگر موافقت نموده پیش آید
او را گرامی داشته مملکت روم مسلم باشد و مواضع دیگر
اضافت شود و حضرت خاقان سعید هم فرموده است که سال
امیر جهانشاه ذکر قصه کنند امیر بابا حاجی مستظهر گشته
از اوج فرماندهی بحضیض فرمانبری آمده و سر در ربقه رقیت
در آورده در طوق طاعت آورد و میرزا بایسنغر مکارم اخلاق
پادشاهانه و مراحم عواطف خسروانه درباره او بظهور رسانید
و امیر بابا حاجی در رکاب شاهزاده عالیجناب عازم قراباغ شد
و شانزدهم ذی الحجه سعادت بساط بوس یافته بتشریفات [illegible]
و در سلک امرا منتظم شد **ذکر احوال ممالک ماوراء النهر**
دراین سال اوایل سنه اربع ایلچیان ختای که
پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و جمعی که پیشتر از آن
میرزا ابراهیم سلطان فرستاده بودند و بعضی که بخوارزم پیش امیر
شاه ملک بودند مجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و حضرت
اعلی امیرشادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه

و در درون شهر سمرقند بموضعی که سر دوانک گویند وسط بلده و درگذر
خط نزدیک ارک عالی اطراف آن بازارها معمور و خانقاه
مشهور مدرسه و خانقاهی برابر یکدیگر بنا فرمود و چند سال در
اتمام آن دو مقام اهتمام تمام مبذول نمود و در رفعت و تزیین عمارت
سپهر آیین در سنگ نگارخانه چین آمد و در متانت بنیان
و لطافت ارکان حکایت سپهر [؟] و صورت توامان نمود
و فی الواقع لطافت آن دو عمارت بقلم تحریر و رقم تقریر نقش
پذیر نیست و شاهزاده کیوان وقار مشتری آثار مستغلات
بسیار و مزارع و انهار بران بقاع وقف فرمود و اعلام
علما و نحاریر فضلا بتدریس و افادت در مدرسه تعیین نمود
و همچنین در خانقاه مشایخ و قاریان صاحب وقوف باز داشت
و زمام مهام آن دو عالی مقام بقبضه اهتمام کاردانان نامدار
دار مستغلات و مزروعات موقوفات [illegible]
که مبلغی خطیر از مصارف ضروری آن دو بقعه زیادت می‌آمد
و در خزانه همان دو بقعه مخزون می‌شد و بی‌تکلف در جمیع
بلاد اسلام الا ماشاء الله الملک العلام بقعه‌ای
بآن در رفعت مقام نشان نتوان داد و حاوی اوراق
عبدالرزاق بحسن اتفاق چند گاه که در دارالسلطنه سمرقند
مقیم بود احوال برای العین مشاهده نمود و میرزا الغ بیک
که در علوم و فنون صاحب نصیب اوفی و نصاب مستوفی
بود نظم همه دانند کاندر هر شماری ۞ برادرش [illegible] کاری ۞
کسی قابل بود از بهر شاهی ۞ که تعلیمش بود فضل الهی ۞ بشاهان
کزو فضل ایزد روان کرد ۞ بیک سر کار عالم جمله آن کرد ۞

آفتاب و سایر کواکب رصد کرده زیج جدید ایلخانی که جناب
حکمت مآب خواجه نصیرالدین طوسی استخراج نموده بود فواید
و لطایف افزوده در احکام آفتاب و کواکب دیگر تفاوت
صریح ظاهر ساخت و حکمای بزرگ [illegible] مبارک محمد
و معاون بودند آوازه این امر خطیر در بلاد و امصار اشتهار
یافت [illegible] و شاهزاده موفق گردید تا آن زیج تصحیح
یافته باتمام رسید و بزیج سلطانی گورکانی موسوم
شد و در میان مهره صناعت تنجیم و اصحاب تقاویم
معمول و مستند اول است و چون کمیت عبارات عالیه و شرح
زیج بنوع تسطیر اختتام یافت عنان جواد خوش خرام قلم
بصوب حدیث تاریخ و اسلوب معهود باز تافت [illegible]
سال در مملکت ماوراءالنهر امیر یادگار قپان که حاکم [illegible]
بود وفات یافت و میرزا الغ بیک امیر شاه ولی را بجای
او مقرر فرمود و او آخر جمادی الاولی امیر جهانشاه
ولد امیر قمرالدین التجا باستان میرزا الغ بیک آورد و بعنایات
مخصوص شد و هم درین ماه قلعه [illegible] امیر خداداد که صاحب
[illegible] بود اسیر شده آمد و ترتیب یافت تتمه قضایا ماوراءالنهر و

ذکر توجه مهد علیا گوهرشاد آغا بجانب سمرقند

در آن زمان که حضرت خاقان سعید عزیمت عراق و آذربایجان فرمود مهد علیا
گوهرشاد آغا در دارالسلطنه هراة توقف نمود و شاهزاده محمد
جوکی بهادر ملازم والده بزرگوار بود و چون فتح عراق و آذربایجان
و دفع امیران ترکمان واقع شد و آن اخبار فرح آثار بخراسان و
ماوراءالنهر رسید میرزا الغ بیک خواست که چند روزی بموجب

کر بشجاعت و جلادت اشتهار داشت بتقبیل انامل فیاض مشرف شده و هم درین اوان سید احمد

یعنی سراینده بربانگ رود ، بعشرتگه شاه نوآیین سرود
که دولت بکام تو آماده باش ، همه ساله با افسر و تخت باش
علم برفلک زن که عالم تراست ، بعشرت در آویز کان هم تراست

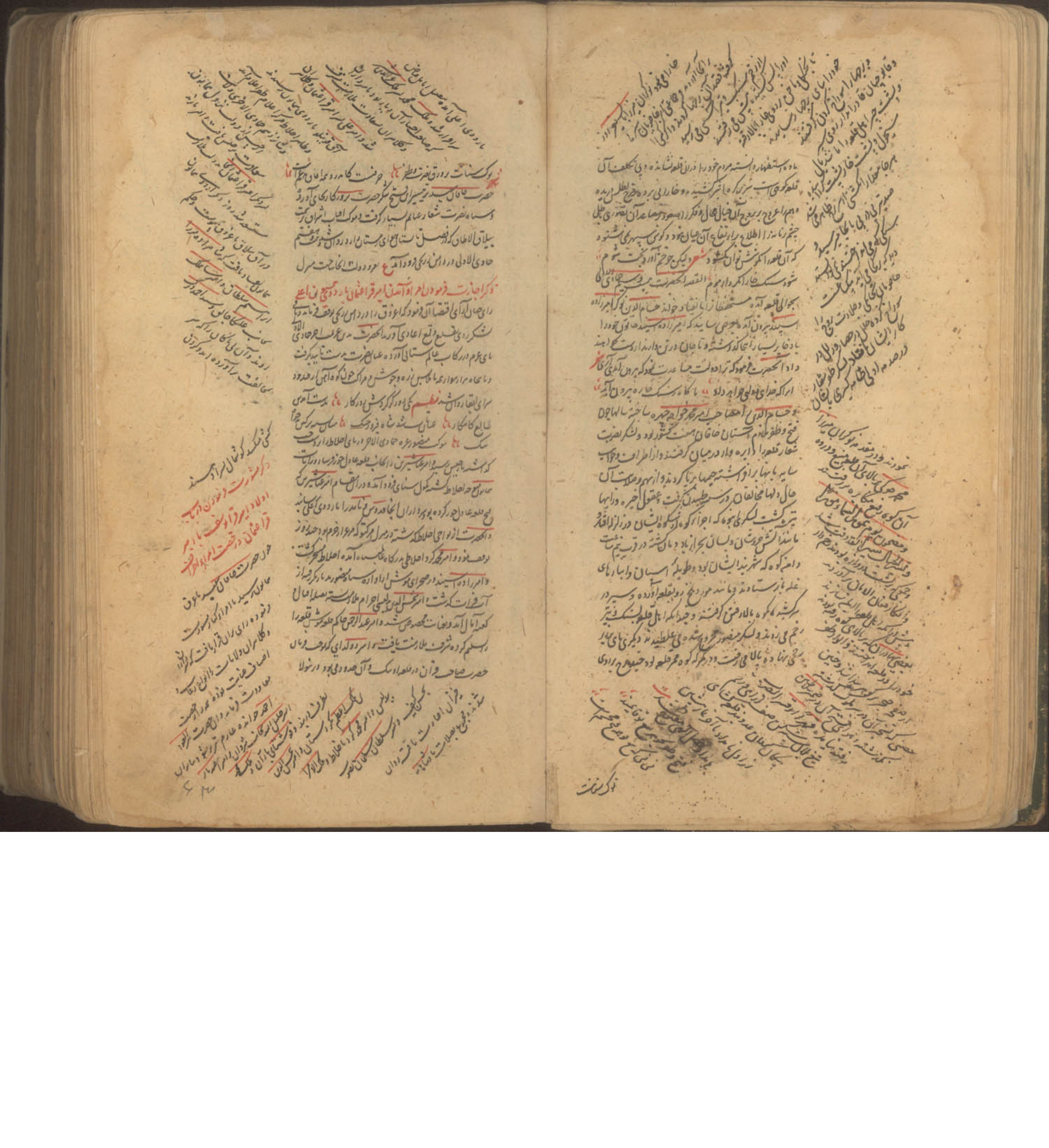
و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود خاطر خطیر متوجه مهمات سلطنت
التفات فرمود تا سیم رجب امرا اوش امرا که با مختار رفته بودند قاصد رسید
و بعرض رسانید که کلانتران مغولان بایلی آمده ضمیمه سپاه ظفر پناه
شدند و شانزدهم ماه سرداران مغولان بسمرقند آمده شیر محمد اغلان
و سارق اغلان و صدر الاسلام که کلانتران بودند شرف زمین بوسی یافتند
و ایشان را بمحل مناسب فرود آوردند و میرزا الغ بیک بهم اطوی
بزرگ داده بتشریفات فاخره و انعامات وافر مشرف گردانیدند
و درین اثنا خبر آمد که امرای مغول پسر قمرالدین را کشته اند و پسر دیگر
فرار نموده روی امید بدرگاه جهان پناه داده و بیست و سیوم شعبان
بسمرقند رسید و عاطفت پادشاهانه شامل احوال او شده و
آخر ماه صوفی اغلان از پس براق اغلان آمده حالی بود …
و دیگر ترکات آورد و پیشتر … و غره رمضان اوکا
و بولاد تیمور با جمعی از جانب جتا رسیدند و ترتیب … گشتند
و شب ششم شوال … رسید که شیر محمد اغلان و سارق
اغلان و قلی محمد و جمعی از مردم جتا گریختند و میرزا الغ بیک
فی الحال سوار شده و تعاقب ایشان را در … دریافت
و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را گرفت و امرا را
جهه گرفتن باقی گذاشته عود نمود و بمستقر دولت فرود آمد و
و امرا محی اغلان را گرفته بعد از چهار روز بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیک
کرم فرموده گرفتاران را … رعایت نمود و …

و پیرعلی برادر عین الملک و امیر شیخ قبانی با امیر جعفری امیر منصور
که نایب امیر قرا یوسف بود و حضرت خاقان سعید سالها او را
منصب دیوان عنایت فرموده مجموع منتصف ذی الحجه بشرف زمین بوسی
مشرف شدند و شانزدهم ماه میرزا بایسنغر از جانب قلعه کاور
رسیده امیر بابا حاجی را بپایه گاه اعلی رسانید و دست اعتبار
در کمر بند خوارزده پای افتخار را از اوج ثریا گذرانید و روز دیگر
یار احمد و شیر زاد پسران امیر قرا یوسف از ولایت گنجه و بردع
آمده … بطریق تهنیت و ایلچیان گرجستان و تورکان
الکسندر پسران گستندل هم از ولایت گرج رسیده
بحضرت خاقان خود عرضه داشتند و روز دیگر امیر برم بیک از
جانب خوی بسعادت ملازمت مشرف شده تورکان امیر
قرا عثمان از ولایت بایزید و دیگر … الدین از بدلیس
عرضه داشت بار رسانیدند و روز دیگر امیر حیدر کیا عم زاده
مرتضی اعظم امیر سید رضا کیا با تنسوقات گیلانات
رسید و همین روز ملیکا پسر جاق … کرد
و شبلی بهادر و جوبان و پسر امیر شیخ علی او یرات
که سرداران ولایات بودند بدولت ملازمت مستسعد شدند
و امیر حیدر کیا رخصت مراجعت یافته بجانب گیلان رفت
امیر بهاءالدین شبکل برادر امیر شیخ … از در کلات
آمده روز دیگر نجم الدین جلال … رسید و آخر ماه یادگار شاه
بدرگاه جهانبان آمد و … می …
… و اوایل محرم امیر اعظم علاء الدین
علیکه کوکلتاش با اکابر و اهالی و قضاة و حوالی …

٦١

در پیش است و اوار ماوراءالنهر امیرزاده رستم برلاس و سلطان بایزید
اروس بوغا و جک محمد با تومانات محاصره ساوه مقرر شده در آن
وقت امرا ماوراءالنهر که ساوه را فتح کردند نصرالله را همراه
بقراباغ آوردند آنحضرت با وجود چنین جرایم ذیل عفو بر زلات او کشیده
بجان امان داد و امیر اسفندیار در بندی حاکم باب الابواب بکر اخلاص
پیش آنحضرت آمده تربیت یافت معاودت نمود و همچنین ترک
و حکام که باردوی فلک احتشام آمده بودند بمواهب انعام و خواص
اکرام مشرف شده عزم اوطان نمودند و درین اثنا ایلچی خضرخان
از مملکت دهلی رسیده تنسوقات و پیلکات بعرض رسانید
و امیر خلیل الله دیگر بار از شروان باردوی طوتناق آمده وظیفه
ملازمت بجای آورد **ذکر نهضت سلطان آفاق از یورت قشلاق**
و طلوع کوکب بهار و تتمه قضایای آن دیار چون سلطان
نیمروز بر تخت حمل دست یافت و لشکر روم بر حبش سنگ آورد
یعنی سپاه شب منهزم شد **شعر** موی بیدی تیره شب در زور زار بود و
عاقبت بر تو رخسار تو غالب آمد حضرت خاقانی سعید در دهم ربیع الاول
از قراباغ کوچ فرموده عازم تبریز شد و بیست و دوم در حوالی سلطانیه
نزول آمد و آنجا مسامع اعلی رسید که عطا بهادر که از نوکران جناب
مرحوم میرزا عمر بود و از قراباغ بموجب فرمان بضبط الوس جغتای
که در آن حدود تعلق بایشان داشته توجه نمود و او را ترکمن پیش امیر
زاده اسکندر برده اند آنحضرت فرمود که شاهزاده ... سلطان
با فارسیان فارس و امیر غیاث الدین ... با سواران
بطرف لحمان و سرماو که یورت قدیم پسران سعد ...
روند و امیرزاده اسکندر را از آن حدود نشان ... میرزا ...

در رکاب او جادی ... هزار ... دو پنجم ماه اردوی گردون شکوه
در حشن آمده ... اول ... معسکر همایون شده و در آن منازل خوش
و مراحل دلکش چند روز بعدت ... فیروز که ... پنجم
پنجم ماه منزل حسن خانی مخیم اقبال و کامرانی شد و میرزا ابابکر
یار احمد ... روان شد یار احمد ... عازم گرجستان گشت و از
راههای سخت و بیشه‌های پر درخت گذشت و قلعه اسوزن را
که در تصرف کاوس بود بجهت جولقی که با او داشت پناه و گریزگاه
ساخت و عمارت اسوزن پیش از بنای اسلام بوده و اهل
گرجستان و روم و ... فرنگ آن قلعه و کلیسای که در آنجاست
تعظیم تمام میکنند و آن قلعه در میان بیشه بر روی سنگ خارا
واقع است و نهری بزرگ مثل ... بجای خندق در پای
آن روان و برج و باره و کوه شامخ ... یار احمد چون
بآن معقل حصین استظهار یافت ... که الیس
... فرو جاه شد
شاهزاده لشکرها را که ... بیگان ... آورده
فرمود که همه لشکر فرسنگ ... سنگ ... سنگ خالی
ساخته و میرزا ابابکر از راههای دشوار ... عبور فرمود و
آثار رایات ظفر شعار ... آخت و از طنطنه کورکه و کوس
و غلغله طبل ... و صدای ... زمین زلزله
در کوه و ولوله در آن گروه افتاده لشکر منصور از اطراف چپر بسته جنگ
پیش بردند و اهل قلعه با آنکه تاب مقاومت نداشتند حرکة المذبوح
نموده نقش غلط بر لوح خیال میکاشتند و سه روز در مقام مقابله آمده
عاقبت بعلم الیقین دانستند که اگر از تیغ شاه جهان امان نجویند امکان



باده استظهار وابسته مردم خود را در آن قلعه نشانده و بی تکلف آن
قلعه کوهی است سر بر کره اثیر کشیده و خارائی برده حجر الطلس دیده
وهم را عروج بر بروج آن خیال محال و فکر را صعود بر معارج آن تصوری باطل
چشم زمانه را اطلاع بر ارتفاع آن عیان نبود و گوش سپهر نمی شنود
که آن قلعه را کوشش توان گشود **شعر** ولیکن چو بخت آورد بخت شوم
شود سنگ خارا اگر دار موم القصه الحضرت جهت تسخیر حاجی الا لی
بحوالی قلعه آمده مستحفظان را با نقیاد خواندند حسام الدین نوکر امیرزاده
اسپند بیرون آمده عرض رسانید که امیرزاده اسپند هاتون خود را
باد خار بسیار اینجا گذاشته و تا جان در تن دارند از دست نخواهند
داد الحضرت فرمود که تراده لت ها عدت نخود که بیرون آمدی آری
اراکه خدای بولی خواهد داد „ با کاه از سنگ خاره بیرون آید „
و حسام الدین آنجا جب امیر محمد خواجه جهره ساخته سالها چون
فتح و ظفر ملازم آستان خاقان هفت کشور بود و لشکر نصرت
شعار قلعه را دایره وار در میان گرفتند و از اطراف و جوانب
سایه با نها بر افراشته جمهار برپا کردند و از بیم و صلابت آن
حال دلها مخالفان در سر طپیدن گرفت و عقول اخیره و را بها
تیر گشت لشکری بوده که اجزا کوه از شکوه ایشان در زلزال افتاد
مانند آتش جرات ان ولسان بحر از باد دمان گشته در قرب نیم ساعت
دامن کوه که شهر بند ایشان بود و طویله اسپان و انبارهای
غله بار بستاندند و ماند مور و ملخ رو بقلعه آورده و سپر در
بر کشیده بکوه بالا رفتن گرفتند و چندانکه اهل قلعه سنگ و تیر
رجم می زدند و لشکر منصور مجروح شده می غلطیدند دیگری جای او
رجی نهاده بالا می رفت و در کمر کوه که مقر قلعه بود جنیبه را ادای

نوک سنان رونق نصرت و ظفر ⁂ چون فتح کاهر روی مه افاق اعظم آثار
حضرت خاقان رسید و تیسیر این فتح شکر حضرت پروردگار بجای آورد
و سپاه نصرت شعار عالم بسیار گرفت و موکب اقبال اشراق رایت
ییلاق الاطاق که در فصل ستان جای بستان را دارد روان شد و عنقریب
حاوی الا دلی در دامن یکی فرود آمد **ع** فرود دولت انجا حجت منزل

ذکر اجازت فرمودن امرا و آمدن امیر قراعثمان بار دوم بر طبع نیاعی

رای جهان آرای اقتضا آن فرمود که اغرق را در دامن یکی توقف فرمایند و
لشکر را بی تقلع و تمیع اعادی آورد الحضرت مدی عزم ایلغار حادی الاولی
سای عزم در رکاب عالم ستانی آورده عنان نصرت بدست تایید گرفت
و سپاه مرا سوار همه با ملابس زره و جوشن و مراکب چون کوه آهن از حدود
سرای القاره روان شد **نظم** یکی بود گرگردش روزگار ⁂ بدست آمدی
طالع کامکار ⁂ عنان بسته شد شاه فیروز جنگ ⁂ سپاه سپهر کش چو
سنگ ⁂ موکب منصور بحره حادی الاخر و رمای اخلاط از دست
گذاشته با جیش رسید و امیر عثمان بن را کاتب قلعه عادل جوز فرستاده و رایات
همایون متوجه اخلاط گشته بکول سنای فرود آمده و در آن مقام امیر عثمان که
بی قلعه عادل جوز کرده بود برادران انجا مدوس و نامه را باردوی اعلی رسانید
و الحضرت از نواحی اخلاط گذشته در منزل امیر کتو که مرغ زار خرم بود چند روز
توقف نمود و امیر محمد کرد اهل علی در رکاب عالم پناه آمده اخلاط را گشت
و امیرزاده اسپند در صحرای موش از او اراده سپاه منصور بار دیگر قصد از
آب فرات گذشت و امیر شمس الدین بدلیسی احرام ملازمت بسته بتقبیل اقبال
کعبه آمال آمد و بعنایات مخصوص شد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش قلعه را
تسلیم کرده شرف ملازمت یافت و امیر دولتدای که موحب فرمان
حضرت صاحب قران در قلعه او سک و آن حدود می بود در خولا



وشرابغات خسروانه سرفراز گشته با وطان خود رفتند و بوکرام علی از
النجی آمده صورت دلخواه بعرض رسانید و امیر شیخ قبانی باردیگر
شرف بساط بوس یافت و امیر قرا عثمان بشرف طلازمت مشرف
گشته پیشکشها مناسب گذرانیدند و حسن اخلاص سابق را بخدمات لایق
لاحق گردانیدند و خلعتهای شاهوار و اسپان راهوار و کلاه طلا و کمر مرصع
و صنوف اکرام و فنون انعام و شرف اعزاز اختصاص یافتند و بحماییت
و دست یاری از کرمقبلان

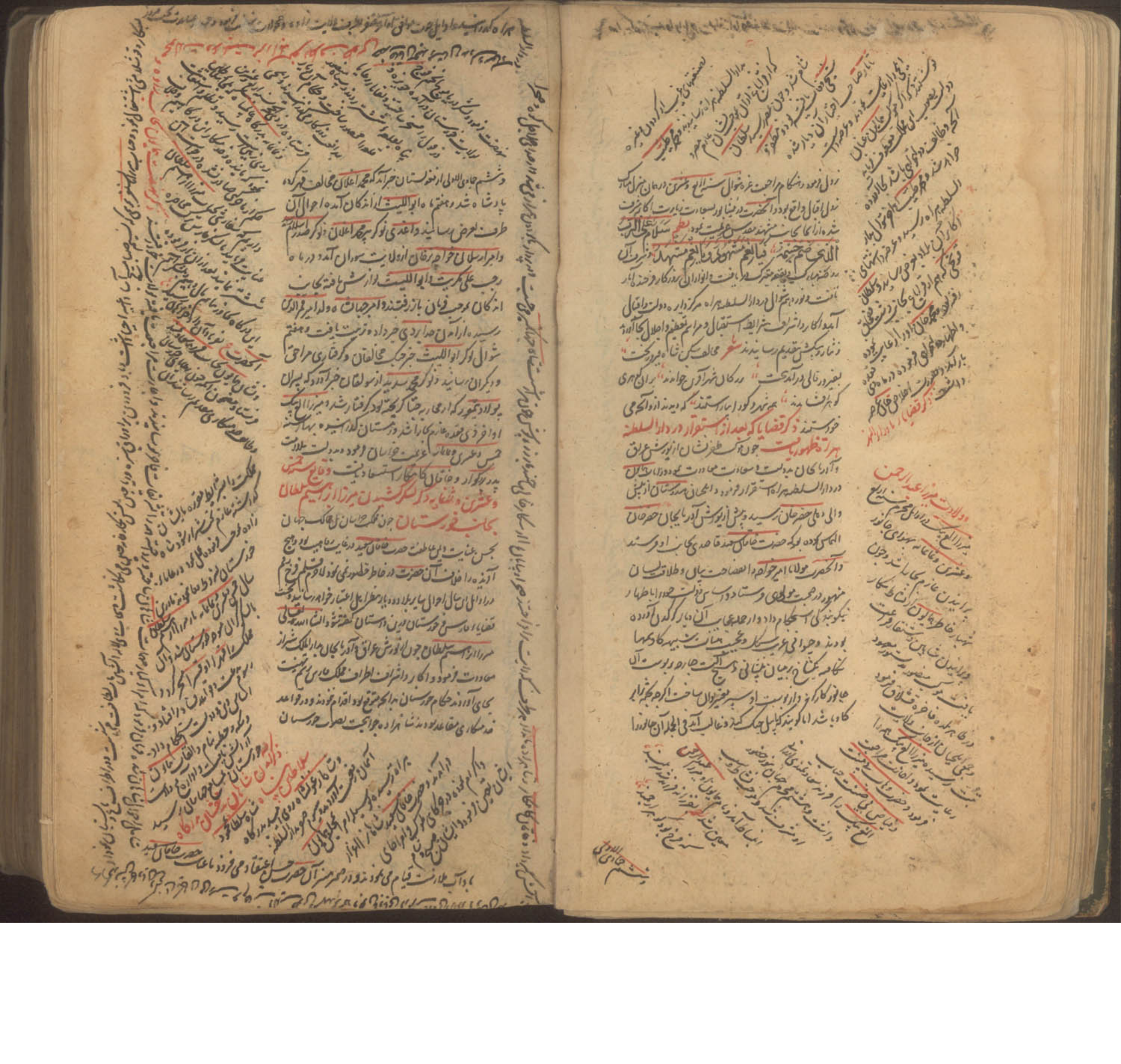
ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید با دولت امیر قرا یوسف و انهزام ترکمان

در این اثنا که موکب ظفر لوا عازم تبریز شد بسمع جلال پیوست که پسران امیر قرا یوسف امیرزاده اسکندر و امیرزاده
اسپند با لشکری فزون از حد عازم آذربایجان شده اند
و نزدیک اخلاط و عادل جوز رسیده اند امرا و اعیان باتفاق امیر
قرا عثمان که در آن ولا از امیرزاده اسکندر روگردان شده بود
عرضه داشتند که تا اتباع امیر قرا یوسف را استیصال کلی ننمایند امور این
مملکت انتظام نمی گیرد و احوال احوال خواص و عوام انتظام نمی پذیرد حضرت
خاقان سعید بعرض امیر قرا عثمان و سایر دولتخواهان بسمع رضا اصغا
نمود و از شهر نو بطرف ارجیش معاودت فرمود و امیر الیاس خواجه و امیر
قرا عثمان را بطریق منقلای بجانب عادلجوز روان داشت و رایات
خاقانی بصوب ارجیش برافراشت و دوازدهم رجب رسیدند ...
و روز دیگر با رجیش رسید و از جانب تبریز امیر شمس سلطان و امیر
شاه ملک قاصد آمده بعرض رسانید که قوت دولت آن حضرت علیکارا
حالی دستبرد تمام ... و اگر زانید و پسر علیکارا گرفته ایلچی کرده
او را از برگردانیدند و چهاردهم ماه جمعی آغایان از جانب
دار السلطنه هراه رسیدند و در پرده سرای عصمت و عفت

بازداشتند ترکان از اندیشه فیلان هراسان داشت که اسپان
ایشان هرگز فیل ندیده بودند و تدبیر اندیشیده کاوان بقوت را
جوالهای کاه بار میکردند و بجوالها و پلاسها مشابه و مانند فیل می ساخت
و بعضی فیل مجسم از گل ساخته بودند و آنرا برگستوان پوشیده مردان
سلیح بران سوار نموده جنگ میکردند و ترکمانان اسپان بران می دوانیدند
تا اسپان بران صورت رام شوند فی الجمله بهادران جانبین و مبارزان
طرفین در طرد و طارد شش و ناوند و بالش آمدند آواز طبل و نقاره و کوس
و صدای کرنای چون رعد و برق در جوش و خروش آمد بیت
ز آواز و غلغل جهان جوش کرد ؛ رگ کوه ملک بلغمه در گوش کرد
از بس که تیرها باران سهام باران شد و تیغها چون صاعقه بارقه
درخشان گشت شعر برآمد یکی ابر زنگار گون ؛ فرو ریخت از دیده
دریای خون ؛ در آن سیل گرداب شد تا بغرق ؛ یکی ماند گشته
یکی گشته غرق ؛ پردلان آثار مردانگی می ساختند و در میدان
شجاعت جان در ورطه هلاکت می انداختند تیر تا بر سرو جان
بحث روی کش آورد و تیغها از گردنان زبان سرزنش
دراز کرد و از طرفین جمعی کشته شد گروه هر دو گروه چون کوه آهنین ثابت
و پای برجا بودند نظم بهر سو نموده همی جوش و درنگ ؛ که رفت
بر پشتهای آن جنگ ؛ از زود از آن زمان که سلطان شرقی این کتاب
آفتاب از افق چین طالع شد تا آن هنگام که در ظلام شام غارت
چون از تیغ خون باران از میغ می بارید بیت در آمد در آن دشت مانند میغ
بکرکش پیکان و باران تیغ ؛ چنین بود تا روز بیگاه گشت
زبس داغ دور گیتی نا گشت حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد
و فرمود که پیش لشکر خوکشند و بهادران شب تا صبح پاس داشتند

شعر ز ترک او بر سپهر خود ترک ؛ که جنگ او کند گو بترسد ز مرگ ؛
و چون جمشید خورشید از ایوان زرافشان بخلوت سرای مغرب خرامید و جمال
جهان افروز روز در نقاب شب تیره پنهان کرد شد و عرصه عالم جلال
گاه سیاه رنگ آمد و حبش حبش در نشست کره فلک زره ازرق افلاک
نهاد و عقل دوربین در وادی اندیشه سرگردان گشت و وهم تیز تک در بیدای
ظلمات گرفتار شد مبارزان طرفین و دلاوران جانبین رسم طلایه باز بردند و سپاه
آگاه بودند و شب تا روز بشرایط پاس قیام نمودند و روز دیگر که سلطان جهانگشای
و خسرو عالم آرای خورشید بر سر خنگ فلک سوار شد و تیغ اصل پیکر
از نیام برکشید و سیر از روی سپهر زنگاری برآورد حضرت خاقانی عهد
فرمود که سپاه ظفر پناه علم رزم سلطانی سوار شوند و طبل حرب کوفتند
شعر جهان خسرو آهنگ پیکار کرد ؛ بد خواه را چشم بیدار کرد ؛ ز غوغای
کوس جهالی دماغ ؛ زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ ؛ خروشیدن کوس و روئینه خم ؛
بپوشیده را داده آوازها هراس ؛ و دوری رود سپاه ظفرنشان
بغلطی روان شد که از نهیب نیزه و دراج رمحش صحرا بیشه ماند و داد
عکس تیغ خون افشان روی هوا بر شهاب درخشان می نمود سپاه
ترکان چون ذرات آفتاب بسیار و بسان قطرات سحاب بیشمار همه
شیر دل قوی بال و نهنگ [illegible] مثل پلنگ و نهنگ [illegible] دل و آهنین
مانند [illegible] از آهن جنگ و پولاد بر ؛ شعر سپاهی چو آتش همه [illegible] ؛
همه [illegible] بر رفته سپر [illegible] پلنگ ؛ برافکنده
برکستوان [illegible] در برابر [illegible] لشکر چون دو کوه پولاد صف
کشیدند و چون بحر اخضر [illegible] در تموج آمد [illegible] فضای لشکرگاه از
خروش [illegible] و زره داران [illegible] شد [illegible] ز برق [illegible]
بسان [illegible] دو لشکر قیامت [illegible] از دو سو [illegible] آمیختند و نیزه
[illegible] با هم [illegible] از [illegible] گوش [illegible] کر [illegible] دلاوران [illegible]

بچهار سوار برکستوان دار و گردان نامجوی و دلیران نامدار بمدد
شاهزاده رفتند و موکب خاقانی در ضمان عنایت ملک [illegible] چون
روان شد و سپاه نصرت شعار یکبار در جنبش آمد و نایره قتال و جدال
التهاب و اشتعال یافت شعر شعله رمح شهاب ثاقب آمد روز جنگ ؛
کز شیاطین اعادی بر آوردی دمار ؛ احتراق انجم سیاره شد یکبارگی ؛
کز تف آتش تیغ تو بر گردون شرار ؛ [illegible] دلاوران کارزار از تیغ [illegible] بدستان
رسید و بر اطراف [illegible] که خون چون رود سیحون و جیحون روان بود
اولاد امیر [illegible] و امرای ترکان بگمان آنکه آلات حرب و استظهار
بسیار داشتند خود را بخیال محال مرد بردی می پنداشتند چون ظهور لشکر منصور
و قوت دولت سپاه ظفرپناه معاینه دیدند رخسار امید ایشان
تیره و چشم امل خیره ماند و امیرزاده اسکندر هر چند سعی کرد که لشکر
خود را با ساعتی [illegible] نتوانست بصرصر عزیمت هزیمت کرد
و چون [illegible] از شعاع آفتاب [illegible] و [illegible] از جنگ عقاب گریزان شد
و بسیار از ترکمان در قید اسار گرفتار شدند ؛ شعر سر رایت ؛
برشد بماه ؛ ز غوغای دشمن تهی گشت راه ؛ ز هر سو گشتند دشمنی
چون نهنگ ؛ بگردن درافتاد [illegible] پالهنگ ؛ گروهی که چون
پیل کوه زور ؛ فتادند چون پشه در پای مور ؛ چو خصمان گرفتار
خواری شدند ؛ بسی در میان زینهاری شدند ؛ و آفتاب دولت
حضرت خاقان سعید از اوج سلطنت لامع شد و ماه رایت نصرت
از مطلع سعادت طالع گشت و آنحضرت حصول این فتح نامدار
که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود از محض عنایت
حضرت رب کارساز دانسته و سجدات شکر بجای آورد و فتحنامه ها
باطراف ممالک ماوراء النهر و ترکستان و خراسان و زابل و کابل



و ششم جمادی الاولی از خوزستان خبر آمد که محمد اعلان مخالفت ظاهر کرده
پادشاه شد و هفتم ماه ابو اللیث از انکان آمده احوال آن
طرف بعرض رسانید و اغدی نوکر محمد اعلان و نوکر صدر اسلام
و امرا رسلان خواجه ترخان از ولایت سوران آمده در ماه
رجب علی بکریت و ابو اللیث نوازش یافته بجانب
انکان بموجب فرمان باز رفتند و امیر جهانشاه و لد امیر قمر الدین
رسیده از راه ان جا بردی خبر داده تربیت یافت و هفتم
شوال نوکر ابو اللیث خبر جنگ مخالفان و گرفتاری مراجعی
و دیگران رسانید و نوکر محمد سوریه از سولقان خبر آورد که پیران
پولاد تیمور که از می ره جنا گریخته بود گرفتار شد و میرزا الغ بیگ
او را فرزندی عقده عازم کار اشد و دستان کلاه شیره بهار گشته
حسن و عمری و عاماب اعیت خراسان فرمود و هر دولت ملازمت
پدر بزرگوار و فاخال کامکار استسعاد یافت **وقایع سنه ثلث**
و عشرین و ثمانمایه ذکر لشکر کشیدن میرزا ابراهیم سلطان
بجانب خوزستان چون مملکت خراسان از مالک جهان
بحسن عنایت و لی عاطفت حضرت خاقان سعید در غایت رفاهیت بود و هیچ
آینده را خلاف آن حضرت در خاطر خطور نمی نمود لاجرم قلم فرخ رقم
در اوائل این سال احوال سایر بلاد و دیار متفرا بل اعتبار خواهد رسانید و بجهت
قضایا اعارس فی خوزستان و دین داستان گفته شود و الله تعالی
میرزا ابراهیم سلطان چون از یورش عراق و آذربایجان بدار الملک شیراز
مراجعت فرمود و افکار در اشراف اطراف مملکت فارس بر تمهیت
می آورد و حکام خوزستان بر آنچه متوقع بود اقدام نمودند و در قواعد
خدمتکاری متقاعد بودند شاهزاده جوانبخت بصوب خوزستان

نزول فرمود و هنگام مراجعت غره شوال سنه اربع و عشرین در زمان منزل مبارک
نزول اقبال واقع بود و آنحضرت در نیشابور بسعادت زیارت اکابر شرف
شده از آنجا بجانب مشهد مقدس عزیمت نمود **بیت** سلام علی الترب
الذی ضم جسمه ، فیا لعم مشهود و یا نعم مشهد ، و شرف آن
روضه منوره که بقعه متبرکه دریافت و انوار الهی روزگار فرخنده آثار
یافت و نوزدهم شوال در دار السلطنه هراه مرکز دایره دولت و اقبال
آمد و اکابر و اشراف شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال بجا آورده
و نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند **شعر** مخالف شکن شاه فیروز بخت ،
بفیروز فالی در آمد بتخت ، بزرگان شهر آفرین خواندند ، بر آن گوهری
گوهر افشاندند ، همه شهر دیگر اسیر استند ، که دیدند از و آنچه می
خواستند **ذکر قضایا که بعد از استقرار در دار السلطنه**
هرات ظهور یافت چون موکب ظفر نشان از یورش عراق
و آذربایجان بدولت و سعادت معاودت نموده در اوایل
در دار السلطنه هراه استقرار فرمود ایلچیان هندوستان از پیش
والی دهلی خضرخان رسیدند و پیش از یورش آذربایجان خضرخان
التماس کرده بود که حضرت خاقان سعید قاصدی بجانب او فرستد
و آنحضرت مولانا امیر خواجه را بفصاحت بیان و طلاقت لسان
مشهور در صحبت مولانا وستاد و رسالت دولت حدود اباطهار
نیکو بندگی انجام داد و از جمله عجایب آن دیار کرگدن آورده
بودند و حیوانی غریب شکل و عجیب هیات شبیه کاو بغایت
شگرف که از میان پیشانی و یک شاخ است ... و پوست آن
جانور کار کر دار پوست او سپر بعضی از آن ساخت اگرچه بجثه برابر
گاو شد اما گویند که با پیل جنگ کند و غالب آید فی الجمله آن جانور را

براو از بیکر دو برج شهیر مرغ تیر را از بالای گردون نزرس اندر جست و نظار
هوا از طیور بازی پرداخت و آنحضرت چندروز بشغاف صید و شکار فرمود
و بعد از فراغت معاودت نمود و نهم ربیع الاول بمستقر دولت فرود آمد
و در همین روز میرزا الغ بیگ که از ماوراءالنهر عزیمت نموده بود بهراة رسید

ذکر آمدن میرزا الغ بیگ بخراسان

در سال مقدم مسطور است
که میرزا الغ بیگ قشلاق در بخارا فرمود و چون فصل بهار با قبال اعتدال
لیل و نهار رسید باغ و گلزار شده کوه و دشت نمود از بهشت برین گشت
شعر چن حکایات باغ و بهشت میکنیم ** به عارفست که بر جنت بود نقد بهشت
میرزا الغ بیگ برسم تهنیت مقدم همایون که از یورش عراق و آذربایجان
بدولت و سعادت معاودت نموده و در مستقر خلافت اقامت فرموده
متوجه خراسان شد و اکابر ماوراءالنهر مثل جناب شیخ الاسلام خواجه عصام الدین
و خواجه نظام الدین که چون ماه و آفتاب از مزید القاب استغنا دارند
و خواجه ابوالفضل و خواجه ابوالليث ملازم شاهزاده نهم ربیع الاول
بدارالسلطنه هراة رسیده شدند و بدولت دست بوس حضرت
خاقان سعید مشرف گردیده و جناب میرزا مستوفی از جانب ولایات
طوس و مشهد بار آمده برادران در بارگاه شاه عالمپناه به دیدار جمید ...
شدند و میرزا الغ بیگ ... انکه حضرت خاقان سعید سلطان ... سعادت
معاودت نمود ... سلطنت سید ... رجب فرمود و امرای
سپاه و اعیان درگاه را عنایات پادشاهانه احتفای فرمود و
دو ماه در ملازمت حضرت اعلی بدولت گذرانید و اجازت معاودت
یافته عنان عزیمت بصوب ماوراءالنهر معطوف گردانید و پای
دولت در رکاب سعادت آورده بهمه عالم از دو سوار شد نظم
حمل ملک عالم بود و چون تو مرال گداز ** چرخ اب رهنمای حمل عطارد

روز بروز بطالع روز افزون بجهت نماید و درین سال یعنی خمس و عشرین و ثمانمایه
فرستاده و کان یازدهم رمضان بهراة رسیده و بیلاکات و تبرکات
پادشاه خطای بعرض رسانیدند و حکایات غریب و کلمات عجیب
از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کردند و چون خواجه غیاث الدین
مضمون آن حکایات بی غرض و تعصب نوشته بود زبده و نقاوه
آن سخنان ثبت افتاد و العهدة علی الراوی و درین مقام شرح این
کلام بنوع بسط اختتام ... ایلچیان شانزدهم ذی قعده
از دارالسلطنه هراة روان شدند و نهم ذی الحجه ببلخ رسیدند
و از گذشت باران که تا غره محرم سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه در بلخ بودند
و از انجا روان شده بیست و دوم بسمرقند رسیدند و میرزا الغ بیگ
پیشتر ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با جمعی خطاییان
فرستاده بود ایلچیان خراسان در سمرقند توقف نمودند ایلچی
میرزا ... از عراق و ایلچی امیر شاه ملک ... ایلچی
شاه بدخشان ... جمع آمدند و باتفاق ایلچیان خطای عازم صوب
... از سمرقند بیرون رفتند ... و سیرام ...
ربیع الاخر با ایل مغول در آمدند و خبر یافتند که اویس خان قصد شیرمحمد اغلان
کرده ... خبر صلح ... رسیده و امیر خدایداد
که صاحب اختیار آن دیار بود با ایلچیان رسیده استمالت داد و پیش
اویس خان رفت و ایلچیان هشتم جمادی الاولی بموضع بلغونو که از
حساب محمد بیگ است رسیدند و چندان توقف کردند که ایلچیان
دیگران شاه بدخشان ملحق شدند و از بلغونو کوچ کرده بیست و دوم
از آب کنکر گذشته بیست و سیم محمد بیگ حاکم الوس را دیدند و
پسر محمد بیگ سلطان شادی گورکان داماد شاه جهان بود که دختر دیگر



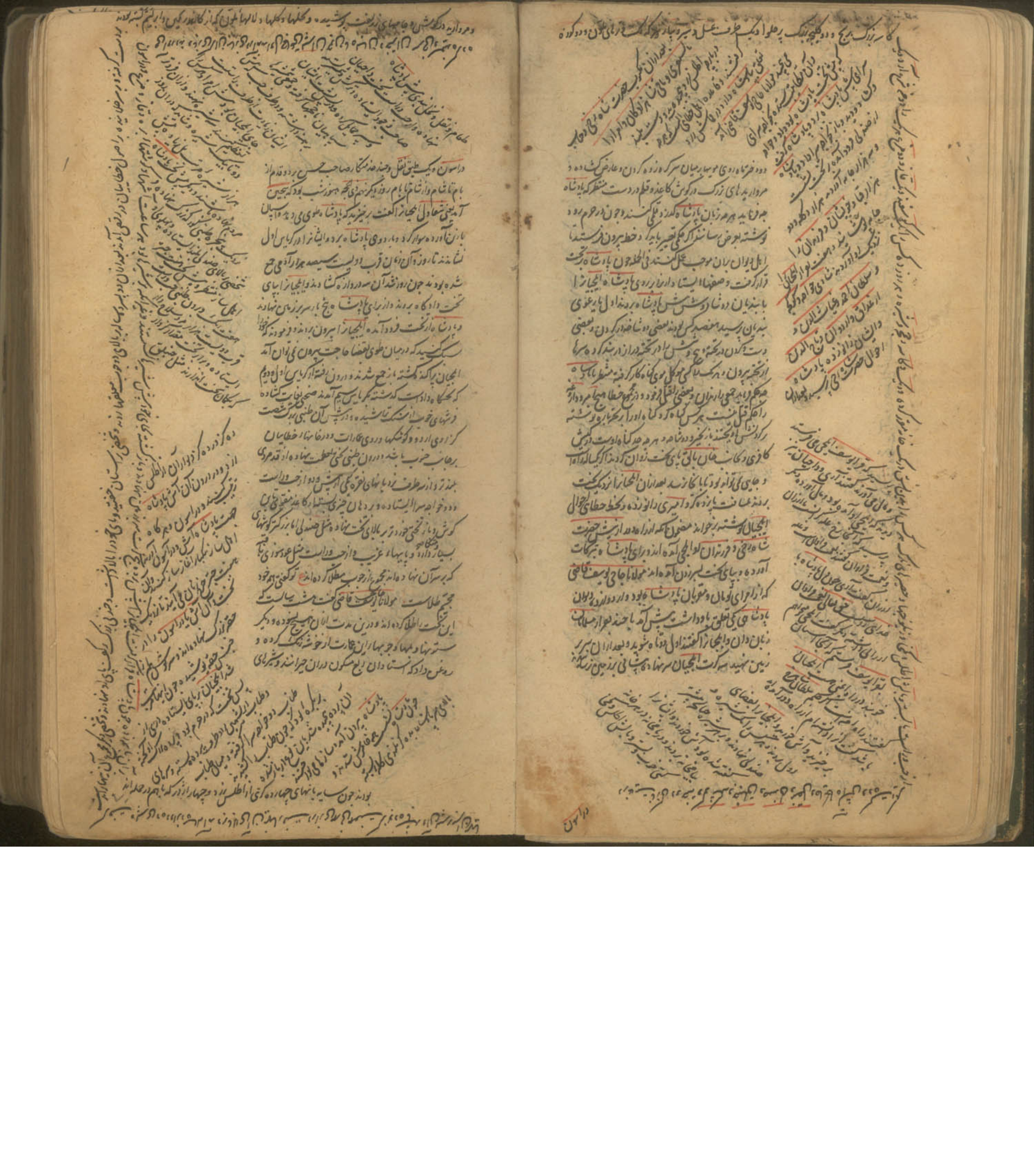
ایلچیان هر کس چند نفر نوکر دارند و ایلچیان حجت گرفتند که زیادت
گویند که هر کس دروغ گوی شد او را وقعی نماند و بار رکابان در سلک
نوکران منتظم شده خدمت میکردند و نسخه این تفصیل بود امیر شاه ملک
و کوکچه دویست نفر سلطان احمد و غیاث الدین صد و پنجاه نفر ارغداق
شصت نفر اردوان پنجاه نفر تاج الدین پنجاه نفر و ایلچیان میرزا الغ
بیک رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان همه در رسیده
بودند و شانزدهم شعبان ایلچیان را خبر کردند که امروز دالکی داجی که
حاکم آن سرحد است طوی پادشاهانه میدهد ایلچیان به یورت او آمده
و خطاییان بصورت مربع فرود آمده طناب در طناب چنانچه هیچ آفریده
میان ایشان در نمی توانست آمد مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن
مربع گذاشته اند و میان آن فضای بزرگ در میان فضا دکانی
بلند ساخته مقدار یک جریب و خیمه بزرگ دو تیره خطایی در پیش زده
مثل شاه نشینی و اطراف را داشته و تالاری از چوب و سایبان ها مجموع
یک چوب تمام سایه بود و در زیر دو تیره بزرگ صندلی داجی
نهاده و از چپ و راست صندلیهای دیگر و ایلچیان را بجانب چپ
و امرای خطای را بجانب راست نشستند و پیش ایشان بتعظیم جانب چپ
زیاده از طرف راست است که شاه عادل را بدین نوع بوی چپ
و پیش هر یک از ایلچیان و امرا دو شیره نهادند در یکی گوشت
بچه و قاز و مرغ و میوه های خشک خطایی و در یکی کلیچه و نانهای چوب
و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت خوش آینده و در پیش باقی مردم
یک شیره بود و در برابر کورکه پادشاهی که بر مقامی بلند بود جهاز
و جرهای چینی و صراحیهای جرد بزرگ چینی و نقره و در چپ و راست
کورکه مطربان ایستاده بالوهی و کماچه و بیپه دنی دو نوع کم

از اول شب تا روز نوکوشش بر کوه دریا می نهادند و داشتند هر شب
کسی در دست جامه خواب ابریشمی با یک خدمتکار فرمان بردار برای هر کس
مقرر و مرتب بود و این سکجو شهری معظم و قلعه محکم است مربعی و درست بازارها
گشاده عرض بازار پنجاه گز شده به آب زده و جاروب کشیده و در جاها
خوک اهلی بود و در دکان قصاب گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم
آویخته و در بازارهای ایشان چهارسوی بسیار و بر سر هر چهارسو چهار سو جها
را از چوب محوره بسته در غایت تکلف و کنگره بر روی نهاده هم
از چوب و نقوش خطایی بسته و بر باروی شهر در هر بیست قدم برجی ساخته
ساخته و چهار دروازه بر چهار دیوار شهر را برهم گشاده و از غایت راستی
نزدیک می نمود دروازه میان شهر تا جو دروازه را با بسیار بود و بر پشت هر دروازه
کوشکی دو طبقه برکشیده برسم خطایی چنانکه در مازندران اما در مازندران
بسفال پوشند و خطاییان بچینی پوشیده اند و در این شهر چند
بتخانه بود هر یک قریب ده جریب بغایت پاک و زمین آن از
خشت پخته پوشیده و فرش انداخته و خشت پخته آن بسان سنگ
جوهر دار و در بتخانه پسران خوش شکل ایستاده و صلای عیش
و عشرت داده مردم غریب را رهبری میکنند و از راه بری مسکنت
و این اول شهر خطاست و از اینجا تا خان بالق که تختگاه پادشاه است
نود و نه یام بود همه معمور برسم یامی برابر شهری و قصبه و
چند قرغو و کیدی و قرغو عبارت از خانه شصت گز بلند که دایم
دو کس در این خانه باشند و از احتیاط ساخته اند که قرغوی
دیگر می نماید چون قضیه باشد مثل لشکر بیگانه فی الحال آتش کنند تا آن
قرغوی دیگر دیده آتش کنند همچنین آتش می کنند تا در یک شبانه روز
سه ماهه راه واقف شوند که حالی واقع است و مکتوب مشروح



دوین شهر عجوبتخانه بود پانصد گز در پانصد گز و میان آن بتی خفته پنجاه
قدم طول آن بت و نه قدم طول کف پای او و دور کله او بیست و یک گز
و بتان دیگر پس پشت او و بالای سر او هر یک گزی کمتر و بیشتر و صورت
بخشیان هر یک بمقدار آدمی همچنان متحرک که گوئی زنده اند و بر دیوارها
صورتها خوب کرده و این بت را که خفته و یک دست بزیر سر نهاده
و یکی بر روی ران و او را مطلا کرده اند نام آن شکمانی فو میگویند و فوج فوج
می آیند و پیش آن بت سر بر زمین می نهند و در گرد آن عمارت تنجوخانهای
کاردانسرا بتخانها بود انواع پردهای زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها
و شمعدانها و صراحیها چینی آراسته بودند و درین شهر مجموعه بتخانه معظم
و فقاره دیگر ساخته بودند که مسلمانان ازا چرخ فلک میخوانند مثل کوشکی مثمن
و از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها و توش خطایی و غرفها و
ایوانها و برگرد منظرها در افریزها و انواع صورت ساخته مثل کچی
زده و پادشاهی نشسته و امرا و راست خادمان و غلامان
و دختران ایستاده در مجموع آن پانزده طبقه منظرها خرد و بزرگ
ساخته بودند و صورتها بهیچ پرده خنثه و در زیر آن کوشک هشت
دیوان که از ابر دوش گرفته اند و دور آن کوشک هشت گز بود
و بلندی دروازه ده گز هزار خرج آشیده اما چنان مطلا کرده
که گوئی تمام طلاست و سردابه در زیر آن و میلی از آهن از زیر تا بالا
درون تعبیه کرده و یک سر میل بر روی کرسی آهنی نهاده و سر دیگر
بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم کرده چنانکه در
هر دو پایه کرکی حرکتی آن کوشک معظم در حرکت می آید مجموع
نجاران و آهنگران و نقاشان عالم باید که از آنجا تعلیم
صنعت گیرند و هر چند جانان بالی نزدیک رقمی شدند در شهرها

قرب ده گز باشد بر بالای دو تیغه زنجیر ایستاده و آن خود نمی نماید
که بی علق ایستاده صد هزار خروار برنج تخمینا دران عمل خرج شده
باشد و دیگر تنکهای خورد خشت انداز گچ و رنگ آمیزی کرده و کوهها
و کمرها از گچ نموده و دران کوهها و کمرها و غارها و تنجارها صورتگری
کرده خانکم بخشیان و رهبانان و جوکیان در چله نشسته اند و در ریاضت
می کشند و تنجار دیگر و بر دلپلنگ و اژدها و درختان نموده و بر دیوارها
صورتگریها کرده و در کمال مهارت و عمارات اطراف در غایت
لطافت و درین شهر سیر کردانی مثل مجو اما از آن بزرگتر و بتکلف تر
و همچنین هر روز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ می رفتند تا هشتم ذی الحجه
هنوز تاریک بود که بدروازه خان بالق رسیدند شهری بغایت
بزرگ چنانچه هر دیواری یک فرسنگ بود و بر دیوارهای دور
شهر بسبب آنکه هنوز عمارت میکردند صد هزار خوازه بسته بود
و هنگام صبح دروازه گشوده بودند ایلچیان را از راهی که عمارت
میکردند بشهر در آوردند و بر در کریاس پادشاه فرود آوردند
و بر در کریاس بمقدار هفتصد قدم فرش سنگ تراشیده انداخته بودند
پیاده از روی فرش سنگ گذشته بدر آمده و رسیدند بر هر طرف
پنج پیل ایستاده و خرطومها براه داشته ایلچیان از میان خرطومها
گذشتند و درون رفتند قریب صد هزار آدمی از آنجا که هنوز
روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند چون ایلچیان در آمدند
فضایی دیدند بغایت وسیع و جانفزا و هوایی بسیار لطیف و دلگشا
و در پیش آن کوشکی کرسی آن سی گز و بر بالای کرسی ستونهای پنجاه
گزی بر پای کرده و عمارات بر بالای آن وطنبی ساخته شصت
گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه میانین بزرگتر و چپ



دو دختر ماه روی موی بر میان سر گره زده کردن و عارض گشاده و مروارید های بزرگ در گوش کاغذ و قلم در دست منتظر که پادشاه چه فرماید هر چه زبان پادشاه بگذرد قلمی کنند و چون در حرم رود نوشته بعرض رسانند اگر حکمی تغییر باید داد خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بران موجب عمل کنند فی الجمله چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صفها ایستاده بودند در روی پادشاه ایلچیان را با بندیان دو شاخه بیش پادشاه بردند اول یرغوی بندیان پرسید مقصد کس بودند بعضی دو شاخه در گردن و بعضی دست در گردن در تخته و هیچ کس را در تخته دراز در بند کرده سرها از تخته بیرون و هر یک را یکی موکل موی گرفته کار گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم فرماید جمعی را زندان و بعضی را قتل فرموده در مجمع خطا هیچ امیر و داروغه را حکم قتل نیست هر کس که گناه کرده باشد او را بر تخته پاره نوشته بر گردن او بخشند با زنجیر در شهر و هر چه حد گناه اوست در کیش کافری و کتاب ایشان نوشته ... بالای تخت روان کردند اگر یکساله راه ... جایی که تواند بود تا با آن کار رسد بعد از آن ایلچیان را نزدیک تخت بردند مسافت پانزده گز و امیری زانو زده و بخط خطای احوال ایلچیان نوشته برخواند مضمون آنکه از راه دور از پیش حضرت شاهرخی و فرزندان او ایلچی آمده اند و برای پادشاه تبرکات آورده و بپای تخت سر زدن آمده اند مولانا حاجی یوسف قاضی که از امرای تومان و مقربان پادشاه بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق با او داشت پیش آمد با چند نفر از مسلمانان زبان دان و ایلچیان را گفتند اول دو تا شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید سه کرت ایلچیان سر نهادند پیشانی بر زمین نرسانیدند

دراسون و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب حسن بر دو قدم از بام تا شام و از شام تا بام روز دیگر هشتم ذی الحجه هنوز شب بود که بچین آمد یعنی شعاد ایلچیان را گفت برخیزید که پادشاه طوی می دهد و اسپان با زین آورده سوار کرده به اردوی پادشاه بردند و ایشان را در کریاس اول نشاندند تا روز و آن زمان قرب دویست و سیصد هزار آدمی جمع شده بودند چون روز شد آن سه دروازه گشادند و ایلچیان را بپای تخت دادگاه بردند و از برای پادشاه پنج بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمده ایلچیان را بیرون بردند و فرمودند که سنگ کشیده که در میان طوی بتقاضا حاجت بیرون نمی توان آمد ایلچیان پراکنده گشته از جمع شدند و درون رفتند از کریاس اول و دوم که بحکایه داده است گذشته بکریاس سیم آمدند صحنی بغایت گشاده و فرشهای خوب از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی بزرگ صفت کرده اند و گوشکها و در روی عمارات و در هر چهار خطاییان بر جانب جنوب باشد و درون طنبی کرسی بلطف نهاده از قدم مردی بلند تر و از سه طرف نردبانهای نقره گین از پیش و دو از جانب راست و دو خواجه سرا ایستاده و در دهان چیزی بسته از کاغذ منقوش تا بن گوش و بار تختی بود در بالای تخت نهاده مثل صندلی اما بزرگتر گوشهای بسیار داده و پایهای عجیب و از جانب راست مثل عودسوزی باقیتر که بر سر آن نهاده اند مجوف از چوب مطلا کرده اند ... همه خود مجسم طلا است مولانا حاجی یوسف قاضی گفت هشت سال است که این تخت را طلا کرده اند و درین مدت الان هیچ نسوده و دیگر ... نهاده و جهار ازین عمارت از خوشه زنگ کرده و ... روغن داد که استادان ربع مسکون دران حیرانند و شیرهای



انواع بازیها کرده با چونکیک نی می انداخت تا یک نی مانند بر
سر آن معلقها زده و بازیها کرده بعد از آن حرکات غریب میکرد تا گاه
از سر نی خطا شده چنانکه همه کس گمان افتاد آن شخص خفته برای جهت
و او را در هوا گرفت و از اول بار شخصی با توغن نواخت و دوازده مقام
اصل بود در خلاف اصول خطاییان و شخصی دیگر ریچه ساز کرده و دیگر
موسیقار و باز هم از اینها یکی یک دست بر با توغن و یکدست بر موسیقار
و صاحب موسیقار یکدست بر موسیقار و یکدست ریچه و صاحب ریچه
یکدست ریچه و یکدست ربور او خهای نی دهان برنی و چهار پاره
در دست مجموع بر اصول که خارج بود در این مجلس او فارشی ...
گران گونه کاز ایم در مجلس نصاب انعام فرمود و پادشاه در جوم ...
در صحن این فضا خنده مرا رها نور زده ... فاحره و قری ... و
که انست ... و آدمی می رسیده ... الغرض هشتم
شهر ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه تا اوایل جمادی الاولی سنه اربع و عشرین
و ثمانمایه که مدت پنج ماه باشد ایلچیان در آن شهر بودند و هر روز ... که روز
اول تو زکردند تمام باشان می رسید و چند کرت طوی بهادر کردند و در هم
طوی بازیگران نوع دیگر بهتر از اشتر بازی کردند فی الجمله روز دیگر طوی
اول که عید اضحی بود و پادشاه در آن شهر خان باق ... از برای مسلمانان مسجدی
ساخته است و ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید گذاردند و بعد از
دو روز ایلچیان را باز طوی داد و عظمت نوعی دیگر نموده و در هفدهم ذی
الحجه جماعت گناهکاران را بسیاست گاه فرستادند و قاعده
کارگاهان خطایی در فرمانها نوشته که از بهر هر گناهی چه عقوبت کنند
و تفصیل انواع عقوبات و شرح و بسط در آن باب مصراع قلم گذاشت
که آن قبیح زبان آرد ... بنا بر این بیان نکرد و خطاییان در یاب ...

و هر سال پادشاه را عادت بوده که چند روز حیوانی نمی خورد و در شب حرم
نمی رفت و کسی پیش خود نمی گذاشت و در هیچ صورت دست
نبود میرفت و میگفت خدای آسمان را عبادت می کنم الغرض آن روز تا شب
بود و بحرم می آمد با تجمل تمام پیلان آرایش کرده بر پشت هر یک محفه در
مطلا بر دوش و علمهای هفت رنگ و سلاح داران و تیغ محفه دیگر
آرایش کرده مطلا بر دوش مردم و سازها که بشرح نمی توان داد و
مقدار پنجاه هزار آدمی از پیش و پس میرفتند و یک قدم بردن
قاعده بود و آواز هیچ شخصی نمی آمد بجز سازها پادشاه بحرم در آمده
مردم بوثاقها رفتند و در آن ایام رسم شب چراغ با شلنغف
شبها نزدند و در روز که پیش پادشاه کوهی از چوب می ساختند
و بر روی چوب شاخ سرد می پوشیدند چنانکه گویی کوهی از زمرد است و
چند هزار هزار چراغ تعبیه کرده اند و فوشکها از بفوط ساخته اند که
چون یک چراغ را آتش در زدند فوشک بر آن ریسمانها دوید و
هر چراغ که رسید روشن ساخت چنانکه یکنفس تمام چراغها از بالای
کوه تا پایان روشن می شود و در شهر از دکانها و خانها چراغ بسیار
افروزند و در آن هفت روز گناه کسی نگیرند و پادشاه بخشش بسیار کنند
و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و در آن سال
منجمان خطا حکم کرده بودند که از آتش خانه پادشاه را ضرر رسد
بدان سبب شب چراغ نساخته بود اما امرا بوعده جمع آمده
بودند ... طوی داد و انعام فرمود بجهت سیزدهم ... آمده و ایلچیان را
برده در کریاس نشاندند و خلایق ... از صد هزار
جمع شدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده و در همه کوشک ...
پادشاه بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر از زمین نهادند





که جهت یراق راه در شهر بودند علف نداده نشد جمادی الاولی
ایلچیان از قمل بالی بردن آمده و ایلچیان همراه بودند و بطریق
رفتن در باز آمدن بهر یام که می‌رسیدند بجز نان آش و علوفه می
دادند و در شهرها و قصبها طوی می‌کردند و می‌گفتند چون آن رسم که
در وقت باز آمدن دارند تا محبت بیشتر باشد غره رجب
بشهر بیکان رسیدند حکام و کلانتران استقبال نموده بار ایلچیان
بار نکردند بسبب حکم پادشاه با آنکه قاعده چنان بود که بار هر
کس را گشایند و احتیاط نمایند تا مثل جاده و غیر آن بیرون
نبرند روز دیگر طوی نعمت داده تکلف بسیار کردند و روز بروز
کوچ کرده پنجم شعبان بقراتوران رسیدند و از آنجا هر روز
بیامی و هر هفته بشهری میرسیده طوی میخوردند تا بیست و چهارم
شعبان بشهر قمچو فرود آمدند و این قمچو آن شهر است که ایلچیان
در وقت رفتن بوکان و چهارپایان خود را آنجا سپرده
بودند همه را بسلامت باز یافتند اما بسبب ناایمنی راه چون سال
دو ماه و نیم در آن شهر توقف واقع شد هفتم ذی القعده از
قمچو بیرون آمده دهم بسکجو رسیدند و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان
که از شیراز می‌آمد امیر حسن و ایلچی میرزا رستم که از اصفهان
عزیمت نموده بود پهلوان جمال در سکجو با ایلچیان که از طرف خطای
می‌آمدند رسیدند و راه را بغایت تباه و پریشان نشان
دادند و بدین جهت ایلچیان مدتی در سکجو مقام کرده منتصف
محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمایه از سکجو روان شده بعد از
چند روز بشهر قراول آمدند حکام قراول گفتند قاعده
اهل خطای آنست که جماعه در وقت رفتن شماره و حلیه بر دارم

نوازش رای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان ساخت و ایلچیان
بموجب اجازت معاودت نمودند و آنحضرت فصل خزان بهوای جالوز
براندن از دار السلطنه هرات دهم ذی قعده بجانب ولایت
فراه نهضت فرمود و چون موکب دولت پناه بولایت
فراه رسید حکام و کلانتران ولایت سیستان و قندهار و کابل
و غزنین تا حدود آب سند و نواحی هند و هندوستان بعزم زمین
بوس متوجه درگاه عالم‌پناه شده تحفها و پیشکشها بمحل عرض
رسانیدند و بعد دولت پای‌بوس سر افتخار از سپهر برین
گذرانیدند و آنحضرت همه را انعام و اکرام فرموده رخصت
مراجعت نمود و چند روز در آن ولایت بنشاط شکار
گذرانیدند و عنان عزیمت بعزم معاودت معطوف گردانیدند
و پنجم ذی الحجه در دار السلطنه هرات باغ زاغان نزول اجلال واقع شد
و زمستان قشلاق هم آنجا اتفاق افتاد و در آن روز که موکب
همایون در دار السلطنه هرات فرود آمد از جانب دار الملک
شیراز ایلچی شاهزاده اعظم میرزا ابراهیم سلطان رسیده خبر فتح
تمامت خوزستان بموقف عرض رسانید و پیشکشها که آورده
بود محل قبول یافت و آنحضرت فرزند را تحسین بسیار فرمود
و فرستاده را انعام و عنایت تمام نمود و رخصت مراجعت
ارزانی داشته منشور محبت فرزند روان فرمود و شکر موهبت
الهی بجای آورد ع آری بشکر نعمت حق می‌شود زیاد

وقایع سنه ست و عشرین و ثمانمایه ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب سرخس و نهضت میرزا بایسنغر بطرف مشهد مقدس معلی

چون فصل زمستان باخر کشید و بشارت بهار بمسامع اهل

و در نشیب و فراز بیابان شیر جلادی آورده و ابواز ارغب (؟) در دامت
می انداخت و دستها بخون خضاب می ساخت چون صحاری از
شکاری خالی شد شاهزاده عزیمت ولایت هرو نموده کلنک بسیار
گرفت و چون جمشید خورشید از اوج شرف بشرفگاه ماه رسید
العود احمد خوانده سیوم جمادی الاولی در قراباغ بادغیس باردوی
اعلی ملحق شد نظم کشتند شادمانه بدیدار یکدگر ؛ فرخنده آن پدر که
چنانش بود پسر روز دیگر بموجب فرمان سلطان هفت کشور رعایت
نموده شش ماه در دار السلطنه هراة بخدمت باغ سعید که در فصل بهار
خوشتر از وعده یار و خرم تر از وصال دلدار است بیت بهر سو
کی آبدان چون گلاب ؛ شناور شده مرغ بر روی آب ؛
نزول فرمود ع جهان زعدل وی ایمن جهانیان خرم ؛ و حضرت
خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس که نزهت آباد (؟) و در آن
اثنا توکل امیر شاه ملک از جانب خوارزم رسیده و عرضه داشت
رسانید مضمون آنکه براق اغلان اردوی محمد خان را گرفته
بیشتر الوس اوزبک او را مطیع و منقاد شده اند و آنحضرت عزمت
معاودت نموده اواخر جمادی الاولی در دار السلطنه هراة نزول
اجلال فرمود بیت رسید به کره اکنون عنان سپهر زنیت دی ؛
جو در رسید بدولت رکاب خسرو اعظم ؛ پناه جمله اسلام و پشت
زمره ایمان ؛ مدار ملت احمد مراد خلقت آدم ؛ و در این
ایام بشارت رسانیدند که در احسن ساعات و ایمن
اوقات هشتم جمادی الاخری باغ ملک التجی (؟) بارور
درخت دولت یعنی نهال خوش ثمر پدید آمد نظم اقبال خبر داد که برطالع مسعود
در خانه خاقان معظم پسر آمد ؛ یعنی امیرزاده علی بن امیرزاده محمد جوکی بهادر

[illegible]

طوس و مشهد

طوس و مشهد رفته بود چند گاه در مرغزار رادکان صید و شکار فرموده چون
خاطر همایون از نشاط شکار فراغت یافت عنان دولت و سعادت
بصوب سریر سلطنت تافت و سیم جمادی الاخری باغ سعید فرود آمد
و امیر بولس (؟) که از عظمای امرای میرزا بایسنغر بمزید اعتبار و اختیار اشتهار
داشت بیازدهم ربیع الاول در سن شباب وفات یافت و هم در این
سال بماه رجب امیر حسن صوفی ترخان برادر محمد علی کوکلتاش
عالم فانی را وداع کرده بدار البقا رحلت نمود و در گنبد مدرسه آن
بلقیس عهد مدفون شد مظهر کرم و مروت و معدن سخا و فتوت بود
رجا واثق است که حق تعالی عوض نعیم دنیا اضعاف و الاف نعیم
اخروی که والاخرة خیر لك من الاولی ارزانی
فرماید ترویح روح او را اختتام کلام ملک علام و اطعام طعام بجا
آوردند و خلف صدق او امیر محراب ترخان که در بزم و بخشش
ابر درفشان بود و در رزم و کوشش شمشیر درخشان می نمود حضرت
خاقان سعید عنایت فرموده راه و رسم و امارت دیوان اعلی که
منصب پدر او بود بکفایت امیر محراب تفویض نمود ع چون بود جای پدر را پسر (؟)

ذکر احوال ماوراء النهر و سبب عزیمت میرزا الغ بیک کورکان بطرف ولایت مغولستان

سابقا در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه
مذکور شد که شیر محمد اغلان بسمرقند آمد و میرزا الغ بیک او را تربیت
فرموده و او بی اجازت فرار نموده و میرزا الغ بیک او را گرفته باز
آورده و او را عنایت فرموده و اسباب سفر او ساخته بجانب مغولستان
روان ساخت و شرح این سخن در موضع خود مسطور خواهد بود و چون
شیر محمد اغلان بولایت خود رسید امرا اتفاق نموده او را بپادشاهی
برداشتند و چون بر سریر سلطنت تمکن یافت کوس پادشاهی

اورا خواسته جنبانیده و میرزا الغ بیگ چون آن صورت مشاهده نمود فرمود که تومانات هراول

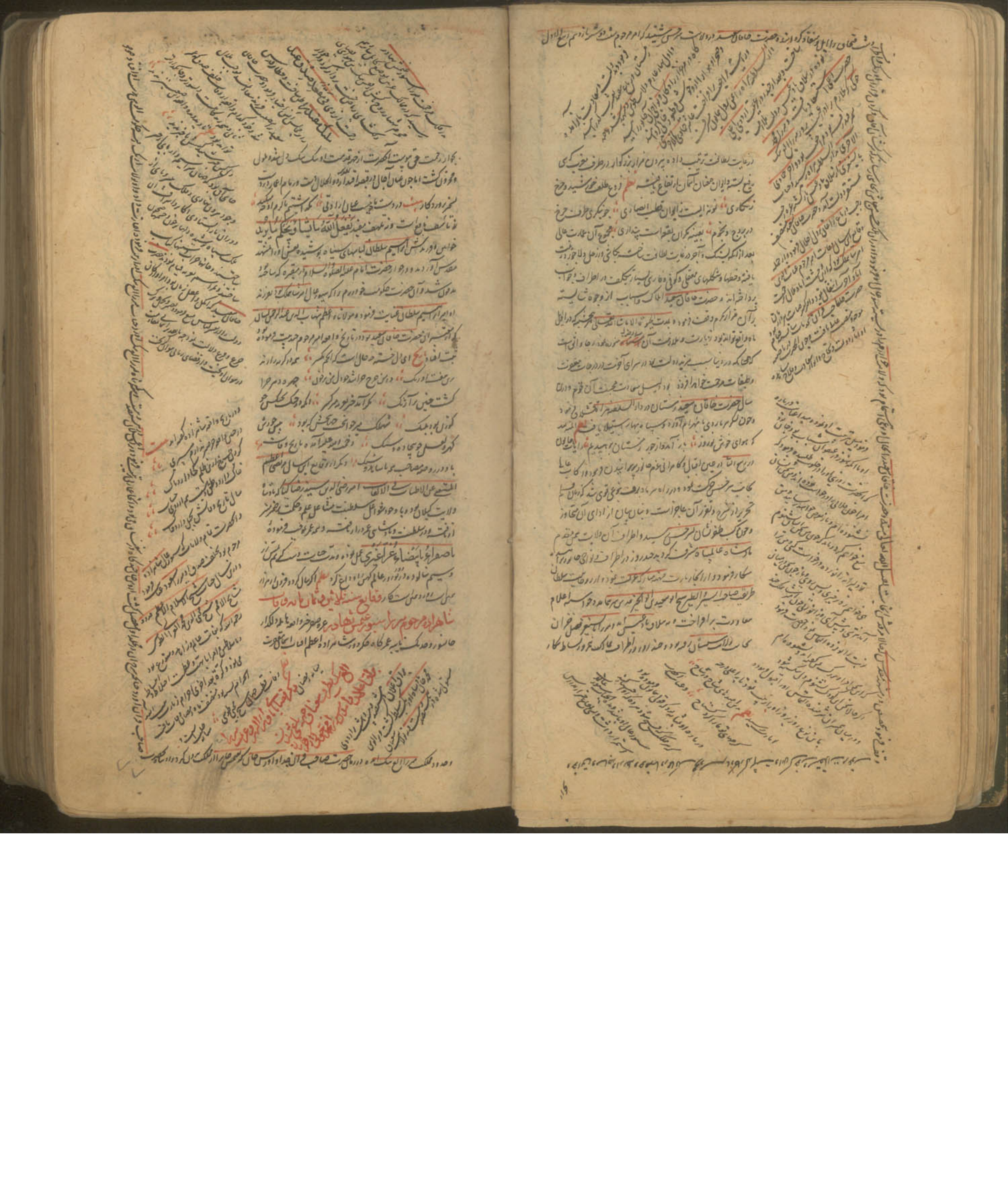
بره نمونی بخت آگاه با کابه بابلی رسیدند که صدر وار ابراهیم و ازبران
والجایتو بودند چون لشکر فرزنی از بحر برالیشان در آمدند سواران
بابلی بیرون رفته و ایل والوس غارت یافته لشکر منصور غنیمت موفور
گرفتند و بعد از دو روز ابراهیم وازبران و جماعت قمرالدین خنجر
کین از نیام عداوت کشیده متوجه آمدند و از آتش حرب فرو نشستند
وچون شیر نیز حمله باد داده و بازرم بریده دو هزار سوار شمشیر گذار روی
بحرب آوردند و از ین طرف امرای نامدار جوانغار و برانغار و قول
بر دامن جنگی محکم داشته و در برابر خصم آمدند بیت دو لشکر بهم بر زدند
از کمین « تو گفتی بر زد آسمان بر زمین »« ز باریدن تیر چون برگ
مهر گوشه رخواست طوفان مرگ » از جانبین لسان حرف حمله های
تند برده و از طرفین بر یکدیگر حمله آوردند سروران گوی میدان
ستان گشت و دیگر شمشیر زنگاری از شنگرف خون گونه لعل ...
داد قوت رمانی یافت از ین حال جمعی از دلاوران سپاه منصور بی
عنان سبک و رکاب گران ساخته تیرهای ماربر گرد اور برکوش
تکاوران باد رفتار نهادند و نعره و خروش الله اکبر تا اوج دو گنبد
بر آوردند و مخالفان رو زدند و جمعیت الشان پریشان ساخته
مخالفان روی گردان شده بیکبار فرار نمودند و سپاه منصور در عقب
رفته ابراهیم و دلبر او را بقتل آوردند درین واقعه جهار ربیع الاول
در مقام اقسو بوقوع پیوست و سپاه ظفر شعار غنیمت بسیار
گرفتند و میرزا الغ بیگ بسیر ال اقسو رسید و امرای الغار بتربیت
و عنایت یافتند و دران مقام مشورت نمود رای بران قرار گرفت
که لشکر ها بصورت قشونی متوجه الوسهای قرا آمون شدند و از آب
جو گذشته و بکوتل ابرکیتو بر آمده لب خاب رسیدند و از راه

ذکو کمک از پس صف قول گذشته بجوانغار پیوستند چون
صفوف لشکر منصور صفها کأنهم بنیان مرصوص
استحکام یافت جناب میرزا الغ بیگ فرمود که سورن انداختند
غریو کورکه و آواز دمامه بر آمد و از غریدن کوس حربی و نالیدن
کره نای رزمی زلزله در کوه افتاد و سپاه ظفر پناه یکبار حمله
کردند شیرهها اعلان حرب نمودند تا تیر باران گشتند بیت هوا چون ترک جهان
گشتند « یک دست تیر انداز بهادرانه کردند ۱۱ دولت ابد پیوند
دشمنان از اقبال شهزاده چون تاب مقاومت نداشتند هزیمت
غنیمت انگاشتند بیت در شتاب از نوبت بردن چو برهان مانند مار »
در هر غلیشه گرا سهم تو باشد ارتفاع » علم شاهزاده جهان الغ بیگ
کورکان بحول یزدانی و تایید ربانی ارتفاع یافت و افتاب نصرت
از مطلع ضمائر لشکر منصور آن روز تا شب عرزدن و کرفتن
و کشتن کاری نداشتند و شب هنگام سپاه فلک احتشام
در موضع پای بابت دلقو توجه آمدند و در آن همایون نهاد
یافت که امیر داوود ایلچی بوقا با ده هزار سوار در عقب کجکان
رود و آنجناب رکاب فلک سای بکابسلاق میرود که بهترین
ییلاقات آن نواحی است و دران موسم از انواع ریاحین
روضه بود از بهشت برین نسیم ایلغار چون کنداد و غنایم بسیار
بدست اقتدار لشکر نصرت شعار افتاد و جناب خسرو پیروز جنگ
تیمن این فتح از نتایج لطف یزدانی و مساعدت آسمانی شناخت
ورایات ظفر آیات بعزم معاودت بر افراخت و چون همایون
از سلاق ملدوز بموضع قرنی آمد و دران موضع سنگ قاش
را که پادشاهان قدیم از طرف خطای آورده بودند و حضرت



در سلک ذات عدیم المثال شاهزاده بهمال که از ان اورشن زاده بود بکرها
کفر صدقات مستحقان رسانید و چندروز طویها داده شاهزاده متوجه
ماوراءالنهر گشت و شاهزاده محمد جوکی را همراه خسته ست و معظم ...
از دارالسلطنه هراه عزیمت نمود و بیک هفته بسمرقند رسید و از بدایع
وقایع این سال همایون فال تدوین کتاب بدایع آیین ظفرنامه است که جامع
لطایف نکات و طرایف آثار الطف جهان باشرف ایران دری درج نکات
و درر دریج متانت مولانا شرف الدین علی الیزدی اعاضی الله علیه
غفرانه ساخته و پرداخته و بقلم مشکین رقم نسیم عنبر شمیم بشام خاص و عام
رسانیده و ربعت سخن از قدره جور اگبر رسیده ... اول زبالای کی
زمین آمد سخن ... او سخن را با زبالا برد و برکرسی نشاند ... و آن کتاب
لطایف انتساب در تمام ربع مسکون بقوت دولت همایون قبول تمام
یافته و پرتو التفات اکابر عالم را بر تحریر جهان افروز ... جزاه الله
تعالی خیرا ... من نمیدانم که این جنس سخن را نام چیست ... نبوت
می توانم گفتنش نی ساحری ... الکه یزش لفظ و گلکش آن سحر الکه حلال
منشان باشد چه گو سالم بنش ساحری ... قبان لهجه او چون خراب
انوز و هند ... هر کسی گوید کوش را بهن ساحری کن ساغری ...
و در بسط این سخن هم از منشات آن ذات ملک صفات که
وله الجوار المنشات فی البحر کالاعلام در توصیف
آن تالیف و توصیف این تصنیف فرموده و الحق بجام گوهر نثار
آثار بیضا نموده سطری چند تحریر خواهد پیوست رباعی هر بوی
که از مشک و قرنفل شنوی ... از نکهت آن زلف چو سنبل شنوی ...
گر نغمه بلبل ز پی گل شنوی ... گل گفته بود گر از بلبل شنوی ...
و شرح کلام دراز انعام جانان سرانجام یافته که چون قوت دولت

در عهد خطیر سلطان جهانگیر جهانبان خاقان اعظم رفیع الشان قطب
الدنیا والدین ابوالمظفر امیر تیمور گورکان انار الله برهانه اند جهت
و در سال هفتصد و هشتاد و یک از عون الهی امر خلافت پادشاهی
براند و بطریقی که تحقیق کرده بنظر و قطمیر شرح داده شد معظم معموره
ربع مسکون مادر کرانی در قبضه تسخیر و تصرف آورده و شمول عظیم
سلطنت و جهانداری را بمرتبه رسانید که هر که بر مضمون این کتاب
بدایع انتساب مشتمل بر سان وقایع اطلاع یابد و از اخبار و آثار پادشاهان
گذشته با خبر باشد یقین داند که از اعاظم سلاطین سابق کسی را
مثل آن دست نداده و نه قرب بآن دست داده لاجرم تایید
آسمانی از سابقه عنایت صمدانی مقتضی آن شد که حضرت پادشاه
خورشید رای سپهر اقتدار ... آن نبیره فذلک ملوک ... دوار
آن سنگ از آو میش و کم از او نیکار معین الحق والدنیا والدین ابوالفتح
میرزا ابراهیم سلطان خلد الله سلطانه بحسن مبارک متصدی ضبط
و تبیین احوال و آثار این دولت پاینده گشت و سابقه التفات در دار
الملک شیراز ... مهم ... چنانچه مصنف ... شیراز از زبان براز
ایران تاریخ باز میگوید و داستان داستان جلیل و دقیق تفتیش
و تحقیق فرموده بنوعی ترتیب داد و هر قضیه در محل خویش ایراد ...
که تا مل ... از موبدات سخنی است که در باب وصول این دولت
بمرتبه ختم سبق ذکر یافته حر وقایع متعدد و اوضاع مختلف که
در یک زمان هر یک در ملکی واقع شده همه را بجای خود بتفصیل شرح
داده بوجهی که هر قصه از آن که اندیشه ران کماز ... از مبدا تا مقطع
ترتیب معلوم شود هیچ فاضل باریک در هیچ تاریخ رعایت امثال
این دقایق التزام نکرده و در تفصیل و تکمیل قصه قصه و درستی و راستی



در غایت لطافت ترتیب داده بیرون مزار بزرگوار در طرف مغرب [illegible]
رفیع بسته و ایوان چنان آسمان ارتفاع یافته نظم ز اوج طلعت خورشید و چرخ
زنگاری ؛ نمونه ایست ز ایوان قطب انصاری ؛ چو بنگری طرف چرخ
در بروج و نجوم ؛ بعینه نگران بقوت است پنداری ؛ مجموع آن عمارت عالی
بعد از آنکه از سنگ و آجر در غایت لطافت ساخته بکاشی [illegible] و لاجورد زینت
یافته و خطها و شکلهای معقلی و کوفی [illegible] بسیار بتکلف در اطراف و جوانب
پرداخته اند و حضرت خاقان سعید املاک و اسباب از وجوه شایسته
بر آن مزار [illegible] وقف فرموده [illegible] که در اوایل
ماه واقع تواند بود زیارت و ملازمت آن [illegible] مشرف نموده رجا واثق است
که [illegible] که در دنیا بسبب مزید دولت [illegible] و در سرای آخرت در درجات [illegible]
و طبقات [illegible] خواهد افزود [illegible] آن قوم و در آن
سال حضرت خاقان سعید زمستان در دار السلطنه [illegible]
و چون لشکر [illegible] بهرام آورده و سپاه بهار استیلا یافت نظم [illegible]
که بهوای خوش نوروز ؛ بر آمد از جور زمستان [illegible] ؛ رایات [illegible]
[illegible] در عین اقبال و کامرانی عزم [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] حرکت نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طریقت [illegible] شیخ ابو سعید ابو الخیر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] رحمت حق پیوست آنحضرت [illegible]
و محزون گشت اما چون [illegible] اقبال در [illegible]
[illegible] در دست [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
[illegible] ابراهیم سلطان لباسهای سیاه پوشیده نعش او را [illegible]
مقدس آورده و در جوار حضرت امام علیه الصلوة و السلام در مقبره که ساخته بود
مدفون شد و آن حضرت حکومت [illegible] را که [illegible]
او ابراهیم سلطان عنایت فرموده و مولانا اعظم شهاب الدین عبد الرحمن [illegible]
که [illegible] حضرت خاقان سعید بود در تاریخ واقعه [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] تاریخ ای دل خسته [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] تاریخ وفات
[illegible] ؛ و دیگر از وقایع این سال [illegible]
[illegible] سید رضا [illegible]
ولایت گیلان بود و با وجود [illegible] سلطنت مشتغل علم و حکمت [illegible]
[illegible] و در سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] وقایع سنه ثلاثین و ثمان مایه [illegible]
شاهزاده مرحوم [illegible]
[illegible] شاهزاده اعظم [illegible]

درین وقت براق از سغناق آمده التجا پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و اظهار کرد که
چون تربیت شما الوس خود را ضبط کردم و بجوار شما آمده بعنایت مستظهرم
جناب الغ بیگ جهة آنکه پیش از اجازت آمده و بیکبار شنیده که علوفه سغناق
شرعا و عرفا تعلق بمیرزا دارد و بعضی مردم اوس خان در سغناق عمارت کرده
او را جواب صواب نداد و امیر ارسلان خواجه ترخان که حاکم آنجا بود
از براق اغلان شکایت کرده باز نمود که نوکران او در آنجانب خرابی میکنند
و خود را حاکم مطلق میدانند ولاف سلطنت میرانند میرزا الغ بیگ تصمیم
آن طرف جزم فرمود و لشکری عظیم ترتیب داده و عرضه داشت بجانب هرات
اعلی فرستاده شرح واقعه اعلام داد آنحضرت از جنگ و خصومت که
سبب ویرانی عالم است منع فرموده لشکری تعیین فرمود که در ظل رایت
میرزا محمد جوکی بجانب ماوراء النهر روند و در هفدهم ربیع الآخر متوجه سمرقند
شدند و درین مقام زبدة التواریخ بایسنغری اختتام یافت از تالیف
افصح الفصحاء والمتکلمین اعلم البلغاء والمورخین مشید قواعد المآثر مفخر
المفاخر جلیس اعاظم السلاطین انیس افاخم الخواقین المخصوص بعنایت الملک
الاله نور الملة والدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو الهروی مولدا و
النهرالی محتدا عفا الله عنه و تاریخ وفات و مدفن او درین بیت مرقوم است

نظم
بسال هشتصد و سی و چهار در شوال
وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

و چون میرزا الغ بیگ بقصد محاربه براق اغلان نهضت نمود و شرح آن
در مؤلف خواجه حافظ ابرو ناتمام بود خطاب چنان آمد که میرزا
بر رویم تمام آن رقم از سر اهتمام قیام نماید

نظم
چو حافظ حکایت بانجام رساند
سپهرش بساط سخن رفت تند
قلم به که شیرین زبانی کند
بکلک گهرفشانی کند
در آمد بانشای شرح سخن
بگوید ز اخبار چرخ کهن

ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با براق اغلان

و الاوری النهر آورد و چون دید که خصم غالب شد میرزا محمد جوکی با اسپ بسیار
از آن معرکه خونخوار بدر آورد و بتعجیل تمام عازم سمرقند شدند و سپاهی که
همیشه نصرت و ظفر شعار و همراه ایشان بود فرار نمود و غارت یافتند
و اوزبکان که صورت ظفر در آینه خیال محال می‌نمود بعین الیقین مشاهده کردند
و اموال و اوانی بدست ایشان افتاد و تمام مملکت ماوراء النهر جای ایشان آمد
که جمعی مردم کوتاه نظر خواستند که دروازهای سمرقند بربندند و تدبیر قلعه
داری کنند اکابر سمرقند که صاحب اختیار آن بلاد بودند بار اندیشه
آمده گفتند

بیت
سگ کیست روباه وزنده جنگ
که با شیر مردان درآید بجنگ

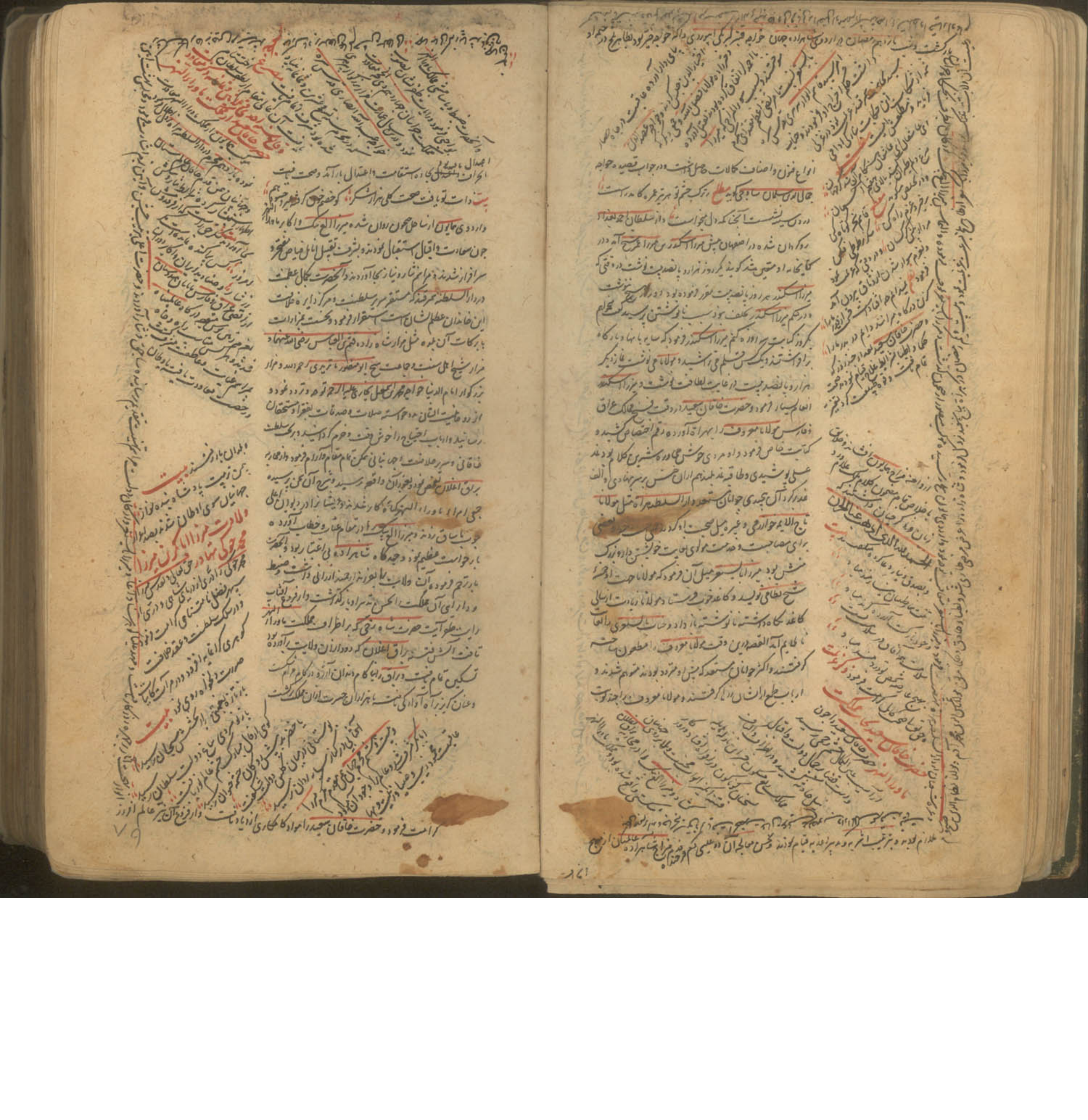
و لشکر اوزبک و براق اغلان در اطراف
ممالک ماوراء النهر و ترکستان بتخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال
داشتند و این خبر موحش و قضیه ناخوش در خراسان بوقت
عرض حضرت خاقان سعید رسید

وقایع معظمه تاریخ این سال

قصه کار از حدود حضرت خاقان سعید بود و شرح آن چنانست که آنحضرت
با وجود علو منقبت سلطنت و کمال منصب خلافت که اکثر ربع
مسکون در تحت فرمان همایون بود و از حدود چین تا اقصی روم و از
نهایت ترکستان تا پایان هندوستان فرمان جهان مطاع را
انقیاد می‌نمودند و آنحضرت همیشه روی عجز بر زمین اخلاص نهاده بود
و زبان بذکر و مناجات گشاده و خاک سجده گاه بآب دیده می‌شست
بیت الهی الهی که بعد از این یک جلبت مراهم که سلطنت مجازی
و دولت عاریتی ارزانی داشتی بدرگاه حقیقی و جنت سرای معنوی
راه یابی

بیت
زبان بدان مقام کنشان تو یابیم
غلط گفتم نشان

که باید دلش آن بی نشانی و چند روزی که زمام مهام ایام و سرانجام
امور جمهور خواص و عوام بقبضه اقتدار این ضعیف داری توفیق عدل



انواع فنون و اصناف کمالات حاصل داشت و در جواب قصیده خواجه
جمال الدین سلمان ساوجی که این مطلع از رکب چشم تو هر تیر غمزه کامد راست
در دل سیه نشست آنجا که دل بخواست از سلطان احمد بغداد
رو گردان شده در اصفهان پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ آمد و در
کتابخانه او متعین شد گویند که روزی هزار و پانصد بیت نوشتی در وقتی که
میرزا اسکندر هر روز پانصد بیت مقرر فرموده بود دو روز هیچ ننوشت
و در حکم میرزا اسکندر تخلف بود سبب ناوشتن پرسید گفت نخواهم
که در کتابت سیاه کنم میرزا اسکندر فرمود که سایه با بهادر نگاه
دارند تا دیگری قلم می تراشید و مولانا می نوشت غازی دیگر
هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر
انعام بسیار فرمود و حضرت خاقان سعید در وقت فتح ممالک عراق
و فارس مولانا معروف را بهرات آورده رقم اختصاص کشیده و
کتابت خاص فرمود و او مردی خوش محاوره و شیرین کلام بود و بلند
عشق پوشیدی و طاقیه بلند نهادی از آن جنس بر سر نهادی و الف
عذر کرد آن به جدی جوانان مستعد دار السلطنه هرات مثل مولانا
تاج الدین خوارزمی و غیره میل صحبت او کردند [illegible] و بعضی
برای مصاحبت و خدمت مولانا بغایت خوش داده بزرگ
منش بود میرزا بایسنغر میل آن فرمود که مولانا جهت او خمسه
شیخ نظامی نویسد و کاغذ خوب فرستاد مولانا زیادت از سالی
کاغذ نگاه داشته نانوشته باز داد و حساب [illegible]
[illegible] العقصه درین وقت مولانا معروف را مطعون ساخته
گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش او متردد بودند متوهم شدند و
ارباب طمع اثاث او را گرفتند و مولانا معروف را چند وقت

احوال [illegible] انحراف [illegible] به استقامت و اعتدال باز آمد و صحت یافت

بیت: ذات تو یافت صحت کلی هزار شکر / کو خصم جوهر کرد [illegible] هم

و ارد وی همایون از ساحل جیحون روان شده میرزا الغ بیگ و اکابر ماوراء النهر
چون سعادت و اقبال استقبال نمودند و بشرف تقبیل انامل فیاض مخصوص و
سرافراز شدند و مراسم نثار و نیاز بجا آوردند و آنحضرت بکمال عظمت
در دار السلطنه سمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت
این خاندان عظیم الشان است استقرار فرمود و بحضرت مزارات
با برکات آن بلده مثل مزار شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنهما و
مزار شیخ اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله و مزار
بزرگوار امام الدنیا خواجه محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمه توجه و تردد نموده
از روحانیت ایشان همت خواسته صلات و صدقات بفقرا و مستحقان
رسانید و ارباب احتیاج را خوش وقت و خرم گردانید و بر تخت سلطنت
خاقانی و سریر خلافت جهانبانی تمکن تمام مقام و آرام فرمود و از محاربه
براق اغلان تفحص نمود و بعد از آنکه واقعه رسید و شرح آن بعرض رسیده
جمعی امرا ماوراء النهر که کار شغلی نموده ایشان را در دیوان اعلی
چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیگ را در مقام عتاب و خطاب آورده
بازخواست عظیم نمود و چند گاه شاهزاده را بی اعتبار بود و آنحضرت
باز ترحم فرموده آن ولایت باز بوی ارزانی داشت و ضبط
و دارایی آن مملکت را بحسن تدبیر او باز گذاشت و از فروغ آفتاب
رایت ظفر آیت حضرت شاهرخی که بر اطراف مملکت ماوراء النهر
تافت آتش فتنه براق اغلان که دود از آن ولایت برآورده بود
تسکین تمام یافت و براق را بکام دشمنان آرزو در کام مرام
نساخت [illegible] و عنان [illegible] حضرت از آن مملکت بازگشت

رب اجعل لی وزیرا من اهلی استدعای همایون فرزند فرخ فال نقطه دایره سلطنت و اقبال [illegible]

[illegible]

مدار عالم و دارای دور و داور دوران پناه ملک و پشت
ملت و سند مسلمانی معین دین و دولت شاهرخ سلطان
که دریا را دهان باز است پیش از دهر آبی میرزا محمد جوکی اسباب
طوی مرتب داشت و چند روز متعاقب طویهای بزرگ فرمود و
مجلس انس بنحو ترتیب وجهی روی نمود و بساط نشاط آراسته داد خرمی
دادند و درهای عیش و عشرت بر روی روزگار گشادند بیت
هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام
کار چیست

وقایع سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمایه ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید عالم ستان بصوب ممالک آذربایجان

در اوایل این سال بمسامع موقف جلال رسید
که امیر اسکندر بن امیر قرایوسف در مملکت آذربایجان باعلان کلمه
عصیان جرأت نموده و بالشکر گران عازم عراق شده سلطانیه را
گرفت و امیر خواجه یوسف ولد امیر الیاس خواجه که حاکم سلطانیه
و ابهر و قزوین و زنجان بود گرفتار شد حضرت خاقان سعید عزیمت
یورش آذربایجان تصمیم فرموده با حصار لشکر فرمان داد و بسال
ولیسون یورش اول آذربایجان از ممالک ترکستان و ماوراء النهر
و بدخشان و ختلان و قندز بغلان و بلخ و شبرغان و مرو و هرات
و کابل و زابل و سیستان و تمام خراسان و خوارزم و مازندران
و فارس و عراق و کرمان و اصفهان لشکرهای جهان در جنبش آمده
متوجه معسکر همایون شدند و شاهزاده عالیجناب میرزا مسعود و امرای
عظام امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش و رستم منغلای علامت
نمودند و آنحضرت پنجم رجب ع بطالعی که از و مشتری سعود
از دار السلطنه هراة نهضت فرموده چهاردهم ماه بتربت مبارک

[illegible]

[illegible]

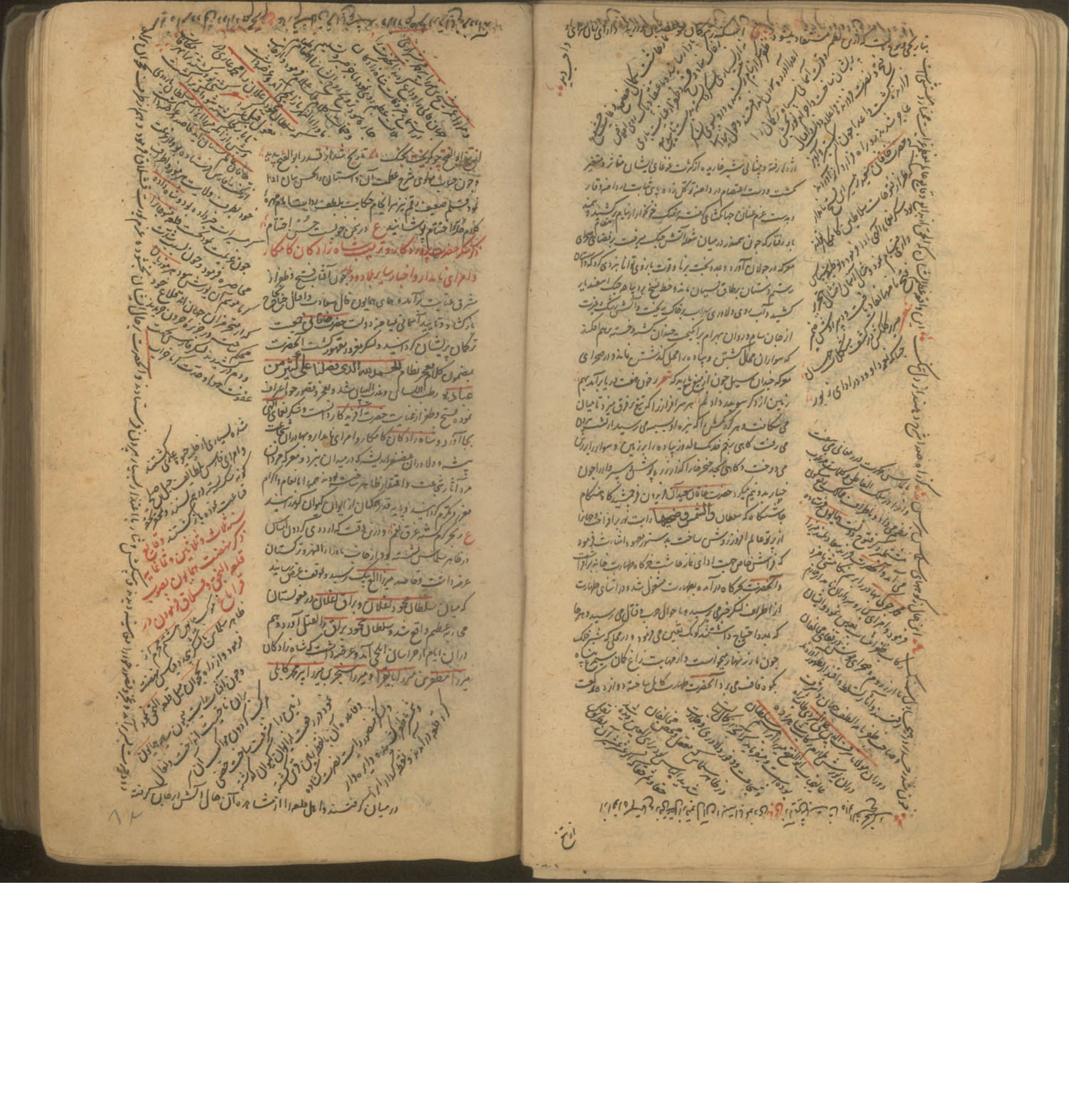
نهضت السلطنة والدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان فرموده بود ولیعهد
امید سپاه و سپهبد بیت که روشن روان باد و تن درست
و در تاریخی که النصر من عند الله العلیم از آن عدد افصاح آن میکند
٨٣٢
رایت فرقد سای کشورگشای عالم آرای پادشاه جهانگیر جهاندار خسرو گردون
صولت بهرام اقتدار ع آن ایش آفرینش و کم زآفرینکار میرزا ابراهیم سلطان
از دار الملک فارس لشکر مجلس متوجه اردوی پادشاه عالمستان عازم
صوب آذربایجان شده در ظاهر ملکسی معسکر سلطان هفت کشور
پیوست و حضرت خاقان سعید فرزند نجیب سعید را در آغوش
عاطفت و مهربانی کشید و از احوال ولایت و لشکر پرسید و چون
حسن معاش و یمن عدالت او معلوم بود تحسین بسیار و استحسان فراوان
فرمود و همچنین میرزا رستم از اصفهان و امیر جقماق و امیر برغان از یزد
دار قوه و امیر قاسم شیری از مملکت کرمان و از سایر بلدان حکام
و سرداران می رسیدند و لعنایات پادشاهانه سرافرازی شدند و
اردوی علی از ولایت دی نهضت بوده بیست و یکم رمضان ظاهر
سلطانیه منزل گاه اردو شد و کاشکان امیر اسکندر قلعه را الطرح
کرنجه بوده و چنان قلعه که در روی زمین دیده عالم بین نظیر آن
ندیده باشد دیگر باره در قبضه تسخیر و اقتدار قرار گرفت و آنحضرت
غره شوال بسعادت و اقبال دران مقام گذرانید و نماز عید و آداب آن
روز سعید با دارب بند و جشن عید چنان ترتیب داده و ابواب مسرت بر ارباب
دولت و هیچ آفرید قدم از جاده شرع بیرون ننهاد **نظم** جشن سلطان
مرتب شد چو بزم عید را غره بیرون شد ابراهیم چو بیژن ماه را و حضرت خاقان
سعید خورشید وار بر سریر سلطنت بیشتر بر آمد و بر یمین و یسار پادشاهان
کامگار و سرداران نامدار هر یک در مقام لایق آرام گرفتند و حجاب چون

[illegible]

ذکر وصول لشکر ظفر اثر بصحرای سلماس و محاربه با سپاه ترکمان و انهزام ایشان

چون صحرای سلماس از لشکر





از دار رفته و چنانی شهر فارید. از کثرت غوغای ایشان متاثر و متغیر
گشت و دست اعتصام در دامن توکل زده پی ثبات در دامن وقار
و به دست عزم عنان جهانگشای گرفته نهنگ خونخوار از نیام برکشید و همند
باد رفتار که چون سمندر در میان شعلهٔ آتش جنگ میرفت بر فضای صحرای
معرکه در جولان آورد و به دست بخت برنا و قوت بازوی توانا نبردی کرد که داستان
رستم دستان بطاق نسیان ماند و خط تیغ بر دیباچهٔ جنگ اسفندیار
کشید و آب روی دلاوری سهراب بر خاک ریخت و آتش رشک و غیرت
از جان سام و روان بهرام برانگیخت چندان کشته و خسته بر هم افکند
که سواران مجال گشتن و پیاده را محل گذشتن نماند و در صحرای
معرکه چندان سیل خون از تیغ بارید که **شعر** ز خون هفت دریا بر آمد بهم
زمین از دگر سو مدد داد نم هر سرافرازرا که تیغ بر فرق میزد تا میان
می شکافت و هر گردنکش را که نیزه او بسینه می رسید از پشت
می رفت گاهی بزخم خدنگ دله وز پیاده را بر زمین و سوار را بر زین
می دوخت و گاهی بحد خنجر خارا گذار زره پوشان سپردار را چون
خیار بدو نیم میکرد حضرت خاقان سعید آن فریدون فر جمشید گاه هنگام
چاشتگاه که سلطان **والشمس و ضحیها** رایت نور بر افراخته و جهان را
از پرتو عالم افروز روشن ساخته بدستور معهود اشارت فرمود
که فراشان خاص جهت ادای نماز چاشت خرگاه طهارت خانه بر افراشت
و آنحضرت بخرگاه در آمده بطهارت مشغول شد و در اثنای طهارت
از اطراف لشکر خبری رسید و احوال حرب و قتال می رسید و هر جا
که مدد احتیاج داشتند کومک تعیین می فرمود و در محلی که شبرنگ فلک
چون مار زر نهار نیز خواست و از مهابت زاغ کمان سیمرغ پناه
بکوه قاف می برد آنحضرت طهارت کامل ساخته دوازده رکعت

انتهی او الفتح چو گوئیت بجنگ **تاریخ** شد از قدر ابو الفتح پدید
و چون جناب مولوی شرح عظمت آن داستان را بحسن بیان ادا
نمود قلم ضعیف رقم نیز سرانجام حکایت بلطف بدایت باتمام چهره
کلام حلیهٔ اختتام پوشانید **ع** در سخن جو بشد حسن اختتام

ذکر حضرت پیر و دگار و ترتیب شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اخبار سایر بلاد و دیار

چون آفتاب فتح و ظفر از
مشرق عنایت بر آمد و همای همایون فال سعادت و اقبال خجسته
بال گشاد و تایید آسمانی پیامبر دولت حضرت خاقانی جمعیت
ترکمان پریشان گردانید و لشکر منصور مقهور گشت آنحضرت
بمضمون کلام معجز نظام **الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من
عباده** رطب اللسان شد و بعجز و قصور خود اعتراف
نموده فتح و ظفر از عنایت حضرت آفریدگار دانست و شکر نعمای الهی
بجا آورد و شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و بهادران شجاعت
پیشه و دلاوران غضنفر اندیشه که در میدان نبرد و معرکه مردان
مردانه تیغ جلادت و اقتدار ظاهر ساخته بودند همه را با نعام و اکرام
معزز و مکرم گردانید و پایهٔ قدر همگنان از ایوان کیوان گذرانید
ع زبحر کرم گشته غرق نعم و در آن وقت که اردوی گردون اساس
در ظاهر سلطانیه نشسته بود از جانب ماوراء النهر و ترکستان
عرضداشت وقایع میرزا الغ بیگ رسید و بموقف عرض رسانید
که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان در مغولستان
رزمی عظیم واقع شده و سلطان محمود براق را بقتل آورده و هم
در آن ایام از خراسان ایلچی آمد و عرضداشت که شاهزادگان
میرزا منصور میرزا بایقرا و میرزا سنجر میرزا ابو بکر کابلی



و امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف باردوی اعلی رسیده بسعادت
ملازمت استسعاد یافت و عنایت پادشاهانه شامل حال او گشت
و حضرت خاقان سعید آن زمستان بیلاق قراباغ اران گذرانیده و قبه
بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه رسانید پادشاهان جهان و
گردنکشان دوران از حدود فرنگ و مصر و شام رسل و رسایل بهر گونه
و سایل باردوی کیوان احتشام فرستادند و حالات و عرضه‌داشت سپید
امرای عظام عرضه داشتند و مهمات ملکی و العام و اکرام یافته
رخصت اجازت مراجعت یافتند و آنحضرت حکومت مملکت آذربایجان
و ضمایم آنرا بجانب امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف که خویش دولت
و اقبال بوی میدید درگاه سلاطین پناه آورده بود تفویض فرمود
و غایت عنایت در باره او مبذول بود و گوشش بهوش او بنصایح
پادشاهانه و مصالح ملوکانه آراسته گردانید و آنچه از خصایص
و خصایل اخلاقی و فواضل و فضایل باشد بزبان گوهربار و لفظ
دُرر نثار گذرانید و در چند شاهوار در گنار روزگار او یادگار
نهاد که جوهرشناس عقل با کمال معرفت ارسال مثل آن قاصر است
و با طبع بحرسرای قلم با چندان جولان در مضمار بلاغت از شرح
فواید و منافع آن عاجز گوهری از آن کس که صد کانش بهاست
معنی جان بخداوندش بهاست امیر ابو سعید زمین خدمت ادب
بوسیده و جبین طاعت بر خاک عبودیت سوده گفت بیت
رایت والای تو تا افکنده ابر لطف نور برچرخ میبرد
بر سایه بر دهر خراب روشنان سقف گردون فارغند از احتراق
ساکنان ربع مسکون ایمن اند از اضطراب بنده از شمار کدام
نیک خود شمارست که چندین نوازش و الطاف و پرورش

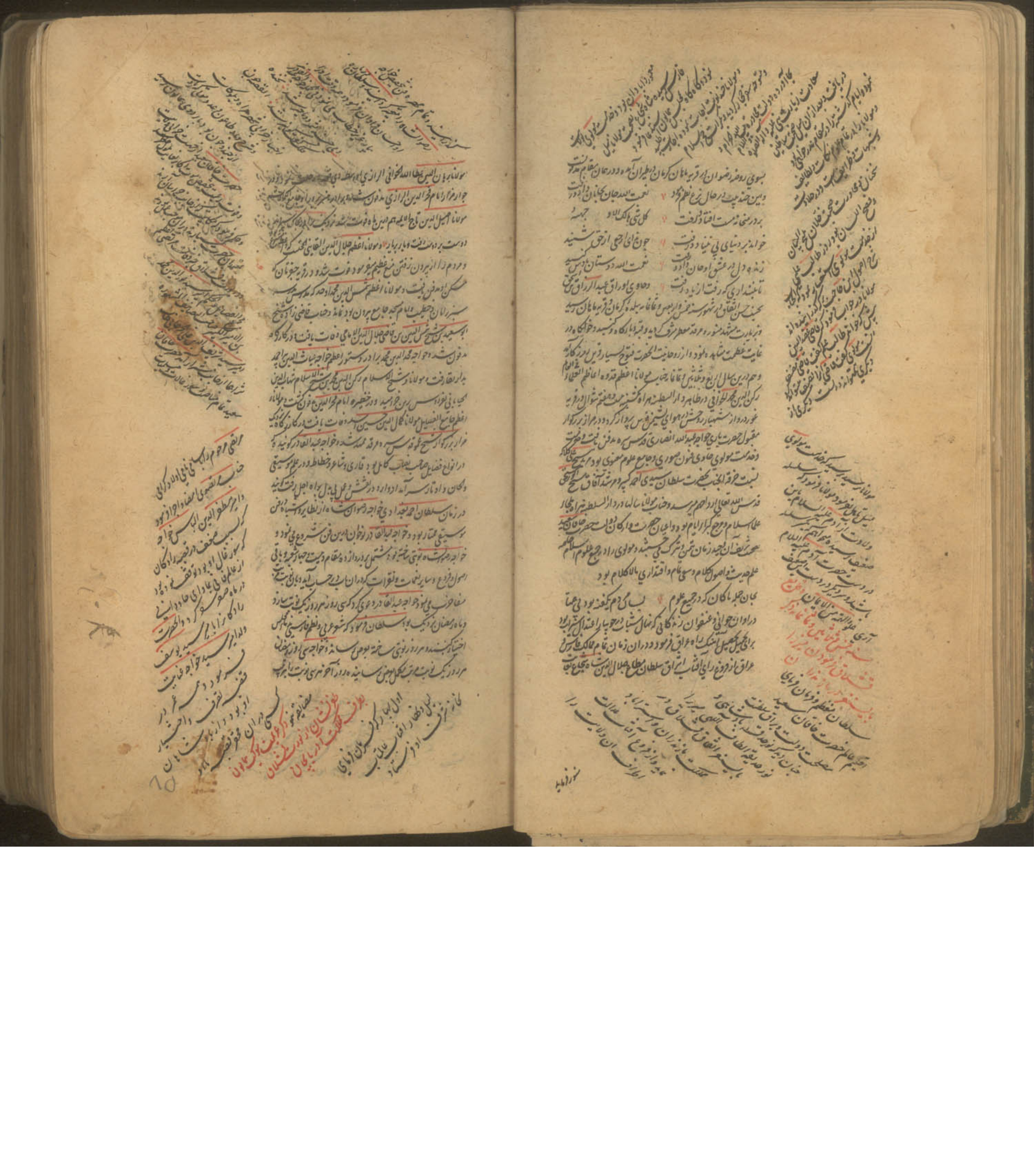
بتخصیص زبان فرمایان ولایت فارس و عراق مثل میرزا ارغون سلطان
و میر ارسلم بهادر و امیر قماشیرین و امیر چقماق و باقی سرداران و
دارعکان اجازت مراجعت یافتند و هر یک بسوی شهر و ولایت
خود شتافتند و آنحضرت دوم شوال در ضمان عنایت ایزد متعال
عازم خراسان شد و میرزا الغسوار ضمان قلعه سلخ ذی قعده بر سم ایلغار
سوار شد و محمد شاهزاده چون ابر و باد برفتار آمد و صاعقه
کردار بر نعل آن آتش افروخت و برق وار مسالک و مضایق کوه
و در نشیب و فراز هم رکاب صبا و هم عنان آتش گشت و آن
مسافت دور و دراز به نه روز در نوشت و هشتم ذی الحجه در دار السلطنه
هراة فرود آمد ع همچو خورشید مشرف شد ازو بیت شرف
درین سال چند صاحب کمال از دار محنت و ملال بسرای بقا انتقال نمودند
شب شنبه پنجم شعبان مولانای اعظم جامع الفروع و الاصول صاحب المعقول و
المنقول مولانا جلال الدین یوسف الاوبهی در هراة رحلت نمود
و خدمت مولوی اعلم علمای زمان و افضل فضلای جهان بود و جناب
سلطان المحققین برهان المدققین مولانا سعد الدین التفتازانی علیه الرحمه
در حین حیات و اوان فضائل متشابه بود که در کتابت اجازت
او ثبت فرمود که اگر در سهو یا نسیان یا سال اطلاع یابد بعد از ممات اصلاح
بیان یا سهو بیانی اصلاح فرماید مرحمه حضرت مولوی را مجال این نوع جراحات مجال
بود اما خباب سید و شیخ محقق و رحم او را عنایت فرموده و چون جناب معالی
مآب مرتضی اعظم کاشف حقایق العلوم و قف مواقف المعقول و المفهوم امیر سید
زین الدین علی الجرجانی عطر الله مرقده در شهور سنه سبعین و سبعمایه بوجود مود بحر قندز رسید
آورد و روی بر مسند افادت و تدریس در عصر آیه اولئك على هدى من
ربهم و اولئك هم المفلحون زر زبان گوهر افشان گذرانید که

بتفحص



فی الحرف واما التمثیل فلکون کل من طرفی التشبیه حالة منتزعة
من عدة امور واعترض علیه المحقق الجرجانی بان کون علی استعارة
تبعیه یستلزم کون الاستعلاء مشبها به والتمثیل المستلزم
لترکب الطرفین یستلزم ان لا یکون الاستعلاء مشبها به لانه معنی
مفرد فلا یجتمعان واجاب عنه المحقق التفتازانی ان مبنی التمثیل
علی تشبیه صورة منتزعة من عدة امور بصورة اخری کذلک
وهذا انما یوجب اعتبار التعدد فی المأخذ لا فی نفسه ولا ینافی
کونه متعلق معنی الحرف والمحقق الجرجانی رحمه الله اجاب فی کتبه بان
تلک الصورة المنتزعة من عدة امور لا تنتزع تمامها من کل واحد
من تلک الامور بل ینتزع من کل واحد من تلک الامور بعض منها فیکون
کل من الطرفین مرکبا بالضرورة ومعنی الاستعلاء مفرد فلا یکون
مشبها به وقال مخدومی واستادی واخی اولی ان یکون الجواب عنه
بان معنی انتزاعها من تلک الامور هو ان یکون منتزعة من مجموع تلک
الامور وتعاونها وتضامها کالاستعلاء فانه هیئة حاصلة
من تعاون الراکب والمرکوب علی الکیفیة المخصوصة فیکون واحدا
منتزعا من عدة امور ولهذا صح ان یستعار العنقود للثریا
مثل ان یقول لاح فی الصبح عنقود ملاحیة فی السماء وقد
استعار النطاق والحمائل للکواکب التی حول الجوزاء وظاهر انه لیس
فی هذه الاستعارات الا تشبیه الهیئة بالهیئة وچون
بحث مشهور بود ذکر او را لازم دانست خواه خوش خواه مسلم عنان قلم
بصوب ذکر اسلوب معهود خواهد تافت و هم درین سال جناب شیخ الاسلام
خواجه معز الدین قدس الله تعالی روحه خواجه جلال الدین محمود که از اولاد عظام
شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بود در ماه شوال ازین مرحل انتقال

وگردون دون سیرت و سریرت خود هویدا ساخت خلود و بقا در جهان ممکن نیست
وامید و فا از و محال است جهان خود در مانده تراز ماست یاران که ما و تست
وبرق سوختگی دل او و رعد ناله او ست از سنگ گریه من و تمکوکان شیخ است
وز کوه ناله ان و سنبد ار کان است وقایع سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه ذکر معاودت
عنان همایون به دار السلطنة هراة حضرت خاقان سعید از یورش دوم آذربایجان
معاودت فرموده دوم ماه شوال السعادت و اقبال از سلطانیه بصوب
مملکت خراسان عزیمت نمود نسیم نصرت و تایید از مهب عنایت وزیده و نکبا
نکبت خاک خسار در چشم دشمنان خاکسار پاشیده آفتاب دولت از افق بهروزی
طالع وصبح سعادت از مشرق عنایت لامع و خاقان عالمستان با لشکر پایان
چون از سلطانیه روان شد غبار سمند جهان نورد تش سرمه دیده روشنان
افلاک و فتراک دولت روزافزونش دستگیر گوشه نشینان مرکز خاک
نعل گران بها و جوالش حلقه گوش تیجداران تخت آگینش و طوق سلکی عبودیتش
در گردن گردنکشان محل کین و موکب ظفر نشان از ملک ری و سمنان و دامغان
گذشته بنظام بسطام رسید و شرف زیارت اکابر ان دیار و بلاد در یافته
از ارواح ایشان استمداد نمود و موکب ظفر انتساب چون ماه در اوقات منازل
و مراحل می پیمود تا صحرای نیشابور از زین رایات منصور که یاد اخشم بدار دوش اوز
رشک سپهر برین و غیرت فزای بادار روی زمین شد و چون دران ایام بانوی
نیک نام سلطان بخت بیگم که خواهر صلبی حضرت خاقان سعید بود وداع بقا
نمود آنحضرت سنت تزویج روح او ختمات کلام ملک علام و اطعام طعام فرمود
وصلات و صدقات بفقرا و مستحقان رسانیده و روح او در روضه
رضوان شاد گردانیده و رایات نصرت آیات از نیشابور عبور نمود
و هشتم ماه محرم در دار السلطنة هراة نزول اجلال فرمود اکابر جهان عموما
واعاظم خراسان خصوصا اهالی هراة مراسم پیشکش و نثار و شرایط تهنیت و استبشار



بسوی روضه رضوان از قریه ماهان کرمان در طیران آمده و در همان مقام مدفون است
و این چند بیت در حال نزع نظم کرده

نعمت الله جان بجانان داد و رفت	بر در میخانه مست افتاد و رفت
کل شی هالک الا وجهه	خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی از حق شنید	زنده دل در عشق او جان داد و رفت
نعمت الله دوستان را بس رسید	تا ابد داری که رفت از یاد رفت

دعاوی او راق عبد الرزاق بخن تحقیق حسن اتفاق در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمایه بلده کرمان و قریه ماهان رسید و بزیارت مشهد منور و مرقد معطر مشرف گردید و قبه بارگاه و گنبد خوابگاه در غایت عظمت مشاهده نمود و از روحانیت آنحضرت فتوح بسیار قرین روزگار آمد
وهم درین سال اربع و ثلاثین و ثمانمایه جناب مولانا اعظم قدوه اعاظم العلماء فی العالم رکن الدین محمد الخوافی در ظاهر دار السلطنه هراه کشنبه بیست و هفتم شوال در قریه غور درواز شهباز روح شریف در هوای آشیان قدس پرواز کرد و در مزار بزرگوار مقبول حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون است و حضرت وحدت مولوی حاوی فنون صوری و جامع علوم معنوی بود و نسبت خرقه الجناب بحضرت سلطان سیدی احمد کبیر و مرشد آفاق شیخ الشیوخ قدس الله تعالی ارواحهم میرسد و جناب مولانا سالها در دار السلطنه هراه ملجاء علماء اسلام و مرجع کبار ایام بود و داعیان حضرت و ارکان دولت حضرت خاقان سعید ختم قرآن مجید زمان تیمن و تبرک میخوانند و مولوی را در جمیع علوم اسلامی علم حدیث و اصول الکلام و سعی تمام و اقتداری بالا کلام بود

لب مگشا دم بکش بود بی همتا	بجان جمله ماکان که در جمیع علوم

در اوان جوانی و عنفوان زندگانی که نهال شباب در جویبار اعتدال سیراب بود برای تحصیل آهنگ راه عراق فرمود و در آن زمان تمام ممالک فارس و عراق از فروغ رای آفتاب اشراق سلطان مطاع جلال الدین شاه شجاع نور...

مولانا برهان الدین عطاء الله الخوافی الرازی او نیز در ... جوار مزار امام فخر الدین الرازی مدفون شد و برادر ... مولانا جلیل الدین تاج العلماء هم درین ماه فوت شده ... دوست بر دوست رفت و یار بر یار و مولانا اعظم جلال الدین القاینی المحتسب که ... و مردم را از بیرون رفتن منع عظیم می‌نمود فوت شد و در قریه جغونان که مسکن او مدفون یافت و مولانا اعظم شمس الدین محمد او حد که مدرس مدرسه سبزواران و خطیب و امام مسجد جامع بیرون بود فانه و خطاب قاضی زاده شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین الامامی وفات یافت و در گازرگاه مدفون شد و خواجه مجد الدین محمد برادر دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد بدار البقا رفت و مولانا و شیخ الاسلام رکن الدین محمد بن شیخ الاسلام شهاب الدین الجامی نیز درین ایام فوت شد و در حظیره امام فخر الدین مدفون گشت و مولانا اعظم جامع الفضایل مولانا کمال الدین حسین ... وفات یافت و در گازرگاه در جوار بزرگوار شیخ قدس سره در مرقد ... شد و خواجه عبد القادر گوینده که در انواع فضایل صاحب نصاب کامل بود قاری و شاعر و خطاط و در علم موسیقی و الحان و ادوار سرآمد ادوار و در نقش و عمل بی بدل بود راه اجل رفت گویند در زمان سلطان احمد بغدادی خواجه رضوان شاه از نظایر او استاد فن موسیقی ممتاز بود و خواجه عبد القادر نوجوان درین فن شروع می‌نمود و خواجه رضوان شاه نوبتی ساخته بود مشتمل بر دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و باقی اصول و فروع و سایر نغمات و نقوات که در آن باب در حساب آید و با نوبت میخواست که در دعوی کند خواجه عبد القادر دعوی کرد که هر روز یک نوبت سازد و ماه رمضان نزدیک بود و سلطان فرمود که شعر عربی و نظم فارسی که مجلس اختیار کنند هر روز نوبتی ساخته بوصل رسانند و خواجه هر روز ... هر روز یک نوبت مرتب بکمال رسانیده و روز آخر سی نوبت را ...







از حکومت خلع کرده در جزیره کشم و رخت محبوس داشته بود و ملک
توران شاه بجاه و کاه و شام و بحر عمارت تربیت نموده در ان ایام برکات
وارثشاه در بدریا بفروغ رای انور عزم مخالفت را درخرم کرد و در کشتی نشسته
بطرف شهر قلهات بیرون رفت و معاونت و مدد سرخیلان اعراب
و مقدمان قبایل بادیه لشکری عظیم جمع آورده قصد سریر سلطنت هرموز کرد
و تمام بهادران و دلاوران آن بلاد و دیار از سرحد جلفار تا قطیف و بحرین
در طول فزون از صد فرسنگ و در عرض بی فرسنگ از دو طرف دریا
در حرکت آمدند و تمام آن سپاه زرخواه بمدد ملک توران شاه روان
و بادشاه سیف الدین مضطرب و حیران و مضطر و سرگردان گشت و چاره جز آن
ندانست که راه فرار اختیار کند و با نقود و جواهر و لآلی و نفایس مرصع شاهانه
و نقود و طلا بسیار و طرایف و اسلحه و اقمشه بیشمار و اسبان راهوار و اشتران
قطار قطار از هرموز بیرون آمده و راه دار السلطنه هراة که پناه اهل عالم
و امیدگاه بادشاهان معظم است پیش گرفت به بهترین آمد که از
تختی ان منبد اختی بحه شیر محارب و ملک فخر الدین توران شاه رایات
و منازع سریر سلطنت هرموز و صفت قبول تمام ولایات او بجز از
غور اوجه استیلا و جلا در قبضه اقتدار او قرار یافت و پادشاه سیف الدین
خود را بدرگاه سلطان السلاطین رسانیده در آن زمان که بباغ زاغان که از
اطراف باغ را برای جشن شاهزاده عالمیان میرزا عبد اللطیف
آراسته بودند و انواع چهار طاقها بدقت صنعت و کمال حذاقت ماهران
هنرپیشه صایب اندیشه چنان بتکلف ترتیب نموده که عقل دوربین در تزیین
ان آیین حشمها بارها حیران شده بود و در روزی که پیش کاه پادشاه
سیف الدین را بباغ زاغان درآوردند و مغنیان و مطربان بلطافت آواز
و نغمات دلنواز و نقرات موزون تا اوج گردون برآوردند و

علوفه و علوفه و ما یحتاج مقرر و معین شد و مجموع بادشاه زادگان بار و یرا
و بابی از زر ابادشاه سیف الدین را طوبهای زر و تحفهای لایق دادند و
هرچه مناسب قدر و مرتبه او توانند بود بوثاق او فرستادند و او بجنوبی کریم دولت
مجلس اعلی آمده و سیلان خورده بوثاق خود رفت بعد از چند گاه امیر علاء الدین
کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه سخن او را استدعا لشکری کرده می نمود
بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت مرحمت و عنایت فرموده طبل و علم و چتر و
چشم ارزانی داشت و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که لشکرهای
فارس و عراق متوجه مملکت هرموز شوند و استداد اقلاع صفت کانه بیرون را در
قبضه تسخیر آورند و جزیره جرون را از ملک توران شاه انتزاع نمایند و
منشور احکام بجانب ممالک فارس و عراق ارسال نموده آمد و پادشاه سیف الدین را
بفنون انعام و صنوف اکرام و تشریفات خاص اختصاص فرمود و تمام نوکران
او را رعایت تام نمود و منتظم ماه ذی الحجه الحرام و شادکام اجازت یافت
در غایت خرمی شد و علی غربت فرموده و ملک توران شاه چون ازین حال آگاه شد
اختلال عظیم باحوال او راه یافت نفایس دریا بار و نقود و جواهر بسیار رسم
خدمت باطراف مملکت فارس و عراق فرستاد و هر در آن ولایت را
بخدمات شایسته و سخنان آشتی تسکین داد و ایلچیان کاردان با تحفهای فراوان
بدرگاه عالم پناه روان ساخت و اظهار نیکو بندگی بعبارتی هرچه تمامتر و خوبتر
بمحل عرض رسانیدند و باقی احوال تفصیل و اجمال در سال آینده ذکر خواهد بود بعون
انشاء الله تعالی **وقایع سنه احدی و اربعین و ثمانمائه ذکر تربیت**
فرمودن امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار امیر حسن جاندار
از امرای کبار حضرت صاحبقران نامدار بود و در زمان آنحضرت کمال
و مردانگی و غایت جلادت و فرزانگی در معارک و مهالک بظهور آورده
بود و در ایام سلطنت حضرت خاقان سعید او و فرزندانش امیر شیخ علی









و بهجت مسلمانان بتشریف قیام می نمود و نوبتی پیش حضرت خاقان
سعید رسید و کفت صابون خانه ما نزدیک است و از جهت منع صابون
پختن مسلمانان را زحمت است آنحضرت مکر عذری کفته باشند
مولوی در حضور حضرت خاقان سعید روی بسوی آسمان آورده کفت
الهی بی بی کر حکم تو می رسانم و این مغول حکم نمی شنود آنحضرت فی الحال
حکم فرمود که صابون خانه نباشد و کسی مزاحم رعیت نشود و عمر مولوی صد و
هشت سال بود در جمعه بیست و یکم ربیع الاول بسوی روضه رضوان عزم کرد
و استاد قوام الدین معمار شیرازی که در بنایی و معماری اعجوبه روزکار و نادره
اعصار بود غره شعبان رحلت نمود و از جمله عمارات که خاطر مبارک و ذهن
دراک او بمعماری آن قیام نمود مدرسه مهد علیا کوهرشاد آغاست که
بی تکلف بتکلف آن عمارت ندیده و دران جهان بنظیر و شبیه آن ندیده اند
ذکر سنه ثلاث و اربعین و ثمانمایه ذکر آمدن ایلچی مصر
جچکبوقا نام ملک ملک بخش تعالی و تقدس حضرت خاقان سعید را مملکت
وسیع عنایت فرمود و از بدایت چین تا نهایت روم و اقصی ترکستان
تا پایان هندوستان تمام این ممالک در قبضه اقتدار بندکان آنحضرت
بغایت معمور و مضبوط بود و کسی را در جمیع آن بلاد و دیار خلاف فرمان
حضرت خاقان کامکار بر خاطر خطور نمی نمود و سرکشان روی این
التجا بدرکاه عالم پناه آورده باج کذار و فرمان بردار بوده اند و از
روی ارادت و انقیاد رسل و رسایل با تحف و تبرکات لایق ارسال
نموده اند و از آن جمله سلطان مصر الملک الظاهر جقماق بیک ایلچی فرستاد
جچکبوقا نام و او منتصف جمادی الاخری بدار السلطنه هراة رسید و تبرکات
لایق و پیلاکات مناسب تحفه عرض رسانید و شرح این حال
بنوع بسطی در مقال محتاج است و بیان آن چنان است که از ابتدا

و بدیگر زمان آن مملکت وسیع چنان مبسوط و محفوظ شد که متقاطیس از نوعی
جذب آهن خواست دکار باد نتوانست تصرف از در کاه کوتاه کرد و ملک جقماق
خوابی که دیده بود بخاطر آورده در عین فرستادن ایلچی از جمیع امرا و بزرگان
ارکان دولت و اکابر مملکت مشورت نموده بیشتر مانع شده اند اما چون او
عزم فرستادن جزم کرده بود التفات بقول اعتبار نکرده بنا در قاعده اعتبار
بنام امیر جچکبوقا که خواص و مزید اعتبار اشتهار داشت برآمد و تبرکات
پادشاهانه و پیلاکات خسروانه مرتب داشته او را علی فوری بجانب خراسان
روان فرمود و چون بملک خراسان در آمد آمدن او بملازمان حضرت همایون آمد یکی
از معتبران امیر حبیب الله سلدوز نام را برسم استقبال فرستاد و فرمان داد
که در هر ولایت اسباب خدمت بجا آورند و چون بدار السلطنه هراة رسید او را
بباغ ایرشاه ملک فرود آوردند و امرا و کبار معتبران نامدار بدیدن او رفتند
و تهنیت قدوم کفتند و بعد از سه روز بدرکاه فلک احتشام آمده بوسیله امرای
عظام بسعادت تقبیل انامل فیاض مشرف شد و هدایایی که پیشکش بمحل عرض
رسانیده شرف قبول یافت و آنحضرت احوال سلطان مصر الملک الظاهر جقماق
بیک استفسار نموده اظهار محبت و وداد و دوستی و اتحاد فرمود و ایلچی را از
رحمت او چو کرمی چنان نوازش نمودند و ان روز طوی ترتیب نموده بودند
که حوان سالار ان آسمان در مشاهده و نظاره آن تعجب بسیار نمودند و خوانها
تمام طلا و مرصع و کاسها سراسر از طلا اکثر مرصع و همچنین طبقها و کاسهای
بزرگ از نقره و زیاده از عدد و هم و طعامها و اشتهار زیادت از آنکه
بقلم تقریر و رقم تحریر بر شود و آنحضرت چند نوبت از حضور همایون ایلچی پیش
و بخشش پیش ایلچی فرستاد و بعد از وداع از مجلس طعام در کمال اعزاز و اکرام
بر ساق خود سعادت نمود و هفته دو نوبت بارکاه سلطان سعید و
نظر عنایت میکردید و پادشاه زادکان میرزا محمد جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله

92





جنبش پی بسوی بیت الشرف برج حمل نهضت نمود باقبال ایام بهار و اعتدال آثار
لیل و نهار درختان بوستان که از کسوت برگ عاری بودند بتازگی لباس جامه
پوشیدند و شاخ و برگ بی برگ نوا را قوت نشو و نما پدید آمد از پرتو
شمع بوستان افروز نیم شب در سواد چمن خطهای سبزه ترتیب خوش ایجاد شد
آب روان میخواهد از شکل لاله زار بر اطراف کوهسار مردم دیده مجنون
آتش بر جانب الطور مارا عین الیقین میدید و ابر گوهر بار برای مقدم فصل بهار
گلهای گوناگون بر روی هوا بسته و در بر لعبتان باغ رخت بستان برهای
شاهوار نثار کرد و لطافت زمزمه طرب انگیز قمری خوش الحان و حسن
ترنم دلاویز فاخته عنان اشجار را بی اختیار در حرکت آورده و چنار
دستها بسوی آسمان بر آورده سرکشی سرو سهی را باهزار نیاز می طلبید و بنفشه
سر بر زمین نهاده دعای پایداری طراوت گلبرگ طری میگفت و هزار دستان
بیان لطافت این موسم فرخنده بستان هادامی رسانید که اعتدال اعضا و حفظ اجزا
نخل نقش کی شاخ و برگ بر دیوار هر گز نیا رقوت روح نباتی یافت که تا
دایره گل کشید پیرکار سستاده سرو سهی قیام بر یک پا بنفشه برده
سر اندر سجود چون ابرار کشیده سوسن آزاده ده زبان فصیح مراتب
سوی آسمان گشاده چنار همی کند دعا روز و شب که باد دوام این شاخ جوان از خوار
در چنین فصلی تازه و خرم فرمان فرمای ممالک عالم نجوم حافور را اینده
عزیمت ولایت خرجی نمود و شانزدهم ماه رمضان از دار السلطنه هراه
نهضت نمود امیر علیکه کوکلتاش را الحکومت هراه بار داشت جمعی از ایوانیان
را پیش او گذاشت و موکب همایون در خرجس رسیده بزیارت اکابر انجا شیخ
ابو الفضل حسن و مولانا سعد الدین التفتازانی و خواجه ابو دقاق رحمهم الله فرمود
و از روحانیت ایشان استمداد نمود و اکثر ایام از صبح تا شام بحانور زنان
و یورو سک و ایندن اشتغال داشت تا چنان شد که گرد از اوج او بپایان

چنان نزدیک جوی نو نعمات تکلف معمور ومدرس وطلبه یا فادت واستفاده مشغول
و مشهور بود هم درین سال غره ذی الحجه مرتضی اعظم مجتبی اکرم امیر سید شهاب الدین اسمعیل که از
سادات صحیح النسب بود در بلوک کداره مجد سادات رحلت نمود در جوار رحمت الله مقیم

وقایع سنه اربع واربعین وثمانمائه ذکر ارتکاب شرب لحضرت خاقان مغفور

مضمون حدیث چون در مکنون حسب مقال علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی یبعث
لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها که تحقیق در حق حضرت خاقان
بغایت صادق می آید و موید همین سخن می تواند بود که آن حضرت در خرگاه
سلطنت مملکت خراسان متعین شد و از اوان صبی که صبای سلطنت در چمن
تا این زمان که بر سریر خلافت جهان تمکن و استقرار فرمود همیشه بتقویت دین مبین
و تمشیت شرع سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین المعصومین همت نهاد
همت عالی نهمت بود و متابعت فرمان الهی تخصیص در قلع و قمع مناهی و ملاهی
غایت مبالغت می نمود شراب چون آب حیات در چشمه حضر نهان شد و
صهبای کیمیا از چشم عالمیان ناپدید گشت رسم می خوار حتی که الهی نوش
کاخران نیم شب بر روی گردون گون اند کاس تمام نغز بان و محصول
از ارتکاب شراب بکلی اجتناب نمودند و خواص و عوام از شرب مدام توبه
نصوح نمودند و اتفاقا اشراف سید مرتضی صحاف وقدوة الاعاظم مولانا
عبد الجلیل القاینی که بمنصب عالی احتساب منسوب بودند موقف عرض رسانیدند که
یمن معدلت آنحضرت در بسیط مملکت مستی جز در چشم نرگس خطاء آهو چشم ختا
نمی توان دید و خمار جز در دیده شهلا یار مشاهده نمی توان کرد مخموری و مستی
نشود جمع یکجا در چشم تو جمع آمده مخموری و مستی و جمعی از شاهزادگان
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله مآل حال استدامت رعایا که آنها ملکه سیدان
با نجا خیال محال انگار شال رسد با صباو رد حضرت خاقان سعید عنوان
عزم شراب رنگین فرمود و بای اولت در ارتکاب سعادت آورده



کر سطح نظر همت درین غربت ان خ ابد بود که بترتیب دولت شاه این سفر مبارک
میسر شود و از هیچ آفریده چیزی قبول نفرمود و در روزی که غربت حضرت
ولایت منقبت مقرر بود جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین لسان که از اعیان
زمان بعلم و مال و جاه و جلال بر آمده روزگار بود بقریه جغاره که مسکن حضرت شیخ بود
تشریف آورده و فرمود که بسیار سلاطین روزگار با جبار رسوا ساخته ام امروز
میخواهم که حضرت ولایت شعار را سوار سازم تا تخت بار بر من شود و حضرت شیخ را
محفه در آمده عزیمت نمود و از اطراف خراسان قافله روان شد و در
بیابان که حضرت ولایت منقبت هر دو کس را اکثر شتر و دو کجاوه مقرر نمود
و حضرت شیخ الاسلام را یک فرزند سعادتمند بود یعنی جناب ارشاد مآب هدایت
انتساب شیخ نور الدین محمد سلمه الله و ابقاه که بحقیقت خلف صدق و فرزند
آنحضرت بود و همیشه بنده وار خدمت پدر بزرگوار و قطب روزگار
می نمود و در همه عمر ترک ادبی از ان جناب نسبت بقطب فلک تحقیق واقع نشد
حضرت شیخ خدمت مخدوم زاده را در خدمت مولانا شرف الدین عبد القهار رفیق
ساخته یک شتر و دو کجاوه تعیین فرمود و بسیار از اولیای کبار و اکابر روزگار
در آرزوی آن سعادت بودند اما هر کسی را آن دولت میسر نشد و این معنی دست داد
با دوستی که اعوان و خویشان بکجا باشند و در تمام بیابان رفتن و آمدن
خدمت اخوی را حق تعالی روزی فرمود زهی نیک بختی که او را عطای
سوی یک بخاران نمود در ره نمای بعد از قطع منازل و طی مراحل و رفع جبال و خفض
رمال بحرم شریف مکه معظم و کعبه مکرم که محط رحال رجال لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله رسیدند و احرام طواف و حج شطر المسجد الحرام بستند در زمره و من
دخله کان آمنا در آمدند و فاتحه و لله علی الناس حج البیت را با تمام رسانیدند
مناسکم فاذکروا الله بپیوستند و در حج جمع کل انبیا و ذلک
هو الفضل الکبیر و جناب مخدومی اخوی مولانا شرف الدین عبد القهار که در ان سفر مبارک

و خلفای او در مهمات شرع نمی نمودند و خدمت امیر بزراعت و دهقنت
میل عظیم داشت و تخم کشت او بصد هزار خروار گذشت و در مملکت مصر مزارع
و ضیاع خرید و کلاد کان معمور ساخته آن مواضع و مزارع معمور و مزروع
گردانید نوبتی حضرت خاقان سعید سعید حیدن اسباب و دولاب مصر
برسید امیر علیکه عرضه داشت که میخواهم بعد ازین نگذارید میرزا شاهرخ عالی
و در ولایت مصر املاک خرید و مضبوط گردانید و منقل در مجالس و محافل
بطریق افتخار اظهار میکرد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حضرت
شاهرخ را این سر در جناب ستوده خصال همیشه ابواب کرم و نوال
بر ارباب امانی و آمال باز داشته بود و دل و جان بر دلنوازی مظلومان
و جان بخشی مستحقان گماشته و موجب سرور بوده با ابنا لمن
دخل و خیر مباح لمن اکل عمل می نمود وی در بان بار عام
داده بود و مهمات خلایق چنانکه باید و شاید بقیام و اهتمام میفرمود
و چون امیر مرحوم جهان فانی را بازگذاشت حضرت خاقان سعید چند
نوبت بوثاق او تشریف حضور ارزانی داشت و اولاد و احفاد او دلجوئی
نموده غبار ساینده و همه را بعواطف پادشاهانه خوش وقت گردانید
و منصب ایوان اعلی بخلف صدق او امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل
کوکلتاش عنایت فرمود و در راه و رسم او را در تدبیر امور و
مصالح جمهور بفرزند ارجمند او رجوع نمود و در تاریخ فوت او
میر دریادل علیکه ای که در سلطنت منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان
رحمت حق بر روان تاریخ فوتش رحمة الله
و هم درین سال امیر اویس بن امیر اقبوقا که از خدمت سلاطین
اعراض نموده بود و طریق فقر اختیار فرموده و دولت نظر عنایت
و شرف زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما دریافت





در مملکت فارس بغایت مهم است چه مهمات جزایر و حویزه و بنو شهر و باقی
ولایات خوزستان تا حد و بغداد و سایر آن دیار و بلاد و حسن به بیرا و
سرانجام می یابد و شیخ بر رای دیوان کفایت میکند و هر سال مال ولایت فارس را
بهزار و صد تومان اجارت میکرد و الحضرت این امر را معقول نمود و بغضب ملک
دهاش بعهده اقتضا از او بسر رده و شیخ را بتر تیقات فاخر مشرف ساخت و حصت
شیخ برحسب ارادت اجازت یافته با هزار اعزاز عازم دار الملک شیراز شد
و بار دیگر در مملکت فارس اساس حکومتی انداخت که علفواران کسینه کردن را
برصدا ساخت و خواجه غوالدین بک در ان ملک در جرگه امرا عظام نظام یافت
در دیوان مهر زد و شاید که در سالهای آینده حکایت احوال او را بار گفته آید
انشاء الله و تعالی و در سال احمد علیا کوهر شاد ان غربت جانب سمرقند نمود
و سبب عزیمت آن بود که میرزا عبد اللطیف از جوردی بازبش جا بر رکوار دهاک
کامکار بود و الحضرت شاهرا ده چند سال بکمال عظمت و حسن غایت
تربیت فرمود و در اوایل این سال اجازت خواسته از زاده خاطر فرخنده
رفته بود و در نحش خاطر او بیشتر از جانب مهد علیا کوهرشاد آغا بود چه

شرح بندر و وقایع بحریت نظم با قضا و قضا و حکم تقدیرات بابی * که بود
نگران تقدیرات ابی * شدم با عور سوی هند و دیش * تا شود روشن * که چون
کشتم من حیران دران اقلیم ظلمانی * حضرت خاقان سعید انعام و اکرام علوفه و اسباب
یام عنایت فرمود و این ضعیف چهارشنبه غره رمضان عزیمت نمود و براه
قهستان بیرون رفت در اثنای بیابان کرمان بصورت شهری رسید حصار
و چهار بازار آنجا و دران دیار دیار نه * مررت فی فلوات علی منازل ظلم
فما وجدت بغیر الرسوم و الاطلال * و این بیابان از سرحد مکران و سیستان
تا نواحی دامغان تمام مسافت محل آفت و مخافت است و هشتم رمضان
ببلده کرمان در آمد بلده طیبه و مقام کریم شهری دلکش و خطه جانفزا
داروغه آنجا امیر حاجی محمد قباشیرین غایب بود و بضرورت با عید توقف نمود
و عالی حضرت معالی منقبت امیر برهان الدین سید خلیل الله بن امیر نعیم الدین سید
نعمت الله که متعین بلده کرمان بل تمام جهان بود دران اوان از هندوستان
معاودت نموده صنوف لطف و فنون تفقد فرمود و ششم شوال از کرمان
روان شد و در اثنای راه با امیر حاجی محمد که از عمارت ولایت بم بکرمان باز میآمد
صورت ملاقات روی نمود و عازم هرموز شده منتصف ماه بساحل عمان
و بندر هرموز رسید و والی هرموز ملک فخر الدین توران شاه کشتی روان فرمود
و بکشتی در شهر هرموز نشست بیرون آمد و وثاق و مایحتاج مقرر شد و ملاقات
پادشاه میسر شد و این هرموز که اورا جرون گویند در میان دریا بندریست که
در روی زمین مثل ندارد و تجار اقالیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان
و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و مملکت
دشت قبچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد شرق و چین و ماچین و خانبالیق روی توجه
بان بندر دارند و مردم دریابار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهر
زیرباد و تناصری و سقوطره و شهرنو و جزایر دیوه محل تا بار ملیبار و حبش و زنگبار

و این ضعیف با رفیق خاص از منقط بموضع قریات رسید و در خیت ...
له خت خام مقام بر پای کرد و تجار دریابار چنین جای را که چون شروع
در سفر دریا کنند و میسر نشود در جایی بضرورت بازمانند تباهی گویند
فقیر از تأثیر گردش سپهر سنگدل و ورزش مخالفت زمانه غدار با دلی
چون آبگینه شکسته و جانی از تن به سیر آمده حالی نعارت تباهی شد
و درین ایام که از جور چرخ بدرام و جفاء روزگار ناساز کار آینه خاطر انور
که چون فروغ آفتاب جلا داشت از آفات چرخ اکنون زنگار خورده بود
و مصالح ضمیر منیر که ماه از وی هر شب اقتباس نور میکرد از شدائد حوادث
در فروغ و تاب شد و طبیعت دقایق گوهر شب افروز معانی می ساخت و تیر
نقاد که لآلی الفاظ ابداری رد چنت بجمود و خمود مبتلا گشته استغفر الله
چه میگویم خاطر تیره و ذهن خیره شده ناگاه با تاجری که از جانب هندوستان می آمد
آخر روزی ملاقات افتاد و از مقصود پرسیده شد تا حرکت مقصود بگفت ع
بجز شهر هراة * چون نام آن بلده فرخنده شنیدم * بیم آن بود که بپردازد روح
از سر جوش * التماس نموده خواجه بازرگان را ساعتی از دست گذاشته
مصدر این ابیات که رشحات آب حیات از مجاری الفاظ و عبارات آن متقاطر است
بقلم عنبرین رقم و خامه مشکین شمامه بر عذار بیاض کافوری ثبت نمود نظم
غریبان کرد گر آغازم * بموی های غریبانه قصه پردازم * بیاد دیار و دیار انجمان
کریم زار * که از جهان به در سم سفر بر اندازم * من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
مهیمنا برفیقان خود رسان بازم * و آنچه مناسب این سیاق و سباق باشد از
شرح احوال در گوشه ملال تعطیل حال تحریر و تقریر پیوست و چندان قطرات
عبرات صفحات وجنات ریخت که از شور آب دیده دریای عمان
طوفان انگیخت و جمعی از اخوان و یاران که در هرموز بکشتی دیگر رفته بودند حال
ایشان در پرده معلوم شد و شاید که بعد ازین ع قصه ایشان بیان ...

فدای سلطان هفت کشور است ** سر ما فدای صبح آن کریم دایم
خواهی مدار و خواه مجلس رای رای تست ** امرا عظام شرح اختلال
احوال و صورت عجز و بیچارگی ملک کیومرث را بموقف عرض رسانیدند
و آتش قهر آنحضرت را که زبانه ها که اثیر می کشید بزلال حسن مقال
تسکین دادند و در باب ضبط مملکت ری و بعضی ولایات عراق
مشورت نموده رای بران قرار گرفت که یکی از اولاد امجاد در ان ممالک
فرمان روا باشد و دران زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام
بهاء الدین عمر قدس سره از سفر حجاز باز آمده و در باب کلبه قزوین
بزیارت قدوه المحققین شیخ احمد غزالی رحمه الله فرمود روحانیت حضرت شیخ احمد
را ملتجی نمود که باتفاق اکابر اولیا میرزا سلطان محمد را حاکم ان ولایت ساختند
و علم دولت او را در ان مملکت برافراختند و حیات شیخ الاسلام بهاء الدین عمر
قدس سره در شهر هراة ابن الفقیه الحاجت امیر جلال الدین فیروزشاه که بود
و امیران سخن را در خاطر حضرت مضبوط میداشت درین وقت که رقم حکومت ان
ولایات در میان بود حسبت امیر که صاحب اختیار مطلق بود و اهتمام تمام فرمود
تا قرعه اختیار بنام شاهزاده نامدار قطب الدنیا و الدین میرزا سلطان محمد
بر آمد و رای اقالیم گشای ولایت سلطانیه و قزوین و ملک ری و قم را بمهر
سپهر سلطنت ارزانی داشت و زمام مهام تمام ان ولایات را بقبضه
اقتدار او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید گوش هوش شاهزاده را
بگوهر نصایح و درر فواید گران بار ساخت و رایت سعادت بطرف دولت
برافراخت و امیر جلال الدین فیروزشاه ملازم رکاب میرزا سلطان محمد
تا ولایات سلطانیه رفت و شاهزاده در لوازم خدمت امیر مکرم نام را
اجازت فرموده و عنایت نموده عازم ولایت عراق شد
و چون بان ممالک رسید و اعمال سلطانی و اموال دیوانی مضبوط گردید

بسیار در محبت ... و امرای نامدار از وی رنجیده ... حسب طاعت ... امیر حاجی حسین و امیر بابا حاجی ... از زبونی فرمان کردن از طرف ... نفاق آورده ... حکایت از مساعدت وقت ... ان شاء الله تعالی

ذکر مهمی که با امیر ... احوال ... تزلزل ... نهایت

در وقتی که باضطراب ... ساحل دریا ...

دل سنگ میسوخت آفتاب ** خفا شیع رخ خورشید آفاق گرم ** که چون موم می شد دل سنگ نرم
تن ماهیان در دل آبگیر ** چنان سوخت کاندر آتش حریر ** زگرمی آن هوا گرم گاه
همی بود ماهی در آتش تباه ** نگارنده ان شب آسمان شده ** که صحرا بر آهوی ایمان شده
حرارت حرور از هاویه خبر میداد و التهاب گرمای جحیم از تاب شعلهای جحیم چنان
می کشت و چون هوای ان ناحیت بطبیعت مخالف مزاج مردم این ولایت است
برادر اکبر ملک مخدوم و الشور مولانا شیخ الدین عبد الوهاب ... ضعف و ناتوانی
اشتداد حرارت هوا و ازدیاد قحط گرما سر عجز بر بالین ناتوانی نهاد و حضرت
ارادت مرتبت عنایت ربانی داد در دست ما چون نشان ارادتی ... لیکن انتقم ما کرم
او جهد میکند ... مزاج از منهاج اعتدال عدول نمود و محنت و ملال ...
افزود و تبهای جگر سوز و غمهای محنت اندوز روز بروز ازدیاد می یافت و تب
تب در کانون اندرون بحدت و شدت می یافت و این حال تا مدت چهار ماه
متمادی شد و ضعف قوی و مرض مستولی گشت ** چنان شدم ز ضعیفی که میرم ... حرارتش
صبا چو بوی کلم مرد ... ** بر آتش ... ** مرا چو کوزه
دولاب گرد ز روز بر احد ... کسی رنج از سر مرکز ** ... علت معلول
درین ولا شنیده که در نواحی قلهات موضعیست بسور مشهور هوای ان ...
خوشگوار و با وجود ضعف قوی در کشتی در آمده عازم قلهات شد و چون
انجا رسید مرض قوی شد روزها در آتش تبهای گرم میسوخت و شبها بشعله
چراغ محنت می افروخت و کثرت عفونت قالب خاکی را چون جرم زمین
از غلبه بخارات دخانی در لرزه افکند و دست تصرف تب خیمه صحت بدن را
از ... عناصر بر پای نمود ... حوادث از بیخ برکند و این شکسته رنج غربت
و خسته درد فرقت در روز چون غنچه گل با دل تنگ از جور زمانه بیوفا چون
گل ... و در شبها ...
چشمها باز نهاده با نظارگیان ... قصه حالش بیان میکرد





چنانکه بکرار رسیدیم و بدیدار عزیزان مشرف شدیم الحمد لله که مردیم و به دیدیم
دیدار عزیزان و مقصود رسیدیم از اواخر جمادی الاخری تا اوایل ذی الحجه در آن
مقام با محمود در محنت و تشویش ملامت بود و درین ایام شبی که در سیاهی از حال
عاشقان نشان میداد و در درازی گره از زلف خوبان می‌گشاد و سلطان قاهر
خواب بغارتگاه زمانیان حکم اسپ فرمان رانده و در دو طبق خانه مردم چون ... غنچه
بسته مانده بعضی و جمعی بحکم سباتا بعد از انواع محنت بر بستر استراحت در خواب
رفته بود حضرت خاقان سعید را دید که با بساط سلطنت بر اهل مروت بفقیر رسید
دست مبارک بر روی بنده مالیده و فرمود که ملول مباش صباح بعد از نماز
صبح این خواب بخاطر آمده شادمان شد اگر چه خوابها در اغلب احوال از سلک
اضغاث و احلام انتظام دارد و صدق آن در حالت بیداری کم اتفاق افتاده
اما احیانا آنچه در خواب نموده بعینه موافق آن در بیداری واقع بوده و صادقان ایام
نیز از الهام داشته‌اند و خواب یوسف صدیق علیه السلام و خواب عزیز مصر
عزیزان پوشیده نباشد با خود درین اندیشه بودم که شاید صبح سعادت
از مطلع عنایت طلوع نماید و شب اندوه و محنت بپایان آید با اصحاب آن خواب
در میان آورده از تعبیر استفسار می‌نمود که ناگاه کسی آمده خبر آورد که پادشاه
بجانگر که مملکتی وسیع و سلطنتی رفیع دارد قاصد فرستاده بنام سامری مشتمل بر
مضمون آنکه ایلچی حضرت خاقان سعید را در روز ... بفرستد و سامری اگر چه
در تحت حکم او نیست اما از وی بغایت ترسان و هراسانست چه گویند پادشاه
بجانگر سیصد بندر دارد و هر یک قرینه کالیکوت و در خشکی دو سه ماهه شهر
و ولایت اوست و کالیکوت و چند بندر که متصل آنست تا قابل که برابر جزیره
که سیلان گویند واقعست و ملیبار می‌خوانند و جهازات از کالیکوت
بمکه مبارکه زاده الله تعالی شرفا می‌رود و اکثر فلفل می‌برند و مردم کالیکوت
در دریا دلیر باشند و بجنبی بجان اشتهار دارند و در دانی دریا غوص

آن عمارت بی‌ها ... بتحریر و تقریر راست نمی‌آید مجملا آنست که در میان آن
دو ده قریب ده جریب فضائیست چون باغ ارم دلکش و درون فضا گلهای گونه
گونه چون رنگ رخسار پریان از احاطهٔ قد سرو و در لب جویبار راست و چون
عکس قامت یار در آب چشمهای ساقیان اشکبار می‌نمود و جویبارها از شاخ جوان
بر جوی لب بسته پیوسته دست ... می‌گشود و سپهر چنان دیده در نظاره آن تا
چشم گشوده در نظاره رخسار آن چمن می‌گشت و از غایت حیرت در مطالعه
اوراق ... تمام زمین آن سبزه و در چمن و اطراف آن
خانها از سنگ تراشیده در کمال ترصیع و در میان آن فضا کرسی ... آدمی از سنگ
خوب تراشیده سنگها چنان بمهارت و لطافت بر بلندی بسته که گویی یک
تخته سنگ است یا قطعه ایست از سپهر نیلگون در بسیط ربع مسکون ظاهر شده
و در وسط آن عمارتی بر عیوق افراشته گنبدی از سنگ کبود مخروطی انواع نقشها
در سنگ بر طبقه نگاشته نظم از آن گنبد چه گویم که لطافت حصارش
نسخه از خلد برین بود خم طاق بلندش چون مه نو از رفعت با فلک پهلو می‌زد
چند آن نقش و تصویر بقلم سرتیز و خامه سحرانگیز بر آن جا رانمود که مانند آن بر
... اشتوان ... از بام تا پا بمقدار کف دستی بر آن عمارت
عالی از رنگ و خطهای خالی نبود و صورت عمارت چار صفه طبقی ... کرسی
... از ارتفاع ... تا رسش از اوج ... گنبد
... سنگ ... از ... خورشید بود روز
... عباسی نبود ... ز حرف ... از ... سنگ
... و غیر از این عمارت دیگر خورد و بزرگ مجموع منقش
و مصور در غایت لطافت و در آن مقام صبح و شام بعد از عبادات
[illegible] ساز ... ساز ... سماع کنند و دعوت دهند
و تمام مردم آن ... وظایف و ادرارات از آنجا مقرر است



ان وقت بعیده را بانکه خصمی نموده وار سرحد حلب تا ظاهر مصر بموجب فرمان سلطان
انچه امکان رعایت و مراقبت تواند بود بجا آوردند و سلطان حسین انتقوبان را
برسم استقبال فرموده امید عنایت و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد
نموده و شاه کی همراه برده بود بتعظیم تمام طلب فرمود و مضمون انرا از ادا استر تقبیل
نمود که هرگاه الحضرت جانب بیت الله ارسال نماید سلطان در تشییع ان سعی
بلیغ مبذول فرماید و سید محمد زمرجی را انواع رعایت نموده و اصناف عنایت
فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و مکتوب و تحفهای غریب فرستاد
و سخنان خوب پیغام داد و مرتضی مشار الیه سعادت ملازمت الحضرت رسید
و اخبار ان دیار را بموقف عرض رسانید و موافق مزاج همایون آمد ع تمامیان
بجان معتقد او شدند و درین سال اختیار استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه
در مهم ملک و مال از سرحد تقریر و مرکز تحریر تجاوز نموده در اعانت و امداد
اهانت و افساد دست و کشود و کرفت و داد کارکشای جهان و فرمان فرمای
عالمیان بود و اگرچه این معنی بر خاطر کوه وقار کران و دشوار می آمد اما چون
از امرا دیگری نبود که بمصالح ممالک قیام تواند نمود الحضرت تغافل و تساهل شاهانه
می نمود خدمت امیر هرکس را از ترک و تاجیک تبلیغی که متوسد اشت صحیح آفریده
صورت خلاف ان بر لوح خاطر نمی توانست نگاشت مرتضی اعظم سید عماد
محمود که بصنوف حقایق و فنون دقایق و انوار علوم و اسرار معقول و مفهوم
موصوف و معروف بود و در مجلس همایون برفعت منقبت و زینت قربت
روز بروز استعلامی نمود و امیر فیروزشاه او را بضبط ولایت بلخ معین فرمود
و سید هرچند استعفا نمود اصلا و قطعا فایده نبود و حضرت خاقانی
بر میخواست که خدمت سید را از زیادت از مهم بلخ کار فرماید چه امیر سید
عماد الدین ولد امیر سید زین العابدین بود که در زمان حضرت صاحبقران
و دوران خاقان سعید لها مهم در ارت قیام نموده اما باوجود تعیین

دیوان بود برای آخرت رحلت نمود و فرمان همایون نفاذ یافت که اختیار ملک
و مال دران مملکت بعهده کاردانی و کس است شیخ محب الدین ابوالخیر مفوض
داشتند و مهمات ان ملک را مطلق بقبضه اقتدار او باز گذارند ع و مهم
ملک و مال فارس شد فرمان پذیر ان چنانچه در امثله و احکام که دیوان اعلی
مملکت فارس امسال می نوشتند بعد از نام میرزا سلطان عبدالله غیر شیخ محب الدین
ابوالخیر نام دیگری نبود و دیت باقی امرا و نواب شرا از سطور گشت
سلطنت فارس بدو از و محکم بجا رسید باقبال ترتیب کار فارس ذکر
داستان عجایب هندوستان و صفت شهر بجانگر و هفت حصار در گرداگرد
از حکایات سابق و کلمات مشتاق سامعان الفاظ و ناظران حروف مطلع و
وقوف اند که اخبار سفر دریا بجار رسیده بود که حاوی اوراق عبدالرزاق
بشهر بجانگر رسید شهری دید از غایت عظمت و آبادانی و بادشاهی در کمال سلطنت
و جهانبانی مملکت او از سرحد سراندیب تا تمام ولایت کلبرگه و از حد و بنگاله تا حیثیت
ملیبار زیادت از هزار فرسنگ باشد بیشتره ولایات معمور معتبر و موازی سیصد
بندر معتبر دارد و زیادت از هزار فیل کوه پیکر عفریت منظر و یازده لک لشکر
و در تمام هندوستان رای خود رای تر ازو نشنیده اند و بادشاهان
ان ولایات را رای خوانند و برایشان برهمه مقدم باشند حکایات کتاب
کلیله و دمنه که در زبان پارسی کتابی خوبتر ازان در بیان نیامده و از رای و برهمن
منقولست ظاهرا از تاریخ حکمت دانایان ان مملکت خواهد بود و شهر بجانگر که مردم
دیده نظر سواد ان بچشم ندیده و گوش هوش در همه جهان بشنیده
وضع ان چنانست که هفت حصار و شهر در همدیگر کشیده و گرداگرد حصار اول
در عرض بجاه گز همه جا سنگها بقد آدمی نصفی در زمین و نصفی بیرون زمین محکم
محکم کرده اند چنانچه سوار و پیاده دلیر و آسان نزدیک حصار نتوان رفت
و اگر کسی خواهد که صورت ان هفت حصار و شهر چند از الهیئت با شهر هرات در



آشکار شوند و مرواریدهای آبدار و درهای شاهوار که غوصان دریای بصیرت [illegible]
[illegible]
میان آورده و از غیرت [illegible] در خون [illegible]
[illegible]

و بسیار میان هر چهار ماه مرسوم کیرند و کسی را در ولایت خبر نمی‌رسد لاجرم
ان مملکت بغایت معمور است که شرح و بسط آن باب موجب مزید اطناب است
و خزانه پادشاه خانها باشد مانند حوضها پر از طلا که [illegible] جواهر
عوام ان دیار تا محترفه بازار جواهر و مرصعات در گوش کردن و بازو و دست
و انگشت کشند و در برابر دیوانخانه فیل خانه است اگرچه پادشاه را در مملکت
فیل بسیار باشد اما فیلان بزرگ را بر درگاه نگاه دارند و در درون
حصار اول و دویم میان شمال و جنوب فیلان [illegible] کنند و فیل [illegible]
و پادشاه را فیل سفید است بغایت جسیم [illegible]
[illegible]





مستاصل ساخت و کسی را چنین دعوت جبروت آورده بود تعجل آورده و ذلک از
راه برگشته و شرح واقعه دانسته متحیر ماند و شرف پابوس یافته بر جهت ذات
بادشاه مراسم شکر قیام نمود و با من جشن مهناوی شیر از آنجا استمام نمود

ذکر جشن مهناوی که بیش کفار العجائب بسیار دارد

آن بادشاه دیار از روی تجرد و اقتدار و تجرد وافتی رسالی که بار جشن بادشاهانه و زیبی
خسروانه مهیا می نمایند و مهناوی می نامند ~~جشن که بادشاه~~ و آن
چنان است که بادشاه بیجانگر نمود که از تمام ممالک او که سه چهار ماهه راه است
سرداران و کلانتران روی به درگاه بادشاه آورند و هزار فیل چون
دریای جوشان در جوش سلاحها آراسته و صندوقها پر آراسته و باز
یکران و نفط انداز از آن در آنجا بار داشته و بر روی خرطوم و گوش فیلان
صورتهای غریب و نقشهای عجیب به شنگرف و غیران نگاشته حاضر ساخته

قیس جرم کوهی که بود دل ستون ❊ جارستان ز رنگهای بستون
بجوش کوه ❊ سایه همیکرد ببالای کوه ❊ ز آن سپر اکبر پی سماک
در ته بالش سری گشت فلاک ❊ سوده پر از آن ... شنگرف سای
رنگ شفق ... شنگرف فزای ❊ بجشن خرطوم ... ❊ از ... کوهی بلند
گرد ... ❊ ... ❊ کشتی ... روان
کشتی ... ❊ گوش ... ❊ ... چراغ
روی ... ❊ ... ❊ ... خواه
... این کار ... ❊ ... ❊ ... داد
... ❊ ... ❊ ... آوا ابند
... الا ابند ❊ چون ... کشور ... دانایان
برهمن و فیلان چون ... فرمای زمین بوسی جمع
آمدند سه روز متعاقب در ایام ... ماه رجب در فضای بسیار وسیع

(نظم)

عقل از بیهوشی دررود ❊ روح ... گردد ❊ چندان ... بنوابر وری
انجمن پر ز مه و مشتری ❊ پرده برانداخته از آفتاب ❊ کرد ... جهانی جواب
روح ... خورشید برافروخته ❊ جان ... آن ... ❊ از ... کلاه ... قد
رفته ... ماه ... ❊ قامت ... دنیا کوفتنی ❊ گیسوی ... بهر ...
رقص ... ❊ در ... ❊ از ... دستان ...
مجلسیان همه حیران شان ❊ بازیگران بازیهای عجب کنند سه چوب نسبند پیوسته ...
که طول ... عرض ... ارتفاع ... چوب اول ... که ... بجه
از چوبها را اول و دوم ... شود ... چوب سیم که بر بالای هم ... فیل ...
را آموخته اند که از چوب اول و دوم بر بالای چوب سیم رود که ... ان چوب
اندکی ... زیادت باشد و چون فیل ... دست و پا ...
نگاه دارد باقی چوبها را از ... فیل ... سر چوب باشد ...
که ... فیل از ... نگاه دارد و ... آن ... خرطوم
را آرد ... دیگر عمودی بر پای ... که ... از چوب
... و میان سوراخ بر سر آن عمود ... سازند ...
چوب ... فیل ... دیگر مقداری که ... تخته ...
سری که تخته دارد ... پایان کشند و فیل روان بر آن تخته رود
و فیلبان ... آهسته آهسته ... میگذارد تا مرد ... طرف چوب
... که ارتفاع ... و پیوسته ... چوب
که ... فیل است ... سنگ ... ایره نیم
دوری ... برابر بادشاه ... میرود و فیل بر آن ... مقام
... آواز ... راه ... نگاه داشته حرکات ... صول
میکند و ... که خواننده ... بازی کنند بادشاه ایشان را ... در مجلس
زر و جامه بخشند سه روز پیوسته از آن زمان که طاووس آفتاب



توان ساخت اما رسم نیست پادشاه بخشش بسیار نمود و چند دسته فیلم و تنبول و میوهای خاصه عنایت فرمود چنانچه هر روز مدتی که در آن بلده بود ندارد استماع الفاظ پادشاه و دراعطای فرستادن درگاه سلاطین پناه اضطراب عظیم نمودند و در انداس این اساس طرحی انداختند از کمال اشرار تا خیانت این بحث ساختند که فقیر فرستاده حضرت خاقان سعید نیست و این سخن امیر و وزیر رسید مصرع چه جای میر و وزیر این سخن به شاه رسید چنانچه بعد از آن گفته شود ان شاء الله تعالی و در آن ایام دانا ملک وزیر که حسن اهتمام بجای این فقیر داشت رایت عزیمت بصوب مملکت کلبرکه برافراشت و سبب این عزیمت آن بود که پادشاه کلبرکه سلطان علاء الدین احمد شاه خبر قصد دیواری و کشته شدن ارکان دولت او شنید بجانب منبسط گردید و قاصدی زبان آور فرستاد و پیغام داد که مبلغ کک و گزیه تسلیم نمای و الا لشکری جهانگشای بآن ولایت روان سازم و قاعده کفر را از بنیاد براندازم پادشاه بیچاره دیواری طلع مصرع بر آشفت آستینی خشمناک مصرع و گفت چون من زنده ام اگر نوکری چند از من کشته شدند بیت نوکر اگر هزار ببرد مر اجای که غم بود اگر صد هزاران توان ساخت بیت چون بود خورشید تابان ذره‌ای باید بود و اگر ضعف و قصور و عجز و کسور تصور کرده اند چنین نیست بیت طالع قوی و سعادتم است و بخت یار مصرع اکنون ایشان مرجاره ولایت من بود آنند که فتنه و غیب آنست که ب دانش عمار خود دهند که من مرجا ازان مملکت در قبضه اقتدار آرم بهار دارانه برا خواهم داد و از طرفین لشکرها فرستاده در اطراف ممالک یکدیگر خرابی بسیار کردند و پادشاه در دیوان زنهار داری همه بر نام قایم مقام و ناملک که اشت او و نیز خود در آمل و زیر ی داشت قیصری شتر بری نخسی نخسی عبوسی منحوسی همراه و همه را در محافل هر اصدق حمیده از وزرای آن با آنکه چون سنده دیوار ابنه ساخت علو درجی را

تحف

تحف و هدایا پادشاهانه توسن جو هم قماجی که عبد الرزاق از عار مثالی آن حضرت باز شمار نیست و درا اوصاف حضرت خاقان سعید نوشته بود که از ملکانه دمفاخر با صفوت انبیا و صفوت اولیا جمع ساخته خالق بزر السنه صغیر و کبیر در رقم تقریر مرخبیره قلم تحریر مرخبیر این معنی نقش پذیرفت بیت نوح خلیل صفی خضر کلیم خالقی: احمد عرش همتی عیسی روح منظری: ربع زمین ز برکت نشنده که بعد از این: زین شو خط استوا در خط فلک آوری: و چون این روایت بجزم ان طایفه داخل ممالک خط استواست ذکر خط استوا در خط فلک آوردن مناسب واقع بهت و فقیر جواب ساخته بطرف ساحل عمان روان شد ذکر مراجعت از مملکت هندستان بر کشتی موج دریاهای طوفان آفتاب عنایت از مطلع سعادت برآمد و نیز اقبال از مشرق آمال طلوع نمود و لوامع انوار بهجت و سرور در اشتباه شب دیجور بموجب الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ظهور یافت و لیالی محنت و ملال در آن وحشت آباد کفر و ضلال بطلوع صبح سعادت و فروغ آفتاب دولت نزدیک رسید و شام غم انجام ناتوانی با بام مرتبت کامرانی مبدل گردید بیت مقدار شبانه روز فزون بود و بکاست: زاید همه این جا شد و ناقص همه از آنجا اگر چه بواسطه اکثر شهری بود در اقصی ممالک هندستان و تمام ولایت کالی‌ستان اسباب کم داشته پای هاجرادت کشید مصرع بحکم فرج حال که در کعبی ای ام اما با وجود اختلال احوال بیت نه از جای امید توشه راه: بجز لا تقنطوا من رحمة الله: با دلی قوی و املی فسیح از در راه کو بم بفضل رحمت آگاه آوردم و دوازدهم شعبان باتفاق ایلچی از شهر کالی کوت بر جناح غرطیران نمود و هشتاد و شبانه روز منازل و مراحل پیمود تا غره رمضان بساحل دریای عمان بندر بالکونز رسید و الی الحجت شرایف امیر سید علاء الدین مشهدی که دیده سیدی صد و پنج سال از عمر او گذشته و سالها معتقد اهل اسلام و



گر لنگر آسا در قعر دریا فرو رود و معلم که نخسته علم سوی مجمع البحرین می آموخت
دفتر دانشش را بشور آب دیده پاک بشست و بادبان چون گریبان عاشق
در هوای معشوق چاک شد تیر مانند کمان ابروی جانان از صلابت
باد خم گرفت **بیت** تجري الرياح بما لا تشتهي السفن ❊ بلیه بسیار دان که در این حادثه
معهود بود بسیار اموال در دریا بحر شد صوفیان چو در آمد و نساختند مال و نفس ...
خطر جانی که جان شیرین در خطر باشد در آن حالت از مشاهده اهوال بحر محیط آب دیده
دست از جان عزیز شستیم و از غایت حیرت و حسرت دریا مثال از آب خشک دیده
زمانم در قعر رضينا بقضاء الله بر لوح ضمیر ثبت کردم گاه از تلاطم موجها چون کوه
آن جبار با چرخ دولابی همراز گشت و گاه از صدمت بادهای تخت مانند غواص
در قعر آب غوطه میخورد **نظم** گهی بر فرازی که نفس ملک ❊ همی سود بر دست و پای فلک
گهی در نشیبی که اموال قارون ❊ همی بر گذشت از رکاب رکاب ❊ از آن نکبتی
شورهای آب دریا تن لب ان بمک در آب مکید است و طغیان طوفان هم در سیکر
عقل ثابت قدم را مانند یخ در تابش تموز بی تاب و ناچار می ساخت **بیت**
لقد اصبحت مضطر بالفوادی ❊ کموجات فارق الماء از لالا **کامل** خراب بادی
ز سیل فنا بنی چرخ ❊ که بحنات آب موج موج بر سر من ❊ بر آب
خویش بماندم جو داد چرخ باب ❊ نفیس گوهر صبری که بود زیور من
بارها با خود میگفتم و در این نظم بزبان حال می گفتم **بیت** کشتی تاریکی ببیم موج و
گردابی چنین هایل ❊ کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها ❊ آب صافی عیش بکدورت
دریا مکدر گشته و آینه روشن رای از تری آب و عفونت هوا زنگ بسته
مرغ کبوتر مردم دیده در آن آب تیر سیه و از غایت معاینت شمس آن اده
می نمود و از اندوه بادهای تخت دریا تر آبی که از دل می کشیدم پیکان
جان تکلف بود چون از همه باب رماندم و در امید از همه سو بسته دیدم
با چشم پر آب و دل پر آتش در حضرت ایزدی با نیاز تمام آب به رنیاد و لا

ذکر ضعف مرض که حضرت خاقان سعید را دافع حضرت خاقان سعید
که از حد و حین تا نواحی مصر و روم و از اقصی ترکستان تا پایان هندوستان
تابع فرمان او بود و بجنس عقل کامل و حسن جدال شامل ضبط و تدبیر این ولایات می نمود و
جهان خلق را معمور و آبادان بود که عادی با آنان از ناحیه جزی نشود که او کران تا کاشغر
چین مصر و روم آورده و از این مملکت چین برده بود که در دور عدل این پادشاه
عالمشاه از مصر تا چین یک ده راه است و اطراف جهان مصوا و بیابان خراب آبادان
شد که جغداریها به جایی که جای ان رسید چه در بسیط زمانه بغیر سرا او خانه هیچ جا
خراب و ویران نه پدید سرکشان جهان سر بر خط فرمان نهاده و گردن افرازان
دوران بپای خدمت ایستاده شهر در رونق این مملکت متحیر گردیده و از برای
چشم زخم عین الکمال بیل عارضه بر جسد اعوال همایون فال کشیدند تا گاه آن حضرت
را مرضی صعب طاری شد و ضعف قوی عارض گشت و روز بروز اشتداد
مرض ازیاد می یافت تا تب در درون چون شعله آتش در پیرون می تافت
و عارضه قوی حادث شده حادثه عظیم عارض گشت و ذات همایون که
مدار ربع مسکون است از صدمت ناتوانی اثری تمام پذیرفت و از عرض مرض
که بعرض کرم و عنصر معظم رسید شرب عذب جو شیدن تیری یافت و اتی که هم
از بیم این واقعه در زلزله افتاد و اطراف بحر و بر و ممالک شرق تا زار آوازه این خبر
در لرزه آمد **نظم** از بیم کثرت جهان می لرزد ❊ در لفظ جلالت زمان می لرزد
در حمایت احسان تو بر سر ذاتی ❊ بر جان تو صد هزار جان می لرزد ❊ ممالک جهان
بخصوص ولایت خراسان چنان آشفته و برانگیخته شد که در دار السلطنه هراه
در جبهات آن حضرت متردد بودند و امیر جلال الدین فیروز شاه اطبا
روشن رای کردد تدبیر ترنی مریضان نمودند و در انواع علاج مبارک نفس و سعی تمام
بودند جمع آورده بودند در ازالت علت و اثر داد صحت بر مانها
موید بروح القدس می نمود و حکما را افلاطون جناب اطبا بقراط انتساب



الابهری برسالت مصر در سال کذشته که حضرت خاقان سعید
القضی اعظم سید محمد زرمی را بمصر فرستاده بود و پادشاه مصر سلطان جقمق
را از داعیه البس بیت الله الحرام اعلام داده بود پادشاه مصر قبول کرد که
الحضرت جامه کعبه ارسال نماید و در اتمام این مرام سعی و اهتمام تمام نماید در این
وقت که الحضرت از مرضی چنین صعب صحت یافت پرتو این بیت خیر ضمیر
افتاب تاثیر یافت و فرمان شد که امرا اعظام از اکابر ایام کسی را اختیار کنند
که شایستگی رسالت مصر داشته باشد و کعبه را جامه تواند پوشید چون این
کار خطیر بود که رعایت قابلیت هر کس است آید امرا مشورت نموده
قرعه اختیار بران قرار یافت که جناب فضایل انتساب شیخ نور الدین محمد المرشدی
و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد الابهری عازم ولایت مصر شوند
و این معنی بعرض همایون رسید مستحسن داشت و فرمان اعلی نافذ شد که
امثله و احکام و باقی مهمات را انجام نموده عزیمت نمایند و موجب فرموده
در دار العباده یزد جامه کعبه ترتیب نموده همراه آورده بودند و در خزانه
عامره مضبوط بود حضرت شیخ و مولوی تمام مهمات بر حسب دلخواه ساخته
رو براه آوردند و آن مسافت دور و دراز را بایدک فرصتی پیمودند و چون
بسرحد حلب و شام رسیدند امرا آن مملکت شرایط تعظیم بتقدیم رسانیدند
و در حوالی مصر سلطان جمعی مقربان را برسم استقبال ایشان فرستاده
در وثاقی بغایت متکلف فرود آوردند و در روز سیم بخدمت سلطان
رفتند و سلطان ایشان را نیک دید و احوال حضرت خاقان سعید پرسید
و نشان الحضرت که بنام او بود بتعظیم تمام طلبید و بسیار اظهار محبت
نمود ... و هر روز فطوری برسم علوفه یومی مقرر فرمود و چون
امرا مصر و شام را ارادت و اعتقادی بدان حضرت چنین بود آن
دو فرزندان عالیشان او هم کز واقع بنود و سلطان ایشان را طلب داشته

و الحضرت از احوال چنین شریفین قدس مبارک خلیل الرحمن بارک الله
فیهما سر فا و غرا استفسار نمود و در بارهٔ ایلچیان احسان و اکرام فرمود
و در این تاریخ عبد الملک نام امیر قشونی که بموجب فرمان همراه ایلچیان بجانب مصر
رفته بود زانو زده تظلم نمود و نمود که حضرت شیخ و مولانا از انعامی که
پادشاه مصر کرم فرموده بود بخشش بنداده اند الحضرت فرمود که تا اون
قصه ایشان را برسند و چند روز در آن کفت و شنید که زاینده حقیقت
عبد الملک و قشونیان او را خوشنود ساختند و علایم مزاج همایون آمد

ذکر عرض دفتر ولایت بلخ و فوت امیر فیروزشاه و تعاریف سلطان و بر کسی

سابق معروض کشت که فرمان همایون بسعی امیر جلال الدین
فیروزشاه نفاذ یافت که مرتضی اعظم سید عماد الدین محمود جنابدی
بولایت بلخ رفت و در مجلس میرزا احمد جوکی که در آن ولایت بود تحقیق
معاملات بلخ نمود و در آن زمان که حضرت خاقان سعید را آسیب
مرض رسید و اخبار بانواع در بهر بلاد و دیار منتشر کردید میرزا احمد جوکی عزیمت
تمام عازم دار السلطنه هراة شد و نزدیک شهر بسمع شریف پیوست
که در زمان شدت مرض و صعوبت علت الحضرت امیر جلال الدین فیروزشاه
با کراد مهد علیا کوهرشاد آقا با میرزا علاء الدوله بیعت کرد و این معنی بر خاطر
میرزا احمد جوکی بسیار دشوار آمد و چون ذات همایون بحلیه صحت و زیور عافیت
اتفاق یافت و بسعادت طلعت الحضرت بار دیگر بر اطراف هر کشور تافت و الحقا
بمهمات ممالک فرمود و از احوال و اموال ولایات استفسار نمود در این ولا
سید عماد الدین محمود از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهراة آمده
بود میرزا احمد جوکی باتفاق امرو وزرا سید عماد الدین را بمجلس همایون آورده
و دفترهای مکمل مشتمل بر شرح تغلب و تحیف امرا کرد و کلا و امرا در آن
دارند موقف عرض رسانیدند و نقل کلام تغلب یا جوکلا را امیر جلال الدین فیروزشاه



و از صدق نیت و صفا عقیدت طالب اهل الله و ارباب انتباه می بود و همیشه
سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و باقی رعایا و عامه برایا بر ذمت
همت خود لازم شناخت و در رعایت احوال این جماعت او را عنایت رغبت
و عمارت ولایت بحسن کیاست و لطف سیاست معروف ساخت و بسیار بقاع
خیر از مدارس و خوانق و رباط و حوض در هر ولایت کشور بنیاد نهاد و با تمام رسانید
و بنا و اوقاف شایسته آن خیرات را معمور و آبادان کرد امید که هر کرا خطای
روزگار روفشرد زمانه چو ... امید در دامن عاطفت او زد اگر چه بانی
تهی چون چنار با ... امید در بستان رای دولت او نهاد لب ... کل ...
و جیب او بر گل ... کامل ... شد سادات و اشراف ممالک ...
تمام تخصیص ... را از ادام الله تعالی شرفا و تعظیما چندان انعام
و اکرام فرمود و خوش خوی و دلجویی نموده بود که بعد از فوت او در آن موضع
متبرک بقعه مبارک بر روحانیت امیر صاحب ... کذار ... برکت
ختمات کلام ملک علام باد ارسال ... جهان تخم نکویی بکار
که هر چه کاشته عاقبت همان بروید و از خدمت امیر اولاد ...
دو فرزند ... ماندند و انواع احسان و املاک فراوان و مستغلات
در تمام ولایات بسیار داشت حضرت خاقان سعید عنایت فرمود
و راه در رسم امارت دیوان اعلی و اختیار ملک و مال که در تمام ممالک مفوض
بجانب امیر فیروزشاه بود بولد رشید او امیر نظام الدین احمد تفویض
نمود و دیگر فرزند ارجمند امیر غیاث الدین سلطان حسین ... بحسب
حال در کمال جاه و جلال بامارت دیوان ... و اراده عالیان ... اعلاء ...
متعین بود و درین اثنا یکی از خزینه داران کرمی قطب ... جهان ...
اختیار الدین بقصد اعتبار و اقتدار ایشان بود یکی از مخصوصان ...
... طمع زد و او پیش امیر نظام الدین احمد آمده خبر داد که ...

بر پر دار جای ... نیست ازین شیخ ... مرغ کمان ...
... چو گلگلان بهوا ... پر ...
... بخته ... آب ... و کشتی ...
... و یک روز ... و در آن ... کشتی ...
که هنگام صبح ... آسمان آتش در زمین افروخت و از گرمی ...
... دریا ... صبح را ...
آتش در عالم گرفته جهان از تاب حرارت آفتاب ...
... صبح از بیم گرمای روز شب ... می طلبید صباح ...
... و قمری و زاغ و گنجشک ... شبان ... مرده در ...
افتاده بود ... این سخن ... تکلف نیست نظم ز آتش ...
بلبل و گنجشک ... سر ... شاخ ... گرمای گرم ... شده ...
و از خرو ... بار کشتی روان شده و دو ازدهم ماه ...
بشهر ... رسید و ...
در دار السلطنه هرات از غرایب کرامات صورتی عجیب روی نمود و آن چنان
که حضرت شیخ الاسلام قدوه ارباب الکشف ... منظهر عنایت الملک
الاکبر ... الحقیقة و الدین شیخ ... قدس سره در ... خانقاه ...
که مسکن آن حضرت بود جهت اقامت صلوة جمعه عزیمت شهر نمود و در اثنای راه
ناگاه از جانب ... مولانا شریف الدین عبد القهار ... فرمود که
از ... عبد الرزاق ... برادر ... اند که ...
... شیخ فرمود که ... رسید ...
اخوی این سخن در قلم آورده بود و ... تاریخ آن ...
... و چون بخدمت برادر ... گردید ... تاریخ ...
افتاد ... بعد ... نقل کرده ...

... تش آن ... ملت و خواهی کشید چون از کرمان با اطلاقات شد روزی
رسید دیوان ... که مولانا به مبلغ خرج شما و ایلچیان در رفتن و آمده شده باشد
نفر گفت مقرب پنجاه و چهار دینار کپکی خرج می برید چه مبلغ باشد گفتم ده هزار دینار [illegible]
[illegible] گفت خوش بود ... پنجاه هزار دینار داد ان و ده هزار دینار ستدن
گفتم حضرت خاقان سعید بادر کان ... که این حساب کنند ... می آورند
و الحضرت ... برابر زیادت از پنجاه هزار دینار رسید به ... اندیشه کرد و خطر
و تحفه و ایلچی ... آن صورت در نظر آنحضرت ... که پنجاه هزار دینار در
خزانه باشد فی الجمله ... از راه ... که رفته بود ... معاودت
نمود و منتصف رمضان بدار السلطنه هرات رسید و آیه الحمد لله الذی احلنا
دار المقامة من فضله با دار رسانید و شکایت محنت شبهای هجران و حکایت
فرقت اخوان و خلان بر زبان نمی آرم ب حکایت شب هجران فرو گذاشته بود
شکر انکه برافکند پرده روز وصال ۴ و روز دیگر در بارگاه به شرف تقبیل انامل فیض
سرافراز شد با انکه در آن بنگاه کردن سرکش جمشید به پشت ایستاده
بود بنده نواخت نشستن یافت و احوال ولایات ان ... در ... گفت
در یاد کشی و هر گونه حکایات موقف عرض رسانید و ایلچیان خواجه محمد و خواجه
جمال الدین که از امرای عظام ... سر اعلی رسیدند و ... که
غایت مقصود سلاطین روی زمین همان تواند بود مستعد شدند ... یک
... انگشتری یاقوت و ده شتر بار عقاقیل هندی که در این ... طلایم
مزاج همایون آمد چیزی از آن ... در مدت ... سال ... انتی
... مملکت آمده باشد و ایلچیان ... نوبت ... سلاطین ... طبیب
... نشستند و در مجلس همایون مجال ... می یافتند ... نوبت
حصول ... که از کلیات مهمات ممالک صورت وقوع
روی نمود از احوال ان ... دیار و الوار ان سواد دریا بار و ...

و مولانا بموجب فرمان روان شد ... حضرت خاقان سعید
موجب توقف در ولایت هرموز پرسید و ... که
از حکام آنجا بعرض رسانیدند آن حضرت را خاطر همایون از حصانت
هرموزیان دگرگون شد و حکم جهانمطاع از موقف جلال ... نفاذ یافت
که وزیر هرموز خواجه محمد بغدادی را بدیوان اعلا آورند و از موجب
تاخیر که درین سفر واقع شده بود تفحص نمایند و فرستاده نفر
حاجی یوسف بولایت هرموز رفته نشان برایشان خواند و مضمون
حکم همایون هرموزیان را مسموع ... و در دیوان هرموز دست در دامان
خواجه محمد بغدادی زد و گفت ان عالم مطاع ... که
عالم پناه برقم ما در دیوان اعلی تقصیر و تاخیر ... رسند پادشاه
و امرا در میان آمده درخواست نمودند محصل سخن اگر ما را ... ال
مجال کرم فرما که صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی همایون
بهرچه حکم شود در تمام سرانجام آن اتم و ... استرضا ...
برده حبشی و هفت طاق صوف مربع و ... و صد طاق ...
و حاجی یوسف همراه ان او را برده و تمامی ... داده
و هم مضبوط بهراه رسید و تقصیر حاجی یوسف را اگر ... آمده بود
بحضرت اعلی نمود و ... ارباب ...
اگر داستان ... مطالعه کنند ...
بچشم عیب نظر نفرمایند و در ... حکایات و تطویل عبارات ...
المأمور معذور اعتبار نمایند ع سن ... اگرچه کم ... ۱۲ دورنی
سال از معظم وقایع وفات شاهزاده عالمیان میرزا محمد جوکی بهادر است
و شرح آن چنانست که شاهزاده عالی گوهر پسر مهتر حضرت خاقان سعید بود
و آثار شجاعت و انوار نجابت در جبین مبین او واضح و لایح می نمود





پیش نهاد همت عالی ساخت و ما عوار مفسدان و اغوار مفتنان که نشان
بجانب اصفهان تاخت و امیر سعادت را که داروغه آنجا بود گرفته
فرمود و شهر و ولایت ضبط نمود و اموال بسیار در قبضه تصرف
و اقتدار قرار یافت چه میگویم ع قرار در کف آزادگان نگیرد مال
هرچه در آن ولایت بدست آمده بود همه را بر لشکر قسمت نمود و اصناف
آن دیگر دعده فرمود و اکابر و اعیان اصفهان نشاط و انبساط تمام نمودند
و بیمن مقدم شاهزاده خرم و خوشدل بودند و چون در طریق فرمانروای
و آیین جهانگشایی قناعت بملکت معین مستحسن نمی نمود میرزا
سلطان محمد مسخر مملکت اصفهان که نیمه جهان گویند اکتفا نفرمود و بموجب
فرموده من استوی یوماه فهو مغبون بیت هر روز
درد و سوز دلم را زیاده کن تا در طریق عشق نباشم زیان زده
کمند همت عالی بر کنگره قصر اعلی انداخت و رایت عزیمت بصوب
مملکت فارس برافراخت و از ولایت اصفهان و سایر امصار
و بلدان لشکر فراوان و پیاده و سوار بسیار در شمار آورده شهوار
لوای نصرت طراز بعزم فتح شیراز در پرواز آمد و چون آوازه
عزیمت شاهزاده بشیراز رسید میرزا سلطان عبدالله را
طاقت مقاومت میرزا سلطان محمد نبود بضرورت اطراف شهر
و حصار و برج و باره و دروازه ضبط فرمود و قاصدان بهمعنان
با دار السلطنه هراة فرستاد و صورت واقعه اعلام داد
و میرزا سلطان محمد چون بظاهر شیراز رسید و شهر و اطراف آنرا محکم
و مضبوط دید عزیمت محاصره فرمود و در بند استخلاص آن گشت ع
تسخیر سریر فارس آسان داشت و در آن ایام که این اخبار
ناخوش و آثار شورش از طرف عراق و فارس بخراسان

عراق را زنده کرد بسیط پرانوار نه نهفتی که بروز دغا علاماتش
مجره را بداوگشت بکسلند نطاق نشاد روان شاهنشاهی با ابوال
کیوان افراشته و صورت نصرت بر رایت پادشاهی و جهانبانی
نگاشته ما بچه چتر آسمان سایش بکرسی خورشید و گوهر تاج کلاه
سیمایش نور تجمل افسر جمشید برجم علم مصورش چاره عبرفشان چهره و
کوس بعد آوازش دمساز یوم ینفخ فی الصور و باآنکه در آن سال
عارضه ضعف قوی مزاج همایون را عارض شده بود و اهتمام عناصر که حاصل
جمع و تفریق بدن و سر جمله باب خرج و تفصیل تن تقلم ایشانست و التیام
صور و اشکال مختلف و انتظام اجزاء مؤتلف در قدم ایشان چند گاه
از اوج اعتدال بحضیض اعتلال آمده بود باز ذات ملک صفات از معام
انحطاط علت بمساعدت صحت ارتقا نمود اما اثر ضعف قوی در جبین مبین
روشن و پیدا بود و آن حضرت با وجود اثر ضعف و ملالت علت
نمود و رایت همایون بیوسون جمشید دامن نورده ون بهضت فرمود
و میرزا علاء الدوله را در هراة قائم مقام گذاشت و امیر
شمس الدین محمد صوفی ترخان زاده را بر رسم امارت باز داشت
و چون موکب منصور بپلده نیشاپور رسید ایلچی میرزا جهانشاه ترکمان
از ولایت آذربایجان بار دوی همایون آمده و تنسکهای دست ماغ
بوسیله امراء عظام بموقف عرض رسانید و زانو زده عرضه داد
که امیر جهانشاه عرضه میدارد که مرحوانی بگله سوار بودم آفتاب
عنایت آن حضرت مرا از ذره وار از خاک برداشت و رایت
دولت مرا انجمن تربیت تا سپهر برین برافراشت و امروز بمن
عنایت آن حضرت فرمانفرمای صد هزار سوارم و همچنان خود را
در سلک بندگان منتظم میدارم و امیدوارم که بدستور معهود چشم



گرفته عثمان مجرد و اکثر بر صوب فرار شتافت و ملک و مال و احمال و اثقال
که از شسته و دولت تصرف او باقی جهات بازداشته با معدودی از
عبید و خدم و روی پوشان حرم بطرف لرستان بیرون رفت گچی
هر چند او را مجال جدال و طاقت مقاومت نبود ادب جانب جلی بزرگوار
و خاقان کامکار رعایت نمود رحم الله امرء اعرف قدره و لم
یتعد طوره حضرت خاقان سعید مظفر و منصور معاودت فرموده با صفاهان
آمد و جماعت سادات و روسا که ضمنا استدعا از شاهزاده نموده بودند همه را
مقید ساخت و در ظاهر ساوه اواسط شهر رمضان اکثر ایشان بقتل آورد
و مولانا اعظم جامع کنوز رموز الحکم مولانا شرف الدین علی الیزدی که میرزا
سلطان محمد او را در همه مقام توقیر و احترام با خود میداشت و سمع او رفت
رسیده بود که خدمت مولوی بر شاهزاده میخوانده که بیت
پیر در چرخ و اختر و بخت تو نو جوان ** آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و شکسته گران حضرت بعراق نخواهد آمد حضرت اعلی مولوی را احضار نموده
استفسار فرمود که تو از کجا میگفتی که من باین طرف نخواهم آمد مولانا گفت
شاهزاده نهالی است در چمن سلطنت بکمال اعتدال رسیده و اختری از مطالع
دولت و اقبال طلوع کرده و باوج جاه و جلال بر آمده قیاس کردم که چنین
سروی را از پای در نیارند و چنین ماه را بمحاق احتراق مبتلا نکنند و اگر او
شوخی و سرکشی کند التفات نخواهند فرمود اما اگر این سخن از الهام نجوم و غیر آن
از علوم گفته باشم معاذ الله گفته ام و اگر کسی خلاف این سخن بسمع همایون رسانیده
باشد تهمتی باشد که از بار دغا گو بسته اند و میرزا عبد اللطیف در مجلس اعلی
مولانا را از سخنان ناسزا برتر دو حضرت مولوی را میرزا عبد اللطیف سپرد
و شاهزاده بحسن تدبیر بل بمحض تقدیر ملک قدیر مشار الیه را از آن غرقاب
بساحل نجات رسانید و همراه کوچان لشکر براه روان گردانید بیت

مصر واقع بود قلم شکرین رقم مثل آن نمود که چشمه نوشین دوات را به
نبات مصری نشان عربی بیان شیرین سازد و نوعی آسا آثار ید
بیضا بسحر الکبرای مصر جامع انشا نماید و صورت نشان این است
بسم الله الرحمن الرحیم ** شاهرخ بهادر دین
الی المقام العالی الاشرفی الاعظمی المجاهدی المرابطی العالمی العاملی العادل
الباذلی الملک القاهر جقماق بیک اقر الله تعالی عینه بره و احسانه
و رفع فوق الفرقدین شانه بعد حمد الله الذی تلالأ دلائل وجوده
علی وجنات الکائنات و شهد بوحدانیته رصف صفوف المکونات
یکرم عباده بمواهب الحسنات و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا
عن السیئات و الصلوة علی من اوتی بالمعجزات الباهرات و علی آله
و اصحابه النجوم الزاهرات نهدی الیکم فنون التحیات الزاکیات و کمال التسلیمات
الوافیات عن فرط المودة و الاتحاد و کمال المحبة و الوداد شعر
قصد الشوق لا نفصام لها ** فصمت ههنا لان تقال
و قد انتصبت الرایات المنصورة الآیات و ارتفعت الاعلام
المسعودة الاعلام بضبط ممالک العراق و اشتهرت طوار الآفاق
و استدعت ضمائر الوفاق الی استعلام سلامة احوالکم و استخبار سعادة
احوالکم ثم الذی نعلم به ان بعض اوقاف الحرمین الشریفین زادهما الله
تعالی توقیرا و احتراما فی ممالکنا المحروسة و ما یحصل منه فی کل سنة
یذهب بالیهما و قد تکاثر الاخبار و تواتر الآثار انه لم یصل
منه شیء کما ینبغی الی الفقراء المستحقین بنا علی ذلک ارسلنا الیکم
المولی الاعظم الفاضل الکامل اسوة الحذاق کمال الملة و الدین عبد الرزاق
بلغه الله تعالی اعلی مدارج الاستحقاق خلف قاضی حضرتنا و امامنا
المقرب بین یدینا و امامنا لتمام و اهل الحرمین الشریفین ان تعینوا



در بشره میمون و طلعت همایون واضح و لایح بود **ذکر واقعه حضرت خاقان سعید مغفور و رحلت از دار غفلت و غرور بجنت سرای بهجت سرور** مالک ممالک بدایع وانشا بمنشور
یفعل الله ما یشاء طغرای کل شیٔ هالك الا وجهه
زیاده صیت آفریده خواهد کشید و شربت مر المذاق فراق
بموجب کل نفس ذائقة الموت از جام حمام بکام و ناکام
می باید چشید طراوت بهار بقا و نسیم حیات بخش زندگانی بنکبات
فنا و آسیب تند باد خزان مقرونست و جام نشاط عمر گرامی بسرای
تلخ کامی لبالب مشحون **بیت** خوش است عمر دریغا که جاودانی
بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست ** هرچند که واقف خبیر از تحریر این
تقریر و هوشمند لبیب از تشبیب این تسبیب داند که حال چیست و مقصود
ازین قصه کیست اما شرح احوال و بیان واقعه از روی اجمال آنست
که حضرت خاقان سعید چون خاطر خطیر و ضمیر عالم گیر از تدبیر مهم
میرزا سلطان محمد جمع فرمود و صورت نصرت و ظفر در آینه مقصود
بخوبتر وجهی روی نمود چنانچه مجدداً ممالک هفت کشور و اطراف
بحر و بر در قبضه اقتدار احرار کامکار قرار یافت و انوار مرحمت
آن حضرت بسان آفتاب جهانتاب بر مشرق و مغرب عالم تافت
و در بسیط بلاد بساط عدل و داد بنوعی انبساط داد که همه
کس چون آفتاب طشت زر بی خطر بخاور می برد و از بیم تعرض
بی باکان ذره غم نمیخورد **بیت** میرود یک تنه از عدل تو چون رسته فلک
قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر سر ** دریغا که نقصان
عین الکمال جمال نمود و سپهر بی مهر هنگ بلا ارکان جهانگشای
و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی بزوال آورد.

آبها در گوش روزگار یادگار که ایشت **نظم**
پادشاه ربع مسکون شهرخ صاحبقران ** شاهرخ سلطان که نامش بالک آیین بود
سال تاریخ وفات او چو کردم جستجو ** کز حساب آن مدام سنه خمسین بود ۸۵۰
واین واقعه صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه موافق اول روز
فروردین ماه جلالی در پشاوری وقوع یافت ع هفتاد و دو سال
عمر آن حضرت بود پنجاه سال بر سریر سلطنت و مستقر خلافت
آن جهانگشای و قوانین فرمان روایی عالمیان نمود و جهان را
بعدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد معمور و آبادان فرمود از
سرحد چین تا نهایت مصر و روم و از اقصی ترکستان تا پایان
هندوستان تابع فرمان او بودند و امثله و احکام همایون را
امتثال و انقیاد می نمودند و معارک و مهالک که بکرات و مرات
در اطراف و لایات مرتب و مخصوص شد همه آن حضرت
بر دفق والله یؤید بنصره من یشاء بفتح و
نصرت مؤید و مخصوص گشت و در هیچ مصاف مغلوب
و مقهور نشد و در هیچ معرکه منکوب و مکسور نیامد و اوقات
همایون و ساعات میمون بعد از ادای مفروضات و قضای مستحبات
بضبط مهمات ملکی مصروف بود و زمام اهتمام بصوب مصالح
دین و دولت انعطاف میفرمود و پیوسته پیرامون مجلس عالی اهل
موالی و اماثل اهالی حاضر بودند و در فواصل اوقات و فواصل ساعات
بمباحثه علوم دینیه و مذاکره فنون یقینیه و قرائت کتب تفسیر
و حدیث و فقه و تواریخ اشتغال می نمودند و آن حضرت در سفر
و حضر ایام بیض و سرهای ماه الا ما شاء الله روزه
میداشت و هر هفته شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه حافظان خوش


آمد و اکثر لشکر پیش او جمع شدند و میرزا ابوالقاسم بابر با خواص
ملازمان متوجه صوب خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان بموافقت
میرزا ابوالقاسم بابر عزیمت نمود و چون اردو بازار بر رهگذر
واقع بود مردم ایشان دست بغارت برآورده بر سبیل دست
انداز هر کس چیزی ربود و لشکر از حیز ضبط و مهمات مردم کار
ربط بیرون رفت از حد و درایت بغیر عام برخواست میرزا عبد اللطیف
کردار دو را آمده چند کس را سیاست فرمود و آتش فتنه را که اشتعال
یافته بود تسکین داد و آن روز تا شب بضبط و دارای سپاه اشتغال
داشت و صورت جهانداری بر لوح اندیشه می نگاشت
روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده عازم خراسان
شدند و تیر خروش و زاری از نشانه مهر و ماه در گذشت
فتنه خفته چون چشم نرگس دیده بشوخی چشمی باز گشاد و عدل
معتدل مزاج از ضعف و ناتوانی بر زانوی حسرت نهاد ارکان
جهان متزلزل شد و اساس عالم مختل گشت بیت او کوه حلم
بود که برخواست از جهان 44 بی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک
و میرزا عبد اللطیف روز اول که صورت واقعه ملاحظه نمود
قاصدی بجانب سمرقند پیش میرزا الغ بیک ارسال فرمود و چون
لشکرهای جهان پی سپر و سامان یکدو منزل بطرف خراسان
روان شدند جمعی مردم شریر فتنه انگیز بمیرزا عبد اللطیف رسانیدند
که مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارند
و شاهزاده در اصل طبیعت متلون مزاج بود و محبت مهد علیا
نسبت با میرزا علاء الدوله معلوم داشت که من یسمع یخل
برتو هر سخن که از شاه راه السنه و افواه بر پیشگاه خاطر آگاه تابد

شاهزادگان کرام هر سال از ابتدا تفصیل و اجمالی باز نماید و هر چه باید و شاید گفته آید...



درود آه و شعله افغان با وج ماه و ذروه کیوان برامد ع کیوان شنید صیحه

مرهم شنیده باشد و اردوی بی سر و سامان با دیدهای گریان و سینهای

نالان به بلده الوزرا سمنان رسیده و دران مقام وزرا اعظام دستور

اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و صاحب اکرم خواجه مجد الدین

سمنانی که بعد اول واقعه با لوا از اردوی اعلا بیرون رفته بودند بحضرت

شاهزاده عبد اللطیف التجا نمودند و بدستور زمان خاقان مرحوم

در دیوان حکم زدند و شاهزاده بسوی حضرت خاقان سعید با خلاص

تمام متوجه زیارت شیخ ربانی و مرشد حقانی رکن الملة والدین شیخ

علاء الدوله سمنانی قدس سره شد و از روحانیت آن حضرت مدد طلبید

و ازانجا بجانب دامغان روان شد و داروغه دامغان سعادت نام

شقاوت فرجام ابواب عصیان گشاده دروازهای دامغان بسته بود

که میدان و امرا و قوچین که خویشان آن نازنین بودند هر چند نصیحت

کردند التفات ننمود و درازی احوال نامافت و تنگی تحدی بود که

میدان بیان از شرح آن تنگ آمد و زبان تحریر از تقریر عاجز

شود و عبور لشکر منصور بی براق ازان حصار دشوار بود میرزا

عبد اللطیف فرمود که لشکر دایره وار پیرامون حصار محیط گشته

و شهر را بیان مرکز در میان گیرند و چون لشکر در اطراف شهر فرود آمد

شب اول امیر پیر لقمان برلاس شاهزاده را به شب داد و در

دار السلطنه هراة نهاد و میرزا عبد اللطیف بجنگ بسیار قلعه و حصار

را مسخر ساخت و شعله خشم جهانسوز آتش در تر و خشک آن بلده

انداخت و هر چه اسم شی بران افتد غارت یافت و خون سعادت

قوچین را شجاعت قوچین بخشید و بلده متبرکه بسطام آمده

شرف آن منزل و مقام و سعادت زیارت مشایخ اسلام

و امیر احمد از راه ترشیز بهراة رفت و روز دیگر امرا برلاس

رسیدند و میرزا عبد اللطیف از سبزوار بطرف نیشابور عزیمت

نمود و مهد علیا گوهرشاد آغا همچنان محبوس بود و امرا ترخانیه

گرفتار بودند و در نیشابور معلوم شد که میرزا علاء الدوله در ماکنهای

جهانگشا دو روز بسیار به همه کس داد و جمعی بهادران بطرف مشهد

فرستاد و تمام این کلام بنوع بسطی سرانجام خواهد یافت

ذکر سلطنت میرزا علاء الدوله باستقلال و گرفتاری میرزا عبد اللطیف بتقدیر ایزد متعال

از لمعات نیرات کلمات

سابقی و رشحات نشآت حکایات متناسق خاطر آگاه اشتباه

یافت و پرتو شعور روان یافته که حضرت خاقان سعید در ان زمان

که رایت آفتاب اشراق بصوب مملکت عراق برافراشت میرزا

علاء الدوله را در دار السلطنه هراة بجای خود گذاشت و چون در

ملک ری واقعه واقع شد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همچون

باد بصوب هراة فرستاد و شرح واقعه اعلام داد و میرزا علاء الدوله

جویهای خون رخساره لاله گون روان ساخت اما داغی که بر صمیم دل

بود بر صحرا نینداخت و با امرا مشورت نموده مصلحت چنان دیدند

که یک جمعه دیگر بدستور معهود خطبه بنام و القاب خاقان مغفرت مآب

مزین باشد و چون مردم بسیار از اردو آمدند و واقعه نهان

نماند بیت درد فراقش تا کنون در دل نهان میداشتم

چون فاش شد یکبارگی دیگر چه پنهان دارمش آواز ناله و عویل

از هر سرا و روزن بعیوق بر آمد و صدای فریاد و زاری از اوج گنبد

زنگاری در گذشت و میرزا علاء الدوله را داعیه بود که استرضای

عم بزرگوار میرزا الغ بیک نماید و مبلغ نامی و تحفهای گرامی بماوراء النهر



یا راقد اللیل مسرورا باوله ❊ ان الحوادث قد یطرقن اسحارا
چون آواز این غلغله بگوش هوش او رسید از خواب غفلت بیدار گردید
و سراسیمه از بستر خواب برخاست و جلادت نموده صف قتال آراست
و دلهای دلیران در خفقان افتاد و بهادران در جولان آمدند مجلس رزم و
آهنگ جنگ تیز شد و زخم سنان آبدار تا رعد و برق نالهٔ حزین بر آورد و هر چند
مردم میرزا عبد اللطیف در میان آن لشکر قطره بود در دریای محیط یا ذره به نسبت
آفتاب اما شاهزاده با مردمی که داشت شکوه آن گروه را عدم انگاشت و
در میدان مصاف جلوهای پیاپی کرده هر طرف می تاخت و سرهای گردنکشان را
چون گوی در دست و پای خنگ چوگانی می انداخت ناگاه سمند با در قیار
او بسر در آمد و مراد خاطر مخالفان بر آمد شاهزاده بغیر تسلیم راهی ندید
و بیرون از عجز چاره نیافت در قید اسار و ذل خسار گرفتار شد بیت
سعادت بخشایش داور است ❊ نه در دست و بازوی زور آور است
و باقی سپاهیان از دست و گردن بستهٔ امر جنید بوده و جمعی پا ساق و سمند
و بهری شفاعت ازان ورطه خلاص شدند و اردوی شاهزاده بغارت
رفت و زلازل در منازل اعادی و خروش نای و نفیر باوج فلک اثیر رسید
و سپاه میرزا علاء الدوله مفتوح آیات و منصور رایات عازم هراة
شدند نظم همی تا بگردانی الخشری ❊ جهان را دگرگون شود داوری
یکی را در آرد ز شکاله تیز ❊ دگر را ز شکاله گوید که خیز
و میرزا علاء الدوله با سعد آباد جام آمده بود و بشرف ملاقات
مهد علیا قران سعدین روی نمود و شکر مواهب الهی بادا رسانید
و بشکرانه ... کردانید و اطراف لشکرگاه را چون حجرهٔ
... آراست قبهٔ بارگاه از ذروهٔ مهر و ماه گذشته
و ذیل ... ایوان کیوان گذاشته تخت بخت بر فرق فرقدین

همایون غیرت فزای بلاد ربع مسکون شد شعر گزارش کردم ...
چنین گردد مهد گزارش روان ❊ که چون در صفاهان ...
رسانند رخ ... کلاه ❊ صفاهان چنان ساکه ...
به جاه و کرامت بیار استند ❊ اکابر و اعیان صفاهان که با عمال ...
و بی سر محنت و بلا شده بودند بیمن مقدم شاهزاده بسط بساط نشاط
و فرح و انبساط نمودند و جمعی را که در ساوه همراه حضرت خاقان سعید
رسید شاهزاده ... رعایت و عنایت فرموده همه را
بانواع دلجوئی نمود و بعد از چند روز که ممالک عراق بطلعت آفتاب اثر او
نور و ضیا و رونق و صفا یافت و اطراف آن ولایت از آثار عدالت
نظام از سر و نوای دیگر گرفت میرزا سلطان محمد عزم تسخیر ممالک فارس
فرمود و با لشکر فراوان از دار الامان اصفهان بجانب دار الملک شیراز
نهضت نمود و در این اثنا شیخ محی الدین ابو الخیر که صاحب اختیار فارس
بود و حضرت خاقان سعید پیش از یورش عراق او را همراه آورده
حبس فرموده بود و بعد از واقعهٔ آن حضرت میرزا علاء الدوله او را بیرون
آورده محترم ساخت و او بر جماره سوار شده عازم عراق شد و در
محل میرزا سلطان محمد پیوست و ملازم مزاج اشرف آمد و خدمت
شیخ ... که در خاطر از شیراز داشت بسعی تمام ...
اشتعام گشت و میرزا سلطان عبد الله چون ازین حال آگاه شد
لشکری بیقیاس از اطراف ممالک فارس جمع آورده بعزم مقابله و قصد
مقاتله از شیراز بیرون آمد و مسالک آن ممالک محکم و مضبوط داشته
چند روز آن دو لشکر در برابر یکدیگر از ماورای قلال جبال ... شدند
و در این ولا امیر حاجی محمد قیاشیرین از جانب کرمان با لشکر فراوان رسید
و در سلک ... منظم گردید و موجب شوکت میرزا سلطان محمد ...



جان می زدند و ماده الحیوة را از مجاری شرایین اخراج میکردند القصه

از اطراف و جوانب جنگ پیش بردند و میرزا سلطان عبدالله

سعی و کوشش بسیار نمود و لشکر فارس آثار شجاعت بظهور آوردند

نظم سپاه از دو سو بر سر ارکی هم بجنبید لشکر یکبارگی هم سم بادپایان

پولاد نعل هم بخون دلیران زمین کرد لعل هم درنگ گانهای باروکش

بسی خلق را برده از خویشتن هم ستیزنده لشکر چو اندر گذشت هم رها کرد را

ورق در نوشت هم تو گفتی که بت را فتح شد سرنگون هم بر نهار خواهی در آمد برون

عاقبت نسیم نصرت از مهب وما النصر الا من عند الله بر علم دولت

میرزا سلطان محمد وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و لشکر فارس

رایت غالب شد ع یکبار را ز هم فرو ریختند هم وا از خسته و کشته میدان جنگ

پاکوه و پشته همسر شد و سرهای گردنکشان با خاک ره برابر گشت و میرزا سلطان

عبدالله روی از معرکه ستیز بهزیمت نهاد و بانواع محنت خود را بقلعه اصطخر

رسانید و بهر گونه مشقت چند روزی در آن قلعه گذرانید و لشکر فارس غارت عباس

یافته عراقیان از نقود بسیار و جواهر بیشمار کامکار گشته استظهار یافتند و ملک

فارس کم طول لذالک ممالک داخل حوزه دیوان همایون شد و میرزا سلطان محمد

شکر مواهب الهی بجا آورده عزیمت دار الملک شیراز نمود و اکابر و اعالی

و سادات و موالی و اعیان و کلویان شرایط استقبال تقدیم رسانیده مراسم

نثار و پیشکش بجا آوردند و شاهزاده همه را بمواهب انعام و مواجب اکرام

اعزاز و احترام فرمود و امیر سید نظام الدین احمد را با سند عالی

میرزا سلطان عبدالله ارسال نمود و التماس نمود که قصد قتل او اصلا

و قطعا نکند و در رعایت جانب او انواع شفقت بظهور آورد و در هم فضی

اعظم عازم قلعه شد و این سخن مشهور شد و در کتب تواریخ مسطور که چهار هزار

سال صدای کوس نوبت از فلک آن قلعه دا نگون و قلعه شکسته که هر قلعه

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب ترکمان و رضا دادن

عنایت ملک مستعان میرزا سلطان محمد چون رعیان ترکمان و تو

قت و تشعشع این اندیشه در ضمیر منیر او تافت فی الحال بترتیب لشکر منصور

و نظم مصالح جمهور فرمان داد و توا جبال با استحضار لشکر با طراف ممالک

فرستاد و نشان همایون بموسوم حضرت خاقان سعید رقم فرمود و چون اکثر

امیر جهانشاه بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته چنانکه چنین استماع

افتاد که هر دم او بخلاف نشان همایون در ولایت سلطانیه و قزوین دخل

کرده اند بغایت متعاهده و بیراه است می باید که ولایت مذکور بنواب

دیوان اعلی بازگذارد و دست تصرف از اذیال آن کوتاه دارد و بالکاهی

که حضرت خاقان سعید مغفور برای او معین فرموده اکتفا و قناعت نماید

و اصلا در حدود ممالک محروسه در نیاید و الا میدان قتال و جدال تعین

نماید تا آنچه در مشیت حق سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و نشان نزاع

بر روز ده مکمل فرموده در صحبت قاصدی بخدا این سال نمود و مصاحب

نشان لشکرهای جهان یکبارگان روان شد و چون نشان بمیرزا

جهانشاه رسید و بر مضمون آن واقف گردید از قوت جلادت شاهزاده

حیران ماند و با سپاه بیقیاس بطرف ملک عراق و فارس عزیمت نمود

و چون مسافت میان آن دو لشکر گسسته و در آن دو سپاه مزاحمت صفدر

نزدیک رسید و عزم رزم میان فریقین مقرر و جزم گردید بیت چو هر دو

در آمد بهم جوانه تنگ هم هزبران بکین تیز کردند چنگ هم از طرفین

وسایل و رسایل روان ساختند و طرح صلح و آشتی در میان انداختند

عاقبت بر آن قرار گرفت که میرزا جهانشاه صبیه که در پرده عفت

و طهارت دارد بآئین شرع شریف در عقد ازدواج میرزا سلطان محمد

آورد بیت یکی دختر خود فرستد شاه هم چه دختر که تابنده خورشید ماه



روان شد و تا ولایت طوس رفته شرایط زیارت مشهد مقدس بجای
آورد و بیت رخ جان روان گشت تا شهر طوس ** بمشهد شد و داد
آن روضه بوس ** وجمعی بر سم قراولی پیش فرستاد و میرزا علاء الدوله
نیز گروهی انبوه در ولایت جام باز داشته قراولان طرفین از نواحی
جام بهم رسیدند دلیران آن دو سپاه رباد با پایان آتش سر رزم خواه
آمده خاک را از آب خنجر تیغ سیراب گردانیدند و شرار کارزار بذروه
فلک اثیر رسانیدند خنجر جان گذار گردان زبان سرزنش دراز کرده
تیر سخت روی آغاز نهاد و ابروی کمان از هر گوشه چون چشم بازوک
خونریزی گشاد عاقبت محمد بیرزاد که از طرف میرزا علاء الدوله بود گرفتار
شد و لشکر میرزا ابوالقاسم بابر تا نواحی دار السلطنه هراة تاختند
و آثار تسلط و اقتدار آشکارا ساختند و چون کیفیت واقعه میرزا علاء الدوله
شنید بغایت متحیر گردید چه از پیش دشمنی چنان قوی نشسته و از دغاغات
و تاراج از حد گذشته میرزا علاء الدوله بهر نوع که بود با میرزا الغ بیگ
صلح نمود قرار بر آنکه فاصل میان طرفین ناحیت چچکتو باشد میرزا علاء الدوله
بهراة معاودت فرمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده
دلجویی نمود و هر دو شاهزاده در مجلس خاص نشستند و با یکدیگر عهد و پیمان
بستند که با هم خلاف نکنند مقرر آنکه نوکران میرزا عبد اللطیف که در آن واقعه
دستگیر گرفتار شده در بند دارند گذارند و از خزانه تحفه ها لایق
لایق داشته بجانب ما وراء النهر روان گردانند و مولانا جلال الدین صدر را
ملازم میرزا عبد اللطیف روان ساختند و میرزا الغ بیگ را از احوال
فرزند فرح و نشاط روی داد و او را در آغوش مهربانی گرفته از احوال
بند و زندان پرسش نمود و خاطر حزین او را بانواع تسلی و دلجویی داده
فرمود که بند بر سگ شد از خواری نشسند و قید بر زر ننهند از کم عیاری

چون واقعه ری استماع نمود حشر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده بلخ و تخارستان
و قندز و بقلان تا حدود بدخشان ضبط فرمود و داعیه سرکشی و استقلال
داشت و میرزا الغ بیگ رسل و رسایل در میان کرده بحسن تدبیر و لطف تقریر
شاهزاده را آرام ساخته پیش خود برد و بشرف دامادی وعده داد
و شاهزاده صبح و شام بغلظت تمام علامت اقدام می نمود اما در چهره او
آثار غرور و استکبار لایح بود و از قوال و افعال عم بزرگوار انکار می داشت
و همواره صورت استقلال بر لوح خیال می نگاشت و از امرا و ارکان
کسی که در دیوان او حضر می زد بمیرزا الغ بیگ رسانید که شاهزاده را غدری
در خاطر است و حرکات و سکنات او بان معنی ناظر و در خلوات با خواص خود
این طرح انداخته و روز و شب این اندیشه را پیشه ساخته میرزا الغ بیگ
حزم کرده رعایت آن بر ذمت همت ارباب دولت واجب میفرمود
و تحقیق و تفحص آن التفات و اهتمام تمام نمود و نقش معلوم شد که شاهزاده
را خاطر بر غدری قرار یافته و شرار آن شر بر ضمیر میرزا الغ بیگ تافته
میرزا بابکر را بند فرمود و بی نسبکر قند ارسال نمود و او شاهزاده بود
در کمال شجاعت و بهادری و غایت جلادت و دلاوری شمایل خوب و خصایل
مرغوب موصوف بطلعت عالم افروز و حسن جهانسوز مشهور و معروف
بیت در کمال حسن یوسف هر چه دل گردی بیان ** در جمال شاهزاده جمله آید در
عیان ** میرزا الغ بیگ از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ لشکرگاه
همایون ساخت و طنطنه تسخیر ممالک ایران در اطراف ربع مسکون انداخت
و در اثنا قضیه ... قصه گرفتاری میرزا عبد اللطیف واقع شد
و سابقا میرزا الغ بیگ واقف بود که میرزا عبد اللطیف اردوی بزرگ را
سرکرده بغش معرکات را می آورد و تصور آن بود که از راه ولایات
نساوابیورد متوجه مملکت ماوراء النهر خواهد شد حاکم میرزا عبد اللطیف

119



بیت هر که خویش کشته باز [مصرع] بخوبی شده صبح را جام باز
میرزا علاء الدوله از مشهد بجانب دار السلطنه هراة عزیمت نمود و مملکت … تمام
دران فرخنده مقام قرار و آرام فرمود و ازان طرف میرزا ابوالقاسم بابر
عنان یکران مراد بصوب ولایت مازندران انعطاف داد و منازل و مراحل
پیموده تا در مستقر دولت و سریر سلطنت نزول اجلال فرمود ع چو خورشید آمد
ببرج شرف ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بعزم تسخیر ولایت
ساری و رعایت سلطنت و کامکاری میرزا ابوالقاسم بابر چون از ملک خراسان
بجانب جرجان و مازندران معاودت نمود از سرداران ولایت
جرجان استماع فرمود که والی ساری امیر شمس الدین محمد سر از ربقه طاعت
داری و گردن از طوق فرمان برداری برتافت و روی از طریق وفاق
بشیوه نفاق آورده با آنکه خود را نیز آبا و اجداد او همیشه باج گزار
و فرمان بردار این دولت بوده اند و امثله و احکام را امتثال نموده اند
مرتضی مشارالیه آن قاعده را برانداخت و آن باب را مسدود ساخت
و چون پرتو این معنی بر ضمیر منیر روشن شد آتش حمیت در خاطر خطیر شعلی
برافروخت که گفتی بشعله خشم و شرار قهر جهان خواهد سوخت و فرمان شمول
باستعداد سران سپاه و استحضار گردنکشان درگاه نفاذ یافت و چون امرا
نقد مهم امیر مبارز الدین … که برسم منقلای عزیمت نمود و در رایت
ظفر آیت بعون عنایت باری رحمت و لا … ساری نهضت فرمود
و میرزا ابوالقاسم بابر با عساکر گردون مآثر هر یک آتش سوزنده در صف
کارزار و آب خرامنده در میدان پیکار و باد در تعجیل … سواری
و خاک صابر گاه جانسپاری تیغ آتش افشان از نیام انتقام …
و سنان فتنه نشان بر گوش نگاوران راست کرده روان شد
و در وقتی که سپهر سوار آسمان … در کان فلک رانده بود و گلبن

بلکه از سر مگذشت اما مردان مرد و دلیران میدان نبرد ایشان …
را باعمال نسیان ساخته سر گذشت … از شهر بازنر … بیرون
بیرون بردند و چون راهها بواسطه جنگل ولای گشاده بود در مضیق طریق
آن عبور و مرور لشکر منصور دشوار می نمود بلکه هر سردار زحمتی …
گرد از غنیم خود و پس شده پیش میرفت تا گاه در اثنای راه فوجی از سپاه
مخالف کمین گشاده در برابر شیخ منصور قزاق پیدا شدند و راهها بر
لشکر منصور بسته دست تغافل … گشادند و تنی چند از سپاه منصور
بدرجه شهادت رسانید باقی لشکر منصور روگردان شدند و امیر مبارز الدین
هندوکه و امیر خدایداد با جمعی که شیخ منصور را رانده بودند باز خوردند
و یکی … و دستبرد دلاورانه جمله را از پای در آوردند و سید … از
گروه سپاه ساری و پشت و پناه آن گروه بود دستانه چند تیر کاری
شده زخمهای گران بدو رسید و خسته خود را بمأمن رسانید و خوانین
که تابع فرمان او بودند بفغان و زاری میگفتند یا ایها العزیز مسنا
و اهلنا الضر … آن قوم خوار و زبون شده بعد از دو سه روز از آن
زخمهای جانسوز در گذشت و حقیقت اینکه سر آمد آن لشکر و جهان پهلوان
آن حشر بود و لشکر ساری مانند تیر … شده همچو باد خاک …
روی بسوی فرار آوردند و لشکر منصور … در … قهر …
از سر … ساختند تا غبار فتح بمسامع جهانیان رسید و صدای نصرت
و اقبال … خاک محیط افلاک برآمد و بقیه السیف که مانده بود …
ازان … آمده بانواع حیل … جنگل حصار … شعر
همچون کشف … ترا … حصار [مصرع] چون کرم پیله خصم ترا جامه کفن
باجمله … [مصرع] با دولت همای چه پهلو زند زغن
و میرزا ابوالقاسم بابر بسرعت تمام روان شده چون شب در آمد و در راه جنگل



اشتباه شتافتند دم اسم نشت روی چکش تقدیم رسانیدند و میرزا ابوالقاسم
بابرزاد اعیه جمعیتی با تبعه دوم سیادت و باخفه نظم وصلتی با نهال باغ عفت
وطهارت از حافظ همایون سر زد و یکی از افراد کبار ستر قب ایکا نام رد
فرمود و فرستاده با والی سارای ملاقات کرده بکمال عاطفت و عنایت مسرور
ساخت و در باب عقد همایون فصل بات پرداخت و والی ساری را از
استماع این خبر ریاض دولت طراوت یافت و گلشن سعادت نضارت انس گرفت
و این معنی را فوزی عظیم دانسته رغبت تمام ملحق نمود و تقبل فرمود که اسباب
از هر باب مهیا ساخته هر گاه امر عالی نفاذ یابد بموجب فرموده روان
سازد و انواع تحف و هدایا بر سم پیشکش ارسال نمود و چند روز بلده ساری
مستقر سریر سلطنت بود و میرزا ابوالقاسم باز عنایت فرموده تمام
مملکت ساری را بازنا بامیر سید شمس الدین محمد ارزانی داشت و زمام
حل و عقد و عنان قبض و بسط آن ولایت را بقبضه ارادت او گذاشت
و سکه و خطبه بنام و القاب نامی موشح و محلی شد نظم سکه‌ها را ده‌ها
بنام تو باز ... زر در جهان نشان باشد ... خطبها را زبان بذکر تو

۱۴۱





ترانهٔ خوش الحان آواز برآورده و زهره را بر چرخ در رقص آورده و از استماع
دلفریب غذای روح می‌رسانیده و جانها را بلهجهٔ شیرین شربت حیات جاوید
می‌چشانیدند شعر بعزم بود تا کار روان دهر ** در آمد ایلچی ... شهر **
بر زلف چینی و دیبای روم ** معطر گشته آن همه مرز و بوم ** همه شهر و کشور شادی کنان **
مغنی بر آورده هر سو خروش ** و خاص و عام را صلای عام داده و بساط
انبساط گسترده شد و در تاریخ این جشن همایون این نظم چون در مکنون در سلک کلام
انتظام یافت نظم از دولت شهزاده ملک ابراهیم ** جشنی است چو عید خرم ...
گفتم بفلک چه عید و تاریخش چیست ** فرمود که عید ست ابراهیم ** و چون
۸۵۲
آیین در غایت لطافت و تزیین آراسته شد میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت
بطارم سرای عشرت فرمود و مجلس انس بخرمی و بزم عیش ... از عکس چهره
ساقی ماه رخسار مجلس انس گلزار بود و از تاب آفتاب می باغ عارض ...
می‌نمود ... لعل ... از چشمهٔ خضر آب حیات مبدا ... نرگس ...
مستی ... بدلان ... و جام ... یاقوت
ناب ... از ... کلگون سر ... طعمی که بمذاق ...
لب ... رسانده و عشق صفتی که خاطر را از وسوسه عقل بی‌خبر کرده
اگر ... ** دمی از وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد ** و مغنیان خوش آواز
با هر ساز از عود و ارغنون و چنگ و قانون و بسیار گشته ... آن
خسروانی ... رسانیده ... از هوای آواز روح ...
برگوش ... و گوش ... آرزوی لطافت دیدار ساقیان از دیده ...
هر صورت خوب که در آینهٔ خیال متصور بود در آن مجلس انس ... حسن
روی نمود شعر ز خوبان چو آن بزم آباد گشت ** گلستان ... شمشاد گشت **
مغنی چو زهره ... ** صراحی ... ** کرشمه کنان ساقی ...
همی ریخت خون صراحی بجام ** و خوانسالار ...

صورت در پرده توقف می‌بود و در وقتی که با میرزا علاء الدوله مصالحه
فرمود مقرر چنان بود که میرزا عبد اللطیف نوکران و هر گونه تحف
و نفایس پیش میرزا الغ بیک فرستد و شرایط تعظیم بجای آرد و میرزا علاء الدوله
اگرچه میرزا عبد اللطیف را روان فرمود شرط دیگر وفا ننمود نوکران
میرزا عبد اللطیف را بقتل آورد و از خزانه آنچه موعود بود وجود نگرفت
و در ان زمان که میرزا علاء الدوله بطرف بلخ رفت انواع خرابی و غارت از لشکر
او در آن ولایت ظاهر شد بنابر مقدمات اسباب محاربه دست بهم داد و بسی
سرها چون ... در پا افتاد و اموال جهانی برداخته و خانمانها برانداخته
شد و از خون ... ناموس کرم ... و آبروی ...
و میرزا الغ بیک عزم جانب خراسان جزم فرمود و با سپاهی چون ادوار فلک
بی‌نهایت و چون حوادث کاینات بیحد و غایت از جیحون عبور نمود و
میرزا عبد اللطیف لشکرهای ختلان و قندز و بقلان و ارهنگ ... تا
سرحد خراسان و بلخ و ... و چاریک و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب
تا نواحی آب مرغاب جمع آورده با اردوی اعلی ملحق شد و سپاهی بهم پیوست
بیت زیادت ز مور و فزون از ملخ ** گرفته همه کوه و هامون و شخ **
میرزا علاء الدوله بمجرد استماع این خبر ... بحسرت و صفوت بکدورت
مبدل شد و اسباب و آلات حرب ... و ابواب خزاین ...
و نقود فراوان بلشکر داد و گنجهای جهانی که حضرت خاقان سعید مدت پنجاه سال
اندوخته بود در لشکر قسمت نمود بیت دل بسی خون بکف آرد و ولی دیده بر ...
... که تلف کرد و کو اندوخته بود ** و دلیران معرکهٔ جنگ و ...
نام و ننگ مرتب شدند بیت جهان را چنان لشکر آماده گشت ** که از دیدنش چرخ را
سر بگشت ** امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید را که دستور زمان
حضرت خاقان سعید بحکومت و داروغگی دار السلطنه هراه تعیین نمود و مولانا محمد

میرزا الغ بیک گورکان و میرزا علاء الدوله ...





آن وقامی نماید و پیش از آن بچند سال حضرت خاقان سعید فرمود که آنرا عمارت کرده
و بسنگ و گچ محکم ساختند و بعد از واقعه آن حضرت میرزا علاء الدوله خزاین بسیار
و نقود بیشمار بآنجا نقل کرده بعهده خود سپرده بود مفتوح گشت و این بحصن شرف دارد
که اسباط فریدون در ایام استیلاء مخالفان بعمارت آن قلعه قیام نمودند و حصار
اختیار الدین که مشحون بکنجهای جهان و مخزون بنقود فراوان بود و آقا حاجی بیک
آنرا الکاء میداشت چنانچه شرح آن گذشت در سلک سعی میرزا عبد اللطیف
که چند گاه در آنجا محبوس بود مفتوح گشت و میرزا الغ بیک آن حصار فرمود
و خزینهای آن حضرت که مانده بود گشود و از میرزا عبد اللطیف چند هزار
مثقال طلا و دیگر اوانی زر و سیم و دویست تومان نقد که در زمان عزیمت
حضرت خاقان سعید بجانب عراق میرزا عبد اللطیف در آن حصار مخزون
ساخته بود میرزا الغ بیک با اکثر فتوحات خراسان چیزی بعزنه(؟)
غنایت نفرمود و در آنچه خاصه او بود هم مضایقه نمود و بدین جهت بسیار ازو
مکدر شد و از جمله فعال حمیده و خصال پسندیده که میرزا الغ بیک درین ایام
بظهور آورد تربیت جناب شریعت مآب قدوة العلماء الراسخین افضل الفضلاء
المحققین مولانا قطب الدین احمد الامامی سلمه الله و ابقاه بود که منصب اعلی
قضاء الجانب او تفویض نمود و آن منصب عالی را علاوه درس و فتوی
الجانب ساخت و مرتضی اعظم دستور وزراء الامم امیر سید عماد الدین
بن سید زین العابدین جنابدی را منصب وزارت ارزانی داشت
و مهمات اموال دیوان اعلی را بحسن کفایت و لطف درایت او بازگذاشت
و درین اثنا میرزاده یار علی ولد امیر اسکندر ترکمان را امیر خلیل الله شروانی
بهراة فرستاده بود و حضرت خاقان سعید او را [illegible] فرموده
میرزا الغ بیک [illegible] او را بهراة آورده بود [illegible] که
ازو مشاهده می‌نمود بند فرمود و مصحوب امیر سلطان ابو سعید [illegible]

حضرت امام علیه التحیة والسلام فرمود و انواع صلات و صدقات بمستحقان و سادات
رسانید و چند روز در آن بلده طیبه بدولت و سعادت گذرانید و جمعی امرا [illegible]
قلعه عماد فرستاده نوید امن و امان ساکنان آنجا پیغام داد و آن قلعه‌ایست در
غایت متانت و حصانت و نهایت حصانت ساکنان از علو [illegible] افلاک آگاه
و تقصان آن [illegible] و انواع حیل که در فتح قلاع متصورست از [illegible]
و عراده و محاصره و غیرها نسبت بآن قلعه چون [illegible]
[illegible] برج سپهر را چه خلل [illegible]
[illegible] سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن قلعه نامدار پرواز کرده
و بعد از سعی بسیار عاجز و مایوس بازگشته بود و میرزا علاء الدوله در زمان
حضرت خاقان سعید آن قلعه را عمارت فرموده نقود و جواهر و اواني و نفایس
اجناس بیحد و قیاس بآنجا نقل کرده بود بتخصیص درین ایام که عزم محاربه
میرزا الغ بیک نمود و میرزا الغ بیک چون دانست که تسخیر آن قلعه بحمله
و تدبیر صورت پذیر نیست [illegible] بسته بقدرت امرا که بآن
طرف فرستاده بود حکم معاودت فرمود و رایات ظفر نشان عازم الکه
رادکان گشت و در چهارباغ رادکان چند روز توقف نموده اعلام
نصرت اعلام تا اوج ثریا ارتفاع یافت و در آن مقام ایلچی میرزا ابو القاسم
بابر آمده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص خود را
تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و عاطفت پادشاهانه فرموده
و فرستاده را بواجبی نواخته اجازت مراجعت نمود و بتعجیل تمام در عقب
ایلچی روان شد و تا ولایت اسفراین عنان عزیمت باز کشید و در
[illegible] در ظاهر آن قصبه سایه بان ظل الهی بازکشید و میرزا عبد اللطیف
و میرزا سلطان عبد الله شیرازی را با علیه تمام بجانب ولایت استرآباد فرستاد
و فرمود که میرزا سلطان عبد الله بولایت استرآباد درآید و آثار تسلط



خاطر و علت زیادت پذیرفت و با آنکه مرض در غایت صعوبت بود
و اکثر اطبا تشخیص برق میکردند جوکی بخدمت میرزا الغ بیک
[illegible] بودند که شاهزاده مطلقا مرض ندارد و تمارض میکند
و خیال استقلال دارد و میرزا الغ بیک امرا و ایلچیان با وی
فرستاد تا شاهزاده را در محفه [illegible] مشهد پیش پدر بردند
و میرزا الغ بیک چون احوال شاهزاده ملاحظه نمود و ماه آسمان شهریاری
را رهین محاق و قرین احتراق دید دانست که ارباب غرض از
جانب صواب اعراض نموده اند و نبض سقیم در تاب و تب [illegible]
بعرض رسانیده [illegible] و بقلم صواب
رقم تدبیر صحت بر لوح اندیشه نگاشت و بطبیب حاذق و
[illegible] موافق اشارت فرمود تا اسباب تنقیه و تصفیه ترتیب
نمود و صبح صحت از مطلع مراد و افق امید طلوع آغاز نهاد
و قوت طبیعت غبار تغیر از دامن مزاج افشانده از حضیض
اعتلال باوج صحت و کمال اعتدال رسانید و قلم
سخن ساز داستان پرداز در آن ولا چند بیت ملمع در تهنیت صحت
شاهزاده نظم آورده بود [illegible] بعد از چند سال خاطر ما را
آن اقبال نمود

نظم

طوبی لک العنایة من واهب النعم — بشری لک الشرف [illegible] من السقم
روز نشاط آمد و بگذشت شام غم — ما را اعتدال یافت مزاج شهنشهی
[illegible]

استماع نمود قاصدان پیش میرزا الغ بیک دوانیده شهر و بروج و باره
را مضبوط و مستحکم گردانید و حکم فرمود که هر کس در شهر الاغ داشته باشند برسم
قتال [illegible] امیرزاده یارعلی روند و مردم [illegible] بی یراق و سلاح
بنواحی کروخ رسیدند صبحی امیرزاده یارعلی بر ایشان تاخت و هر چه داشتند
عرصه تاراج ساخت و رعایا را بجان امان داد و از اموال ایشان [illegible]
اردوی با رتفاع نهاد و از آنجا عازم تسخیر هراة شد و بظاهر شهر آمده جمعی
[illegible] امرا عظام که در آن ایام بی اعتبار و احترام
بودند پیش او جمع آمدند و امیرزاده یارعلی آغاز محاصره کرده [illegible]
آتش فتنه [illegible] غبار فساد میان دربست و دست ظلم و بیداد
بغارت و تاراج برگشاد و امیر جلال الدین [illegible] جناب
شریعت مآب مولانا قاضی قطب الدین احمد الامامی و باقی اکابر و موالی و
سایر عوام و خواص کمر اخلاص بر میان جان بستند بیت کمر بر میان
جان ببستند — جان کمر وار در میان بستند [illegible]
[illegible]



وجدال و مکر و حیل کاری پیش نتوانستند برد و در وقتی که شهر محاصره بود مردم شهر در بیرون دروازه خوش بخشی را گرفته اند بسیار زدند چنانچه هلاک او جزم شد ریسمانی بر پای او بسته و سرنگون از دروازه خوش روز و دی پاره بدروازه قبچاق آوردند و بمجال او تحرکه کرده اند بعد از هلی در جنبش آمد او را فرو و آورده شهر آوردند و معالجت نموده در بحث آمد و گفت بودی بر ورم او را که اند و بعد از آن سالها در حیات بود و این از غرایبت آری بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و در این اثنا میرزا الغ بیک از جانب شهر رسید و یارعلی مغرور از صولت لشکر منصور عاجز گردید و از تسخیر شهر مأیوس گشته عزم حصار نره تو نمود و داد بانی ولیام که پیش او جمع آمده بودند پریشان شده بهر طرف رفتند بیت همه کوه دل و زر و روی و تیغ بر سنگ نه شکسته دل و تیره چشم و خشک زبان و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هراة نزول فرمود و از تنبیه یار علی استفسار نمود امیر بارز در توقف عرض رسانید که بر و نیان او از هم داستان شده این نوع طغیان نمودند و اگر نه او را چه مجال و یارای آن بود میرزا الغ بیک را آتش قهر جهانسوز اشتعال یافت و حکم فرمود که بیرون هراة را غارت کنند و کرده اند که فتنه و فساد و اکثر بودند و خونهای مسلمانان بناحق ریخته بقتل آوردند و سه شبانه روز غارت عام کردند لشکر از شیشه ضبط بیرون جست و مهمات از مرکز ربط و عدول جست هرگز آنچه اسیر شد کمند و گرفتار شد کردند خنجر نرگس وار هم چشم بر زر دوختند و سیم را قرة العین می پنداشتند و شمر زرین آفتاب از طاق لاجوردی نباخی میکند و نعل هلال از ادلی توسن چرخ برندان می ربودند قندیلها از مساجد می بکشند و انها را حی آنچند

بیت بیا زود کز قوی دستی بترس ای آنکه سلطان که هر کز ضعف نالان تر قوی تر زخم بیکانش و میرزا عبد اللطیف تا عید صیام در مشهد امام علیه الصلوة و السلام مقام داشت چون آوازه آمدن میرزا ابوالقاسم بابر بمشهد رسید شاهزاده متوجه دار السلطنه هراة گردید میرزا الغ بیک سلطنت هراة را بمیرزا عبد اللطیف عنایت فرمود و بسرعت تمام عزمت جانب ما وراء النهر نمود و نعش مغفرت آیات حضرت خاقان سعید را در محفه نهاده و معظم تمام روان ساخت و بسیاری از ارباب صنایع و هر گونه بدایع نقل کرد دار الجلد چند زوج در فولاد که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب بود و با اموال جهان و خزائن فراوان روان ساخت

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و قتل امیرزاده یار علی و فرستادن امیر سند که بطرف

میرزا ابوالقاسم بابر در حدود بسطام و دامغان استماع نمود که میرزا الغ بیک از نواحی پل ابریشم معاودت فرمود شاهزاده رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هراة برافراخت و در سرعت نهضت دو منزل یکی ساخت و با لشکری چون ناشیر تحت جنگ و چون پلنگ نیز و اژدهای بی باک و خشمناک و شفاک بیت هر یکی جلد و ارموده بجنگ بر زمین اژدها در آب نهنگ بمشهد مقدس آمد و آنجا استماع نمود که میرزا الغ بیک عزیمت ما وراء النهر فرمود جمعی از دلاوران دلیر و جبابره با لشکر کات دار السلطنه هراة فرستاده و موکب منصور رعایت عزم سرخس شد و امیر اسند و گر را طلب فرمود که با گروهی مردان مرد و دلاور صف شکن چون مهر دست بقبضه شمشیر خون آلود زده و چون سپهر چین کین در جبین صلابت آورده روی بولایت مرو آوردند و شب های که صحن زبرجدی با نوار سیارات و از هار ثابتات آرایش یافته بود



کرفته قلعه را کشادند و اساس ظلم و بیداد و بنیاد نهادند و بعد از سه روز امیر
زاده یارعلی با گروه انبوه بظاهر شهر فرود آمد و دست روز شهر را محاصره
کرد و شبی جمعی او را از طرف دروازه عراق بشهر آوردند و امرای میرزا
ابوالقاسم بابر کریخته بحصار اختیار الدین در آمدند و روز دیگر بعهد و پیمان
بیرون آمدند و باز شب بحصار رفته ملوکی که امیرزاده در شهر نقد کرده بودند
از حصار بیرون آورده فرار نمودند و امیرزاده یارعلی قریب چهل روز
در مسند سلطنت بعیش و عشرت گذرانید و بحکم رعایا را اندوز زیادت
آسیبی نرسید و در صباح و رواح چون نرگس و لاله بی جام و پیاله نبود
میرزا ابوالقاسم بابر از سرخس عزم هراة فرمود و عبدالعلی رکابدار
از اردوی میرزا ابوالقاسم آمده بخدمتکاری امیرزاده یارعلی قیام
می نمود و شبی دانست که لشکر منصور نزدیک آمد داروی بیهوشی در ساغر
بادهای گران نمود و امیرزاده یارعلی در صحن باغ شهر میان مستی و
بیهوشی آسوده بود که ناگاه جمعی دلاوران معرکه جنگ و صفدران
میدان نام و ننگ تیغها آخته و از در دروازه ملک در تاخته
بسر او رسیده خود دست و گردنش بسته در سر خیابان بخدمت میرزا
ابوالقاسم بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و فال میمون در
زمانه کارکشت و ستاره بر شگون در باغ سفید نزول اجلال فرمود
و امیرزاده یارعلی را در سر چهارسوی هراة براه عدم روان کردند
و سر او که سوداخانه هوا و هوس بود بر خاک مذلت انداختند

شعر

فلک بسر انداختن شد برشت ** نشاید کشیدن سر از سرنوشت
سر و درد کس را که آخر نکشت ** که در مهر گرم است و در کین درشت

و این واقعه اواخر شهر ذی الحجه بوقوع پیوست

وقایع سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه و ذکر جلوس میرزا ابوالقاسم بابر

قدر و مرتبه رعایت و عنایت یافتند و امیر مبارز الدین سنجر که از
جانب ولایت مرو آمده امیر ابراهیم امیر امر کوکه کوچیان و ارباب
صنایع را که بارکردانده بود بهراة رسانید و چون امیر ابراهیم را زانو
زده درخواست کرد و میرزا ابوالقاسم بابر عنایت فرموده باد بخشید
و صنوف عنایات پادشاهانه و فنون عواطف خسروانه نسبت با امیر
مسند و که مبذول داشت و عظمای امرا و مقربان درگاه و گردنکشان
سپاه ظفر پناه از ابر احسان و دریای امتنان بمواهب انعام
و مواجب اکرام اختصاص یافته سر افتخار بذروه ثریا برافراشتند و
دست اعتبار در کمر بند جوزا زدند و هوای ولای دولت قاهره در
ضمیر مطیع و عاصی و ادانی و اقاصی جای گرفت و زبان غایب و حاضر
و حاضر و سامع و ناظر بذکر دعا و ثنا آرایش یافت و خطبه و سکه
بالقاب عالیا خرم و تازه و شرف اعتبار آوازه شد

نظم

چوب منبر خشک از نشاط گل برد ** نسیم نام چون بگذرد بلفظ خطیب
دهان سکه فراهم نیاید از شادی ** که یافت از شرف نام تو چنین نصیب

و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از میدان میرزا الغ بیک رو گردان شد
تا اکنون که عنایت ملک بیچون فتح دار السلطنه هراة میسر گردانید
در ظل رأفت میرزا ابوالقاسم بابر بعیش و نشاط میگذرانید و چون
مملکت خراسان جولانگاه سپاه میرزا ابوالقاسم بابر بود کرم نموده
سرکار توس را بسیورغال میرزا علاء الدوله فرمود و میرزا علاء الدوله
فرزند دولتمند میرزا سلطان ابراهیم را با کوچ و اوروق و جواهر و نقود
که در آن ایوان از قلعه عماد بیرون آورده بود بجانب ولایت توس روان
فرمود در این ولا که دار السلطنه هراة مفتوح شده اعدا مکسور و مقهور
گشته لعبت باز گردون شعبده ساخت و بساط بازی نو در انداخت



یکران همراه در میدان سلطنت خراسان جولان داد و همای دولت و حشمت
بال اقبال بارگاه دارا میرزا اسفند و کرد در دیوان اعلی نفاذ صاحب حساب بود
و بضبط مملکت اهتمام نمود اما چون میرزا ابوالقاسم بابر صبح
و شام بشرب مدام اشتغال داشت و غیر طنبور و عود و نوای نی کار
و بار جهانداری با دمی نداشت جمعی امرا که از دربار مخصوص او بوده‌اند
آغاز فتنه و فساد و بنیاد ظلم و بیداد نمودند و امیر اسفند و کرد از اوضاع
امرا ملول شده اجازت خواست که چند روزی در ییلاق بادغیس بسر برد
و رخصت یافته امیر ابراهیم را که محبوس داشت همراه برد و در این ولا
میرزا عبداللطیف از بلخ فرستاده پیغام داد که میرزا الغ بیگ
سپاه گران جمع آورده عزم تسخیر خراسان دارد و ما سر راه
او را گرفته‌ایم و بعون عنایت الهی نگذاشتیم که عبور نماید و با شما
در مقام محبت و اتحاد و مودتیم و اعتقاد میرزا ابوالقاسم بابر ایلچی
او را عنایت فرمود و جواب مناسب نوشته ارسال نمود ذکر عصیان
میرزا عبداللطیف نسبت با میرزا الغ بیگ گورکان
و اسباب آن میرزا عبداللطیف بعد از آنکه میرزا الغ بیگ چند روز
در هرات بود و چون آوازه آمدن میرزا ابوالقاسم بابر استماع
نمود و امیرزاده یارعلی ترکمان از طرف قلعه سر بر آورده در کمین بود
میرزا عبداللطیف را مجال توقف نماند شبی و چه شب بیت
شبی چو روز قیامت دراز ... در او بسته رشته باز
از دارالسلطنه هرات بیرون رفت و از جیحون خود گذشته بماوراءالنهر
رسیده و قاصد جانب سمرقند دوانید میرزا الغ بیگ آن فرستاد که
ولایت بلخ سیورغال او است آنجا رفته بضبط آن قیام نماید میرزا
عبداللطیف را این صورت بغایت موافق طبع نمود و چه در باطن

پس اسباب میان پدر و پسر مواد عناد و انفعال و یافت و بنیاد فساد
استحکام پذیرفت و منجر بآن شد که پسر کمر عداوت پدر بر میان
جان بست و پدر در قصد قتل پسر طاقت گشت و تیغ کین زهر آلود
مهری آب داد و خدنگ خطا از کمان علامی گشاد و دریا لشکری چون
حوادث گردون و ریگ بیابان و ساحل جیحون آمد و میرزا عبداللطیف
با سپاهی چون مور و ملخ از بلخ و نواحی پیش رفته از عبور مانع شد و صبح
و شام با هم تمام لشکر در مقام انتقام بودند و صدا سواران و نفیر
بزرگ و فلک اثیر رسید حتی جریدا این حال متمادی گردید میرزا ابوالقاسم
بابر چون بر این حال وقوف یافت خاطر تکلی از آن طرف جمع ساخت
بیت چو در لشکر دشمن افتد خلاف ❊ تو بگذار شمشیر خود را در غلاف
و لشکر ظفر نشان عزیمت تسخیر مملکت سیستان فرمود و سپاه جهانی نورد
بطرف ولایت مرو ارسال نمود ذکر عزیمت میرزا ابوالقاسم
بابر بجانب سیستان و عصیان امیر اسفند و کرد و قتل او در ولایت خبوشان
والی سیستان شاه حسین که آبا و اجداد او همه باج گذار و
خدمتکار این خاندان بوده‌اند و مراسم جانسپاری تقدیم می‌نموده‌اند درین
ولا اندیشه خلاف کرده دیو غرور سودا ... در دماغ او راه
داده و چون برستان شراب شرارت را نخسته ... فساد بسوی شهر
و ولایت خود بازگشت و بیت هر سیه دل که شد از جام هوا
مست غرور ❊ فتنه انگیزتر از غمزه جانان گردد ❊ میرزا
ابوالقاسم بابر فرمان فرمود که نامداران سپاه و معتمدان درگاه در ظل
رایت ظفر آیت که مطلع آفتاب نصرت است جمع آمدند و از دارالسلطنه
هرات نهضت نموده عزیمت مملکت سیستان فرمود و قاصدی بطلب
امیر اسفند و کرد که در بادغیس بود فرستاد امیر اسفند و کرد عرصه ...



میرزا ابوالقاسم بابر با فوجی از سپاه ظفر پناه باتفاق امیر شیخ علی
بهادر و امیر سلطان ابوسعید دارغه را تعیین فرمود و فرمود که بیت
سر دشمنان زیر سنگ آورند ❊ جهان بر بداندیش تنگ آورند
لشکر فیروزی اثر در ولایت خبوشان بادر رسیدند آتش محاربه و قتال
التهاب و اشتعال یافت و شرار کارزار از مرکز خاک بر ذروه افلاک
تافت چشمهٔ نور بخش آفتاب از غبار معرکه تیره شد و چشمهای کواکب
ثواقب از گرد سپاه سیاه و خیره گشت نظم ستاره سنان بود و خورشید
تیغ ❊ ز آهن زمین بود و از گرد میغ ❊ کشاینده شمشیر بند زره ❊
چو باد از سر زلف خوبان گره ❊ امیر هندو که بسی معرکها و جنگها
دیده بود و آیین شجاعت و دلاوری ورزیده چون شیر خشمناک بغرید
و صفها بر هم زد و سپاه مخالف را چون گرد تنگنا فرو و از دلاوران
ایشان هر کرا یافت بیت سر و گردن و سینه و پا و دست
ز سر تا قدم خورد در هم شکست ❊ و مردم او در پی گریختگان رفته امیر
سلطان ابوسعید را زخمی قوی زدند و هم بآن زخم در سبزوار در
گذشت بیت که داند که این خاک انگیخته ❊ بخون چه دلهاست آمیخته
و مردم امیر هندو که بغارت مشغول شدند و دیگران مراد در میدان
ظفر جلوه میداد ناگاه امیر شیخ علی بهادر و امیر هندو که بهم رسیده
در هم آویختند و خاک معرکه را با خون بر آمیختند امیر شیخ علی بقوت
دولت قاهره امیر هندو که را بقتل رسانید و نام جد خود شیخ
علی بهادر را زنده گردانید و او را هم مجال توقف نمانده بروی رفت
و سر امیر هندو که را بدست آورده پایمال خجالت ساختند و در هرات جهت
عبرت کافر نعمتان دیگر از دروازه ملک آویختند آری بیت با ولی نعمت
ار برون آیی ❊ همچو هندو که سرنگون آیی ❊ میرزا ابوالقاسم بابر برادر

سعی و اجتهاد بجا آرند میرزا علاءالدوله چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه
زیادت بران ولایت توقف نتوانست نمود و با ناله و آه آهنگ راه عراق
نمود و از سر حد بیابان یزد خبر آمدن خویش پیش میرزا سلطان محمد فرستاد
و برادر نامهربان دست رد بر روی امید او نهاد و پیغام داد که ما
عازم صوب خراسانیم آن برادر در بیابان یزد توقف نماید تا بنوبت
غربت ملحق شود و میرزا علاءالدوله روزی چند بکام و ناکام در آن
مقام بی سرانجام گذرانید

ذکر نهضت میرزا سلطان محمد بجانب خراسان و تسخیر آن مملکت بعنایت ملک مستعان

میرزا سلطان محمد را پیوسته هوای تسخیر مملکت خراسان مکنون ضمیر و
مخزون خاطر خطیر بود و بواسطه ضرورت ملکی و مهمات کلی آن معنی در
حجاب استتار مانده این صورت ارتقاب استتار روی نمی نمود و
سرداران ممالک عراق مثل ملک کیومرث و ابابکان رستمدار و
شاهزادها ره تسلیم و گردن انقیاد نمی نهادند و زبان سرکشی بپیغام میدادند
که تابع فرمان آن پادشاهیم که سریر سلطنت شاهرخی مستقر دولت او
باشد و چون منشأ و مولد میرزا سلطان محمد دار السلطنه هرات بود و
میرزا الغ بیک که وارث حقیقی بود بضرورت عزیمت مملکت ماوراءالنهر
نمود و میرزا سلطان محمد احوال ممالک عراق و فارس مضبوط ساخته
داعیه فتح خراسان دامن همت او گرفت و عزم تسخیر آن ولایت
و از ممالک عراق و فارس چون شیراز و اصفهان و لرستان و خوزستان
و یزد و کرمان و قم و کاشان و آوه و ساوه و ری و سمنان و دامغان
لشکریان و سپاه بیکران مرتب ساخت و رایت عزیمت برافراخت
و از بسطام گذشته ایلچی پیش برادر فرستاد و از آمدن خویش آگاهی
داد و میرزا ابوالقاسم بابر چون از توجه برادر وقوف یافت و بر توانی



عاقبت نسیم عنایت الهی از مهب والله یؤید بنصره من یشاء
وزیده غبار ایکدار منکشف و انوار فتح مبین و نصر عزیز بر علم دولت
میرزا سلطان محمد تافت و سپاه خراسان خائف و هراسان بهزیمت عنان انشعار
و گریز دست آویز خلاص جان ساختند شعر گریزندگان زادران رستخیز
بزودی رهای شد رای گریز ❁ سواران همه تیر پرداخته ❁ کهی تیر و که
ترکش انداخته ❁ و لشکر عراق مظفر و منصور غنایم نامحصور گرفته و از
مراکب گردون مواکب و تیغهای جوز انشاکب و دراهم منقود و جواهر نامعدود
و اموال و منال و احمال و اثقال بحظی وافر و نصیبی وافی رسیدند آحاد الناس
لشکر عراق و فارس صاحب بارگاه و اساس شدند و افراد سوداوات
قطار و مهار گشتند و بیمن این فتح مبین کوکب اقبال میرزا سلطان محمد
باوج کمال ارتفاع و اختر دولت روی بمنزل سعادت آورده و در کنار
و نواحی ادانی و اقاصی در قبضه اقتدار قرار گرفت و میرزا ابوالقاسم بابر
از غرقاب بلای مسیحا و التهاب آتش وغا بسلامت بیرون آمد بیت
سلامت همه آفاق در سلامت تست ❁ و با هیچ بنده نیکخواه که از رعایت
اتفاق چون هفت مادر یک بالکدیگر یکجهت بودند و از کمال اتفاق مانند
هفت فلک یکدل بکجانب قلعه عماد که شرح فتح آن گذشت متوجه گشت
و در راه هر گونه مشقت و ناملایم دیده بقلعه در آمد و میرزا سلطان محمد
شکر مواهب الهی بجای آورده بعد از نقاره پادشاهی بر ایوان کیوان نیز
در کار نظم اسباب گران ساخته عنان بمنزل جهان بیماسک گردانید
و بشارت این فیروزی را جهت استمالت رعیت بدار السلطنه هرات
فرستاد و شرح فتح نظام داد و سادات و قضات و موالی
و اکابر و اصاغر و اشراف و اصناف برسم استقبال استعجال
نموده و بشرف تقبیل انامل فیاض فایز گردیده و سرافراز شدند

بردهای عشاقان می‌گشاد مطربان خوش الحان از نغمات نوروزی زهره
در چرخ آورده و نوای نی و عود و قانون از سعد اکبر فغان بر آورده میرزا
سلطان محمد چند روزی برین نمط گذرانید ❁ در بین اثنا از جانب سمرقند
ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و موقف عرض مکتوبی رسانید مضمون آنکه شما را
فتح خراسان و ما را فتح ماوراء النهر مبارک باد ما با میرزا ابوالقاسم بابر
جهت آن دوستی میورزیدیم که او برادر شما بود و اگرنه همه کس را معلوم است
که در زمان حضرت خاقان سعید او که بود و من که بودم و امرا فرستاده میرزا
عبد اللطیف را که ساچقی آورده بود مبلغی کرامند افزوده گذرانید
و جواب شایسته نوشته مصحوب مولانا شمس الدین محمد صدر بدخشانی بازگردانید
و شرح قضایای ماوراء النهر محتاج حالتست **ذکر قضایایی که در مملکت ماوراء النهر بظهور آمد درین سال**
آزر شحات حرکات خامه پیکر نگار
وار کلمات نیرات نامه حکایت پرداز گوشزد اهل سماع و دیده ور
زهره اطلاع شده باشد که میرزا عبد اللطیف در بلخ نسبت با پدر عصیان
ورزید و تیغ عدوان بر سبیل اعلان کشید بواسطه چند سبب که شرح آن در ذیل
فتح خراسان بادا رسید و پدر میرزا از عبور جیحون مانع شد و مدت تعادی
متمادی گشت و چند نوبت از بالای آب و پایان آب از طرفین لشکرها
گذرانیدند و بکرات و مرات محاربات قائم گردانیدند و اکثر آن لشکر میرزا
عبد اللطیف غالب شد و او بسعی تمام سلطنت آن مملکت را طالب گشت و نوبتی
میرزا الغ بیک میرزا سلطان عبد الله شیرازی را با عظمای امرا از آب
گذرانید و میرزا عبد اللطیف جمعی در برابر فرستاده میرزا سلطان عبد الله
گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و بعد ازین واقعه
بچند روز میرزا الغ بیک ویران شده بطرف سمرقند عود نمود و سبب
ویرانی آن بود که میرزا الغ بیک میرزا عبد العزیز را در سمرقند گذاشته بود



وصورت ارتقا به صفحه ضمیر جهانگیری نگاشت آفتاب از پرتو جبین مبین او
اقتباس نور می نمود و مشتری از فروغ ناصیه همایونش سرمایه سعادت تحصیل
مینمود دلایل سلطنت عالم از کمال احوال او واضح و خصایل خلافت بنی آدم
از محاسن افعال او لایح و هم در زمان صبی اوان نشو و نما نسیم صبا جهان
گشایی از ریاحین شمایل او بمشام جان اهل دل میرسید ع لعل زلال کرامی
کج نداد ز انوار دولت از فروغ طلعتش چون سپیده آفتاب می درخشید
ع نور دولت آفتابی لایح است * و همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش
نتایج ولایات الله استمداد همت کیمیا خاصیت می نمود و زبان حال سلطنت جهان ازا
از باطن معمور ایشان استمداد جامع نمود و شرح بسط در مقامات بزمی و رزمی و فتوح
ممالک و تسخیر ولایات که حضرت واهب العطیات جل شأنه راعنایت فرموده
از مساعدت وقت مامول است ان شاء الله تعالی القصه موجب تکفل زمان
نشود * و در آن زمان که هر دو پسر معارض یکدیگر بودند فرصت غنیمت دانسته
جمعی مردم کرات ... ارغون گویند در سلک خدمت انتظام داده ع
عازم تسخیر سمرقند شد * و گروه انبوه گرد آورده بمحاصره مشغول گشت
و میرزا عبدالعزیز با لشکر بسیار و بیشمار داشت مجال جدال و طاقت
رزم و قتال بخیال محال می پنداشت و باصد گونه یأس و هراس در حصار خزیده
دم در کشید چون پرتو این خبر بخاطر میرزا الغ بیگ رسید آتش غیرت در خرمن
ضمیر او شعله زد و دود حیرت از دماغ او برآمد و چاره غیر آن ندید که از
ظاهر ترمذ عازم سمرقند گردید و لشکر جغتای پریشان شد که بسیار خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه برجا ماند و هر کس بطرفی بیرون رفت
میرزا سلطان ابوسعید چون از آمدن میرزا الغ بیگ آگاه شد پای ثبات و
قرارش از جا رفته دانست که چند روزی بار و برگ کارزار می باید ساخت
با یاران با یل ارغون درآمد و میرزا عبداللطیف از جیحون گذشته

ع میر و من در سر حسرت بقفای تو کرم * و میرزا عبداللطیف
بدار السلطنه سمرقند آمده سریر سلطنت مستقر دولت او شد و میرزا
الغ بیگ چون بشاهرخیه رسید و آن حصاری بود با انواع خزاین و ذخایر
مشحون و ساحتها از حوادث گردون محفوظ و مصون خواست که چند
روزی آنجا اقامت نماید تا ببیند که در آیینه زمان چه صورت می نماید
داروغه آنجا ابراهیم ولد پولاد که مملوک میرزا الغ بیگ بود قصد
ولی نعمت کرده خواست که او را گرفته بسمرقند فرستد میرزا الغ بیگ
این معنی دریافته از شاهرخیه بازگشت و چون میسر نشد که بپای خویش
بدام آید با میرزا عبدالعزیز بسمرقند آمد و میرزا عبداللطیف
بوسون حضرت صاحبقران خان برداشته بود و جمعی را فرمود که
اتش خان را نور زوه عرضه داشت کرد میرزا الغ بیگ کسان ما را
بغیر حق کشته طلب قصاص مسکیم خان فرمود که هر چه مقتضی شرع
باشد بر آن موجب عمل نماید میرزا عبداللطیف بهر گونه حیل بل بحکم
تقدیر حی لم یزل پدر و برادر را بقتل رسانید و نام خود را بابی حیل
تشنیع بر زبان ابنای زمان مذکور و مشهور گردانید و شرح ماجرا که
میان میرزا الغ بیگ و میرزا عبداللطیف گذشت و انواع خشونت
و کدورت که میان ایشان ظاهر گشت قلم پاکیزه رقم مایل الجای آن بیان
نبوده و از عرض آن حکایات و بسط آن کلمات اغماض کرده
اعراض نمود و میرزا عبداللطیف جمعی امرا برلاس و ترخان را که
در وقت مخالفت پدر و پسر در جانب او انواع جانسپاری کرده
بودند همه را در مجلس خاص طلبیده بقتل آورد چه در روز فتح
سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و پسر او امیر جلال الدین
محمد را در وقتی که پیش میرزا عبداللطیف می آمدند امرا او ذکر



و تفصیل احوال رصد و شرح استخراج زیج در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه
محرر و مثبت است اینجا اعاده نرفت القصه میرزا عبد اللطیف
بر قتل چنان پدری اقدام نمود و از بدنامی جهان اندیشه نفرمود
و این واقعه در ماه رمضان بوقوع پیوست بیت چو عباس
کشتش بتیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳ و میرزا
عبد اللطیف بنوعی مملکت ما وراء النهر و ترکستان را مضبوط ساخت
که لشکر اوزبک که هر زمستان تا بیست فرسخی سمرقند و بخارا می تاخت
و اموال بسیار و اسیر بیشمار می بردند آن زمستان از هیبت و
سیاست و سطوت صولت او از صد فرسنگ آهنگ آن
ولایات نکردند بیت رسید سهم تو جایی که جای آن دارد
که دشمن از تو گریزان شود بصد فرسنگ و میرزا سلطان ابو سعید
که از میرزا الغ بیک روگردان شده بود میرزا عبد اللطیف او را
از ایل ارغون بیرون آورد و با آنکه با پدر و برادر چنان معامله پیش
برد مطلقا او را نیازرد و بجان امان داده حبس فرمود و چند
روزی در قید او بود و چون ارادت ازلی علت مقتضی تؤتی
الملک من تشاء سلطنت مملکت ما وراء النهر و خراسان بل
تمام ایران و توران بجانب میرزا سلطان ابو سعید مفوض بود عنایت
حضرت مالک الملک او را از حبس خلاص فرمود و بسرعت تمام عزیمت
ولایت بخارا نمود و شرح آن کفته شود ان شاء الله تعالی
و امیر ابراهیم را که میرزا عبد اللطیف مدتی محبوس داشت
در حوالی او را در سمرقند مطلق العنان گذاشت میرزا سلطان محمد در
دار السلطنه هراه چون خبر قتل میرزا الغ بیک شنید انگشت حیرت
بدندان تعجب گزید و جهت عم بزرگوار اندوه بسیار اظهار کرد

سپاهی و رعیت این ولایت را بانعامات و مطالبات
و مواخذات ملزم نمود و ارکان دولت هر چند منع کردند فایده نبود
چنانچه خواطر و ضمایر بکلی متنفر شده روی بسوی اردوی میرزا ابو القاسم بابر
آوردند میرزا سلطان محمد چون رسم ملال و توقف یافت و دانست که اگر
در تدارک این مهم تغافل ورزد بجایی خواهد رسید که امکان تدارک
نخواهد ماند لخت پدر کار میرزا علاء الدوله فرمود که از دیر باز
در کنف رعایت او بود و سلطنت مملکت کرمسیر و داور زمین
را بنواب او مسلم داشت و نقش امانی در صورت اعانت
بر صفحه حال او نگاشت و میرزا علاء الدوله عازم آن سرزمین گشت
و میرزا سلطان محمد تمامی همت عالی نهمت متوجه جانب میرزا ابو القاسم
بابر شد و بر سم منغلای جمعی از امرا و ارکان دولت را فرمود که با خاقان
امیر حاجی محمد روان شدند و از آن جانب میرزا ابو القاسم بابر که
بقلعه عماد در آمده بود و امیر محمد صالح که در فتح قلعه سعی بلیغ نموده
در شرایط نیکو بندگی و جانسپاری و مراسم زمین بوس دقیقه نگذاشت
بجا آورد و میرزا ابو القاسم بابر از قلعه بیرون آمده بطرف و کلات
ابیورد رفت و از آنجا عازم مملکت استراباد شد و روزی چند
در آن ملک بوده جمعیت تمام دست بهم داد و گروه انبوه از مردان
مرد و دلیران صف نبرد در ظل رایت فتح آیت بهم پیوسته
معاودت نمود و بمشهد رضا آمد و از آن جانب حاجی محمد
و باقی امرا میرزا سلطان محمد بولایت نسا رسیده بودند و قایع
سنه اربع و خمسین و ثمانمائه و ذکر محاربه میرزا ابو القاسم
بابر با امرای عراق و ظفر یافتن بعون ملک خلاق
در اوایل این سال که مطلع آمال و امانی و مطلع اقبال و کامرانی بود



ایشان سرهای سرکشان را ستون که بیکان از چشمهٔ چشم زلال آب مراد
و به نشتر خنجر آبگون رگ جان مخالفان می گشاد تا سیلاب خون اطراف
کوه و هامون فرو گرفت و از خسته و کشته صحرا پشته پشته تا اوی بیرون رفت و از آن
دو گروه خلق انبوه بقتل آمدند نظم در آن تیغ و تیر آنچه چون سیلستان
روان خون چو در ابر و بر بوستان ** کلاغان ز آواز زاغ کمان
شبابان بهمای استخوانها ** ز خون تیغ در شهرها چیره گشته
ز خنجر زدن بیجهت کشته ** عاقبت خراسانیان مظفر و منصور آمده
اهل عراق باتفاق روبراه فرار آوردند و امیر حاجی محمد که پیوسته بر صورتی
راست تر از تعذر تیر تصور کرده بود که فی المثل اگر از ابر تیغ
طوفان بلا باران شود و از برق خنجر آبدار آتش رخشان گردد قطرهٔ
بعطف دامن و شرری بگزره بر اهن او نخواهد رسید بقتل رسید
و باقی سرداران گرفتار شدند و اکثر شیغ بیدریغ گذرانیدند و لشکر
منصور بغنایم موفور و اموال نامحصور گرفتند و بعد از فراغت از کار
قتال و استراحت در ظلال دولت و اقبال ناگاه خبر رسید که
میرزا سلطان محمد رسید و شرح این سخن آنست که چون میرزا
سلطان محمد امیر حاجی محمد را امارت روان فرمود چند روزی بعیش
و عشرت اشتغال نمود و امیر حاجی محمد چند نوبت قاصد فرستاده
بر سبیل عرضه داشت پیغام داد که میرزا ابو القاسم بابر لشکر
بسیار جمع آورده بنده کار از مجال جدال و طاقت مقاومت او نیست اگر
آفتاب عنایت آن حضرت سایهٔ دولت برین ولایت اندازد شاید
که شکوه سلطنت این کار کلی بروجه دلخواه سرانجام سازد و میرزا
سلطان محمد از ولایت طوس نهضت نمود و جمعی دلاوران اختیار
کرده بسرعت تمام ایلغار فرمود و در راه بسیاری از ایشان که جان

پیشتر لشکر از موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد شده و هر کس است
در دامن فرار زده بطرفی بیرون رفت میرزا سلطان محمد چون بلشکر
رسید ساکن داری و تابع ناری ندید بغایت متحیر گردید و خبر یافت که
میرزا علاء الدوله که بجانب گرمسیر رفته بود مراجعت نمود و لشکر بسیار
و سپاه بیشمار باو پیوسته اند میرزا سلطان محمد با مخصوصان مشورت
نموده فرمود که مردم خراسان در اصل خواهان میرزا علاء الدوله اند و
لشکر ما ویران شده و در هراة سلطان گشته مصلحت آنست که ما آوازه
در اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بر سبیل ایلغار بهراة
آمده تخت را در تحت ضبط آورده میرزا سلطان محمد را بسبب این
حوادث در خراسان امکان توقف نمانه امرا خراسان که با او بودند
بمحاصره قلعه عماد فرستاد و همراه سپاه و شمال روبراه عراق نهاد
و چون امراء خراسان بخدمت میرزا ابو القاسم بابر پیوستند همه را
انعام و اکرام و توقیر و احترام فرمود و ولایات برسم سیورغال کرم
نمود و میرزا علاء الدوله که از طرف گرمسیر آمده بود چون خبر یافت که
میرزا سلطان محمد بعراق رفت رایت دولت برافراخت
و خطبهٔ سلطنت در اطراف مملکت انداخت و در دار السلطنه هراة
بخاطر جمع اقامت نمود و بدولت و سعادت روزی چند در آن خطه بود
ناگاه ع آوازه در افتاد که بابر آمد ** لشکر طماع ایشان
بل فرع ان بر بوفای مجهول تر از هر طرف رو بگریز آوردند
میرزا علاء الدوله حصار اختیار الدین را به مولانا نظام الدین احمد
بیول داد و روی بجانب ولایت بلخ و شبرغان نهاد و آنجا
سپاه فراوان جمع آورده عازم تسخیر دار الملک سمرقند شد که بعد
از قتل میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان عبد الله شیرازی برآنجا



چون آفتاب غلبت او بر چهره احوال میرزا الغ بیگ تافت و کوکب [illegible] در دار الامارة هرات مقام و آرام یافت ذکر احوال مملکت ماوراء النهر و قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا سلطان عبد الله [illegible] تشرف عرض یافت که
میرزا عبد اللطیف در ممالک ماوراء النهر پادشاه شد و قرب شش ماه [illegible]
در میدان سلطنت جولان داد و متابعت خلفا کرده بنفس خویش در روز جمعه [illegible]
خطبه قیام نمود و رعیت را رعایت تمام فرمود اما جمیع امرا و اکابر سمرقند
از گفتار و کردار او مجروح و افگار بودند و حرمت پدران نمیداشت و هر حرمت
بر جوانان گناه میپنداشت تا زبان حال بمضمون مقال که من لم یوقر
کبیرنا و لم یرحم صغیرنا فلیس منا از کمون ضمایر [illegible] کبار
و صغار آن فرخنده دیار در سخن آمد بغایت متکبر و جبار و متهور و قهار
بود و از فرط سیاست و قساوت قلب که بر مزاج او استیلا داشت هر چند
قضیه صعب واقع شدی هیچکس را عرصه آن نبود که عرضه دارد و حاوی اوراق
از معتبری که بقول واثق است نقل میکند که در ایامی که جهت تدبیر قتل او
مجالس انعقاد می یافت و من چنان محرم بودم که این سخن با وی میتوانستم
گفت از وهم آنکه بر من غضب خواهد فرمود و بیم کشتن بود هیچ عرضی
نرسانیدم و هر پادشاه که تندخوی و تنگ بار باشد و مردم از خشم او
ترسان و از قهر او هراسان هر آینه خللهای عظیم بمبانی مملکت راه یابد
و ضررهای قوی در قواعد دین و دولت ظاهر شود القصه بسبب این افعال [illegible]
خواطر و ضمایر اعاظم و اکابر یکبارگی از او رمیده شد و ترک و تاجیک
با یکدیگر همداستان شده انجمنها ساختند و طرحها انداختند عاقبت قرعه
سلطنت آن دیار بنام میرزا سلطان عبد الله قرار دادند و جمعی از
اشرار متعین شدند که هر جا فرصت یابند دست بردی نمایند تا شب
بیست و ششم ماه ربیع الاول آن بد فرجام فرصت یافته خدنگ غدر

میل نمود و در خدمت صحبت ایشان در کمال نیازمندی و احترام بود و در شب واقعه
میرزا عبد اللطیف امرا و اکابر سمرقند میرزا سلطان عبد الله را به
پادشاهی برداشتند و مجموع متفق الکلمه خواطر و ضمایر بر تنظیم مصالح مملکت گماشتند
و روز جمعه سکه و خطبه بنام او تازه و بلند آوازه شد و در همین روز میرزا
سلطان ابو سعید در بخارا خروج کرد و خلقی بسیار در ظل رایت آفتاب
آیات او جمع آمدند و داروغه و امرای بخارا [illegible] از بیم قهر جهانسوز
میرزا عبد اللطیف او را گرفتند و در مضیق تنگنای زندان خذلان و محبس
ناکامی [illegible] محبوس و مقید ساختند و نمیدانستند که آفتاب بگل
نمی اندایند و آهن بدندان نمی خایند جمعی [illegible] تیره رای باقتضای خباثت
نفس و [illegible] طبع محو آنستند که نور آلهی که از جبین مبارکش
لمعان اقبال تابان بود بظلمت حبس بپوشند یریدون لیطفئوا
نور الله و از آن غافل شدند که باد در قفس [illegible] میزنند و کوه بناخن میکنند
یوسف را که عزیز مصر سلطنت میباید بود از کید اخوان و قید زلیخا چه زیان
و سلیمان را که بر جن و انس فرمان باید راند از غدر عفاریت و مکر
طواغیت چه نقصان بیت [illegible] در حصار
سوی جان پرور [illegible] طبیب جان افزای او آری آفتاب عالمتاب بعد از
ظلمت شب دیجور جهان منور طلعت روشن سازد و بدر جهان افروز بعد از
محاق جگر سوز چشم و چراغ آفاق شود و از خار گل و لطافت اعتدال بهار
در قفای محنت سرمای دی و زحمت انواع خار نماید و کار فرو بسته غنچه
دلتنگ [illegible] انتظار [illegible]
[illegible] شرف [illegible] سلاطین و ملک عالم [illegible]
[illegible]
پادشاهان کی رسد ع گنج با مار است و گل با خار و مستی با خمار القصه

زندانی



و کردان شده بودند بسبب قتل امیرزاده ابراهیم ابن که تیمور کردار ایام
ملتجی شده بود و بس میرزا علاءالدوله جمع آمدند و عزم تسخیر سمرقند نمود
و چون میرزا سلطان عبدالله برین احوال وقوف یافت عنان دولت
باطراف ولایت کش و شهر سبز تافت و چون آن دو پادشاه از عزیمت
یکدیگر آگاه گردانیدند دو بساط تقابل ریختند و هر دو پادشاه بالملان
بیلقین و بیادگان فرزین فن اسب تیز رو برانگیختند و رکاب عالی حرکت
دادند و رخ بسوی خانهٔ خویش نهادند میرزا سلطان عبدالله در
غایت غفلت در سمرقند فردوس مانند فرود آمد و میرزا علاءالدوله از
جیحون گذشته در بلخ لوای سلطنت برافراخت و سپاهی که سواحل جیحون
و اطراف کوه و هامون از آن گروه ستوه آمد مرتب ساخت

ذکر عزیمت میرزا ابوالقاسم بابر بطرف ولایت بلخ و بدخشان و شرح آن

میرزا ابوالقاسم بابر چون از معاودت میرزا
علاءالدوله بجانب ولایت بلخ وقوف یافت رایت عزیمت بصوب
آن ولایت برافراخت و با لشکری که غبار مواکب آن سر بر اوج
سماک افراخته بود و نعال مراکب پس رخنه در پشت [illegible] انداخته
روان شد بیت بسته گرد موکبش صد پرده بر روی سماک
کرده نعل مرکبش صد رخنه در پشت سمک و با آنکه شدت
سرما دران مرتبه بود که دست از کار و پا از رفتار و زبان از گفتار
عاجز و قاصر می‌نمود میرزا ابوالقاسم بابر اصلا بحدت سرما و برودت
هوا التفات نفرمود و مهتر اویس بیک را در قلعهٔ اختیارالدین
برسم کوتوالی گذاشت و جمعی امرا محافظت شهر باز داشت و موکب
منصور منازل و مراحل طی می‌نمود تا در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود
و میرزا علاءالدوله بطرف ولایت طالقان و کوهستان بدخشان

اورا و بو عذر از راه برده داعیه سرکشی پیدا کرد و قلعه را مضبوط
ساخت و طشتهای کمرهای منارهای مدرسه و خانقاه خاقان سعید
را بتوهم آنکه سرکوب حصارست انداخت و باغ و کردر باغ شهر بر
طرف حصار بود بهمین توهم برید و هرجه در ناحیهٔ قلعه داری تواند
بود بر فاق آن رسید و دست تطاول بتعذیب عباد و تخریب
بقاع و بلاد دراز کرد و پیش گرفت فساد و بیداد باز نهاد و روی
بطرفی بنی و عدوان آورد میرزا ابوالقاسم بابر اهل حصار استماع نموده
متوجه هرات شد [illegible] و در باغ سفید نزول فرمود
و کمند اندیشه بر کنگرهٔ تسخیر حصار اختیارالدین انداخت و در تسخیر
آن اسباب استخلاص مرتب ساخت و یکی از محرمان را پیش اویس فرستاد
و پیغام داد که باید اصلا بیرون نیاید که من خواهم آمد و شبی من حیث
لا یشعر شهر آمده بیشتر اهل بازار را بقلعه روان فرمود و لختی از
مردان مرد جمعی بام دیگر دو دلاوران بهانه آنکه میرزا خبر رسید بقلعه درآمدند
و اویس برسم استقبال بر سر قلعه فرود آمد از دلاوران لشکر منصور
شیخ منصور پیش از همه با اویس رسیده در یکدیگر آویختند و جراحت یکدیگر
را زخمهای کاری زده هلاک شدند و بهادران دیگر اویس را از قلعه
بیرون آورده بخواری و زاری بر خاک هلاک انداختند و بعد از
دو سه روز نوکران او قلعه را تسلیم کردند و درین اثنا از مخصوصان
میرزا علاءالدوله جهرۀ آمده عرضه داشت که خدمت پادشاه نزدیک
شهر آمده در دامن کوه کازرگاه غایب شد میرزا ابوالقاسم بابر
تفحص نموده در وثاق اسکندر بیک او را یافتند و جواهر قیمتی مثل
لعل بورک و توه کوزی و شاه منصوری و غیر آن که جوهریان
جهان از قیمت یکی عاجز شوند همراه او بود میرزا ابوالقاسم بابر او را



فرمود و قدر دولت و سلطنت دانسته غایت عدالت بظهور آورد
و در جمیع امور طریق نصفت و شیوه مروت مسلوک میداشت و شرح
این سخن آنست که از زمانی که میرزا سلطان ابوسعید در نواحی سمرقند
با میرزا سلطان عبدالله مصاف داشته عنان اران معرکه جنگ بر
تافت و با جمعی از میدان بیرون رفت روی توجه توکل بر حضرت
خالق جزو و کل آورده عزم رحیل و قوت او نیاهی نداشت و حمایت
اضداد و معاونت اجناد بادمی ندانست و بوفور درست و یقین
صادق بازمره که دست اعتصام در فتراک دولت او استوار داشتند
و دامن رجا بر جهان افشانده روزگار میگذرانید و ممکن را با الطاف
ربانی و عنایات یزدانی مستظهر میگردانید گاهی چون باد در صحرا
و دشت میگذشت و گاهی مانند ابر در دریا و کوه در می نوشت
و چون هلال دولت او با آنچه بعد از محاق اختفا بیرون خرامیده بود
و روز بروز بر مصاعد بروز ترقی میکرد و دم بدم در منازل شرف ارتفاع
می یافت لاجرم در دیده کوتاه نظران ضعیف و نحیف می نمود و در
نظر اهل بصیرت روز بروز می آمد و می دانستند که عن قریب متلالی آفتاب
دیگر در شهور و ایام نور بخش ظلام خواهد گشت و عرصه آفاق بجمال جهان
آرای خود منور خواهد ساخت و آفتاب وار یک سواره ملک جهان گرفتن
شیوه اوست آسمان کردار یک تنه بر عالم استیلا یافتن کمترین شیوه او
تا محکمه وقتی در اطراف آن ممالک بجستجو سرگردان بود تا بعد کسی بسر میبرد
تا عاقبت در بلاد ترکستان شهر یسی را بدست آورد و چند روزی
آن بلده را محل اقامت فرمود و از روحانیت سلطان سید احمد
یسوی قدس سره که در آن بلده آسوده بود استمداد نمود میرزا
سلطان عبدالله چون ازین حال آگاه شد باستعداد سپاه

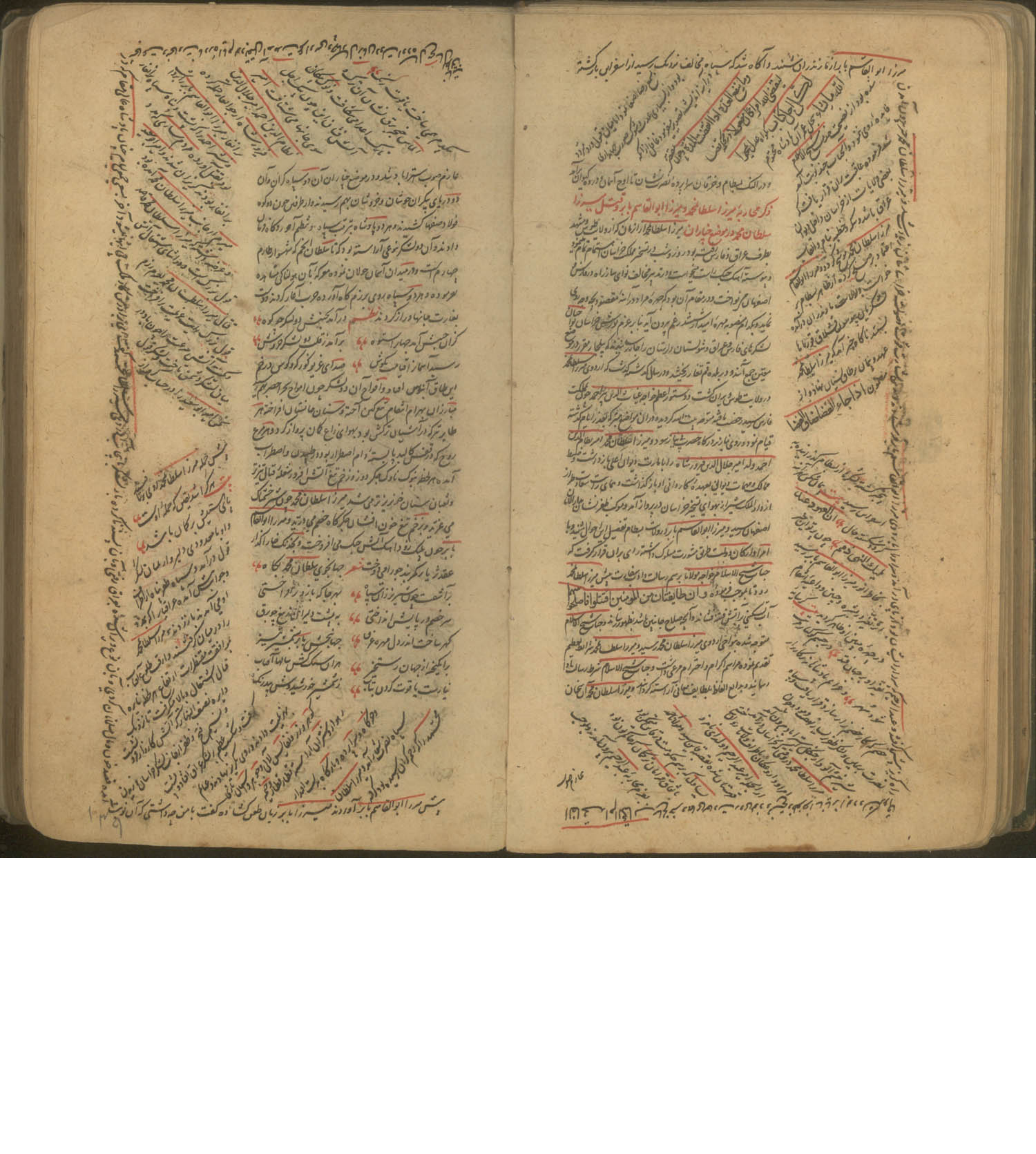
روی هزیمت بصوب سمرقند نهادند **شعر** سراسیمگی در کشش تاخته
ز رخت خود خانه پرداخته — در آن وادی از دشمنان کس نماند
وگر ماند جز خود کرکس نماند — چو خصمان گرفتار خواری شدند
بسی در میان زینهاری شدند — جمعی که توانستند بانواع زحمت
بسمرقند رفته و فوجی زینهار خواسته در سلک خدام انتظام
یافتند و عنان سپاه در دست اقتدار سپاه نصرت شعار افتاد
و بحقیقت آن روز اسباب پادشاهی حضرت خلافت پناهی درست
در هم داد و روز بروز انوار دولت و آثار سعادت روی در
ازدیاد نهاد و چون سپاه سمرقند شکسته و بسته و مجروح و خسته بسمرقند
رسیدند و شرح واقعه بموقف عرض رسانیدند میرزا سلطان عبدالله
بترتیب اسباب حرب و تجمل آلات طعن و ضرب فرمان داد و ابواب
خزاین بر روی امید جهانیان گشاد و لشکری عظیم مرتب ساخت و رایت
جدال و قتال برافراخت و از دار السلطنه سمرقند بجانب شاهرخیه
نهضت فرمود و آوازه سپاه مخالف از آن طرف بود و از آن
طرف میرزا سلطان ابوسعید ارکان دولت و اعیان حضرت
را حاضر ساخته مشورت فرمود و گفت عزم از توکل بر حضرت آفریدگار
و ضرب شمشیر آبدار تدبیری نیست فتوری و قصوری در عزایم راه
نباید داد و دل بعنایات الهی مستظهر باید داشت و یقین دانست
که در هیچ کوششی اگر کفایت و کلاه آهو را شیری تمام چون
این سخن دلپذیر بمقربان نظر برداخت خواطر و ضمایر دولتخواهان
را بفتح و ظفر مستوثق ساخت و درین اثنا مقربی از بندگانی که
بموقف عرض رسانید که پادشاه اوزبک ابوالخیر خان بجهت
که در مقام اخلاص طریق اختصاص مسلوک میدارد و خود را در

میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان عبدالله و ظفر یافتن حضرت خلافت



کراکب نوادان لوا آفتاب در ذره اندیشه نمود و هنگام آنکه سورت
صیف از حدت سیف نشان میداد و حرارت خورشید با تیغ جهانسوز
اساس آتش پرستی می‌نهاد و هوا از شدت گرما کره زمین را کوره
آتشین ساخت و شمشیر در ایام از حرارت حرور چون موم میگداخت
جوشن بر تن دلیران از تاب آفتاب بر می‌افروخت و مرد جنگی در میان
زره و خفتان می‌سوخت در چنین وقتی میرزا سلطان ابوسعید کریم
آتش بار و مرکب باد رفتار او چون مهر سپهر جهانگشا و بیقرار بود
باتفاق ابوالخیرخان عزم تسخیر سمرقند فرمود و از جانب سکند و جخند بالا گذری
فزون از چون و چند نهضت نمود و چون صحرا از برق ریگ واقع بود
و لشکر مظفر لوا از گرمای آن صحرا اضطرابی نمود خان جمعی مردم
اوزبک را فرمود که سنگ یده را در عمل آرند و اوزبکان موجب
فرموده عمل نمودند و آثار خاصیت آن که از بدایع صنایع آفریدگار
و آن تغیر هوا و ابر و برف و باران و سرماست بظهور آوردند و دو
هوا فی الحال متغیر شد که حجاب سحاب مانع فروغ آفتاب آمد و رعد غریدن
و برق جستن گرفت و از سرما و برف و باران طوفان در جهان ظاهر گشت
نظم رفت وارد فتان آینه پیل دمان ◆ ...
... ◆ آتش زکام خود برون ...
... ◆ باران چو تیزی ...
و بارندگی و سرما بنوعی شد که جمعی مردم خراسان که از سنگ یده واقف
نبودند حتی از آن حال تعجب نمودند القصه موکب همایون بطالع فرخنده
و اختر رهنمون نزدیک قریه شیراز که در شمال جانب بخارا و کنار
سمرقند واقع است رسید و از آن زمان که آوازه عزیمت حضرت اعلی
بجانب سمرقند منتشر شد فوج فوج از لشکر و سپاه میرزا سلطان عبدالله

شعر شکرنا ان الشکر لله طاعة ◆ ومن شکر المعروف فالله زائده
و سپاه ظفر شعار غنیمت بسیار یافت و غارت و تاراج هر محتاج را غنی
و هر غنی را محتاج ساخت نظم ز بس غارت آوردن از بهر شاه ◆ غنیمت بگنجید
در لشکرگاه ◆ همه روی صحرا پر از خواسته ◆ بگنجینه و گوهر آراسته ◆
و چون خبر فتح بسمرقند رسید جناب شیخ الاسلام الاعظم سلطان علماء العالم
برهان الدین خواجه مولانا سلمه الله و ابقاه که در جانب میرزا سلطان
عبدالله کمال اخلاص بظهور آورده بود غلوی عظیم داشت قاصد بخراسان
و میرزا سلطان ابوسعید رایت سلطنت و علم نصرت را افراخت
و آوازه این فتح همایون در گنبد گردون و اطراف ربع مسکون انداخت
و چون بر سریر سلطنت مستقر خلافت تمکن یافت و انوار آفتاب عنایات
او بر وجنات کائنات تافت جهانیان در طلعت همایون او شمائل
فرزندانی و دلایل صاحبقرانی مشاهده نمودند و قواعد جهانگشایی و آیین
فرمانروایی معاینه دیدند و اکابر آن دیار بعز اسم سازو نثار باز آرزدند
و خطبه و سکه بزیور نام و زینت القاب همایون موشح گردانیدند و
آن حضرت ابواب معدلت بر روی عالمیان بازگشاد و جهانیان را در
ظلال آفتاب دولت و اقبال ملجأ و مأوی داد و دور قاصی و دانی
و اقاصی در قبضه اقتدار استقرار یافت و عامه و خاصه ممالک در سلک
انتظام قرار گرفت و اول مهمی که تدبیر آن السعادت پادشاهانه
فرمود و نزد ارباب بصیرت بغایت مستحسن نمود حکم قصاص قاتلان
میرزا عبداللطیف بود که ایشان را گرفته فرمود تا در همان محل که قصد
شاهزاده کرده بودند کشته شدند و سوختند شعر کسی کو ستم خیزد از نام
بدین روز باشد سرانجام او ◆ نبخشود هرگز خداوند کس
بر آن بنده کو شد خداوندکش ◆ و ابوالخیرخان که چون فتح ظفر



و در الکه استحکام و خوقان سراپرده نصرتشان تا اوج آسمان و در و کیوان برآمد

ذکر محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر و قتل میرزا سلطان محمد در موضع چناران

میرزا سلطان محمد از زمان که از ولایت طوس و مشهد بطرف عراق و فارس رفته بود روز و شب در تسخیر ممالک خراسان اهتمام تمام می‌نمود و پیوسته آهنگ جنگ رایات می‌خواست و از غدر مخالف نوای ساز راه در فارس و اصفهان می‌نواخت و در مقام آن بود که صرصر مراد در آتش مقصود وجه بدی نماید و بکام منصوبه مهره امید از ششدر رغم بیرون آید بنابر عزم لشکر خراسان [illegible] لشکرهای فارس و عراق و شولستان و لرستان را جابجا بنفاذ [illegible] مقرر در موضع معین جمع آمدند و در بلده قم نقاره رحیل بنواختند و در سالی که [illegible] اردوی میرزا سلطان محمد در ولایت طوس و پیران گشت و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی مملکت [illegible]



درزمان خاقان سعید و پنج سال کاستقلال بعد از آنحضرت و نعش او را در
دار السلطنه هراة بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبد خوابگاه پدر او
میرزا بایسنغر دفن کردند بیت بجاه ار چه بر آسمان رخت برد
بچاه لحد عاقبت رخت برد ❊ و از غرایب اتفاقات آنکه چون محرم
از شعله آه سوزان از سینه می انگیخت و سیل اشک از دیده گریان میریخت تا بعد
از دو سه روز با هزار درد و سوز از تلخی هجران جان شیرین را افشاند و در
جهان نام نیکی جز و ده اروپا یادگار نماند بیت جان فدای دوست کن
کم زان زن هندو نه ❊ کز وفای شود در آتش شعله سوز خویش او
میرزا ابو القاسم بابر بر فتح نامه از شکر مواهب پروردگار بظهور آورده سرعان
باطراف ممالک دوانید و صدای این بشارت بمسامع جهانیان رسانید
و چون خاطر از جانب میرزا سلطان محمد جمع ساخت بر تو اندیشه بر قضیه
میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله که همراه او مقیدی بود
چشم او را حکم میل کشیدن فرمود شعر کرت در سینه چشمی
هست روشن ❊ بعبرت بین درین پیروزه گلشن ❊ چنان چشمی که از بر
بندی ریش ❊ چگونه تاب سیل آرد چند بش ❊ بی حکم قضا شد در تقدیر
بود ❊ اذا جاء القضاء عمی البصر بود ❊ حکم آسمانی عالم بر جهان بین
او تیره و تاریک گردانید و زبان حال آن ستم رسیده نحوی این مقال
بآهی چون با وج سپهر برین برسانید شعر تا چرخ مرا امید کامی برخواست
دل از سر کار این جهانی برخواست ❊ چون چشم مرادت قضا میل کشید
فریاد ز عالم جوانی برخواست ❊ ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار میرزا ابو القاسم بابر هر چند عالمیان را فنون انعام و اکرام
بهره مند گردانید و در ذات مبارکش کرمی جبلی و سخای غریزی بود دخور رسید
مروت از مشرق همت او طالع و ساطع می شد و اجرام علوی نسبت یافت

بیرون افتاد چه عبور سلاطین مدار بران راه کم اتفاق افتاده باشد
و دیگر چون میرزا جهانشاه بر کمان شنید که سپاه ظفر پناه از ان راه
عازم عراق گردید بر ضعف حال لشکر منصور استدلال نمود و دیگر درستی
که واقعه میرزا سلطان محمد واقع شد شرح واقعه بصورت مکتوب زده بجانب
آذربایجان ارسال نمودند و این معنی مؤکد استدلال میرزا جهانشاه گرچه
مناسب طنطنه سلطنت آن بود که فرمان جهان مطاع بصورت نشان
بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یافت که بدستور زمان حضرت خاقان سعید
باید که باج و خراج ولایت آذربایجان را از عامره فرستد و سکه و
خطبه بنام و القاب همایون توشیح دارد والا هر چند لنخود بستد حاکم
میرزا سلطان محمد نوشت و شرح آن گذشت تا از تزلزل در اساس مکنت
او اشادی ورد صحبت قاصدان خدمات شایسته بدرگاه عالم پناه فرستادی
القصه چون موکب همایون بظاهر بلده توون رسید غله در ان
ولایت نایافت بود و رعایا غله را با جنید غلا نهان مید اشتند
و کلانتران رعیت بریزه را بفروختن نمی گذاشتند میرزا ابو القاسم
بابر فرمود که هر جا غله باشند تصرف نمایند و لشکریان بهانه در
هر خانه هر چه یافتند بردند و از غارت و تاراج چیزی باقی نگذاشتند
آنچه بر راه بود غارت کرد ❊ و آنچه در راه بود هم رو داشت
و موکب همایون از بلده توون نهضت نموده و منازل و مراحل نموده
بدار العباده یزد فرود آمد سادات و قضات و اکابر و اشراف
و حشم و بیدرآفاق از اطراف ممالک فارس و عراق صدای تهنیت و مبارکباد
باوج ایوان سپهر شدا و رسانیدند و تحفه های شنیدیده نامحدود نش
درجراید نگاهبان ثبت و مقرر گردانیدند و از امرا امیر میرزا
سلطان محمد اولاد امیر جلال الدین و درشاه امیر نظام الدین احمد



ازانجمله ساوه را با امیر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و بلده قم را بجهت برادر او امیر درویش علی بازگذاشت و ایشان ازراه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخ علی رعایا را بمطالبات عنیف تکلیف نموده کار رای بقاعده فرمود و رعایا چاره جوی شده بجماعت ترکمه که دران نواحی بودند التجا نمودند و ترکمه ناگهان بر سر امیر شیخ علی تاختند و او را گرفته بجانب میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که در حقیقت کلید ملک عراق است در قبضه تصرف ترکمانان آمده ارزدی تسلط و تغلب عازم بلده قم شدند و امیر درویش علی با مردم قم با آنکه مواد معاش او بقاعده نمود و ترکمانان غلبه کرده هر روز دایره محاصره تنگ

و میرزا ابوالقاسم بابر مدت چهار ماه بر سریر سلطنت فارس بدولت و اقبال گذرانید و دران اثنا امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر ترکمان بدرگاه سلاطین پناه میرزا ابوالقاسم بابر آمد و بحسن اکرام و لطف انعام احترام یافت درخلال این احوال بمسامع جلال رسید که ترکمه شهر ساوه را گرفته عازم تسخیر بلده قم شده اند و الحاله هذه بمحاصره مشغول اند میرزا ابوالقاسم بابر امرا و کبار و بهادران نامدار نامزد اصفهان فرمود و مملکت فارس را به نواب معزالدین میرزا سلطان سنجر اختصاص نموده از گلشن شیراز که مسند اعزاز پادشاهان آن ملک است بصوب اصفهان روان شد و در اثنای راه از جانب خراسان ایلچی رسیده عرضه داشت رسانید که در هراة فتنه عظیم ظاهر شده و میرزا علاء الدوله خروج کرده و خلق تمام باو جمع آمده و شرح این حکایت آنست که در ان زمان که چشم میرزا علاء الدوله را میل کشیدند چشم او بکلی نابینا نشد و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس آمده شرایط زیارت بجای آورد و روی نیاز بر خاک راه آن قبر و بارگاه مالید و آب دیده عقیده بدیده شفا دیده میل کشیده طلبید و از روح مطهر و قالب منور حضرت

امیرزاده اویس ترخان از جانب ولایت فراه و امیر پیر درویش هزارسپی از طرف بلخ و امیر خلیل از ولایت مرو و ماخان که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد این امرا بموجب اجازت بولایات سیورغال خود رفته بودند چون خبر خروج میرزا علاء الدوله شنیدند یکبار عازم هراة گردیدند و سابق بر همه امیر پیر درویش بحوالی شهر آمد و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بسلامت بیرون رفت و لشکر او بیکبارگی پریشان شدند و باقی امرا بهراة رسیده و امیر پیر درویش آن مهم را کفایت کرده بود امرا صورت واقعه بجانب عراق فرستادند و عرضه داشتند که اگرچه میرزا علاء الدوله دران شده از بیرون رفت اما خاطر از طرف او تمام جمع نیست اگر آن حضرت عنان عاطفت باینجانب معطوف سازند حاکمند میرزا ابوالقاسم بابر چون رقضایا خراسان و تزلزل وقت مجال توقف محال دید و مهم خراسان اهم دانسته از موضع کوشک زر که میانه راه شیراز و اصفهانست بخشنبه شانزدهم رجب بسرعت تمام متوجه خراسان شد و در دیت و یزد نزول اجلال فرمود و با جناب فضایلمآب مولانا شرف الدین علی الیزدی قدس سره ملاقات کرده از صحبت شریف او بهره مند گشت و طرفی سطور دران مجلس انس بحضور فوایده و لطایف ظرایف مستفید آمد و در وقتی که حاوی اوراق براه عراق میمود جناب اخوی مولانا شرف الدین عبدالقهار رحمه الله در رباعی در تاریخ فتح عراق فرموده همراه بنده روان داشته بود در باب عبد الله ابیات

رباعی

ای شاه زمانه خسرو ملک ستان ❊ حکم تو چو حکم قضا در همه آفاق روان ❊ بر عمر تو دوام ملکت دلیل ❊ امسال که تاریخ سند شش بابر خان

رباعی

شاها چو عراق فتح بادت آفاق ❊ شاهان جهان بخدمتت بسته نطاق ❊ هم فتح عراق لایق تاریخ آمد ❊ یکبار دوم روی دولت از فتح عراق ❊ و از غرایب اتفاقات آنکه جناب فضایلمآب مولانا شرف الدین علی الیزدی عدد حروف بابرخان را نظم کرده بحساب سال گذرانید

۸۵۶



واحوال ممالک فارس وعراق وشرح استیلاء ترکمان بعرض رسانید وبیان آن سخنان
از روی اجمال آنست که چون لشکر ترکمان ساوه را گرفته عازم قم شدند اهالی قم مدتی
شهر را نگاه داشته در محافظت آن سعی واجتهاد نمودند عاقبت جمعی غدار [illegible]
ترکمانرا یار شده شهر را بدست داده ترکمان در شهر ریختند و [illegible]
برانگیختند وچون مردم قلعه نهایت کم بود غیر تسلیم قلعه چاره نمی نمود اهالی قلعه امان
خواسته ترکمان امان نامه نوشته رعایا ایمن شدند وشهر قم در تصرف ترکمان آمد
واز مردم ترکمان لشکر گران عازم اصفهان شد ورئیس قطب الدین [illegible]
محمود حیدر وبعضی اکابر [illegible] با ترکمان [illegible] اصفهان را
بدست دادند وابواب محنت وبلا بر روی روزگار خود گشادند ومردم میرزا
ابوالقاسم بابر روی بصوب خراسان نهادند وامیرزاده بربوداق گرفتار شد
اولاد میرزا جهانشاه بود بعزم تسخیر شیراز توجه نمود ومیرزا سلطان [illegible]
از غیبت او وقوف یافته عنان یکجهتی بجانب خراسان تافت
ومجموع ممالک عراق وفارس محکوم فرمان پادشاه ترکمان شد وچند گاه اهالی
ابرقوه بصیانت حصار وآوازه عزیمت میرزا ابوالقاسم بابر امیدوار بوده
از متابعت فرمان ترکمان سر باز زدند ومدتی آتش حرب وقتال التهاب واشتعال
داشت ولشکر ترکمان دست از محاصره وحرب باز نمیداشتند تا عاقبت
رعایا بیچاره بجنگ آمده وبا کمال قضا وقدر ودولت فرسای خوف وخطر گشتند
وبلا غلا وقحطی [illegible] نازل شد نان چنان عزیز بود که جان [illegible]
در طلب آن بلب میرسید ودولت نان نمی رسید وفرومایگان شهر ودرمایگان
زنان قهر در آن محنت وبلا وشدت وعنا روزگار بسر میگذرانیدند وچون
در شهر وقلعه ذخیره بکلی منقطع شد رعایا امان وزینهار طلبیده بیرون آمدند
ولشکر ترکمان بشهر درآمده دست غارت برآوردند وخلق بسیار بقتل آمد
وحصار وبرج وبارو با زمین برابر [illegible] القصه مجموع ممالک عراق وفارس

اصفهان مراودتی بودند وبالتفات خاطر خاص توسل مینمودند وجناب
شیخ الاسلام [illegible] ایام وملاذ خواص وعوام بود ودر انجاح مقاصد خلایق
غایت اجتهاد وبذل میسور مینمود ودست تسلط ظلمه از گریبان عجزه کوتاه داشت
ونقش حسن عدالت بر لوح خاطر حکام اسلام [illegible]
بوده وتحفه وهدایه از کسی قبول نفرمود ودر اواخر عمر [illegible]
بجا آورد وفی الجمله چون جناب مغفرت مآب از عالم اسباب بجوار رحمت ملک
وهاب رفت میرزا ابوالقاسم بابر قریه [illegible] وقف فرموده
اولاد میر جلال الدین فیروز کاریزی [illegible]
کردند وجناب اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ وفات
حضرت قدس منزلت فرموده نظم قدوة العارفین امام تقی
قطب اقطاب شیخ عمر [illegible] سوی فردوس
[illegible] در سماوات غلغلی افتاد چون بکروبیان رسید خبر
برتر از سدره بارگاه زدند [illegible]
[illegible] قطب اهل کشف عمر وجناب شریعت مآب قاضی قضات الاسلام [illegible]
ولد والامام قاضی قطب الدین [illegible] هم در این ماه وفات یافت ودر تاریخ
وفات او جناب اخوی گوید [illegible]
امام امام [illegible] وفات [illegible] الاسلام
[illegible] وفات النبی علیه السلام [illegible]
اعظم سلطان الاعاظم [illegible] فی العالم خواجه غیاث الدین [illegible]
[illegible] امیرزاده ابوالقاسم بابر
گرفتار شد مبلغ سیصد تومان [illegible]
خواجه مظلوم [illegible] را [illegible] طالب
گشت وبانواع زحمت وملالت شهید شد ودر جوار [illegible]
[illegible] الملة والدین [illegible] که در جانب جنوب [illegible]
[illegible]



امیر جلال الدین اویس ترخان



وامیر نظام الدین احمد وامیر سلطان حسین وامیر خلیل وامیر شیخ
ابوسعید هر امیر عالی جناب بطرف [illegible] آب برسم منقلای عزیمت [illegible]
وامرا فرمان اعلی [illegible] عزیمت نموده [illegible] ظفر نشان
متعاقب ایشان روان شد و غره رمضان از معبر [illegible] عبور نمود
و بمعبر اهنک آمده چند روز توقف فرمود و فرمان همایون نفاذ
یافت که اوروق بطرف بالای آب رفته در حدود ولایت ختلان از
معبر [illegible] که آنجا کشتی بی بادبان می توان گذشت گذرند و چند کشتی
در معبر اهنک بر درگاه پادشاه با [illegible] جمع آورده بودند و در
این ولا امیر سلطان برلاس امیر احمد [illegible] که از کبار امرا میرزا
ابوسعید بود گرفته باردوی اعلی آورد و امیر سلطان بعواطف شاهانه
اختصاص یافته در دیوان اعلی متقدم بر تمام امرا گردید امرا که ملازم
رکاب ظفر انتساب بودند جمعی [illegible] کشتی عبور نمودند و آنها که
سال عمر ایشان برگشته بود [illegible] مضمون و کان من
المغرقین صفت ایشان شد درین ولا [illegible] که [illegible]
خاندان از ملوک جهان [illegible] بدولت [illegible] مشرف شد
و بتشریفات خاصه مخصوص گشته بموجب اجازه مراجعت نمود و میرزا
ابوالقاسم بابر بکشتی درآمد [illegible] که [illegible]
دریای [illegible] دریای [illegible] روان شد و ماهی [illegible]
آبی [illegible] و پادشاه ظفر نشان بعد از اندک زمانی چون
قمر از سرطان بسعادت و سلامت بیرون آمد و از آبی دیگر گذشته
[illegible] منزل فرمود و بطالع مسعود در بیابان [illegible] درآمد
و بسیار از مردم [illegible] از جهت نایاب آب [illegible] و میرزا
ابوالقاسم بابر [illegible] فرموده فرمود که شتران [illegible] آب بار کرده
[illegible] از مردم بردند و جمعی که بر طرف هلاک بودند
بموجب ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا [illegible] آب [illegible]

ذکر عرض لشکر فیروزی اثر و احتیاط سپاه ظفر پناه و رسیدن [illegible]

اگر روز که صبح عالم افروز از مطلع سعادت امید [illegible] خنجر سیم آب
بسنگاب درکشید و از لمعان تیغ [illegible] آفاق منور گردید بیت اگر روز [illegible]
ترک سلطان [illegible] زده پای جبین کوه برزد بکوه [illegible] لشکر ظفر شعار و سپاه
نصرت پناه که ارکان زمین از بار اسلحه مواکب ایشان تزلزل پذیرفته بود و
اطراف جهان از [illegible] جنبش می نمود شعر [illegible]
مشرق و مغرب [illegible] همه چون کوه [illegible]
[illegible] بادپای چون آتش [illegible]
بکثرت ستاره [illegible] گشتند [illegible] اعلام شاهی تا اوج
ثریا برآمد ع ای منزل ما [illegible] اوج ثریا و صدای نقاره شاهنشاهی از ایوان
کیوان بگذشت بیت درآمد [illegible] آواز کوس [illegible] فلک [illegible]
[illegible] و بمیدان نهادند [illegible] آراسته ایستادند ع [illegible]
صف برکشیدند [illegible] زبان تیغ [illegible] فتح و نصرت [illegible]
[illegible] روز کارزار [illegible]
[illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] التفات بر سپاه ظفر پناه [illegible]
[illegible] آمد [illegible] جهاندار چون لشکر آماده گشت [illegible]
و از برانغار [illegible] تومان تومان و قشون قشون بنظر التفات احتیاط [illegible]
[illegible] فوج فوج [illegible] عنایت پادشاهانه [illegible] از افتتاح
صباح [illegible] سلطان انجم لوای ضیا برافراشت [illegible]
[illegible] خون آشام بعرض سپاه [illegible] قیام نمود ایشان [illegible] ترتیب
لشکر اهتمام فرموده [illegible] در محل مناسب ایستاده
کورگه و کوس و نقاره [illegible] کرنای [illegible] متوجها بطرف لشکر



از یک سوار و شوار بعبور و مرور می نمود فرهمیسان و اسپان بر یکدیگر افتاده و سم فرقه
یان و ... ایستاده و تیغ بیدریغ در ایشان نهاده کروه انبوه اسیر سرپنجه تقدیر
شدند و بعضی بتیغ قهر تقبیل آمدند و مجبوسان را دست و گردن بسته بقلعه
در آوردند هر دم شهر غلغله و نشاط تا سپهر برین بر آوردند و میرزا سلطان ابو
[illegible] ... و نکهت از امیر خلیل بزبان ... احوال
و جانب ... را رعایت کرده ... جدا باز داشت و باقی مجبوسان را استفسار
احوال ... نمود ... جرات نموده گفت شاید بواسطه
... میان شما برادران صلح و آشتی شود ... سخن موافق ...
... آمده همه را رعایت فرمود و در محافظت مبالغه نمود چون این خبر
بار دوی میرزا ابو القاسم بابر رسید اگر چه اردو ... آمده بود ... میرزا ابو القاسم
بابر ... متغیر نشد **بیت** عالم علوی ... سفلی زیر و بالا گر شود ... کوه و قار
را محل انقلاب ... و روز دیگر چون شیر خشمناک بر وی ... شهر آورد
و در جانب ... سرا بر ده و بارکاه ... بر آمده و هم از گرد راه
که هر دم هنوز ... مشغول بودند آتش پیکار زبانه زدن گرفت
و شرار کارزار شعله بر افروخت و در صدمه اولی از طرفین یک دست برد
بهادران ... نمودند و کوشش مردانه کردند و حاجی خلیل ولد امیر علاء الدین ... اول را
زخمی عظیم بر روی رسید و از پهلوانان که در آن معرکه آثار شجاعت بظهور آورد
مبارز الدین پهلوان حسین دیوانه که چون پلنگ خشمناک خلقی بر خاک هلاک
انداخت و چون شیر ژیان کار مخالفان بشمشیر دو روی بکردی ... ساخت
و چون سلطان کواکب سپاه از بیم آن رزمگاه بحصار مغرب در آمد از طرفین
عنان باز کشیدند **مصرع** ... که خویش افتد باز ... و دیگر روز خورشید جهانسوز
بیت ز جیب افق تیغ بیرون کشید ... ز خون کشید ...
میرزا ابو القاسم بابر صفها کشیده سر از ... انداخت و از صدمت آن غضنفر

غطریف کشتی که خلقت ... آمد میرزا سلطان ابو سعید چون از کمای
احوال آگاهی یافت ... خواجه ... خواست در آن زمان که هنوز
بر سریر سلطنت استقرار نیافته بود و در اطراف آن ولایت از باطن
اهل معنی استمداد می نمود روزی بشرف صحبت و سعادت ملازمت حضرت
ولایت منقبت ارشاد منزلت خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله و ابقاه ...
شد و آنحضرت نفسهای نیکو رانده و اجرای سلطنت جهان در خاطر هایون
نشانده و میرزا سلطان ابو سعید ... خود را ... آنحضرت ... است
و خلاف اشارت اگر چه ممکن نبودی نمی توانست در این وقت که از توجه میرزا ابو القاسم
بابر آگاهی یافت در خلوت ... شریف آنحضرت شتافت و حل این قضیه
مشکل ... التماس و استکشاف نمود و چون لشکر را بزودی
اجازت یافته بمساکن خود رفته بودند و از جهت اخبار سپاه خراسان
آسان مراجعت ... اکابر و اشراف ... و اصناف و ارباب و
کلانتران محلات و رعایا و نواحی ... فریاد و فغان بر داشته استغاثت
پیش حضرت خواجه بردند ... گفتند که اگر شش ماه یا یک سال شهر
نگاه باید داشت قلعه ... از جهات باقی باشد ...
... حضرت خواجه بر ایشان آفرین گفته فرمود که شهر و حصار
... و دل بر کرم آفریدگار بندند و میرزا سلطان ابو سعید که ... طرف ترکستان
فرموده بود ... و مصلحت دید خواجه ... آن عزیمت نموده و فرمود که
رعیت از مسافت پنج شش فرسنگ هر کرا استطاعت باشد بشهر آید و
باقی از اطراف ... و ولایتهای دور روند و مجموع بموجب فرموده
عمل نمودند و میرزا سلطان ابو سعید مقرر فرمود که در هر کنگره سه کس واقف
باشند یک ترک دو تاجیک و در هر برج خم آب ... روغن و هیزم
بسیار ... تا در وقت اشتعال آتش قتال روغن داغ و آب



و آتش پیکار رزم خواهان برافروخت که از شدت حرارت آن دل بر [illegible] می سوخت و پهلوانان
از طرفین تیرباران کردند بیت از بس تیر کز شست پرواز کرد ؛ تنی را ز پیوند جان باز کرد
و شب هنگام بیت که در پرده شام رفت آفتاب ؛ سر روز روشن درآمد بخواب ؛ هر دو طرف رایت حزم و احتیاط برافراشتند و تا روز پاسی [illegible]
روز دیگر که شهسوار پردل پیروز جنگ مهر بعزم تسخیر قلعه و حصار سپهر رایات
نصرت آیات برافراخت و تیغ شعاع عالم افروز [illegible] آفاق منور ساخت
بیت اگر باره چند هر دو سپاه ؛ کشیدند کوه و جبل زیر ماه ؛ از عکس سنان آبدار
و از شعله شمشیر آتشبار زمین چو کوه لاله زار شد و از زخم نعل تکاوران دجله
گرزگران میدان پیکار [illegible] لشکر خراسان همه اژدهای پیچان [illegible]
هیجا و نهنگ [illegible] آهنگ در دریای [illegible] اژدها سانی بدست قهر توان
گرفته و نوک پیکان آتش افشان [illegible] آب داده [illegible] خندق
[illegible] دروازه آهنین گشاده شد و لشکر شیر [illegible] تن سرتاپای [illegible] پولاد
آهن بیرون آمدند و از هر دو طرف جوش و خروش برآوردند [illegible] شمشیر آبدار [illegible]
[illegible] رنگ یاقوت رمانی گرفت [illegible] نگار [illegible] بدخشانی [illegible]
چنین بود تا روز بیگاه گشت ؛ [illegible] خورشید عالم افروز [illegible]
[illegible] دو سپاه [illegible] خراسان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بیرون آمد [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] از هر دو طرف [illegible]
[illegible] بیت چو حقی [illegible] تیغ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] و از [illegible] برابر شد [illegible]
[illegible] برآمد [illegible] رسید بیت فرو رفت و بر رفت
روز [illegible] بجای [illegible] خون و برماه کرد ؛ [illegible]

و امیر ابوالحسن ترخان و امیر حسن علی و امیر بهلول [illegible] نمودند و مردم شهر [illegible]
و باقی امرا [illegible] رسیده با مرا که در پی ایشان می رفتند رسیدند و از طرفین اظهار جلادت و [illegible]
نمودند و بزخم سهام و ضرب حسام [illegible] جام حمام [illegible] عاقبت مبارزان خراسان
غالب آمده [illegible] امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد [illegible] و دیگر
سرداران سمرقند [illegible] بستند [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
بود و ابوالحسن ترخان که غایت جلادت نموده امیر حسن علی [illegible] کار [illegible]
[illegible] و نوک سنان [illegible]
ساخته دستگیر کرده بود و امیرزاده [illegible] مشاهده نموده در مجلس
میرزا ابوالقاسم [illegible] بهلول [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] بیرون رفت [illegible] این احوال [illegible] آوازه [illegible]
[illegible] بهلول [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
امیر [illegible] بهلول [illegible]
با حضرت اعلی [illegible] رباعی ای [illegible] ؛ [illegible]
بهلول [illegible] ؛ [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]
[illegible] بهلول [illegible] جسین [illegible] علاوه امارت دیوان اعلی
ساخته [illegible] ولایت [illegible] بهلول [illegible] شجاع الدین [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
تمام نمود و لشکر خراسان [illegible] منجنیق [illegible]
و [illegible] سمرقند [illegible]



هرکه دران روز مردی و مردانگی نموده بود بانعام و اکرام فرموده درجاه و مراتب افزود و هرکه سستی و بددلی ورزیده بود گوشمال بسزا داده و از حیّز عنایت دور انداخته و قدم در دایرهٔ مهلوانان شوانست نهاد بیت اگر مکان هرکه بود مرد بود مردکه

ذکر مصالحت نمودن درباره بهادر خان شاه و عود نمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر

چون قرب چهل روز آن دو لشکر جهانسوز بر زخم ناوک دیده دوز و شعلهٔ تیغ آتش افروز هیشه از ... افروخته شده و خون ... مگر ... و اکثر ایام از صبح تا شام و از شام تا بام آتش حرب مشتعل بود و هیچ طرف صورت فتح و ظفر روی نمی‌نمود سمرقندیان در ضبط و آرایش شهر شرایط محافظت مرعی میداشتند و فراسانیان بر اطراف حصار و برج و باره نمی‌گذاشتند و هجوم لشکر سرما سر آورد و سپاه برد دست برد نهاد ... و از شدت برودت هوا اعضا را یارای حرکت نبود و هر دو لشکر از امتداد محاصره تنگ آمدند و از طرفین میرسنطان گفت و شنود کرده سخن صلح در میان آوردند و بران قرار یافت که از هر دو طرف عهد نمایند که از آب آمویه ... و آن طرف همچنان داخل سمرقند باشد که ماوراء النهر خود عبارت از آنست و برین موجب عهد و پیمان بستند و پیمانها به ایمان موکد ساختند و از آن طرف امیر خلیل و مولانا احمد لسان ... و باقی سرداران را با تبرکات فاخر نواخته اجازت فرموده و از این جانب امیر احمد یار و امیر احمد افضل و بسیار کرفته و از انعام و اکرام فرموده ارسال نمودند و جناب شیخ الاسلام خواجه نظام الدین مودود و مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی را باعزاز و اکرام و تشریف و احترام فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون کار صلح بر وجه دلخواه قرار یافت فراسانیان و سمرقندیان بشهر و دیار خود مراجعت نمودند و میرزا ابو القاسم بابر در ظاهر سمرقند بسط بساط نشاط فرموده بعیش و کامرانی اشتغال نموده خرام

وولایت قندز بقلان بامیر سلطان تعلق گرفت و همچنین هر ولایت و ناحیت بامیری و سرداری انعام رفت نظم لشکرکان گر افسرشان داشتند جهانداران لشکر شان داشتند جوانمردیست در لشکر شکستن زنی لشکر آرا لشکرشکن بخواهند کان گر کسی از دهر بجای ... کشور ده هر مر آن کرد باید دم از مردمی که آید از ... آدمی هنر نیست ... دو دستش چو روشن درخشش یکی تیغ زن شد یکی تاج بخشش و چون موکب سلطنت انتساب بکنار آب مرغاب رسید میرزا سلطان سنجر که در وقت نهضت قشلاق استرآباد در یلغار اغاجی خویشان بموجب ... عازم مملکت کرمان شده بود آنجا الجناب ... حوادث و وقایع روی نمود درین ولا بشرف بسوس حضرت اعلی مشرف شد و موکب همایون فال سعادت و اقبال چهارم محرم در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و جهانیان مراسم نثار و وظایف دعا و ثنا بادا رسانیدند ... هزار شکر که باز دگر بعهد اقبال ... رسید رایات شاهی بمستقر جلال و احوال این داستان از وقت نهضت از مملکت تا زمان معاودت بدار السلطنه هراة و آنکه بر ای العین مشاهده افتاد بجا واثق که خلاف واقع بزبان قلم نرفته ... راست نویسد قلم ... داستان خاتمه درین قصه و این داستان وقایع سنه تسع و خمسین و ثمانمایه ... الدین خلیل ... میرزا ابو القاسم بابر چون از یورش سمرقند معاودت فرمود زمستان در دار السلطنه هراة قشلاق نموده قاعدهٔ اقامت بنیاد نهاد و نوای عیش و عشرت ساز داد فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر مظفر الدین خلیل بطرف ولایت سیستان عزیمت نماید و بدستان شراب ... آنجا شاه حسین الله ملک علی که ... وظایف ... و شرایط جانسپاری بادای دولت بجا آورده ... خود ...



داده چون از آب گذشت میرزا سلطان ابوسعید
بشیمان شده بود و از عقب فرستاده اما نتیجه نداد

ذکر استیلای بازخدر ایشان بر قلعهٔ عماد و باز اخراج آن از قبضهٔ تصرف اهل عناد

قلعهٔ عماد که در سلح استحکام از بسبق ذکر یافته کوتوال آن حصن



[illegible] خواجه عماد الدین [illegible]
[illegible] کردواشان اظهار [illegible]
[illegible] موافق گفتار نبود
[illegible] وقت انکسی که دلش با زبان یکجهت [illegible] و چند ماه
قلعه در تصرف ایشان بود عاقبت عنایت حق تعالی
آن مشکل را آسان و آن عقده را حل ساخت و مازندرانیان
مجروح و مطرود شده قلعهٔ عماد مفتوح گشت و شرح این
خبر چنین محرر و مقرر میشود که چون قلعه در قبضهٔ اقتدار آن جماعت
قرار یافت و استخلاص آن بانواع حیل از بزواده و منجنیق
[illegible] دیگر آن که در فتح قلاع بآن توسل نمایند در حیز
محال است [illegible] کار بر [illegible] انتظار بود که قوت دولت
چه لطیفه سازد و کوشش زمانه کوشش هوش برآواز [illegible]
که یمن طالع همایون آوازهٔ فتح آن از کدام گوشه
در اندازد جلال الدین محمود که داروغه [illegible] بود با نوکران
امیر بابا حسن هم بدین امید و آرزو این نوبت بحوالی قلعه
آمده بودند و باختن نرد بان و هر جا تدبیری اشتغال می
نمودند کسی بقلعه فرستاده و پیغام دادند که اگر شما الحید
مناسب آنست که شرط عهد کرده با یکدیگر سخنی کنیم
و اگر خلاف آنست جنگ را آماده باشید مازندرانیان
اظهار ایلی کرده از طرفین بوعدهٔ معین بدر قلعه آمدند جلال الدین
محمود و یک لشکر امیر بابا حسن و دو مازندرانی نزدیک هم رسیده
و هر گونه سخن گفته عهد و شرط در میان آوردند مازندرانیان
بر بلندی بودند و مردم اینجانب در پستی دست دراز کردند

و بر جوم بخرم [illegible]
را و بهم سوخت از [illegible]
موعود نمود صبح دولت [illegible]
بر آمد و شب ظلمت زدای [illegible]
بیکبارگی سر آمد بیت صبح امید
که بد معتکف پردهٔ غیب گو برون آی
که کار شب تار آخر شد جای [illegible]
که چشم انتظار بهر چند استبصار
داشتند بر دیار [illegible] نهاده چون دعای
مستجاب عزم عالم بالا کردند
و از قلعه [illegible] کمند [illegible] فرو کذاشته
[illegible] چند کس را بر [illegible] ورد ند
مازندرانیان واقف شده
بعضی کمند خود را انداخته
جان تنگ با برون بردند و بافی
را [illegible] گذرانیده
سرها بولایت فرستادند
و میرزا ابو القاسم بابر از استماع
این خبر انبساط نمود و منصب
کوتوالی بدستور معهود
بجانب امیر بابا حسن تفویض
فرمود و انواع دعات
و عنایت نسبت با جلال الدین



آنحضرت بدولت وسعادت کذرانیده ام
تشبیح آرزو در خاطر نکذرانیده ام که بران
دست یافته ام انما حب الوطن
من الایمان جزئی صحیح است
اگر عنایات آنحضرت اجازت
معاودت فرماید هرجا این دولتخواه
اقامت نماید مدة العمر بشر مناقب
ومواهب ذکر آثار ورغایب
رطب اللسان وعذب البیان
خواهد بود میرزا ابو القاسم با بر نقود
بسیار واجناس بیشمار واسبان
راهوار واستران ناهوار وشتران
قطار وملبوسات فاخر ومفروشات
وافر ارزانی داشت
ویمتنمی الناس علی دین ملوکهم
وامرا وارکان دولت واعیان
حضرت تبرکات خوب
وپیلاکات مرغوب کذرانیدند
میرزا ابو القاسم
بابر محبت حافظ
کرم فرمود ومراسم
تعظیم ومراجب
تکریم تقدیم نمود وخاب





مدام نور دولت غیر از شراب از اسباب فتح و سرور ولایت و حضور خری
نام یک مدارش و تمام شوال السعادت و اقبال که را بنوده سیوم ماه ذی القعده از
باغ مختار نهضت فرموده بطرف مشهد مقدس عزیمت نمود و چون کوکب
فلک احتشام بولایت جام رسید فرمان دفع عتبت آن ولایت از
ظلم نواب میرزا از سپهر اخضر میکذشت و او در بر دو در اثنای
راه زیاد داد خواه زیادت از زیادت دو میرزا ابوالقاسم بر
اصلاح قطع التفات نفی فرمود و در آیینه خاطرهای صافی این صورت
مستحسن می نمود و رایت منصور چهاردهم ماه مذکور در چهار باغ مشهد که
داخل شهر ست استقرار یافت و انوار عدالت بر اطراف
آن ولایت تافت و روز دیگر بحمام در آمد بعد از زیارت حضرت امام
علیه التحیة والسلام فرمود **بیت** غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز و علیا حضرتی در آن
مقام مقتضی قربانی و سایر آداب بجا آورد و براق قشلاق در آن خطه
اتفاق افتاد و زمستان در آن بلده بسعادت کذرانیده و از ابر احسان
کشت زار امید ساکنان را سبز و سیراب کردانید **بیت**
بی آب شد سحاب ز باران جود او آری بغان رعد بود از سخای او

وقایع سنه احدی وستین وثمانمایه ذکر نوشت در ایام التفات ولایت نسا و نهادن قضا

چون موکب ظفر نشان آن آسمان
در بلده مشهد اقامت فرمود و اهتمام تمام بانتظام احوال رعیت
و زراعت ولایت نمود و بیمن مقدم همایون شهر مشهد مقدس معمور
و آبادان و دواوین و ارکان دولت در ظل ظلیل رافت و عاطفت
می گذرانیدند و سرداران ممالک خراسان از آن جمله اباوردی
بموقف عرض می رسانیدند در این اثنا رای عالم کشا اقتضا فرمود که

مضمون این مقال بزبان حال ادا میکردند **بیت** چون سر در ادرم
تا شکر و نقار کی جمشید بر خوان که اسپیرغ جهان مکس
ازما حق ز کری قدم کرد دو وجود ما علم ما ذره ایم او آفتاب ای
توجه عنایت به بیکس و آن پادشاه نیکو اخلاق بسیار از عاطفت
و اشفاق بر بندکان دولتخواه می افزاخت و تاق الشاریه
همین مقدم همایون بزرک میساخت و در این مجلس انس و حضور بزم
راحت و سرور همه اسباب طرب مهیا بود غیر از شراب
ناب که حضرت سلطان از آن توبه فرموده احتساب می نمود
ع همه اسباب طرب بود همین می نابست و در این ایام
میان امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تیمور که سپهر عالی هر دو بهم متصل بود
جهت تحقیق عرض عزت نزاع شد و بان رسید که در مشهد مقدس
اعلی نقش شد چون امیر محمد امیر حسن فرود آمده بود در
مباحثه و دشنام داد و چماق زد امیر حسن
بارکاه همایون آمده بود و امیر محمد زد و صورت واقعه
بموقف عرض رسید و میرزا ابوالقاسم بر تشویش شهر خواست
و امیر محمد گستاخانه زد و چماق
بر سر و تنه زد و او خود را در پای کهف سلطنت انداخته
شیخ زاری و در خواست کرد و دشنام
شنیده لت خوردند و میرزا ابوالقاسم بار دیگر
وقت شکار فرمود و در اطراف و اکناف مشهد مقدس
سیر می نمود و بعضی روز دیگر
بام تا شام با علم و ازدحام در آن
و گویندگان خوش آواز و اصحاب طرب و

وبعض



و جناب سلطان آباد بسیار [illegible] از [illegible] سیر آب احسان
ممنون نمود و بشرب مدام التفات و اهتمام تام ممنون
و در روز که از اطراف زادگان باز آمدند [illegible] عیش و عشرت
کرده اسباب طرب مهیا ساخت و پرتو التفات
بر احوال ایشان انداخت ذکر ارتحال میرزا ابوالقاسم
بابر از سرای غرور و انتقال بدار السرور [illegible]
شنود از آدمی کس علو و دانی — چنین نقش از نسخه آسمانی
که از ان کسی پاینده گردی [illegible] ابوالقاسم [illegible]
مالک ملک بخش تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء با کمال استغنا و غایت عظمت و کبریا [illegible]

بر مسند شریف آورد و میرزا ابوالقاسم با رعایت اعزاز
و اکرام و کمال لطف تقدیم نمود و بصحبت شریف و حضور مبارکش
تبرک و تیمن نمود و از ولایت خوارزم درویش عزیز
بی تکلف [illegible] صوفی که از ولایت ابیورد [illegible]
و سالها شرف صحبت خواجه ابوالوفا دریافته بود و بر توصدق و صفا
[illegible] مشهد آمده و میرزا در باره او از جنت و اکرام
و عنایت انعام نمود و [illegible] شیخ ابوسعید [illegible]
و مجلس خسروانه ترتیب داد و التماس [illegible] نمود
و جناب سلطنت تشریف آورد و در درویش عزیز او
[illegible] صوفی را نیز حاضر ساختند و حضرت پادشاه درویش را
نزدیک مسند سلطنت نشاند و سخنان پرسید و
او را از کلمات شوق انگیز و حقایق [illegible] آمیز اهل
صاحب وقوف دید و اعتقاد آنحضرت در حق درویش زیاد
شد و در آن مجلس [illegible] نمود و جناب و ساقی [illegible]



بیت در بزم دور یکدو قدح در کش و برو ٭ یعنی طمع مدار
وصال دوام را ٭ روز دهم روز عشرتگاه [illegible] باد سعادتمند
دار فانی حالی بگذاشت و زمام عمر در قبضه قضا و قدر باز داد و شهادتین
اهتمام تمام نمود و از جمیع ملاهی و مناهی توبه النصوح نمود
و از غم آباد فانی بنعیم جاودانی و ریاحین
رضوان رحلت نمود و لطایف [illegible] خطار فردوس
بهشتی بکران انس و الفت گرفت انا لله و انا الیه
راجعون بیت بیک ساعت بیک لحظه بیکدم ٭
دگرگون میشود احوال عالم ٭ تغیر عام از خاص و عام بر آمد فزع
اکبر و نمود از روز محشر ظاهر شد سیل خون از دیدها
جوی گرد و جیحون روان گشت سحاب بموافقت
اصحاب تعزیت باران محنت از دیدها روان ساخت
و غمام بمشابهت خواص و عوام سیل سرشک از چشمها او
بریخت رعد از نعمات مشتاقان خروش در گنبد گردون انداخت
و برق از آتش دل مهجوران آفاق بر شعله و شرر ساخت
بیت برآمد [illegible] از دریا و از کوه ٭ فرو بارید سیلی کوه تا کوه
آفتاب وجه معالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب سعادت
از اوج جلال بحضیض وبال آمد زهی [illegible] که از سختی آن واقعه
انحلال [illegible] بحکام او راه یافت و زهی [illegible] که از
استماع این مصیبت [illegible] پیکر دو [illegible] ستاره
را [illegible] از [illegible] و
[illegible] را چرخ پیش آمد که با وجود آن تعزیت بیت
آسمان [illegible] رای از خود ٭ [illegible]

عراق و فارس مسخر ساخت و چون آفتاب سایه دولت بر آن ولایات
انداخت و لشکر قیامت اثر بمملکت ماوراء النهر کشید
و آثار تسلط و اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر گردانید بیت
ز چنگال شیران کرده ملک ٭ ز کام نهنگان برآورده کام
و باخلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف بود
و دست دریا نوال او احوال جهان پامال کرده بخشش نوال او کام
آمال برآورده انعام عام او چون فیض غمام بخاص و عام رسیده و جهان
و جهانیان در پناه رأفت و عاطفت او آرمیده انواع فضایل
نفسیه و خصایل انسیه آراسته بود و بصحبت فقرا و اهل الله
میل عظیم داشت و اکثر مراقبه طاعات و [illegible] فواید
الحکم بر لوح خاطر همایون می نگاشت بیت
رهی نیکبختی گرا [illegible] ٭ سوی نیکبختان شود رهنمای
و با آنکه [illegible] دل ایشان در روشن [illegible] و جنان قبول کرده بود
اصلا و قطعا از عقیده فطری و روش حنفی و مذهب آبا و عظام
و اجداد کرام عدول ننمود در [illegible] از برجاه خطور نمیکند
و کفی بالله شهیدا اگر روزی با خواص و مقربان نشسته بود و نکته
در دست و ریا عطا گرفته و نوشته از آن خوانده و فرمود
که نام دوازده امام است یکی از حضار گفت که در کدام زمان
بوده باشد هر روز گفت نام [illegible] گفت هر جا شمار الوف
اعتقاد دارند آن پادشاه یک اعتقاد گفت هر کس بر نوع اعتقاد
دارد که مرید آن بر طریق اهل سنت و جماعت نام [illegible] و مذهب
امام اعظم ابوحنیفه دارم و هر چند مردم را از اولاد [illegible] بحسب ظاهر درکار ملک
و مال تعلق بی نمود اما از روی معنی در عواقب امور تأمل



امیر لطف‌الله بن عبدالکریم از ولایت ساری به درگاه پادشاه مرحوم
میرزا ابوالقاسم بابر فرستاده بود در سبزوار رسیدند و هدایا و پیشکش
بعرض میرزا شاه محمود رسانیدند و آن موهبت غیبی را بفال
نیکو داشتند و در همین روز از عراق خبر آن دیدند که شیخ زاده



وسود کردن از ارزی داشت تیغ بی دریغ جدا کرده تاج سروران
ساختند حسن سبل النبی قتیل بل بیت گرا از کوه ... بالی
که شاخ خطا میوه بد دهد ؛ سرانجام کوه یکسان آورد
بیهان میوه بخ بار آورد ؛ و اهالی دار السلطنه هراه را سرور و ابتهاج
وحضور وانشراح تمام حاصل شد و درین سال از معظم وقایع قتل امرا ترخانی
است و بیان این سخن آنست که در اثنای این احوال بمسامع امراء ترخان
رسید خبر رسید که میرزا سلطان ابراهیم را در ولایت غلوی ازدحام
تمام در سلک خدام انتظام یافته و غنایم غیبت بصوب دار السلطنه هراه
تاختند و پیش میرزا شاه محمود جهت احضار ملکشاه امیر شیرحاجی و امراء
ترخانی باتفاق امیر لطف الدین احمد با امیر شیرحاجی در باب مصلحت آن دو
دو شاهزاده مشورت کردند و قرعه اختیار این کار به حسن تدبیر
مهد علیا گوهرشاد آغا موقوف داشتند چه هر دو شاهزاده را نسبت
بارو کشتن بود عاقبت رای بر آن قرار گرفت که میان آن مصالحه و
... ترکان شد و از کوتوالان مهد علیا که محل اعتماد بود عزیمت
نمود و از تمام امرا الحاکات کرده بود درین اثنا بعضی مردم بسرعت
شیطان ... آغاز فتنه و فساد کرده در خلوت ... امیر شیرحاجی
نشاندند که حیله و مکر مهد علیا نسبت با میرزا علاء الدوله و فرزند او
میرزا سلطان ابراهیم چون آفتاب بر همه عالم روشن است
و اتفاق امراء ترخانی موجب مزید اشراق آنست و امراء
ترخانی را از کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار که
در خاطر میگذشت که این حیله و تدبیر بر ایشان توان گشت امیر
شیرحاجی بغایت متوهم شد و دست سعی از آستین
اجتهاد بیرون آورد و از بیم آنکه امراء ترخانی او را شرم دهند

قتلگاه

قتلگاه بیرون رفته بود از راه زیارتگاه عزیمت ولایت تون نمود
که برادر او امیر سلطان حسین آنجا حاکم بود و در اثنای راه حسن
پیش آمد و بجای سلام و پیام تخم سهام و حسام در میان آورده
و معامله از مجادله بمحادله کشید و کار بمقابله و مقاتله رسید و سلطان حسین
غالب گشته امیر احمد کشته شد ع افسوس از آن امیر جهان دیده ...
و آخر غارت ترخانی و مولانا احمد ... از میان آن فتنه بکنار افتاده
روی امید بجانب میرزا سلطان ابراهیم آورد و شرح واقعه
بعرض رسانید میرزا سلطان ابراهیم چون شرح احوال آن جماعت استماع نمود
و بقوت فطانت استدلال فرمود که این همه بدایع گوناگون که
نقش پرداز کارگاه کن فیکون بظهور می آورد طلسم گنج دولت
اوست و امیر شیرحاجی چون کاری باین بوالعجبی ارتکاب نموده
میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده بحصار اختیار الدین
فرود آمده و مهد علیا گوهرشاد آغا را امیر آورد و در مدرسه آن حضرت
خاقان سعید ساکن ساخت اما امیر شیرحاجی قوی متوهم گشت
سست و ... بد حال بود و بعلاج مزاج و استراحت ...
اشتغال نمود و ... خبر رسید که میرزا سلطان ابراهیم عزم رزم
و پیکار ... جنگ و کارزار دارد و میرزا شاه محمود ... شمار
فرود آمد و چون شهر خالی ماند جناب قضات مآب مولانا اعظم علامة العلم
قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت مهد علیا آذوقه حصار اختیار الدین
را مضبوط ساخته و بر دار ... رفته مستحفظان تعیین کرد و در شهر منادی
فرمود که هر کس دست تطاول دراز کند و پای از حد خود فراتر نهند
موجب قتل خواهد بود و بحسن التفات آن بزرگ دار السلطنه
هراه مضبوط گشت ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم



لشکر ماوراء النهر در شهر بکشند و دار السلطنه هرات مفتوح گشته و اهل قلعه ابواب
زدند ذکر عزیمت میرزا سلطان ابوسعید بجانب خراسان و مخالفت میرزا ابو...
سمرقند با میرزا سلطان ابراهیم میرزا سلطان ابوسعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء
النهر استقرار فرموده همیشه در هوای استخلاص و تسخیر مملکت خراسان بود
و درین وقت که داعیه میرزا ابوالقاسم بر ... شده آنحضرت
بکلی بر مملکت خراسان طامع گشت و از خبر حاجی ... چون خبر ... را
استماع نمود قاصدی بعنوان ... بسمرقند روان فرمود و بعرض رسانید
که مملکت خراسان بی خداوند است اگر بندگان آنحضرت عزیمت
بدین ولایت معطوف فرمایند حاکمند ارادت ... اشتیاق
این خبر در آن حال آورده نعل ... و آتش عزیمت نهاد
میرزا سلطان ابوسعید لشکریان را کلکا و فرا ... داده عزم تسخیر
مملکت خراسان جزم فرمود و از جیحون ... بتعجیل تمام عبور
نمود و امیر شیر حاجی خواست که لوای ... پیش آنحضرت قائم
کرداند درو قتی که میرزا سلطان ابراهیم در نواحی ولایت جرجان
بود قاصد فرستاده پیغام داد که فرزند ... بنده آن درگاهم
اگر از راه میان ولایت کابل ... بسیار است متوجه ولایت
بلخ شوند بیت یکی بنده باشم در آن بارگاه ... بر حکم و فرمان شاه
میرزا سلطان ابراهیم بنا بر سوابق عنایات که درین دولت نسبت
با امیر شیر حاجی بظهور آمده بود اعتماد کلی بر جانب او نمود و بنوع خاطر
عزم تسخیر فرمود و آن ... از ... سپاه سمرقند مواضع داشت و نقش
تمنا صورت ... بر لوح خیال می نگاشت در اثنای آنکه
سپاه سمرقند ظاهر شده رایت قتال و جدال برافراشتند
و شر از کار زار و اشتغال یافت جمعی لشکریان که در مرغاب

میرزا شاه محمود نهضت فرمود ذکر نزول موکب همایون میرزا سلطان
ابوسعید در دار السلطنه هرات چون میرزا سلطان ابوسعید داعیه
میرزا ابوالقاسم را استماع نمود با لشکرها از جیحون عزم تسخیر مملکت خراسان
جزم فرموده موکب همایون از جیحون گذشته و جناح تعجیل بر دوال گشت
گرد از صحن فرات عنبر صبا کسی ... سبقت بر داشت و چمنی بر سبیل
منقلای پیشی گرفته بصحن آورده ... گذاشت که ... هرات
آمد و از توجه رایات ظفر آیات اعلام نماید و ماه چتر آفتاب پیکر
همه شب سان قمر منازل می پیمود و روز چون ... که آرمیده
بود آرام نمی نمود تا بحوالی شهر نزدیک رسید و خبر ... اشتباه
زادگان ... و بیت و چتر شعبان رایات نشان ذرتمال ...
ساق سلطان نزول جلال یافت سادات و قضات و ... حوالی ...
رسم استقبال استعمال نمودند و نثر الطاف بار ... و خدایان ... قیام و اهتمام
فرموده بتقبیل ... مخصوص ... دیگر از دروازه فتحاق
در آمده بباغ شهر که ... و ... نزول آمد بیت
زهی بخت آن ... قدیم که از دولت ... جای عظیم
و آنحضرت جمعی معتبران را ... مولانا احمد ... اختیار الدین
فرستاده ... بلند نموده و مولانا احمد گفت ...
خانه ... بسپرده و ... اگر جای او ... مکری
دهم سری دارم در راه او باخته و خانه دل از غم او ... تا آن
زمان که ذات ... او در جهان است گرفتار غم و تیمار او
... آن زمان ... دیگران ... خواهم داد و در آن
... دیگری ... و دیگر از آسمان ... نمود و از
زمین ... شمشیر رویید ... و دشمن ...

و عاقبت جنگ و پیکار حصار زکال او بار کند است **قضیهٔ قتل مهد علیا گوهرشاد آغا** درین اثنا جمعی مفسدان بعرض علیه رسانیدند
که جوسنه از جانب میرزا سلطان ابراهیم قاصد آن جناب مهد
علیا می آیند و احوال لشکر و اخبار دیگر تحقیق کرده باز می رسانند
و شاید که با کار صورتی روی نماید که امکان تدارک آن نباشد
بسیج آن زنده برنباید اولی آنکه خاطر از جانب عذر و مکر او جمع سازند
این کار در تاخیر و تعلل منداز ند و بیچ جمعی شنبه نهم ماه رمضان آن … زمان
و فرید اوان در اثنا بقتل آمد گوهرشاد آغا ملکهٔ بود … بسیار
بلند پایه عصمت شعار عفت دثار عادل سیرت پاک سریرت عالی
همت والانهمت … در عفت رابعه را … و … عصمت … و از
مناقب حمیده او آنکه … مجالت و مکارم … او …
دیباچه … آمده از آن … ماند از خیرات بسیار دارد و … کار
یادگار ماند مدرسه و بقعه المنفرده در شمال دارالسلطنه هراة و مسجد جامع مشهد
مقدس … بر بقاع خیر مستغلات خوب و اسباب … وقف
کرد و نقل اند که … شرح بعضی اوصاف این عمارات در
سواد گذشته گذشت و در منزل و مقام آن … نام عمارت
عالم افتاد و … بنجاه سال جمع آورده بود …
داد و … از غرائب وقایع … تخصیص در دارالسلطنه
هراة واقع شده … مال و … لشکر بود که تغلب و تعدی از
رعیت گرفتند نخست میرزا شاه محمود و دوم میرزا سلطان
ابراهیم و سیوم میرزا سلطان ابوسعید و از … احوال که
بسبب آن رعایا پایمال شدند آن بود که محصلان زر … لشکر
مستخلص میکردند و دارغگان در مواضع و مزارع نشسته

بر کلانتری مهمات مملکت خراسان افراخت و بنا بر صورتی چند که در ولایت
بلخ و مملکت ماوراءالنهر روی نمود عزیمت معاودت فرمود و جناب افاضت مآب قاضی
قطب الدین احمد الامامی و بعضی اهالی را اطلاع داشته فرمود که مراد ما
آن بود که هراة را دارالسلطنه ساخته اینجا اقامت نمایم اما در جانب
سمرقند امری چند واقع است که ضرورت آن اطراف حرکت میباید کرد
واکنون عزیمت … و شهر … را بشما سپردم اگر اراده الله باشد اول
بهار رایات نصرت شعار عازم این بلاد و دیار خواهد شد و …
فلک نیم ماه شوال از ظاهر دارالسلطنه هراة … عزم زیارت
شیخ … و قطب ابرار … مظهر عنایت الله الاکبر شیخ … الدین
عمر قدس سره فرمود و شرف … از زوار …
آنحضرت … است و … شیخ زاده اعظم مرشد طوایف الانام
شیخ نورالدین … ملاقات کرده …
بیت … زروان …
و بعضی … و مطالبات … که در شهر … خیاط قاضی
معاف داشته منادی فرمود که هیچ آفریده … رعایا نشود و
میرزا سلطان ابوسعید منتصف شوال … سرعت در رکاب استعجال
آورد و عنان عزیمت بصوب ولایت بلخ حرکت داد و … جمعی امراء
… ایلغار در نواحی بلخ … رسیده …
او را فرو نشاندند و … او که در آن ولایت استقلال … بود
… خبر آورد … میرزا احمد …
بیرون برده … همراه آورد و میرزا سلطان ابوسعید … سعادت
و اقبال آن سال در بلخ قشلاق فرمود و مولانا احمد …
بهادر حصار اختیار الدین را … که بخرابی افتاده بود دگر باره

میرزا شاه محمود در ایام دیگر اسباب سلطنت آماده و ابواب دولت گشاده
گشت و میرزا سلطان ابراهیم چون برین معنی وقوف یافت [illegible] عزیمت
بصوب مملکت مازندران برافراخت و بسرعتی تمام اردوی لشکر میرزا را
لشکرهای بیحد و جهات [illegible] جست و از راه ولایت استرآباد بولایت
مازندران در آمد بیت چنان لشکر آمد بآهنگ جنگ
که شد در بیابان گذرگاه تنگ ❊ در آمد در آن دشت چون سیل باد
از آن بیش کاندر بیابان گیاه ❊ و از جانب میرزا شاه محمود نیز
با انبوه در جنگلان سپاه خراسان گرد گشتن لشکر جهانی مازندران
جمع آمدند بیت بمرکب روان لشکر از هر کنار ❊ ز جنگل بر آمد دلیران
آن را شمار ❊ از شهر استرآباد جنبش نموده در برابر سلطان ابراهیم آمد
و از طرفین عازم حرب و قتال و جازم جنگ و جدال بوده در این اثنا واقعه
عجیب و حادثه غریب ظاهر شد و بیان آن آنست که امیر
بابا حسن که در آن ولایت حاکم بود در آن مدت از [illegible] خود معاش
می‌نمود و بعد از فوت پادشاه مرحوم میرزا الغ‌بیگ [illegible] نخوت و
عظمت ظاهر گردانید و [illegible] که [illegible] بود [illegible]
و سرداران مازندران از [illegible] آرزو [illegible] میرزا [illegible]
را به تسخیر ولایت جرجان استدعا می‌نمودند و میرزا جهانشاه [illegible]
در صدد استخلاص ولایت مازندران و خراسان بود و [illegible]
میدان فتح آن ممالک می‌نمود در این وقت که آن دو پادشاه زاده
نزدیک یکدیگر بودند میرزا جهانشاه فرصت غنیمت دانسته [illegible] امیر
نظام الدین سید عبدالکریم که از کردار [illegible] امیر بابا حسن
ناراضی بود بجهت فتح مازندران [illegible] میرزا جهانشاه نظم
سلیمان صفت بر صبا زین نهاد ❊ بر آمد بتخت سلیمان چو باد ❊

درین اثنا میرزا سلطان ابراهیم با دلی در کشاکش امید و بیم [illegible]
زمانی [illegible] ضعف کشید و چون قراول که اهل لشکر بود مقهور و مکسور دید
عنان اضطرار بدست فرار داد و روی از میدان [illegible] بیابان کرد نهاد
بیت چه خوش گفت دانسته پیر کهن ❊ که با بد دلی پادشاهی مکن ❊
و این واقعه در [illegible] محرم [illegible] دلیران ترکمان در قفای [illegible] جغتای
در آمدند و تیغ بیدریغ در ایشان نهادند و آرزوی که سالها در خاطر
داشتند [illegible] در دلهای [illegible] گشتند و امیر ابوسعید مرحوم و امیر سید
پسران امیر سید خواجه و امیر سلطان حسن [illegible] امیر [illegible]
خاوند شاه و [illegible] دلاوران سپاه [illegible] در آن درگاه [illegible]
آمدند و امیر ابوسعید مرحوم را گرفته پیش میرزا جهانشاه بردند و [illegible]
گفت تو [illegible] که دعوی پادشاهی [illegible] جنگ [illegible]
آیند بیچاره در جواب گفت دولت پادشاه [illegible]
[illegible] دو پادشاه زاده خود در [illegible] مصلحت جنگ [illegible]
و امیر ابوسعید [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] بتقدیر [illegible] میرزا جهانشاه لطف نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصلاح [illegible] آورد [illegible]

واقعه را [illegible]



و اسباب رحلت از عالم فانی برانداز ند و نیست که کیفیات جمیلی که از شکارهای
نعایات بازش و کف کفایت و قبضه درایت هر کس نمی تواند نبایان
حلی و عقدی امور مهمات تصرف هر کس نمی تواند داد بنابر آن قرار اختیار
نام جمعی بزرگوار قرار یافت که میرزا سلطان ابوسعید در دار السلطنه هرات با ایشان
ملاقات کرده بود و قواعد اعتقاد انعقاد یافته مثل جناب شیخ الاسلام
الاعظم افتخار مشایخ الامم شیخ نور الدین محمد طولی و شیخ الاسلام
بهاء الدین عمر قدس سره و جناب شیخ الاسلام قدوة اولیاء الله
العظام خواجه شمس الدین محمد الکوسوی قدس سره و این دو بزرگ
بر سم رسالت معین شدند و در وقتی که سحاب لطف ... در
بارش قائم می انداخت و ابر فاخر گون کمای عالم طاوس ...
بر سر کلبن نظام بر حوا مل ... حضرت مشایخ اسلام از دار السلطنه هرات راه
گرفته بولایت بلخ رسیدند و میرزا سلطان ابوسعید ... اکرام
تعظیم و اجلالی آورده ... بادا ... قیام نمودند مضمون که
میرزا سلطان ... در مقام هواداری و دولتخواهی مقیم است و جاده
اطاعت و انقیاد مستقیم و سکه و خطبه بنام و القاب همایون ... ساز
و بلند آوازه دارد و نقش ... آنحضرت بر لوح ... ما نگار دو دعا
از دوام ... عفت ... در ضمن ...
داده و با مبدا ... در ... دولت و اقبال بر روی ... کار خود
کشاده اگر ... مندول افتد ... خواهد بود میرزا
سلطان ابوسعید ... میرزا سلطان ابراهیم ...
وحدت ... نمود ... که میرزا ...
کمیت ... در عقد ازدواج ... تمام ...
بین ... و المدام ... سلطنه ... اساس

فراه

فراه و قصبه اسفرار در تحت ضبط آورده بود و بعد از آنکه قلاعی که
درین مملکت بود و هر یک در قبضه اقتدار سرداری بود و حصار اختیار الدین
را مولانا احمد لیسادول ضبط کرده به کمک ... قلعه نزد
هر که منزول افتاده بود و قلعه ... میرزا ... ضبط نمود و
قلعه ... امیر محمد خداداد داشت و قلعه ... امیر ... حسن
و قلعه ولایت ... امیر حسن ... قلعه ...
امیر ... امیر خاوند شاه داشت و ... از جماعت
در مقام انقیاد ... احوال ...
والعلم عند الله تعالی ذکر بر آمدن میرزا علاء الدوله بسریر
سلطنت و اقبال ... از طوالع مطالع ...
کلمات ... شوارق انتباه ... خواطر آگاه ...
که میرزا علاء الدوله ... مصاف میرزا ... فیروز
رفت و از آن وقت باز در ... گوی
سرگشته و سرگردانی ... اطراف عالم
... میرزا ابو القاسم ...
میرزا علاء الدوله در ولایت ... ملکی ...
... حال و مضمون ...

بیت
چه ... از دل و دلدار ... تنها ... بر آن ...
از ... تنها ... شکل دایره ... محیط ... ضعیف
چو نقطه در ... تنها ... بیت ... علم ...
ربت ... عاقبت ... علم ...
بر در دل ... رسیده ... دوری ... عطا ...
فرمود و مفتح الابواب ابواب فرح و سرور ...

بیت
حیف ... در ... داری

مشاهده نمود بیت
بهر سو زانبوهی اسب و مردم ⁂ نفس کرده هنجار بر روی انجم
زن و مرد هر سو نظاره طلب ⁂ بقصد آرزو در رخ شاه کرد
و در کوچه و خیابان و حوالی چراغان در آمده علما و سادات و اکابر دار السلطنه گوهر نثار فرو آمده و مراسم نثار بجای آورده عازم باغ زاغان شد بیت
چو ماه در پرتو سپهر کواکب ⁂ دوان چون مه از پس هر کواکب
دلجویی تیغ جولانی توسن ⁂ چو لعب صبا در چمنها بسوسن
و در مستقر سلطنت و مرکز دایره خلافت بدولت و سعادت نزول اجلال فرمود بیت
چو زینسان شد آمد در ایوان دولت ⁂ ز جشن و بشارت تازه شد حال دولت
دم خلقش آیا خوش دیار شده مشکبو خاک دار الخلافه ⁂ و مضمون نقش هر چیز و گلشن نظم صبیح وان بیت که انکه نظر ملا کاشغله الا هو و ان بزرگ بخیر قلاراد العقیده اجابت از خم نظر برداشت چه حضرت مالک الملک عز و شانه چنان اراده فرموده بود که میرزا علاء الدوله چنانچه پیش از همه اولاد و احفاد حضرت خاقان سعید در سلطنت آنحضرت استقرار یافت بعز از تمام الشان به مستقر بجان دوله رسیده و هر چند عم و برادران و بنی اعمام در هلاک او سعی کردند آن مساعی موجب ادبار اقبال و سبب اختلال احوال ایشان شد چنانچه بسط و اطناب در آن باب از مطالعه این کتاب بوقوف می‌رسد بیت
گر فلکی بکرمان شده اندازدی چه باک ⁂ انکس که جان بشناسد جان می‌دهد نکیست
ورود در دار السلطنه هرات بعیش و عشرت گذرانید و صد و ۴۶ آنجا سال زوطاب بارخ سپهر ایشان باسید

اصبحی همراه خیلاء لا انیس بها ⁂ الا البتاع و قراح بالیل
بظهور آمد خلالی مجموع علائی گذاشته بیشتر عازم جانب مشرق شدند چه در آن طرف جبال رهبان و طلال شامخات بود جمعی که اگر تاب کار ایشان نمی‌یافت بازیه می‌شدند ذره سان در کوه و بیابان حیران و سرگردان گشتند و فوجی که اگر با بهاب از روز ایشان بر می‌آمد بسان شب بجور تیره و بی نوای شدند سیاره وار در پس دیوار خفیف وزار بماندند شهر از تف شغب بر آسود و مار ازبار دماغ خشک از سودای سود و زیان تهی بود صبا و دبور بنیم و چون در شوارع عبور و مروری نمی‌نمودند و کلاب عقور و اقراب طیور تا بنوت قدیمه بفرح و سرور می‌بودند فواسق سوارق و لیام ایتام بتفراغ خاطر و انشراح خیمه خانهای مردم می‌گشودند و امتعه و اقمشه حوایج می‌ربودند و اگر درزوایا و بعضو اینها شهر کسی بندرت مانده بود از آسیب آن بیگانان ظاهر نمی‌توانست شد و مولانا احمد لسان اللهجه این مثنوی می‌ساخت و از جهر امور حصار کفار دیگری بر دار و چون کار باضطرار رسید و احوال فوایل شهر و بیرون بنهایت انجامید نسیم فتحان و زید و صبح سعادت دمید و آثار بشیر میرزا کهان قاصد رسید و استماع آن بشارت نه مضمون آنکه ساد افتتاح فوایل و اهالی و عموم متوطنه و جمهور سکنه دار السلطنه هراه می‌باید که فارغ بال و مستقیم احوال در مساکن و اماکن خود قرار گرفته نظر فیروزی گردند بر آیات ظهور آیات بتقال میمون مطالع بهایون در آن خطه جنت مثال السعادت و اقبال نزول اجلال خواهد فرمود
ذکر وصول موکب پادشاه ترکمان بسلطنت خراسان
میرزا جهانشاه از شرادولاد امیر قرا یوسف ترکمان بود

همه دیکان شهر او را فرمود و رایات نصرت شعار و ظلال عنایات پروردگار

مصرع

چون آفتاب برین باوج شرف بنهاد و مقتضی ان الارض لله یورثها من یشاء بر سریر سلطنه و ایوان دولت فرمان پادشاه ترکان قرار گرفت و ماه شعبان انور جمله جهان... را اطراف دار السلطنه هراه تا آفت و جمعی اشراف که در شهر و مکان بودند هم بکشش و نثار قیام نمود... میرزا جهانشاه... از اکرام خود چون آفتاب باوج کمال و ذروه استقلال رسید اجلال فرمود و شکر مواهب الهی و سپاس مکارم نامتناهی بجا آورد و وصول کرایا و اعدا داور ادراک خیال کمال می نمود بعین الیقین مشاهده فرمود و تخت سلطنه علیا گوهرشاد که بتیغ ظلم شهید شده بود و زنده زیارت بطهور آورده و از آنجا بتوجه از افاق که تختگاه حضرت خاقان بود تشریف حضور ارزانی داشت و در تعظیم بارگاه آن خسرو زمین که اکنون آثار عدل است و بر سر سریر سلطنه و مسند خلافت بجلیس تمام مقام ساخت و آفتاب عنایت و سایه مرحمت بر خاص و عام آن مملکت انداخت و در شهر منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض... مسلمانان نشود و شلتاق که موجب کسی نبود ... و سکه و خطبه بنام و القاب عالی زینت گرفت و مثال... فتح نامها فرستاد... و حمد آن قتال همراه صبا و شمال اطراف ممالک و اکناف ممالک و دیار و سایر شهرها منتشر شد ذکر فتح خراسان...

ذکر تسخیر حصار اختیار الدین

حصار اختیار الدین که حکم... شرح رفعت و استحکام آن داده مولانا احمد... کشت... انتظار بمثابه حصار و ذخیره بسیار... در این وقت کرد السلطان... از اسفار میرزا جهانشاه... قاصد... مولانا احمد... فرستاده... همه دیکر مولوی درجه مقام است مولانا... اصرار نموده آغاز جنگ

کوکاوه

که کاوه بند برج متین ر المتین

گروهی چو جنگ پولاد شد

که چون موم سازند خارا بنیش

و ساکنان قلعه و ارکان آن بیاده جنگ را آماده شدند و قتال و جدال را مهیا ساختند و لشکر نصرت شعار زخم تیر و سهم نشار بر باره و برجهای حصار ریزان مردان جنگی خالی ساختند

بیت

هر آنکه بود بر برج بالا

شد از زخم تیر و سنگ فرود

از خون می آلا... و از فر شکوه پادشاه جمشید اساس بیم و هراس در دل اهل حصار جا گرفت بنیاد و مسع... ایت عذاب الیم ... اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة... رخوانده ان ممالک و تمامی از دست جهلا و تصرف ایشان بیرون رفت و مولانا احمد ... چون ارکان دولت خود را دید و بنیاد حکمت خویش متزلزل ترکتاز و اندیشه در حصن ضمیر او راه یافت... صواب در آن شناخت که از ذره... ر جاری... و تضرع و زاری آید و جمعی از شفیعان را... درخواست کرده... بعرض پادشاه جهان... مولانا احمد از... کذشته... سحاب... نسیم لطف... و اری... مولوی... را ... امیدوار...

بیت

دو روز... هم امروز ...

... حال خود...

...

... حصار بیرون آمد تیغ در دست و کفن در گردن زمین در رکاب بوسید و ار... ذلات... ادراک... اجلال

از زر دهها بود بمراسم بر اسم پادشاهانه نواخت رایات فتح آیات ارتفاع داد و اعلام ظفر اعلام را از جنت و لشکری محدود و سپاهی نامحدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و مستوفی وهم از حساب آن حیران گردد متوجه صوب ولایت هراه رود گشتند و امیرزاده ... والدین میرزا الجهان با رسم منقلای زود روان شد و پادشاه جهان پناه بر سمند براق اندام که چون باد و برق می شتافت و چون ... تعجیل می رفت در اوایل نهضت فرمود و در نواحی ... استماع نمود که حضرت خاقان سعید اجیانا بدین مواضع می آمد و مرغزار و الکیست در غایت لطافت و کمال نزهت و طراوت هوای جان فزایش صافی تر از چشمه انور و فضای دلکش تازه تر از چهره حور ار نسیم روح پرور آن روح فردوس اعلی استشمام می توان نمود و از هوای صفوای آن الوان فرح و سرور می توان کشاد میرزا الجهان جلل آن نزهتگاه نموده بدان الکا نزول فرمود بیت

مرغزاری چو طبع اهل حضور ❊ در لطافت لب ان چهره حور ❊ صد هزار ان گل ... سبزه چهار او آب شخورده در رو ❊ هر گلی گونه گونه از رنگی ❊ بوی هر گل رسیده فرسنگی ❊

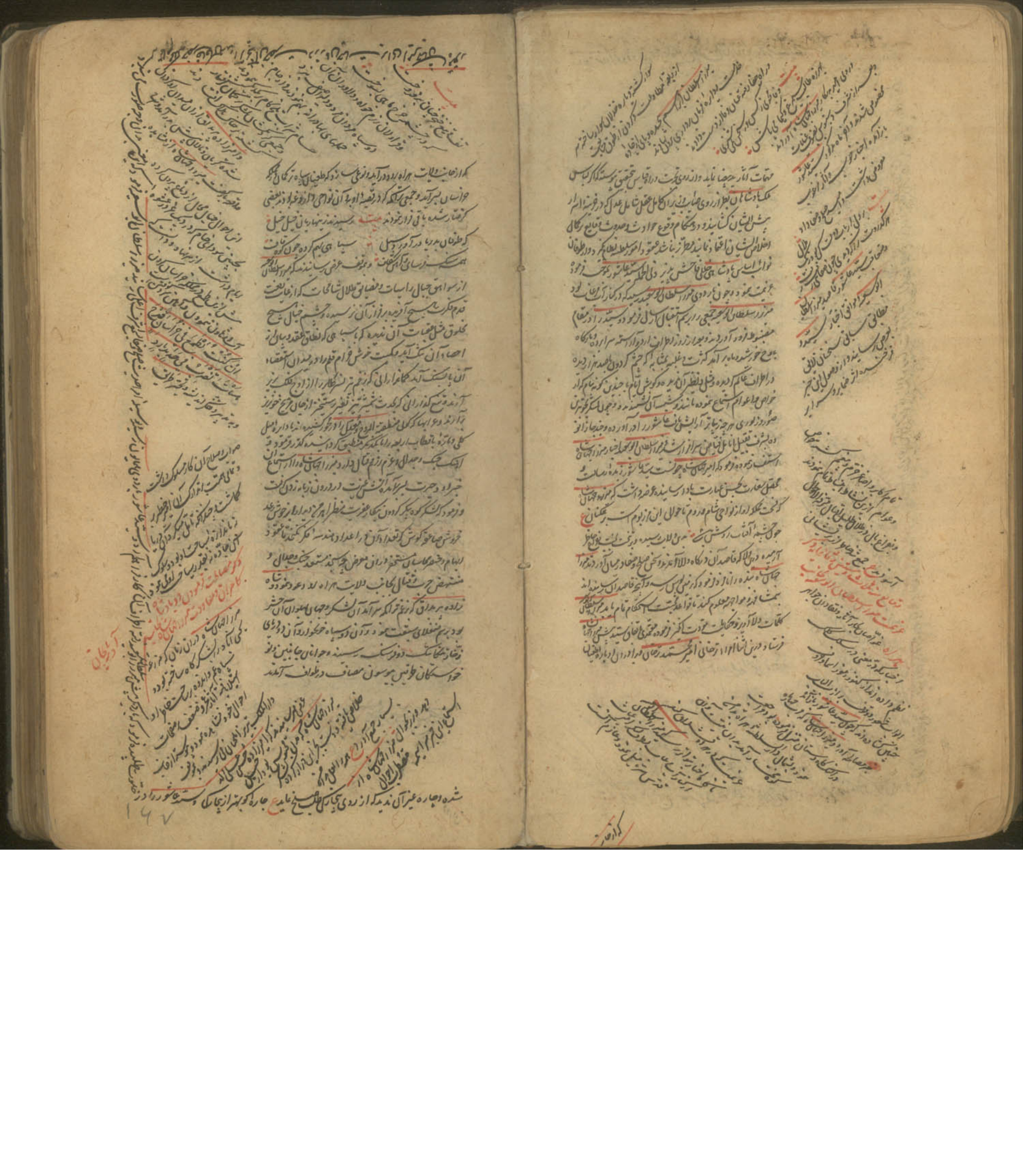
و در همان منزل که حضرت خاقان سعید نزول فرموده آن پادشاه نیز چند روز توقف نمود و سبب دلجویی تا قصبه ادبیه لقم الواب ... داد بر روی ارباب دولت گشاد و ازین اخبار بساط ... و اکناف هر ولا و دیار منتظر شده و خلایق از جمیع اقطار اوطان مألوف و مساکن مانوس آورده و بار ... فرصتی جمیع ... در دار السلطنه فراهم آمده و ماه مبارک رمضان در همان منزل گذرانیده با داب عید و صیام قیام نمودند بیت

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت ❊ در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

ذکر آمدن الجهان و شروع بعضی وقایع در سال ...

ابهنک ... پیش آمدند و مسافت یک منزل ار سیما ... راه ترخانی ... ناهوای مسکوک داشتند بیت دلا مجوی ز ابنای دهر چشم وفا ❊ که در جبلت این ابهران مروت نیست ❊ و مجموع اطراف میرزا علاء الدوله رفتند و میرزا سلطان ... باسم ... احتیاط از روی امیدکاری ... بزرگوار آورد و او نیز میرزا جبین زر هو ... او اراء ترخانی بعضی که ملازم شاهزاده بودند تحمل تحمل از جلیل پادرداد و هوای ... شد بود در این ... امیر عبد الله خواجه ترخانی که بحکم شاه زاده بر سم رسالت پیش میرزا سلطان ... رفته بود معاودت نمود و چون صورت ... شاهزاده جهانبانرا طاقت آن حالت نیاورده و گروه انبوه از ترخانان و غیر آن اتفاق ... گشته بود شاه زاده ر ... است از ... بعلی آورده سوار کرد و در ولایت سا ... و دولت ... غنیمت نمود و دیده ... سلطانی ... عنایت الهی بتوفیق فرقد سای او معمول گشته و تکمیل ... از دولت ... شید ادو تشریف ... علم و جیل و حشم در سلک اهتمام انتظام گرفت و چون میرزا الجهان شاه چون از آن حال آگاه ع مسیحی چون صبا جهان بیما ❊ ... میرزا علاء الدوله روان ساخت و فرستاده چون باو رسید سخنی که داشت ... موقف عرض رسانید و نقصان بادشاهانه منتظر گردانید میرزا علاء الدوله از اتصال آمال میسره ادبار داد و گلبن امید غنچه مقصود بر آورد و از صبا و شمال بر عت سیر و اتصال استعارت نموده روز عرفه عید اضحی بسعد فرخی اردوی اعلی میرزا الجهان شاه چون دولت و اقبال استقبال فرمود مراسم تعظیم و تکریم تقدیم نمود چنان چه در ... کرد احترام واجب بود ع جناب ... جهانیکه بجا آورد ❊ ذکر جشن ادر عید ... و ملاقات میرزا الجهان شاه روز عید اضحی بعظمت با ...

بیت گرزین ماه بسرعت السیر حونا ❊ بامید نسالما برخ ... آباد







بیت باشد انتهی از یاد و رارد و دیده ممالک آفاق عم احسان هرگاه ارادت
فرماید که گلشن ولایتی را آب عدالت کشورستانی خرم و سرسبز سازد
فتح جان ظلم از صحن گلزار آن چمن طرفه نگار را اندازد بیت
جای دو شمشیر تماشی کردید : بزم دو خورشید تقاضی کردید موافق این عبارت مطابق
این استعارت حاصل حال ابقاء اقبال حضرت خلافت پناهی آنکه چون
سپاه ترکمان از مملکت خراسان بیرون رفت آن حضرت دار السلطنه
هراة را مستقر سریر سلطنت فرمود و یورت قشلاق در آن بلده تعیین
نمود و سپاه ظفر انتساب که ملازم رکاب دولت مآب بودند اجازت
یافته معاودت نمودند و آن حضرت توکل بر آفریدگار فرموده وکیل کرده
یک دو هزار سوار نامدار در ظل رایت فتح آیت باز داشت
و در تخت و بخت و مسند دولت اقامت نموده از استغراقات
پرداخت در خلال این احوال به مسامع جلال رسید که میرزا سلطان [illegible]
و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم با یکدیگر موافقت نموده آهنگ
جنگ و جدال و اندیشه حرب و قتال دارند چون خبر قلت لشکر ماوراء النهر
به شاهزادگان رسیده بود در حرکت آمده اند و در خیال آن اند که اگر سپاه
ظفر پناه با سلطنت پناه جلال دست از فرو نشاندن آتش قتال باز دارند و تاب
مقاومت کثرت آن جمهور نیارند و بر این اندیشه عزم رزم جزم کرده
و در حوالی بلده سرخس با هم پیوستند چون رای آفتاب اشراف بر حقیقت آن
اتفاق اطلاع یافت و مضمون این اندیشه بر شکار خاطر آگاه پادشاه
ممالک پناه یافت رای اعلی بر عزم جهانگیری و بر سر ایشان شخص آن
فرخنده جای قرار یافت و در اوایل حمل که [illegible] سال [illegible] بود در [illegible]
نصرت آیات از دار السلطنه هراة جنبش نمود و پادشاه گردون
صولت بهرام سطوت آهنگ جنگ ساز کرده عزیمت فرمود

لشکر بهم برآمد لشکر تحول کرد و ظل رایت حضرت خلافت پناهی جنبش
نموده و تایید عنایت پروردگار و قوت بازوی کامکار حمله فرمود بیت
لشکر عزم شهی را شد علم لا ینصرف : در مقام کسر از آتش فتح قایم مقام
کرد بستی تیر رخش چو از زرع کمان سر برهوا : بوم شوم جان بدخواهان شد و [illegible]
می نهد سر دشمنش چون کاف تیغش می خورد : کاف تیغش در سر بدخواه می گردد مدام
و فوجی از دلاوران دل از جان برداشته و جمعی جان سپار آن [illegible] راه
پادشاه عدم الکفاءة باشتعال آتش قتال اشتغال نمودند و از جام حسام دور
جور بر یکدیگر نمودند تیغ از شراب خون دلیران خون مستان [illegible]
آغاز کرد و نیزه و نعارت جان نهاد دست تطاول دراز کرد و تیر سعادت اجل
راه آن گشاده و تیغ جهارت ستعمل را زبان داده هر چند نیزه تطاول نموده
تحمل نمود و هر گاه که گرز زبردستی اظهار کرد و دریغ فروتنی اختیار کرد بیت
بخون زبی روان گشته تیر دل زرد : دلی مجنت و جانی می ستد میر زد
دهان در گوش روان کرده [illegible] : سخن چکیده کاین نوبت کار
چنان ز تشنه شمشیر گشته : نخورد آشامی از خود در گشته
همی خندید [illegible] : بخنده گریه خونریز [illegible] کرد
[illegible] : میان آب و آتش غرق گشتند
و هنوز ساعتی نگذشته بود که صدا اندرا و ما النصر الا من عند الله
با اوج خورشید و ماه رسید و انوار عنایت الهی از مشرق دولت
حضرت خلافت پناهی دمید میرزا سلطان محمد و میرزا علاء الدوله و
میرزا ابراهیم سلطان دل از اندوه برداشته یکبار [illegible] ادهم
و با بهرام از سرخس و بیم روی به هزیمت نهاد میرزا ابراهیم [illegible]
ستان [illegible] گرفتار گشت بیت
یکی نیزه زد بر پس پشت او : [illegible] تیغ از [illegible]





ذکر عمارت نمازگاه دار السلطنه هراة



خاصه اکابر دار السلطنه هراه بمواجب انعام و مواهب اکرام بهره مند
و محظوظ شدند و بعین عنایات و نظر رحمت ملحوظ گشتند و چون جشن همایون
بشاط عید مقرون بود خامه بدایع آثار بدایع نگار بدین مضمون در جمیع تهنیت
عید و مدحت حضرت میرزا سلطان ابو سعید بر لوح روزگار نگاشت
از اوان آن درین صحیفه بصورت یادگار رنگ در گذاشت نظم
چون ز عین ماه روشن شود ایوان عید
شاد در دوران عید
گوییا بر نامه دوران
هر زمان سوی جام می
چوگان هلال
ماه نو
آفتاب آسمان عدل سلطان ابو سعید



بیشتر کرد و اسید در زمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را او بر آن ساخته از بنیاد
بر اندازند و برج و باره آن را چون قصر آرزوی دشمنان او بر آب زنند
بیت
حصار و در و برج و بارو نماند بران مرز و بوم [illegible] نماند
و مرکب فلک آهنگ در اواسط ماه ذی قعده الحرام بطرف حصار زره
نهضت نمود و آن حصار [illegible] از فروغ طلعت سلطانی [illegible]
عزت فزای مطلع خورشید عالم افروز شد و صورت قلعه [illegible]
[illegible] بغایت مستحکم آمد و چون در اطراف و جوانب آن حصار محل
زراعت بسیار است و این محل شهری دارد که زراعت آنجا صد [illegible]
حاصل می شود آن حضرت فرمود که ملک ناصر [illegible] جهانی [illegible]
باشد تخم و عوامل داده مزروع کرداند و فرمان اعلی صادر شد که ذخیره بسیار
[illegible] در آن زمین و مصالح قلعه داری مرتب و آماده دارند و خواجه حسن انبار دار
برسم کوتوالی مقرر شد و اعلام ظفر اعلام بجانب دار السلطنه هراه
معاودت نمود و رایت آفتاب سیما [illegible] از مطلع خورشید دولت [illegible]
و [illegible] وقت سر هفته آفتاب [illegible] دوم ماه ذی الحجه [illegible]
[illegible] منصور [illegible] رسید ذکر وفات میرزا
شاه محمود [illegible] میرزا شاه محمود ولد میرزا [illegible] از [illegible]
میرزا [illegible] بمعاونت امیر جلیل آورده در ولایت سیستان
[illegible] امیر [illegible] اعزاز و اکرام و مراسم تعظیم و احترام بجا آورد و از
مملکت سیستان عازم ولایت کابل شده امیر [illegible] سردار بود
[illegible] آمد و امیر جلیل از غایت غرور [illegible] در کار حرب [illegible]
و امیر [illegible] فرصت غنیمت دانسته [illegible] بر سر او [illegible]
او را [illegible] امیر جلیل [illegible] در [illegible] کام روی از میدان
جنگ برتافت [illegible]
ع
[illegible]
[illegible] میرزا شاه محمود [illegible]
بیت
[illegible]

با عارفان معارف الهی و واقفان اسرار نامتناهی که ارواح ایشان
با جذبات عالم قدس همی گرفته و دل ایشان از نفحات ریاض انس
بوی بهره پذیرفته واقع بود بیت کسی کاستعانت برد زین گروه اگر زور دارد
زند [illegible] و از انجاست که در مطلع این سال که مطلع فال اقبال است
تمام ممالک ماوراء النهر و ترکستان تا حدود کاشغر و صحاری دشت
قبچاق و ولایت کابل و زابل و خراسان و مازندران تا نواحی عراق
باج گذار و فرمان بردار آن حضرت است و پیوسته از باطن فیض بخش و
خاطر آفتاب درخشش این طایفه نامی و زمره گرامی استمداد می نمود
و [illegible] حضرت خاقان سعید ملازمت [illegible]
[illegible] می فرمود لاجرم هر روز عرصه ملک او وسیع تر و هر زمان پایه قدر
او رفیع تر بود و در این ولا آفتاب عنایت آن حضرت سایه رحمت
بر افق روزگار شهریار کامکار نظام الدوله و الدین [illegible]
منبسط ساخته نظر تربیت سلطنت شامل حال او کردانید و تمام ولایت
سیستان [illegible] او فرمود و جمعی امرا و کبار چون امیر
حاجی و امیر [illegible] امیر آخور مقرر شدند که دست تطاول
امیر جلیل را از آن سرزمین کوتاه سازند و بنیاد استیلای او را از آن
ملک بر اندازند و امرا به موجب فرموده عزیمت نموده در اثنای راه
شنیدند که [illegible] امیر جلیل [illegible] می رسند [illegible]
در [illegible] امرا و ارکان دولت مصلحت وقت چنان دیدند که از امرا
[illegible] کسی پیش امیر جلیل رفته او را از سطوت قهر جهانسوز آگاهی دهد
و بلطف و رحمت عالم افروز امیدوار کرداند و از اندیشه خلاف
و جدال باز دارند [illegible]
و [illegible] امرا [illegible] امیر تاج الدین حسن



[illegible]

ومیرزا سلطان حسین جوانب احوال [illegible] چند منزل پیش آمده
بود و صحرای سلطان آباد لشکرگاه [illegible] چون [illegible] مولانا [illegible] سپید [illegible] را
سلطان حسین چون از غدر سپاه ظلم‌شعار آگاه شد و لشکر او تعاقب کم بود
و بران جمع [illegible] ضرورت دست از ملک و مال
بازداشت و [illegible] شکسته روی به راه [illegible] بل فضل الله آورد و بکاب
اعزاز [illegible] خوارزم متوجه گردید [illegible] آفتاب در کوه
قاف مغرب در حجاب شده بود و بار اشهب [illegible] ظلمت [illegible]
و او سراپرده سیاه [illegible] کشیده [illegible]
پوشیده و برق میان ابر تیره چون قاروره [illegible]
و سنان خنجر [illegible] مشتعل [illegible]
چشم سپهر خیره میشد و از غریدن سیل [illegible] کیوان کر
میگشت و طغیان باران در آن مرتبه که گفتی [illegible] دریا در آن
صحرا سر داده اند یا طوفان نوح بار دیگر روی در جهان نهاده بیت
زباران جهان [illegible] شد چنان * که شد غرق طوفان نوح اندر آن *
و حامی [illegible] ارزاق از [illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] نمود که
آتش [illegible] از اول شب تا روز دیگر [illegible] شام
[illegible] باران [illegible]
بود و [illegible] معلوم بود [illegible] در آن بود [illegible]
[illegible] حادثه [illegible]
دشوار بود [illegible] اقبال هر
زبان [illegible] بیت [illegible]
هیچ [illegible] * و میرزا سلطان حسین [illegible]
و سعادت از آن ورطه خونخوار بیرون رفت و همان شب خبر انهزام

[illegible]

وچون حضرت خلافت پناهی بسبب محاصره هراة از مملکت
ماوراء النهر عود نمود و هنوز عصیان و طغیان [illegible]
بلکه هر روز فتنه و فساد در آن دیار و بلاد می افزود و آن حضرت
چون از ولایت مازندران بهراة آمد میل آسایش [illegible]
ننمود و عزم یورش ماوراء النهر [illegible] جزم نمود و [illegible]
[illegible] اسلام و مصابیح ظلام را دیده و از [illegible]
روشنی [illegible] آثار [illegible]
دانست و بصدق نیت و صفاء عقیدت از روح [illegible]
ایشان استمداد نمود و از روی نیاز و اخلاص [illegible]
نمود و صلات و صدقات نسبت بارباب حاجات مبذول
داشت و رایت عزیمت بصوب ماوراء النهر برافراشت

ذکر نهضت حضرت فرمان فرمای دهر بار دیگر
بطرف مملکت ماوراء النهر

سلاطین کامکار که ممالک و اقطار
در قبضه اقتدار آورده اند [illegible] و اطراف بحر و بر پیوسته
در [illegible] بوده اند پادشاهان نامدار که در [illegible] آفاق رایت آفتاب
اشراق افراشته اند [illegible] از [illegible] حرکت
شبانروزی ساعتی [illegible] فلک الافلاک [illegible]
بر [illegible] ممالک عالم نهاد [illegible] از [illegible]
آفتاب از حرکت دایم باوج شرف [illegible] رسید و هلال از [illegible]
اشتغال بدر صاحب کمال گردید بیت [illegible] کمال
چو ماه * کجا ز حد هلالی رسد باوج قمر * [illegible]
[illegible] که این [illegible] آرام [illegible] * [illegible]
در دار السلطنه هراة در مقام عیش و حضور بود [illegible]

[illegible]





و جراغ نمایند مطلقا واقع نبود و بی تکلف آن دو امیر صاحب تدبیر
امیر سلطان و امیر نور سعید قلعه داری کردند که بهتر از آن متصور نباشد
گاهی صد و دویست جون شیر گرسنه از قلعه بیرون می تاختند و صیدی
چند انداخته قوت سر پنجه و زور بازو ظاهر می ساختند و روان عنان
بطرف قلعه باز می‌جهیدند و همان دم در قلعه در آمدند و دم در کشیدند و اهل قلعه را
از قلت قوت قوت فوت شده بود و اختلالی باحوال راه یافته و لشکر
منصور میدانست که اهل قلعه ذخیره ندارند و بحیله و تدبیر روزی یا شبی از
دیگر کان می بردند که از بیرون چیزی بقلعه می برند و چگونگی آن معلوم نمی شد
امیر شجاع الدین شیر حاجی نوکری را مخاطب کرده نوکری را که میرزا محمد جوکی می
شناخت گریزانیدند و آن نوکر بقلعه رفته و شاه زاده او را شناخته
رعایت فرموده و از آمدن او استفسار نموده نوکر بعرض رسانید که امیر
خرده وجهی تحویل بنده کرده بود و از ان چیزی باقی شده و امیر
نسبت با من تشدد نموده و بنده فرمود چون خلاص شدم باینجا پناه آوردم
ع از بدحادثه اینجا بپناه آمده ام :: شاه زاده او را نوازش
نموده بکاری تعیین فرموده و چند روز بهمین نام تفحص کرده شرح
احوال باز دانست و باز گریخته پیش امیر شیر حاجی آمده عرضه داشت
که در اردو بازار فلان نام شخصیست که هر روز آنچه مردم قلعه را باید
از ماکول و ملبوس و باقی ما یحتاج مرتب می سازد و نیم شب در فلان محل
از قلعه کشتی در روی آب می آید و آنچه آن شخص روز مهیا ساخته
همه را در کشتی انداخته بقلعه می برند و سبب قوت و قوت اهل قلعه
میشود امیر شیر حاجی شرح قضایا بسمع حضرت اعلی رسانیدند و در
جست و جوی آن شخص شتافتند و سخن بیانی را مطابق یافتند
و آن شخص را گرفته در برابر قلعه آوردند و آواز دادند که اینک

بموجب فرموده ع از آن بر هنر بی هنر چون بود :: متابعت سلطان کامکار
و والد بزرگوار فرموده احوال زیردستان و رعایا مطمح نظر عالی ساخته
بواجبی پرسش نمود و دوم ماه ربیع الثانی از جانب آذربیجان [illegible]
رسید که میرزا جهانشاه ترکمان بخراسان فرستاده بود و شاه زاده
ایشان را نیک دید و پرسیده رعایت فرمود و خبر آمدن ایلچیان بپایه
سریر اعلی ارسال نمود و جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین فتح الله
تبریزی که بانواع علوم و اصناف فنون آراسته بود و حضرت خلافت
پناهی عالی منصب صدارت را بجناب او متوجه فرموده و مولوی از جهت
[illegible] ولایت هرات رود و از سعادت ملازمت باز مانده بیست و هشتم ماه
فوت شده در مزار گازرگاه مدفون گشت و درین ولا از جانب ماوراء النهر
ایلچی رسیده و بشارت رسانید که تاشکند و اخسیکت و سیرام که کارکنان
میرزا محمد جوکی داشتند همه بتصرف نواب اعلی آمده و مجموع آن بلاد و قلاع
را بتصرف بندگان درگاه عالم پناه گذاشتند و میرزا محمد جوکی در قلعه
شاهرخیه عاجز و مضطر مانده و امید بکرم الله تعالی آنکه در چند روز دیگر
آن قلعه نیز در قبضه اقتدار قرار گیرد میرزا سلطان محمد نقاره شادیانه
فرموده ایلچی را اعانت و رعایت نمود و در آخر این ماه چند برف قوی
متعاقب یکدیگر واقع شد چنانچه در کوچه و بازار عبور و مرور بجا و سوار
دشوار بود و بازار و دکان از سودای سود و زیان خالی ماند اگرچه
تاراج خزان درختان باغ و بستان را بسان عاصیان صحرای
محشر عریان ساخته بود اما فرمان فرمای دی و بهمن [illegible]
قاقم و سمور عنایت فرموده مدت سه ماه بس که دی باز و دو روز در از
بهر پوشش اشجار و ریاحین در اطراف بساتین دکاکین چند از روشنی
باز شد همه کس را آرزوی خانه و هوای آتش و میل تنور بود



گردنکشی سر محمد پیاده زده می آورد و درین ولا که پهلوان محمد پیاده در قریه از غندی
که وطن او بود در کمال عظمت صبح و شام نقاره نوبت میزد محمد قرتوهر او
نماز دیگر در میان مردم تیرج کرده در وثاق پهلوان در آمد و نظاره نقاره کرده
راه و روی آن وثاق خانه را باید احتیاط نمود و چون از شب بیشتر گذشت
با شب روان خود بران وثاق گذشت و او را در خواب غفلت یافته پیکر
او را به تیغ خونریز ریزه ریزه کرد و صدای غارت و صلای تاراج در خانه او
انداخت و جهان را از ظلمت ظلم او ایمن ساخت و رعیت از شرارت
نفس خبیث او خلاص شدند و مردم آن ولایت از بیم سیاست پادشاهی
جمع آمده خواستند که محمد قرتوهری را بدست آرند بهیچ وجه میسر نشد و او با هم دستان
خود پای در کوه نهاد و کسی از رعیت آن ولایت در برابر او نتوانست ایستاد و در شهر
ربیع الثانی این خبر بدار السلطنه هرات رسید میرزا سلطان محمد را اخذ امیر
و جمعی مردم پیاده از هر ولایت مقرر گردانید که عازم جانب او شده کمند اندیشه
بر تدبیر گرفتن شیخ محمد قرتوهری گذرانند و به هر حیله که توان آن صید وحشی را در دام آرند
و بموجب فرموده روان شدند و درین سال حاجی ابو اسحاق عبد الرزاق بن اسحق
که از روزگار … بسیار شکایت کرد می نمود اکابر و اعیان دار السلطنه
هرات بخصوص صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی براق و مصلحت خان دیدم
که منصب شیخی خانقاه همایون بابن فقیر متوقف باشد و در یکشنبه سیوم جمادی
الاولی امرا و وزرا و موالی و اهالی تشریف حضور ارزانی داشته اجلاس
فرمودند و تفویض منصب شیخی نمودند بیت مردم و شیخم می سازند خلق
نام نیکویی که پیدا کرده ام و درین ولا از طرف ولایت نسا خبر آمد که
میرزا سلطان محمود از جانب دشت پیدا شده و در آن ولایات در آمده آثار
تسلط و اقتدار … نماید
و دبدبه جهانبانی او در تمام ممالک خراسان ظاهر گردید و چند روز در حدود

بدر او آثار خیر و انوار عدل ظاهر ساخت حوش خانه انهار را با تشن ظلم و بیداد
از بنیاد بر انداخت بموم حبشی که در آب حیات طبیعت آتش می نهاد و شرار
را در جرم ابر شعله اخگر می داد چون فلک بر پیر و جوان ملی بخشود و چون اجل
برخورد و بزرگ ابقائی نمود مدت چند سال اهالی اصفهان باین نوع محنت و بلا
مبتلا بودند و از طریق فرمان برداری هیچ وجه عدول نمی نمودند و مملکت فارس
و تخت شیراز در قبضه اقتدار شاهزاده پیر بوداق بود و او از شعله اولاد
میرزا جهانشاه می نمود و در آن زمان که با تفاق پدر از کشور خراسان باز گشت
و اجازت یافته عازم تخت شیراز شد و در آن مملکت رایت سلطنت و استقلال
برافراشت و امثله و احکام پدر و حقوق پدر فرزندی نابوده انگاشت و
چند نوبت جمعی آگاه از درگاه میرزا جهانشاه پیش امیرزاده پیر بوداق
رفتند و انواع نصیحت کرده سخنان گفتند و آن خود رای عاقبت نااندیش
آن سخنان بسمع رضا اصغا نمود و همچنان در مقام اصرار و استکبار ثابت
و راسخ بود و نخوت و جبروت و سطوت و غطلوت خدمتش را چند سال
در تیه ضلال داشت و در اطراف شیراز جبال را مرمت و عمارت
کرده خیال محال و صورت حرب و قتال بر لوح اندیشه می نگاشت و میرزا جهانشاه
تا حدود مملکت فارس … و از آنجا که کمال استقلال و غایت اجلال
او بود می خواست که او را … سازد و بنیاد دولت او را …
از جهان بر اندازد بیت هر شاخ با بد ار که از تست سربلند
مشکن بدست خویش که آن هم شکست تست عاقبت حرم میرزا جهانشاه
که مادر امیرزاده پیر بوداق بود آمد شد بسیار نمود و قضیه بر این قرار یافت
که شاهزاده با خیل و حشم و طبل و علم و احمال و اثقال و جمال و بغال از
دار الملک شیراز نهضت نماید و بصوب دار السلام بغداد عزیمت نماید
و شاهزاده بموجب فرموده متوجه مملکت بغداد شد و مملکت فارس …



در اطراف شاهرخیه باید بود که بعد تاخیر تسخیر قلعه تجویز نخواهند نمود
و مادام مردم سمرقند خانه کوچ اینجا آمده بعنایت الله تعالی ما این قلعه را
بیک شب مفتوح نمی نمائیم و اگر اینجا مثلا مثل سمرقند شهری باید ساخت
می سازیم تا ناچار دشمنان از بنا و برانداختن حضرت خلافت پناهی
حسن کلام و لطف ادای جناب شیخ الاسلام را تحسین فرموده صورت
یکجهتی آنجناب ملایم مزاج همایون نمود ع آری سخن خوب پسندند سلاطین
و اهل قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و عرضداشت باردوی اعلا فرستاده
حضور حضرت خواجه نظام الدین عبید الله التماس نمودند و حضرت خواجه
فرموده اغاثة الملهوفین صدقة جهت فریادرس درماندگان
باز باردوی همایون آمده و پای اصلاح در میان نهاده پس دم و قدم
آن بیچارگان را دستگیری فرموده حضرت خلافت پناهی را عهد و سوگند
داده و پیمان را بایمان مؤکد ساخت که قصد قتل آن جماعت نکند و تفرماید
و جمیع را بانواع رعایت نوازد و آنحضرت قبول فرموده و لیکن بعهد وفا نموده
حضرت خواجه قلعه در آمده امیر سلطان و امیر نور سعید و باقی سرداران را
بیرون آورده و بشرف پای بوس مشرف شدند هر یک از گناه روگردان خود
شرمسار و بعنایت و مرحمت حضرت سلطنت امیدوار از افعال ناپسند
خود شرمنده و سر خجالت با صد گونه ملالت پیش افکنده بیت
سر خجالت درویش از آن بود در پیش ❊ که گر گناه ببخشند شرمساری هست
حضرت خلافت پناهی همه را پرسش نمود و در آغوش عنایت کشیده نوازش فرمود
وقایع سنه ثمان و ستین و ثمانمایه ذکر فتح قلعه شاهرخیه
و معاودت بمملکت خراسان در افتتاح این سال آمال و امید
اقبال داد و دست تایید بمفتاح ظفر و نصرت قفل گردن صورت کشاد بیت
رخ اقبال شد خرم لب آمال شد خندان ❊ فتوحات فلک صد نوع و فتح شاهرخیه ...

بمنت باد و مهر جانی از گلستان شده ❊ حضرت خلافت پناهی در ضمان
عنایت آلهی عزم معاودت بجانب مملکت خراسان جزم فرموده و موکب
منصور از جیحون عبور نموده بدولت و سعادت منازل و مراحل می پیمود
و چون رکاب نصرت انتساب از آب مرغاب گذشت و روز نزول
همایون متوّر و محقق گشت اکابر و اشراف بطریق تعظیم و اجلال تا منزل
چل دختران استقبال نمودند و مراسم نثار و پیشکش بجا آوردند و آنحضرت
همه را نوازش و ستایش فرموده و در منزل تغوز رباط ارباب مناصب مختلفه
و منصبداران محترز و مساوری و سلام نامه بعرض رسانیدند و غیاب بادی
شامل احوال ایشان شد و بیست و دوم ربیع الثانی که آفتاب در نوزده
درجه قوس بود موکب همایون در دار السلطنه هراه بباغ سفید نزول اجلال فرمود
و از ما وراء النهر ظاهر شد که همراه آنحضرت میرزا احمد جوکی را اسوار ساخته همراه
معتمدان روان میفرموده و متعاقب عزیمت می نمود و چون بشهر رسید در
حصار اختیار الدین در زندانی که بصورت منار در میان حصار ساخته بودند
حبس فرمود بیت دشمن چو بدست افتد آسان مگذار ❊ گر دار نمیکشی
بزندان بسپار ❊ چندگاه در آن زندان محبوس بود تا عاقبت جهان
فانی را ابنا ادا در دو و داع فرموده چنانچه شرح آن گفته شود انشاء الله
و صاحب اعظم و دستور معظم خواجه شمس الدین محمد که حضرت سلطنت او را
جهت مهمات کلی و مصالح ملکی در ماوراء النهر گذاشته بود و خدمت خواجه
تمام امور بر وفق ارادت جهود سر انجام نموده و بین و لا بشرف ملازمت
استسعاد یافت ذکر احوال مملکت خراسان و عزل وزرا و دیوان
چون رایات ظفر آیات حرکتی در مملکت ما وراء النهر توقف نمود و صورت
معاملات خراسانات بر رای انور روشن نبود خاطر همایون بتحقیق قضایا
التفات فرموده و صوب نظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه شهاب الدین



این مقال مترنم بود که بیت: من فقیر و سایه خورشید سلطنت اکنون
فراغت ز خورشید خاورم باکسیر اختر و فلکم داوری بس است
انصاف شاه باد درین قصه یاورم و بار دیگر عنایات آنحضرت اسباب
سلطنت و اساس خانیت داده اسبان راهوار و جامهای شاهوار
و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان با زین زر و کلاه و کمر و استران
قطار و شتران مهار انعام و اکرام فرمود و نشان همایون ارزانی داشت
که از ولایت ماوراءالنهر چند تومان لشکر به خان باشند و بهر طرف که عزیمت
نماید ملازم رکاب او کوچ دهند و خانزاده را وداع فرموده اجازت مراجعت
ارزانی داشت و در خلال این احوال بمسامع جلال رسید که در شهر و
بلوکات هراة بجهت مرض وبا و اینکه از علت طاعون هست خبا که
در دو سال گذشته اما درین سال کمتر است و حضرت سلطنت بعزم
ییلاق متوجه ولایت بادغیس و سردسیرهاء اطراف کوه گشته شد
و درین اثنا قاصدان بعرض رسانیدند از ولایت ماوراءالنهر رسیدند
مضمون آنکه در تمام آن مملکت خاصه دارالملک سمرقند وبا و طاعون
افزون از چند و چون ظاهر گردید و صاعقه سحاب محنت و شرار نکبت
در آن دیار اشتعال یافته صرصر نوایب حدثان نهال آمال آن
حدیقه جنت مثال را از بیخ و بن برکند بلبلان دستان سرا و آن بستان سرا
دم فرو بسته و غنچهای نارپستان آن گلستان چون گل سرخ رخ
بخون آغشته روی خوبان خطائی چون زلف سمبران ختن
چین گرفت و بتان سیه چشم را چون آهوان صحرای تبت دل
از غم هر دم خون گشت دستهای نگارین و ساعدهای بلورین
که از ناز بر شاهان دربی آورد دخر بعید حیرت خاک شد رخسارهای
رشک گلنار و عذارهای غیرت بهار چون گل برگ باد خاک گشت

خاصه در اطراف و جوانب ولایت خوارزم میگذرانید و بلطایف حیل
روزی بشب می رسانید و درین سال که حضرت خلافت پناهی از ماوراءالنهر
معاودت فرمود و برسم ییلاق در ولایت بادغیس اقامت نمود
خبر رسید که میرزا سلطان حسین از جای خود جنبیده و سر شور
و عزم فتنه و شور دارد بیت: سر فتنه دارد دگر روزگار همین است
او را شب و روز کار و کسی را فی الواقع در خاطر قراری یافت
که با وجود حضرت خلافت پناهی در مملکت خراسان میرزا سلطان
حسین آهنگ حرب و قتال و خیال جنگ و جدال تواند کرد بیت
ستیزه کی با خداوند زور بود قوت پیل با ضعف مور
در روز بروز آوازه آمدن او زیادت می شد تا بولایت یازر و نسا
و ابیورد و مشهد و نشابور و سبزوار و ترشیز و تون در آمد و لشکر او
هر جا هر چه یافتند گرفتند و زدند و کشتند و آنحضرت امراء کبار امیر حاجی
و امیر احمد یار و چند تومان لشکر مقرر فرمود که بمقابله او رفتند و موکب
همایون از ییلاق بادغیس نهضت نموده در برابر ولایت فوشنج نزول
آمد و درین اثنا میرزا احمد جوکی که بحکم در حصار اختیارالدین محبوس بود
باضطرار اختیار سفر آخرت فرمود و نعش او را با آیین تمام برداشته
در مدرسه جده علیا گوهرشاد آغا مدفون گشت و بفرمان حضرت اعلی نوبت
بعظمت داشتند بیت: خود کشته قاسم را خود تعزیه میداری ای یار
بعیاری تو یار شدم و امرا ایلغار به میرزا سلطان حسین رفته بودند جمعی
سپاه دران دلیر و فوجی دلاوران با شمشیر و گروهی بی باکان فتنه انگیز
در ولایت ترشیز باو رسیدند و لشکر میرزا سلطان حسین در غایت
قلت بود که از مخالفان سپاس نمود میرزا سلطان حسین ظفر و
نصرت بعنایت پروردگار میدانست نه از کثرت لشکر جرار و دلاوران



خیانت اگر زاینده تا جنبر کرد ارجمند عنان دولت و سعادت معطوف ساخته روی
تمامی خویش آورده و از ولایت تون و ترشیز باز گشته و از نشابور و مشهد
گذشته صحرای مرو و ماخان را از دوشته مخیم خود که در نواحی خوارزم بود از
قبل ایشان شکست و منصور و مظفر باز گشت و امرا و لشکر که از آن معرکه
جسته بودند جسته و گریخته از بیم شمشیر قاتل با صد هزار فکر باطل متعاقب امیر
تا حدود ولایت خوارزم رسیدند و آنجا نشان حضرت خلافت پناهی رسید که
امرا هر جا رسیده باشند باز گردند و امرا بموجب فرموده عنان برتافتند آنحضرت
در منزل پل ... تفحص احوال مملکت خراسان خاصه دارالسلطنه هراة و بلوکات
فرموده و چون استماع نمود که خواجه نعمت الله تمام اموال در وجه برات و حوالات
صرف کرده بود و رعایا نیز از جور او شکایت کردند آنحضرت او را اجاق بسیار
زده از دیوان عزل فرموده و مقید ساخت و مبلغی تحصیل کرد و موکب همایون
عزم معاودت نموده در مستقر اقبال نزول اجلال واقع شد و جمیع رعایا و کافه
برایا در مهاد امن و امان خرم و شادمان گشتند و امرا که در عقب میرزا سلطان
حسین رفته بودند باز آمدند و اگرچه جهات بسیاری بجا آورده بودند و از سر جلادت
تا مملکت خوارزم رفته اما چون کمال جلادت ... و عادت شکر منظور بود
ظهور نمود بر خاطر ... دشوار آمد و ... داشت
اظهار آن نفرموده و از تحقیق آن امر اغماض نمود و درین ولا جناب
ولایت مآب ارشاد انتساب شیخ صدرالدین محمد الرواسی رحمة الله از
ولایت جون از قریه شتغان تشریف آورده و قرار نمود که او را ...
روزگار شیخ زین الدین الخوافی قدس سره خبر دل مبارک مشرف ساخت
فرخنده منزلی که تو آنجا گذر کنی ذکر وقایع سنه تسع و ستین و
ثمانمائه ذکر عزیمت رایت آفتاب اشراق کامیاب و ...
مرو بعزم قشلاق حضرت خلافت پناهی را نسبت باجناب ارشادمآب شیخ صدرالدین

خاطر همایون از استمداد اهل باطن جمع ساخت ضمیر جهانگیر بمهمات
دیگر و کار ملک و لشکر پرداخت و رایت آفتاب اشراق مایل قشلاق
شده تواچیان جار در ساختند که هر کس براق قشلاق کند حضرت
خلافت پناهی اواخر ماه ربیع الآخر پای دولت در رکاب سعادت
آورده عنان فلک اقتدار سمند شهاب رفتار داده و سرداران هر کشور
و گردن فرازان بحر و بر در ظل رایت خورشید فر که مطلع فتح و
ظفر است جمع آمدند و آنحضرت شاهزاده جهانبان ... گرامی دری
از دریای پادشاهی چراغی روشن از نور الهی ابوالقاسم
نورالدین میرزا سلطان محمود را در دارالسلطنه هراة بضبط و دارایی
گذاشته امیر نظام الدین احمد حاجی و صاحب اعظم کمال الدین مولانا امیر
... پیش او باز داشت و رکاب ظفر انتساب بجانب آب مرغاب
روان شد و ده روز در قریه پنج ده و مروچاق توقف افتاد و اوایل
جمادی الاولی در بلده مرو اتفاق قشلاق فرموده سلاطین ...
در مقام ارادت و اعتقاد و سلاطین ... بر جاده اطاعت و انقیاد
و درین ولا از جانب ولایت آذربایجان ایلچیان جهانشاه میرزا رسیدند
جمل سوار و ایشان را در مقام مناسب فرود آورده علوفه معین فرمودند و قاصدی
جهت اعلام مضمون با ایشان بسوی اردوی همایون فرستادند و آنحضرت اواخر
جمادی الاولی جمیع امراء عظام را براق تمام فرمود که عازم جانب میرزا سلطان حسین
شدند چه خبر او از طرف موضع ... که در بیابان ... خوارزم بود رسیده
و امرا بموجب فرمان روان شدند و آن سال در تمام خراسان خاصه بلده هراة
زمستان سرد گذشت ... اواخر حوت ... امرای عظام افتاده ...
جمادی الاولی از طرف اردوی اعلی ایشان همایون آمده که رسید که سلطان ...
برادر ابوالخیر خان اوزبک با که امرا در نواحی خوارزم گرفته بودند جنید گاه



مرصع و جامهای قمع پوشیدند عارض دلفروز چمن بخط زبرجد رنگ سبزه زیور
تمام گرفت و از اطراف جویبار لاله فروغ بوستان افروز مجلسی خرم
آراسته شد و خوش آوازان طیور و مغنیان شاخسار موسیقار بر
منقار بستند و بلبل ارغنون ساز بر شاخ گل با هزار نیاز خروش
و فغان به آسمان میرسانید و قمری خوش آواز با لحان دلنواز گنبد گردون
پر صدا میکرد در چنین فصلی که جهان جوانی از سر گرفته بود و نسیم باد
صبا اعجاز مسیحی می نمود رایات ظفر آیات قصد تنزه و نزهت حرکت
بصوب دار السلطنه هراة فرموده شهباز فتح و ظفر جهان زیر شهپر گرفته و همای
دولت همایون فر سایه اقبال بر عالمیان مبسوط ساخته رکاب نصرت انتساب
بجانب مرکز دایره سلطنت و مستقر سریر خلافت روان شد و جمعه دویم
شعبان که آفتاب درخشنده در برج حمل بود موکب همایون نیر جون خورشید در
باغ سفید در خانه شرف نزول فرموده و تخت دولت و سعادت او
استقرار یافته و آفتاب عنایت از افق عالم افروز او بر همه جهان تافته بود
و اواسط این ماه قاصدی خبر گشت از طرف ماوراء النهر رسیده بموقف عرض
رسانیدند که مغولان قلماق که از کفار تجار آن دیارند و در اقصی آن ممالک
یورت و مقام دارند قصد بلاد اسلام کرده و آنچه متعهد و رای ایشان بود بظهور
آورده و بندگان دولتخواه و دلاوران نیکخواه کمین ساخته و ناگاه
از کمین بیرون تاخته اما سخن جمعیت متخلفان را از بنیاد بر انداخته اند
و بسیاری از کفره فجره بتیغ قهر گذرانیده و سرها بر اسبها بجا و رای النهر رسانیدند
چون موکب نصرت آیات چند روزی در هراة توقف نمود میل بر
ییلاق بادغیس فرموده و بموجب فرموده بارک الله فی سبتها
شنبه چهارم شهر رمضان از تخت هراة بجانب رباط سنجاب و
ییلاق منزل روان شد و در آن منزل دلگشا و فضای جانفزا تا عید رمضان

زان خانه ابر سخن از کرکش جوزا آید **مصرع** کان عقده در تاب به از نظم ثریاست
القصه برادر اکبر استاد دانشور بیستم رجب المرجب خانچه حساب کرده
اهرس از شرف دین نزبان راز از سال و اینچه خانچه از جهر داد حساب
استاد از سرای افروز مجاوی سرور فرخ امید و مجلس رضوان از ابوجود
شریف مشرف گردانید و در فرار مورد الانوار قدوه اولیا کبار شیخ
بهاء الدین عمر قدس سره مدفون متبرک شده و با احترام تمام در آن باکیزه مقام
نزدیک مرقد منور مدفون گشت **وقایع سنه سبعین و ثمانمایه ذکر**
رفتن امراء کبار بالمغار و آمدن احشام از ولایت عراق در این سال
عالمیان در سایه رایت همایون فال بنهایت فارغ بال و مستقیم احوال
بوده و پیوسته بفراغت تمام در اتمام مهمات قیام و اهتمام می نمودند
بر تو نور عدل زنگ ظلام ظلم از چهره آیینه روزگار نابود ساخته و بنیاد ستم
و بیداد از بسیط جهان برانداخته از سرحد ولایت چین و حوالی قلماق
تا اقصی ممالک مازندران و حدود عراق و از چشان مغولستان
تا پایان هندوستان فرمان حضرت خلافت پناهی را تابع حکم آلهی
می‌دانستند و سر انقیاد و تسلیم از خط حکم او بر نمی داشتند از فروغ
آفتاب عاطفت او شب مظلم ظلم روی از جهان در کشیده و از فیض
سحاب عدالت او چهره عالم تازه و خرم گردیده **بیت**
در فراخ دهر عدل او چنان تاثیر کرد ** کز نی تفرقه مرکست هم از ایشان
... و لارای اعلی اقتضای آن فرمود که جمعی امرا مثل امیر شجاع الدین
شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد یار و چند امیر تومان و دلاوران
... بطرف مملکت ماوراء النهر روند و از آن حدود برخبر باشند چه آوازه
... سلطان حسین از آن جانب میرسید و امر الموجب فرمان روان آن
... اثنا از طرف ممالک عراق پانزده هزار خانه کوچ احشام و صحرانشینان



احوال خود برداختند و با آنکه ایشان را هرگز سرداری و سروری نمی بود درین فرصت ملک
و امیر و وزیر مقرر ساختند و کرباس ... و بارگاه برپا آمد و اگرچه
مال و منال ایشان از حد تجاوز نمود قطع طریق و قتل مسلمانان شعار و دثار
آن زمره اشرار بود درین سال که قضات ملک خلاق از اقصی صحاری قلماق تا حد
ممالک عراق سلطان آفاق را مسلم فرمود و تمام آن ممالک شرقا و غربا بحوزه
در قبضه اقتدار بندگان حاکم سایه قرار یافته بود حکایت عصیان آن جماعت
کربای از سرحد هند که روی بدان نهاده اند و دست جور و بیداد بغارت و تاراج گشاده
بر خاطر کوه وقار بسیار گران آمد و ... و همت خسروانه بتدارک
آن مهم قرار یافت و فرمان همایون نافذ شد که لشکرهای جهان در ظل رایات فتح آیت
که مطلع آفتاب نصرت و ظفر است جمع آمدند و موکب همایون بطرف ولایت توجه
نهضت نمود و از آنجا بجانب ملتان و ... هزار جریب میل فرمود و آوازه عزیمت
حضرت خلافت پناهی سیل اضطراب و اضطرار در خان و مان آن برگشتگان
روزگار انداخت و صولت لشکر منصور اساس جمعیت آن جماعت یکبارگی متزلزل
ساخته آن بی باکان جان و مال خود را در معرض خطر دیدند و در تدبیر آن واقعه
صعب متحیر گردیدند و هیچ وجه صورت بهبود در آینه اندیشه ایشان روی نمود و
سرانجام آن حال نابسامان نتوانستند عاقبت بیچاره گشته چاره جز آن ندانستند که التجا
بمشایخ عظام نمایند و بیمن همت ایشان عقده آن مشکل گشایند چه در ضمایر ...
کبار و صغار قرار یافته بود که از جمیع طوایف عالم و قاطبه اکابر بنی آدم سخن بنام ...
طریقت و صوفیه صاحب ... اسرار حضرت ... اثری تمام دارد بنا بر آن
ارباب و کلانتران الوس ... دستها ... السلطنه هراة ...
و روی طاعت بر زمین ضراعت نهادند و از جناب ولایت مآب شیخ الاسلام
اولیاء و ائمة الکرام شیخ نور الدین محمد ... التماس شفاعت نمودند و
همچنین بمشایخ دیگر متوسل بودند و جناب ولایت مآب باردوی اعلی فرمود و

در هم شکست و استخوان که قوام وجود است استوار برشکست ببلاء انّی وهن العظم
منّی مبتلا شد و حرارت غریزی اگرچه مقتبس ... نور شمع وجود انسان چراغ
منوط است چون انگشت در آب فسرده گشت و حرارت غریبه در اطراف
قلب و قالب موجب علت خفقان گشته چون لمعان آفتاب اشتعال یافت و
حواس ظاهر و باطن که کارکنان مصر جامع بدن اند دست از تدبیر مهمات
آن ملک باز داشتند و ذات همایون از زیور صحت و زینت عافیت عاطل
گشت و صبح نور افزای روح در احتجاب شام ظلمت نمای مرض و علت بدل
ع زائد همواره این ... شد و ناقص ... و اطباء مسیحا دم مبارک قدم
مثل مولانا اعظم مقرب الحضرت السلطانیه مولانا قطب الدین محمد التبریزی و مولانا جلال الدین
حسین التونی که مستخرج لطایف معالجات و فواید غرایب مداوات بودند و در
معرفت دقایق نبض موی شکافی نمودند و در ازالت اسقام از اعضای
و اجسام آثار انفاس عیسوی باظهار می رسانیدند و ... بر ...
و فروغ اندیشه ثاقب علت مزمن دوار از چرخ دوار ...
و در معرفت تشریح ابدان و کیفیت ترکیب انسان گوی سبقت از
حکمای جالینوس منزلت و اطبای بقراط منقبت ربوده و بر زبان گهربار
ایشان اگر حدیث سم قاتل و زهر هلاهل گذشتی مزاج تریاک و نوش دارو
گرفتی و خاصیت فاروق اکبر نموده و بکثرت ممارست کلیات قانون این
علم لطیف و جزئیات این فن شریف ... در بیان ...
بودند و در اثبات فضیلت این صنعت دقیق و منافع و فواید این حکمت
جمیع دلایل واضح و براهین لایح می نمودند و جز ترتیب و ترکیب اشربه و ادویه
و تنقیح و تدبیر تنقیه و تصفیه ... کوشش و توان بر میان جان بسته ...
... در منهاج علاج و طریق تعدیل مزاج ... سعی و اجتهاد ...
و شربتهای موافق اشارت نمودند و بغذاهای ملایم ترغیب فرمودند



ذکر ولادت شاهزاده بایسنقر و ختان شاهزادگان و جشن بزرگ

حق سبحانه و تعالی حضرت خلافت پناهی را کوکب مسعود از مطلع سلطنت عنایت فرمود و ماهی بلند برج شاهی کرامت نمود و اوایل شوال باسعد ساعات و ایمن احوال پادشاهزادهٔ همایون فال جهان افروز حضور مشرف فرمود بیت طالع عالم همایون شد بمیمون اختری کرد نازل ملک را دولتی بنده اش سری و نام خجسته فرجام میرزا بایسنقر تعیین شد بیت غنچهٔ بخت از بهار خسروی شکفته بود نوبهاری دیگر از بستان شاهی در رسید و سرور حضور مشرف آن فرزند سعادتمند نوعی در خاطر و ضمایر اکابر و اصاغر سرایت کرد که همه را میل عیش و عشرت و رود و سرود شد و حکم همایون نفاذ یافت که رعایا چهار طاق بستند و غایت دقت و کمال صنعت بظهور آوردند و مجلس عیش و بزم سرور را از خلد برین دلکشتر و از بهشت خوش خوشتر ترتیب دادند و ابواب مسرت و عشرت بر روی امید جهانیان گشودند مغنیان خوش الحان باد از رود و سرود و نوای روح افزا زهره را در چرخ آوردند و چرخ از غایت حیرت در نظارهٔ آن مجلس زمین آسا بر جا ماند و خنکی دلنواز با دای ترانهای تر بر ده راست در دماغ خشک سوداز دگان بیدای ساخت و نواهای روح افزا بر ان چند ساله را که چون چنگ شکسته بودند و لباس جوانی ایشان تار تار شده رونق ایام جوانی بخشید و باقی سازندگان و سایر نوازندگان عود و نی و نایچه و قانون و رباب و دف را براه عیش بساز داده نواهای دلنواز باوج سپهر برین میرسانیدند و گوشه نشینان صومعهٔ افلاک را در وجد و نشاط می آوردند و ساقیان ماه رخسار که مجلس انس از تاب عارض ایشان گلستان بود و خورشید جهان افروز از خجلت طلعت ایشان غرق عرق و زرد روی گشته میل بزوال و آهنگ

می نمود ترتیب یافت لمعان بروق شمعها و اشتعال اسلحهٔ دیگر که از اطراف آن آوبخته بودند گاهی دیده ها را فروغ و ضیایی می بخشید و گاهی چشمها را چون چشمهٔ آفتاب بر آب و خیره می گردانید و ارباب صنایع انواع بدایع بقوت طبیعت و لطافت فطنت استخراج و استنباط نموده و در غایت ظرافت و کمال مهارت در محل مناسب باز داشته بودند و هنرمندان اطراف عالم بتخصیص ممالک محروسه بر درگاه معظم حاضر بودند و همه بقوت ذهن خود غرایب و عجایب نموده از آنجمله خواجه علی ارده گر اصفهانی از شیشه گلاب دانی یی و دو عجایب محرقه را که در کارخانهٔ عالم در چشم نموده بود و جبال و بحر و ... در صنعت مخصوص خود مشتغل می نمود و شیشی و دود کان و کارخانه گشوده و هر کس بحرفه و کار خود و عمل ادبصورتی جنبش و حرکت آمد از انگاشته بود که صورتی در آینه خیال خوبتر از آن نمی نمود و جمعی دکانهای آراسته گشاده و دشت فراغت بر تکیه گاه عزت باز نهاده و خدام پای خدمت ایستاده جهان مستحسن تصور کرده و متکلف بر وجهی که عقول عالمیان را در بیابان اندیشهٔ آن سرگردان ساخت بود حضرت خلافت پناهی چون آن شیشهٔ انجمن را تماشا فرموده در نظارهٔ آن نادره تعجب فراوان نمود و از خا الشیات و اتمام بجرم سرا در آورده هر آن نیاورده و بجنسیت صورت مصنوعات عالم و سرمایه و سودای محترفین آدم که در کارخانهٔ حقه باز فلک و کارخانهٔ شیشه باز سپهر واله و حیران مانده اند و بر رشتهٔ تقدیر باز بستهٔ زنجیر تدبیر گشته مطابق واقع نموده شایستهٔ فراز تحسین و بسیار استحسان بود و درین اثنا شاهزادهٔ جوانبخت شایستهٔ تاج و تخت جلال الدین میرزا سلطان محمود که بموجب فرمان همایون از مازندران عزیمت خراسان نموده تا با سایر شاهزادگان که هر یک در درج سلطنت و دری برج مملکت اند سنت ختان بجا آرند شاهزاده اواخر ماه ذی القعده بدار السلطنه هرات رسید بیت سرو باغ سلطنت نخل ریاض مملکت کز قدوم او بهار نو بهر کشور رسید و روز جمعه



نهایت معمور و آبادان بود و هیچ آفریده را مجال جدال نبود با آنحضرت
در خاطر خطور نمی نمود و مملکت ماوراءالنهر که هر سال از تعرض مردم اوزبک
زحمت و غارت میدید نیز درین سال از آسیب آن بی باکان تا این ولایت
نرسید اما از طرف ولایت خوارزم قاصد امیر نور سعید رسیده عرضداشت
رسانیدند مضمون آنکه میرزا سلطان حسین که در طرف دشت قبچاق مدتی قزاقی
بود درین ولا بجانب ولایت خوارزم عزیمت نمود و امرا و سرداران که درین
طرف بودند یک جو تاب مقاومت او نیاورده رو بفرار براه ابیابار آوردند
و اطراف مملکت خوارزم از غارت و تاراج لشکر اوبکلی خراب شده و غیر از نفس
خطه خوارزم در بیرون هیچکس را مجال توقف نماند حضرت خلافت پناهی فرمود که
جمعی امرا توجه ولایت خوارزم نمایند و صورت محاربه و مسابقه که از امرا در
آنجانب واقع شده تفحص فرمایند و هر کس را که از و تقصیری ظاهر شده باشد
جزا و سزا دهند و بعضی را بقتل آورده باقی را دست بسته نهند و از آنجمله
امیر نور سعید نیز متوهم شده بود که در روز جنگ مسابقه نموده امرا بموجب
فرمان اعلی روان شدند و چون بخوارزم رسیدند و شرح احوال
بررسیدند همین قدر معلوم شد که لشکر خوارزم با آنکه بسیار بوده اند از
صدمت جنود میرزا سلطان حسین یکبار فرار نموده اند بیت که از نهیب جلاوه
گشت مرکاه ؛ روباه را چه طاقت زور غضنفر است ؛ امیر برادر دیگر
توجیه که حضرت خلافت پناهی را در ایام کمال او التفات و اهتمام
بوده و تومان بزرگ با و عنایت نموده نگاهبان امیر نور سعید الکرفت
مغفان ابره باد بعیب هراة فرستاد و تمام اموال و جهات او را انقیاد
و تاراج داده امیر نور سعید بیستم ربیع الاول بهراة رسید و او را در حصار
اختیار الدین باز داشتند و در ان ایام سلطان ملک احتشام زبان
شیخ الاسلام شیخ نور الدین محمد مدظله ... بود و از جمیز میرزه وفاط

خطبه شاهی و سکه شاهنشاهی بنام همایون آنحضرت مقرر و معین نمود و
او انواع خدمات پسندیده بجا آورده بود درین ولا نهایت ضعیف شده
مریض گشت و در ایام طغیان بحران که هذیان صفت لازمهٔ آنست در
گفت و شنود بر لوح خیال چنان نقش می بست که مگر حضرت خلافت پناهی
بعیادت او آمده است بیت کو بندهٔ خسته بر لب دریا نشسته بود ؛
میگفت خواهم آنکه بود این هم چرا ؛ گفتند چو صلاح نداری بگوی این ؛
گفتا نا امیدی از و چون دهم رضا ؛ شکر نا توانی شخص ضعیف من ؛
بسکه این طلب کی خواست دین هوا ؛ اطباء مجلس همایون که معالجه او
متردد بودند صورت این حکایت در حضرت اعلی باز نمودند آنحضرت
از کمال مروت میل عیادت او فرمودند و اوایل ربیع الآخر تشریف آورده
بوثاق امیر منتظر التفات نموده زبان حال او مضمون این مقال ادا
میرسانید بیت گر بر سر بالین من آیی بعیادت ؛ صد سال بامید تو
بیمار توان بود ؛ و امرا یراق تمام سرانجام کرده اسب با زین کشیدند
و هم مقدم همایون بعد از چند روز صحت تمام یافت ذکر نهضت
حضرت خلافت پناهی بجانب ولایت جرجان و خبر واقعه
میرزا جهانشاه ؛ در ان زمان که آفتاب جهانتاب از نقطه اعتدال
خریفی تجاوز نمود و جمشید خورشید بارگاه فلک احتشام در دولتخانهٔ بهرام بعضب
فرمود و شیر سوار آسمان شیر در کمان فلک می انداخت و چمن از زینت انوار
و گلزار از زیور ازهار خالی می ماند و اشجار از حلیه اثمار و برگ و بار بی
بهره شدند و گلشن از لباس مستعار و جامهٔ زرنگار برهنه گشت شعر
ز فرو رفت تهی شد بستان ربع و طلل ؛ همان چمن که چو بتخانه بود در تصویر ؛
کان برهم که گلستان گناه آدم کرد ؛ که شد برهنه چو آدم ز جامهای حریر ؛
و خورشید از شرم زرد رویان چمن سر در نقاب سحاب میکشید و گاهی



بان مرتبه رسید که هر که آبا و اجداد او و اکثر عشیرت ان در خیال نمی کرده تمام
ممالک عراق عرب و عجم و فارس و سواحل دریای عمان و سریر آذربایجان
وارمن و گرجستان تا حدود ممالک شام و روم در زیر نگین حکم او چون موم
بود و هر صورت که در خاطر خطیرش چهره می گشود بخوبتر وجهی روی می نمود و ازین
طرف داران آن ممالک امیر حسن بیک از اولاد امیر قرا عثمان که همیشه
میان ایشان و میران میرزا جهانشاه عداوتی عظیم بود متابعت و انقیاد
میرزا جهانشاه نمی نمود و جناب جهانشاهی را با وجود آن تمکین و اقتدار بار
این اندوه بر خاطر گران و دشوار می آمد و هر چند بر کار رو در کرد اند
و تدبیر آن کار بر می آمد بواسطه متانت و حصانت قلاع بر وفق مراد دست
نداشت عاقبت نقش این صورت بر لوح اندیشه نگاشت که بالشکرهای
جهان قصد استیصال آن خانه ان کند و آتش طغیان در آن دودمان زند
و بدین نیت و همت جنود سپاه گران و لشکر بیکران جمع آورده بصوب
ولایت امیر حسن بیک روان شد و چون مسافت نزدیک رسید و میدان
جدال و معرکه قتال متقارب گردید امیر حسن بیک از آنجا که وفور دانش
و فرط کیاست او بود میل صلح نمود و رسل و رسایل بهر گونه وسایل بدرگاه میرزا
جهانشاه فرستاد و پیغام داد که سایه آن حضرت نهایت گران است و آفتاب
سلطنت در اوج رفعت تابان ذرات حقیر در پرتو آن نور در چه شمار زند و
در برابر آفتاب عالمتاب تاب مقاومت ندارند اگر خاطر همایون بضبط
محقر ولایت التفات فرماید بهر که اشارت شود کلید قلاع تسلیم نماید
و اگر مطلوب خزانه و نقود است ع دریای تو ریزم آنچه در دست من است
میرزا جهانشاه تواضع امیر حسن بیک را حمل بر ضعف و عجز او نمود و تمامی
همت عزم استیصال او جزم فرمود و چندگاه با لشکر و سپاه بجوش
ابر خروشان در صحرای موش وارزروم و نواحی آن مرز و بوم گذرانید و

ناچار

ناچار گردیده امیر حسن بیک را کاری چنین بزرگ دست داد و آوازه این
فتح مبین در بسیط روی زمین افتاد و باقی امرای میرزا جهانشاه
چون ازین حال آگاه شدند روی امید بدرگاه امیرزاده حسین علی آوردند
که اکبر و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و چند قلعه معتبر مشحون بسیم و زر و
سایر نفایس دیگر گشادند و یکصد و هشتاد هزار سوار علوفه داد بنده حقیر
اوراق از معتمدی استماع نمود که گفت میرزا سلطان ابو سعید میفرمود که از
وقت چنگیز خان تا این زمان کسی از پادشاهان صد و هشتاد هزار سوار
علوفه نداد و از سلاطین نامور هیچ کس این چنین ندارد یاد مصراع
فی الجمله امیرزاده حسین علی لشکری غلط آورده اساس متابعت و مخالفت بنیاد
نهاد و شرح احوال بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و پیغام داد که ممالک
فارس و عراق و آذربایجان بل تمام جهان آنحضرت را مسلم است بیت
شاها در تو قبله شاهان عالم است — گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
اگر ارکان دولت نظر عنایت از حال بندگان دریغ ندارند و باندک
التفاتی تمام این ممالک را در قید ضبط و قبضه اقتدار آرند هر آینه سبب امن و امان
و موجب آسایش جهانیان خواهد بود و تمام رعیت در سایه عاطفت
و آفتاب عنایت آنحضرت خواهند آسود و امیدوار است که داد این مظلومان
ستانند و دست تطاول [illegible] کوتاه گردانند چون
شرح این احوال بمسامع جلال رسید و رای جهانگشا بر مضمون این مقال
واقف گردید نشاط و انبساط فراوان نمود و فرمان فرمود که لشکر
بسیار و سپاه بیشمار از سرحد ولایت کاشغر و قلماق و ترکستان و ماوراء النهر
و خراسان تا حدود عراق و از اقصی زابلستان تا نواحی هندستان جمع
آیند و چون آنحضرت همیشه در مهمات کلی و مصالح ملکی با حضرت ارشاد منقبت
خواجه ناصر الدین عبید الله سلمه الله مشورت میفرمود و از فرموده جناب

جمع آمده نسبای که از عقاب خدنگ بلند پرواز ایشان نسر طایر بر فلک
بال فراغت نمی توانست کشاد و از نوک ناوک هر یک از شب تار سینهٔ
مور و دیدهٔ مار در یک سلک انتظام میداد و از سر سنان چون ثعبان کوه
تیغ خونفشان جگر ماه و تیر و زهرهٔ زهره و برجیس خوناب میگشت و رخسار چون
گلنار شیر سوار گردون بسان چهرهٔ آبی زرد فام میشد و بهرام خون آشام
بسان کیوان سر در پس سپر زنگاری میکشید آنحضرت بیوسون و آیینی
که زیادت از آن تصور نبود اول فوت موافق اوایل شعبان از یورد
قشلاق نهضت فرمود صحرای لشکر از نهیب علم و کثرت دشت محشر شد
و مرکز خاک از بیقراری فلکی دیگر گشت و چون سپاه نصرت پناه روبراه آورده
یکدو منزل نهضت نمود آنحضرت بتصدیق نیت و صفاء عقیدت عزم زیارات
مشایخ عظام و اولیاء کرام قدس الله تعالی ارواحهم فرمود
و با جمعی خواص از روی نیاز و اخلاص باطراف مملکت خراسان روان شد
و اول بظاهر بلدهٔ سرخس آمده بجانب مشهد مبارکه رفته و عازم تربت مقدسه
جام گشته بمجاطریق زیارت مسلوک داشت و رایت عظمت بصوب ولایت
باخرز و خواف و زاوه برافراشت و آداب و شرایط زیارت حنابکه
باید و شاید در جمیع مزارات بتقدیم رسانید و در ولایت نیشابور از
ارواح تمام اکابر استمداد نمود و بجانب مشهد مقدس مطهر منور
عزیمت فرمود و روحانیت مشایخ عظام را وسیله ساخته متوجه
قبه و بارگاه آسمان حشمت و قطب سپهر رفعت شهباز بلند پرواز
سدرهٔ آشیان و همای همایون فال سعادت نشان سلطان
خراسان علی ابن موسی رضا علیه التحیة و الغفران شد و در تمام
مزارات صلات و صدقات بمجاوران و مستحقان رسانید
و همه را بانواع انعام و مواهب اکرام خوش وقت و

معین شد که ارابها را باردوی همایون رسانند و از آن زمان که موکب
ظفر نشان از یورت قشلاق عزیمت نمود تا اکنون که چند روز در ییلاق
کالپوش اقامت فرمود و پیوسته از اطراف ممالک فارس و عراق
صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید باردوی جمشید خورشید آثار
و فریدون اسکندر اقتدار آورده بودند و بسعادت بخت یاور و
مساعدت اختر راهبر درگاه عالمپناه توجه نموده هر کدام از جهت مواقع
روزگار آن دولت دست تداول فرد استشهاد و تمهید صحبت قاصدان
فرستاده و سخن آن ممالک را در آینهٔ خاطر همایون ع بآسان ترین
صورتی جلوه داد و حضرت خلافت پناهی مقربان و معتمدان را بضبط آن
ممالک تعیین نمود و همه را نشان همایون ارزانی داشته روان فرمود
و از حدود قشلاق جرو بر دیگران فایق و بر همگنان سابق دستور اعظم
خواجه شمس الدین محمد ع چون باد وزان باصفهان تاخت
و آن بلده را که در همه روی زمین قرین ندارد بآسان ترین وجهی مسخر
و مضبوط ساخت و جمعی ترکان که با تفاق ولد میرزا جهانشاه امیرزاده
قاسم بحوالی اصفهان آمده غایت جرات و جلادت نموده تمامی
همت در بنیاد استخلاص آن بوده اما اصفهانیان ترکان را پیرامون
شهر نگذاشتند و همه را از یک سر تیر دور بازداشتند و ترکان را
چون کاری از پیش نرفت مجموع پس نشسته سر خود گرفتند و خواجه
شمس الدین محمد خبر فتح و تسخیر اصفهان و شرح محاربهٔ ترکان
بپایهٔ سریر اعلی روان داشت و احوال استخلاص آن ممالک را
برلوح ضمیر منیر نگاشت هر کس را بولایتی که نامزد شده بود عزیمت نمود
وقایع سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه ذکر رفتن امرا و
مقربان که نامزد ممالک عراق و فارس شدند و آمدن ایلچیان



جمع ساخت حضرت خلافت پناهی در ییلاق کالپوش ایلچی امیر حسن بیگ را
طوی داده رعایت و عنایات فرمود و جهت امیر حسن بیگ کلاه
زر دوزی و کمر شمشیر طلا و کلاه نوروزی ارسال نموده و فرمود که با
لشکرهای خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره ازین جانب متوجه
تا بکلی دفع مواد فتنه و فساد ایشان کرده آید و امیرزاده حسین علی
ولد میرزا جهانشاه تحف و پیشکش بسیار و نقود و جواهر بیشمار فرستاده
نیاز هرچه تمامتر عرضه داشته بود که مملکت آذربایجان و توابع آن و عراق
عرب و عجم و فارس تا سواحل عمان با گنجهای جهان در تصرف بنده است
و بنده با هرچه در قبضه اقتدار است ملک یمین حضرت سلطان السلاطین است
العبد و ما فی یده کان لمولاه و اکابر و اعیان این ممالک
امیدوار که بندگان درگاه عالمپناه نظر عنایت و مرحمت از احوال این شکسته
بیچارگان باز ندارند و بنده بر همان عهد و پیمان آنحضرت و پدرم مؤکد شده
راسخم و بعضی ممالک موروث ایشان که برادرم درین چند سال متغلب گرفته
بود چون عراق و فارس تعرض دیوان اعلی کرد استم و همت دولت
آنحضرت متوجه دفع مخالف که جهت عذری نسبت بخاندان ما پیش
برده شد حضرت خلافت پناهی ایلچی او را اجازت داد و پیغام
فرستاد که ما بنفس مبارک متوجه شدیم بهرچه صلاح و صواب
باشد تقدیم خواهد رسید و آنحضرت چون بر تفصیل این قضایا
اطلاع یافت عنان سمند جهانگشا بصوب تسخیر آن ممالک
تافت و از کالپوش براه فیروزکوه در ظلال جبال سعادت
و اقبال چند روز کوچ فرموده و اطلال شافیجات پیموده اردوی
فلک احتشام به دنظام بسطام منزل و مقام ساخت و در ایت
نصرت آیت تا اوج سپهر افراخت و بشرف زیارت سلطان

در ولایت ری در بنادره باشد و قرب ده روز در ولایت ری بتمام
جمال کلی توقف نمود و امرا و مقربان که بضبط ممالک عراق و فارس رفته
بودند بجمیع آن ولایات را ابواجی ضبط نمودند و سکه و خطبه بنام و القاب
همایون زیب و زینت دادند و اموال آن ولایات بخزانه عامره فرستادند
که حاکم شیراز امیر سید علی که سر از طوق فرمان باز زد و شرح این
سخن آنست که امیر سید علی از ولایت لرستان از امرا امیرزاده
بر بوداق بود و بعد از فوت او میرزا جهانشاه آن ملک را
در قبضه اقتدار آورد و چون ممالک مشوش و پریشان بود
و احوال عراق و فارس بی سر و سامان شد امیر سید علی
دل در حکومت مملکت فارس بست و بطریق فتنه
انگیزی بر سر راه خونریزی نشست و امیر نظام الدین
احمد بر لاس چون بحوالی تخت فارس رسید و
بر مکنون ضمیر امیر سید علی واقف گردید دانست
که خیال استقلال دماغ او را اختلال داده و ابواب
محنت و بلا بر روی روزگار خود گشاده و از
رادکان جناب مولانا شمس الدین علی الفارسی
مد ظله بموجب فرمان برسالت شیراز مقرر
بود که حضرت خلافت پناهی او را بجانب
امیر سید علی ارسال نمود و امیر سید علی مقدم
مولوی را گرامی داشته شرایط احترام بجا آورد
و چند گاه مولانا را آنجا نگاه داشت و گفت هرگاه
موکب گردون اساس بجانب مملکت فارس
گذر فرماید این مخلص سریر سلطنت شیراز را تسلیم نماید



حرب داشته وراه محاربه ومقاتله افراشته در برابر امیر حسن بیک
نشسته بود ودر مقام عناد غایت سعی واجتهاد می نمود وامرای خود
امیر شاه علی وامیر ابراهیم شاه وبابی امرای بسیار را از برای
بجانب امیر حسن بیک فرستاده بود وامرا بسبب توهمی که از او
داشتند سوابق حقوق نابوده انگاشتند وباردوی امیر حسن بیک
ملحق شدند امیرزاده حسین علی چون از بیوفایی امرا وقوف یافت
وشنید که لشکر ظفرپناه سلطانیه رسیده جمعی به تبریز فرستاد
مردم او بخوبی بهم برآمد که ضبط احوال لشکر نتوانست کرد بضرورت
ویران شد وبسیار بسبب قرب جوار اردوی امیر حسن بیک را
مأمن خلاص ونجات ساختند وغلبهٔ عظیم در درگاه عالمپناه آمدند
وداعیهٔ تسخیر مملکت آذربایجان بیشتر از پیشتر شد وچون
موکب سلطانی بسلطانیه رسید عرضه داشت امیر فرید وباقی
امرا که با او بودند رسیدند ومضمون آنکه موکب همایون زودتر
باین طرف عزیمت نمایند هر آینه صورت بهبود در آئینهٔ مقصود
بکوتر وجهی روی نماید وامیر حسن بیک که تا غایت نسبت با
امیر فرید مکتوب نوشته مهر بر پشت مکتوب میزد این زمان
نشان نوشته مهر بر رو فرموده ونوشته بود که من تبریز را
بپسر خود اوقلو محمد داده ام امرا که بتبریز آمده اند
بیرون روند وامیر فرید نشان را بپایهٔ سریر اعلی
فرستاد وپیغام داد که امیر حسن بیک روی از
جادهٔ متابعت برتافته وداعیهٔ گردنکشی وسرافرازی
در خاطر او تمکن یافته خیال محال واندیشهٔ حرب
وقتال دارد وامیر حسن بیک بنیت فرخی تبریز آمد

باو متوجه باشد وعدای پادشاهانه فرمود وامیر حسین علی
که نخست پسر خود امیرزاده سلطانعلی را با انواع پیشکشها وتحفها
بدرگاه سلاطین پناه فرستاده وعرض اخلاص وشرح نیاز پیغام
داده وبعد از آن خود نیز بسعادت ملازمت استسعاد یافت
در روی اطاعت وانقیاد بر زمین اخلاص نهاد حضرت خلافت پناهی
او را نیک دیده احوال پرسید وبزبان عنایت بشارت داد که داد او از
خصم خواهد ستاند ودر خلال این احوال کرات ومرات ایلچیان امیر حسن بیک
با انواع تبرکات ومتوقعات آمده شرح نیاز واخلاص بموقف عرض رسانیدند
واز آن جمله برادرزاده خود امیر جلال الدین یوسف بیک را فرستاده بهر کس از
نواب توسل نموده استشفاع فرموده واز جمله در مکتوب امیر عبد الرحمن
صدر نوشته بود که هنوز آفتاب از طرف مغرب طلوع نکرده که در توبه بسته
شده باشد اگر از من گناهی واقع شده عفو نمایند وقرب صد سال است
آبا عن جد بطریق اخلاص سلوک نموده ایم وخود را از مخلصان این خاندان
می شماریم ممالک فارس وعراق که چندقرن تعلق بدولت همایون داشت
وسالی چند مخالفان قدیم گرفته بودند از ایشان ستانده بنواب حضرت
گذاشتم وولایت آذربایجان که ایشان را در آن ملک دخلی نمی بود
سکه وخطبه بنام نامی آرایش داده مملکت را با ایشان تسلیم داشتم
وهر چند درخواست میکنم که مرا زمستان درین قشلاق چندان
امان دهید که برف از راه مراجعت برخیزد قبول نمیفرمایند واگر نواب
این عذر از من باور نمی نمایند از دشمنان من که در اردوی اعلا
ملازم اند سوال فرمایند که درین ولا امکان مراجعت نیست اگر
ممکن باشد تکلیف نمایند ودیگر چون کار بر جنگ قرار گیرد
ملاحظه فرمایند که اگر شکست بمن رسد چون حضرت اعلا پادشاه



با اغنیا و فقرا بر سر سفره هم نمکی هم کاسه شده شریف با مزدوف در درجه مساوات
فرمود آمده اصحاب عیش و عشرت با اواب ذل و عزت [illegible]
از شروان [illegible] خوردنی می آوردند

ذکر چند واقعه که در مدت اقامت سلطان آفاق در یورت قشلاق در ممالک واقع شد

امیر حسن بیک در آن مقام که منصوب خیام او بود براه نزدیکتر [illegible] بود جمعی
بر سر راه فرستاده راه را بالنهایت مضبوط داشت و از طرف خراسان و عراق
کسی را باردوی اعلی نمیگذاشت و چاپار [illegible] که از طرف خراسان می آمد گرفته
و جمعی که همراه بودند در قید اسار گرفتار ساخته [illegible]

[illegible]

و بعد از ان امیر حسن بیک را در [illegible] سخنان که مناسب آن مقام [illegible]
بود از طرفین در میان آمد و امیر حسن بیک بعد از دو سه روز امیرزاده محمود را
اجازت مراجعت فرمود و حضرت خلافت پناهی چون امیر یوسف بیک را
رخصت معاودت نمود متعاقب او کوچ فرمود و در منزل میانه [illegible]
قشلاق در میان آوردند

ذکر نهضت و عزیمت سلطان آفاق بجانب یورت قشلاق

در آن زمان که اردوی جهان
ستان در منزل میانه بود و [illegible] لشکر [illegible] دشت محشر می نمود [illegible]
جیش پر جوش سرما در عرصه گیتی دست یغما بر آورده [illegible]
و ابدان را چون برگ بید در لرزه افکنده [illegible]
که خسرو سیارگان [illegible] سر از کمین مشرق بیرون نمیکرد [illegible]

[illegible]



اقبال نصب خیمه کرده و مردم او بی ضابطه بودند با وجود آن ساز محاربه ساخته و تیغ
مقابله آخر آغاز جنگ و کوشش نموده و چون ساعت سیاست در امیر سید علی می افزود
امیر احمد مایل جانب بلده ابرقوه شد و آن گروه [illegible] با احکام نام جنگ
میکرد [illegible] تمام داشت و [illegible] بر دلان زنگ میکرد و شب هنگام امیر نظام الدین احمد
با برقوه درآمد و امیر سید علی عنان بازکشید و منظم و منصور عازم شیراز شد و عظمت
و [illegible] او زیادت از زمان سابق گشت و حضرت خلافت پناهی در این زمان که اخبار
فتح مملکت آذربایجان بسمع همایون رسید جناب مولانا شمس الدین محمد بخاری را
بجانب دار الملک شیراز تعیین نمود و خدمت مولوی متوجه شده چون باصفهان رسید
جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بفرمان روایی بود مولانا را اعلام
کرد که امیر سید علی بجرم یاغی است بجانب او رفتن بغایت بعید است و این صورت
عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود و مولانا را از خدمت شاهنشاه بجا آورده باز گردانید
و خدمت مولانا همراه چپاخانه همایون که از طرف خراسان می آمد شده مردم امیر حسن بیک
چپاخانه را [illegible] خانه مذکور شده [illegible] که در حوالی [illegible] بود [illegible] هزاره و
[illegible] فرمان همایون
را [illegible] و لشکر منصور هنگام عبور [illegible] قلاع مطلق الشان
گردد جهات کلی [illegible] بیت [illegible]
[illegible] و چون آن قلاع [illegible] مفتوح نشده بود مردم ما وراء النهر
و خراسان که ملازم اردوی اعلی بودند عبور [illegible] حوالی و نواحی آن بجانب
صعب و دشوار بود و از [illegible] زحمت تابنده و رونده میرسید

ذکر احوال مملکت خراسان

دار السلطنه هراة و سایر الولایات خراسان
بانوار معدلت و آثار مرحمت میرزا سلطان ابوسعید نور و ضیا و رونق و بهاء یافت و قلم
لطف ملک علام رقم انتظام بر چهره ایام می نگاشت و حلاوت و فراغت و رفاهیت
مذاق خاص و عام رسیده و توسن سرکش ایام و تمند سپهر در رام آرمیده بود

آنحضرت

و آنحضرت نجابت مرتبه و منبسط گردیده و فرموده که مرا بشارت این خبر
خوشتر از فتح ملک عراق است و سعی جمیل خواجه قطب الدین طاوس
محل قبول یافت و آفتاب عنایت پادشاهانه بر صفحه روزگار او تافت
حضرت خلافت پناهی نوازش نامه و تشریفات خاص ارسال نمود و دستور اعظم را
بجانب اردوی معظم طلب فرمود و چون اردوی فلک احتشام در حدود
بسطام بود که دستور نیکوخواه بدرگاه عالمپناه رسید و از آن تاریخ امرای
ممالک عراق متزلزل گردید چنانچه مذکور شد درین اثنا آوازه میرزا سلطان حسین
از طرف خوارزم و نسا و ابیورد پیدا شد و روز بروز این حکایت زیاد
میگشت و حکام که در هراة بودند مثل امیر تاج الدین حسن علی و امیر
غیاث الدین منظر باتفاق عالیجناب فضایلمآب مولانا قاضی قطب الدین
احمد الامامی و جناب شریعت انتساب مولانا کمال الدین شیخ حسین
و سایر اکابر و اشراف و عامه و خواص و اصناف و ارباب
دکاکین [illegible] و ولایات بضبط شهر و
برج و باره قیام نمودند و اطراف و جوانب حصار را قسمت
و عمارت فرمودند و بر چهار برج محلها قسمت کرده آنچه در باب استحکام
قلعه [illegible] بایست با اندک فرصتی مرتب و مهیا شد و مردم [illegible] و
[illegible] یکبار عزم شهر نمودند و تمامی همت در بند محافظت
شهر و دربندان بودند و در داخل بلده هر محوطه و حیاطی که دیوار که بود
جمعی کثیر آنرا تصرف نموده و بسیار خانها در زیر زمین ساختند و بجهت دفع
سرما و باران [illegible] و حکام حکم فرمودند که در هر محله از ده سرا
چهار سرا خالی کنند و سپاهیان و جمعی که خان و مان در بیرون که از
شهر آمده اند دهند و [illegible] اگر چه در زحمت بودند بموجب فرموده
عمل نمودند و در شهر و بیرون فزع اکبر و غوغای روز محشر ظاهر شد



الاماشاء والله یؤتی ملکه من یشاء **شرح واقعهٔ سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابوسعید** [illegible]

فان قضاء الحق بالقطع واقع فکیف بقاء الملک من دون حلمه ولاینفع التدبیر والحلم قاطع

نظم دلا نیست دایم تن و جان و حیات ❊ که عالم ندارد قرار و ثبات ❊



و شرح ماجرا که میان آن دو پادشاه گردون خواه گذشته بود قلم شکسته رقم از تفصیل

و تطویل آن اعراض نمود ذکر آمدن جناب مظفر الدین ابو

الغازی حسن بیگ به لشکرگاه پادشاه سعید شهید میرزا سلطان

ابو سعید







داد ارکان مکارم و مفاخر بابن نکو و در صنوف خدمت جو از امثال که با طاعت
و امثال بر میان جان بسته و پای بندگی استاده و هر یک بر حسب اختلاف
طبقات و تفاوت درجات دست بدولت نهاده مشمول اشارات سلطان
جهانبان بودند بیت زبس جرم گناه بر جهان شد رست و رش گر آفتاب
بصد حیله بار آنجا بار نگاه وی استماع قضایای دعاوی و کلاوی رعایا از روی انواع مراحم
بموجب کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مشغول گشت
و بر طریق امر فاحکم بین الناس بالحق مبنی بود و نگاه
نیز غضب در کار ظالمان بر خصال می‌انداخت و بر اندازه جرم و خطاء
این طایفه فرمان می‌فرمود و چون خاطر حق پذیرش از نوازش متظلمان
و گذارش متعدیان فراغت یافت عنان عزیمت بطرف بزم طرب و مجلس
عشرت تافت و فرمان داد که اسباب عشرت مهیا
کردانیدند و مغنیان زهره الحان آواز رود و سرود بفلک رسانیدند بیت
باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد ... برفع دمسازکان در نای او باز شد
باز آواز بریشم رفت تا چرخ برین ... ارغنون ساز فلک را نغمه دمساز شد
باز می‌اندیشه ساقی شیشه می باز کرد ... شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد
ساقی ماه رخسار که غیرت ... از خجلت ...
غیرت ماه درخشان عارض آفتاب ... آمد از ساغر سیمین
لعل شراب و یاقوت ناب در کام جان خوبان ... و چشمه آفتاب تا باز
باماه درخشان قرار ... و باده خوشگوار در کام نشاط و طرب در آب داده
گره غم و اندوه از دلهای تنگ بگشاد شعر حبذا باده طرب انگیز
کرده باز از لهو و عشرت تیز ... ساقی خوش چون نهند از دست ... هم ز نوشش
خود شود سرمست ... از دور گشت ساغر هم ... از جام دست می‌شود هر دم

و پادشاه در عطا دست عنایت و افضال بخیل اموال برگشاد و جهانرا از بزم
جم و سیوان فریدون یاد داد بیت این چنانکه بود در بزم و سخا این ملک بری
دگر هنگ یاد از جمشید و فریدون

ذکر باغ و قصر جهان آرای

میرزا ابوالغازی
سلطان حسین چون نوبت سلطنت مملکت خراسان مستقر بود و بتجدید
عروس ملک با صورتی هر چه زیباتر از پرده غیب روی نمود رای جهان آرای آن
پادشاه جهانگشا باقتضای و استخلفکم فی الارض و استعمرکم فیها
از دیر باز مایل آن بود که چهار باغی لطف از خلد برین و قصری رشک نگارخانه چین
طرح اندازد و بنای عالی و اساس متعالی بشکل بهرت سازد و با وجود چندان
باغهای دلگشا و قصرهای دلکش که از حضرت خاقان سعید و اولاد رشید آنحضرت در غایت
لطافت معمور و آبادان بود همت عالی او آنجا التفات ننمود و بچهار باغی و قصری از
آنها معموره تر فرمان فرمود در شرقی شمال شهر در آن مقام که آن پادشاه فلک
احترام جهانرا از فروغ طلعت عالم افروز منور ساخت و آفتاب ولادت سایه سعادت
بر جهان انداخت طرح باغ دلگشا قرار یافت و انوار التفات بر ترتیب اسباب
آن تافت و مهندسان حاذق و فیلسوفان مرتفع طالع وقت اختیار کرده و در زمانی
نافذ ابرواده معماران دانا و بنایان توانا طرح چهار باغی چهار صد و چهل جریب
و قصری عالی در میان چهار باغ بنیاد نهادند و استادان و اجره با تمام تمام از نام
کار شام در کار عمارت قیام نمودند و ارکان دولت و دیوانیان وجوه عمارت و مونات
و اسباب و آلات و ادوات بر ممتوجهات ولایات حواله فرمودند و محصلان غلاظ
شداد بر کار گماشتند و از اطراف ممالک اصناف صناع و انواع محترفه طلبیده
بکار باز داشتند و ارکان دولت قسمت نموده معماران امین و سرکاران باریک بین
تعیین نمودند و هر یک را که معمار گردانید زمین از برای استحکام ممالک خاک قدم بر
دیوان افلاک می‌نهاد و هر کس در هر عملی که مخصوص او بود داد مهارت و چالاکی
دستی میداد تا آنزمان که گوی زر ناب آفتاب از عقد معیار معتدل النهار بامل ...



می‌نمود مقرر فرموده بود که هرگاه خبر ظهور میرزا سلطان حسین از جانبی شنوده شود
میرزا سلطان احمد با لشکرهای توران زمین عازم دفع او شود و در وقتی که
میرزا سلطان ابوسعید در مصیبت [illegible] امیر حسن بیک [illegible] آمده بود
صیت صولت و آوازه عزیمت میرزا سلطان حسین از طرف ولایت نساء و ابیورد
در ممالک خراسان و ماوراءالنهر ظاهر شد و امیر تاج‌الدین حسن ملکی که حاکم دارالسلطنه
هراة بود حصار و برج و باره ضبط فرموده صورت واقعه بجانب دارالملک سمرقند
ارسال نمود و میرزا سلطان احمد با لشکرگران از اطراف ولایت ماوراءالنهر
و ترکستان قریب بیست هزار سوار نامدار دلاوران شجاعت شعار از جیحون
گذشت و بسرعت تمام متوجه هراة گشت و چون بچهار فرسخی غایب رسید ناگاه
خبر واقعه میرزا سلطان ابوسعید شنید و میرزا سلطان حسین جمعی که از طرف ولایت
آذربایجان آمده بودند و این خبر رسانیده همان جماعت را بجانب میرزا سلطان احمد
فرستاد و شرح واقعه اعلام داد و سپاه ماوراءالنهر چند روز متردد بودند و عاقبت
مراجعت نمودند و در این تاریخ خلاصه اعاظم الامرا امیر زین‌العابدین ارلات
به رهنمونی دولت بپایبوسی میرزا سلطان حسین آمد و بعواطف پادشاهانه
اختصاص یافته بر حسب فرمان متوجه تسخیر ولایت بلخ و شبورغان شد
و میرزا سلطان محمود که هراة را گذاشته عازم کنار جیحون بود در اثنای راه
با امرای ارلات ملاقات نموده و از طرفین تمام بکشش آمدند آتش قتال
اشتعال یافت میرزا سلطان محمود یار علی مغول را با فوجی دلاوران در برابر
مخالفان بازداشته و اسباب پادشاهی که داشت از میانه
کناره گرفت و یار علی مغول گرفتار شده در هراة بقتل رسید
و امیر زین‌العابدین باتفاق عم خود امیر مظفرالدین بن محمد
ولد امیر یادگار شاه ارلات ولایت بلخ و تمامت آن حدود را
در قبضه اقتدار آورد ذکر توجه امیر شیخ زاده طاهری

آذربایجان لازم اردوی میرزا سلطان ابوسعید گورکان بود و امیر حسن بیک
بعد از واقعه میرزا ابوسعید شاه را رعایت تمام فرمود و نشان داده بولایت
او رخصت معاودت نمود چون بولایت استراباد رسید امیر شیخ زاده
او را غارت کرده بجانب هراة فرستاد و شاه روی امید بدرگاه
سلاطین پناه میرزا سلطان حسین نهاد و میرزا سلطان حسین شاه یحیی را
نیک دید و احوال پرسید و هم در این ولا امیر حسن شیخ تیمور که در
حمس و ستین و ثمانمائه در وقتی که میرزا سلطان حسین محاصره هراة فرموده بود
امیر حسن از جانب او برگشته بشهر التجا نموده [illegible] آن
گذشت و میرزا سلطان ابوسعید او را تربیت [illegible] فرموده
از نواحی قراباغ اران بحکومت بعضی ولایات آذربایجان
فرستاده بود و بعد از واقعه متوجه خراسان گشته بدولت
هراة آمد و شرف بساط‌بوسی دریافت و میرزا سلطان حسین
رقم عفو بر جرایم او کشیده آفتاب عنایت آنحضرت
بر چهره احوال او تافت و حکومت ولایت سیستان و کرمسیر و قندهار
و کابل بجانب او بازگذاشت و در آب دولت او در ادوای ممالک
برافراشت ذکر شرح احوال ولایات ماوراءالنهر و ذکر
شاهزادگان آن ملک و سایر الولایات چون خبر
واقعه جانسوز و اثر حادثه محنت‌اندوز بولایت ماوراءالنهر و ترکستان
رسید از نهیب و واقعه قیامت از تمام آن ممالک زیر و زبر
گردید و از بدایت ولایت ختلان تا نهایت صحرای [illegible] و دشت
قبچاق تزلزلی بهم رسید که غلغله در بحر و بر فتاد و زلزله در هر کشور افتاد
و آن مملکت معمور از عیش و سرور خراب شد [illegible] از ساحل دریا در روز
باران و تمکین [illegible] از خاطر و انام از چهره نمایان شد و نفوس شریف

وتوقع مشورت درمیان انداخته شد و بعد از گفت و شنید بسیار رای بران قرار یافت که شاهزاده غیاث الدین میرزا سلطان احمد که ارشد اولاد و مهتر برادران خود بود
محبت مسلوک دارد و غبار آسیبی بر آیینهٔ خاطر فرخ ایشان نگذارد ع
کاین همان به که در او گرد نباشد میرزا سلطان احمد سخن نیکو خواهان نصایح
رضا اصغا نمود و فرمود که حکام و داروغگان قلاع و بقاع که در اطراف ممالک
سر بار زده اند و پای از سر حد نیکی و فرمانبرداری بیرون نهاده بمدارا
دلجویی نمایند و نامه مرکب استمالت ناملایمی فرمایند مضمون آنکه از صریر نقاره
و آواز طبلی که بر مرکب جنواپی بار کنند هیچ آوازه حاصل نشود و از صدای نای
و خروس کوس که بر کوهه ناقه صاحب فاقه بندند زیادت ناموسی پیدا نگردد و از
درانه طالب علی که تاراج برنهر دریغ داد و دیبی شوان ساخت و از مسکین بیکی
که بغارت و تالان ستانند ده افتخار حیدری نشاید کرد و از پای ملخ که از دست
موری باز گیرند طوق ملک سلیمان نتوان داد و از کهنه دواجی که از دوش محتاجی
در ربایند کسوت شهریاری حاصل نشود و از ساز مطربانی که همه سوم شان برلب آیان
بنوا خواند گشته فرزانه از دیبا و جامه وار قلعه و سوری که بنوحهٔ بیوه زنان معمور گشته
کشتند تباهی توان ساخت بوش و ختائی که از مال مقتولان مظلوم ساز شد مانع تیر
قضا نشود و جوشن و برگستوانی که از وجه مظلومان محروم ترتیب گیرند دافع تیغ بلا نگردد
چون حکام و داروغگان که در اطراف مملکت ماوراء النهر و ترکستان بر
عصیان برآورده بودند استمالت نامهای شاهزاده رسید و بر مضمون اطلاع یافتند
مجموع خاطر ارادت بجوب انقیاد و متابعت تافته و طوق عبودیت در گردن
اطاعت انداختند خاکسار درگاه همایون توتیای دیدهٔ دولت ساختند و پیش بارگاه
پادشاه که سجده گاه و جباه قهاران دهر است جای شهنشاه جباران روی زمین
رخسار خاک بوس نهادند انواع تحف و پیشکش بموقف عرض رسانیدند و
بعد اجازت مراجعت یافته با انعامات و تشریفات شادمان باهر ...

بیافته و آفتاب سعادت   ربانی در عالم وجود ایشان نتافته
ز قدرت آنکه از معدن ذهن خویش گوهر شب افروز برآرند و ز قوت
آنکه بمصباح دیگران مجلس روشن دلان منور دارند همچون کوه سنگدل
نه در علم و وقار همچون تیغ دو روی گوهر دار صبح اند در پرده تدین
در روشن رای کل اند در بر عهدی نه در رحمت افزائی حاوی اوراق را
هدف تیر تغیر گردانیده و این قدر نخوانند که بیت   بس با شد این
کمال که ایام کم شنبند ** در شرمن خدمت و در نظم من کجا ** و حاشا
از جادهٔ انصاف انحراف یافته اند و عنان مکابره بصوب طغیان
تافته که سحرها در نور و ضیا بر خورشید عالم آرا ترجیح نهند و گوهر جهان افروز
را باشیشه بی فروغ در یک رشته کشند شعر   شکوت و ما الشکوی
لمثلی عادة ** ولکن تفیض الدمع عند امتلائها ** و با این
همه قلم شکسته رقم دست تساهل از آستین تکاسل بیرون آورده
و شرح وقایع هفده و هشتاد و یکسال بر سبیل تفصیل و اجمال احوال بصورت
یادگار بر اوراق لیل و نهار نگاشت و بسیار درهای شاهوار
در گوش اعتبار شاهان روزگار کشیده است   بیت
کمال فهم سخن جست در که اطبعان ** سخن در است و تعلق بگوش
شه دارد ** تا مول از مکارم شیم و مسئول از محاسن کرم
فصحاء امصار و بلغاء اعصار که اهل بصیرت و ارباب بصیرت اند آنکه هر کجا
بسهو و خلل اطلاع یابند   عنز اصلاح کار فرمایند   و التوفیق
من الله المستعان   نظم   خدایا چو دانای رازم توئی **
بهر نیک و بد چاره سازم توئی ** بسازآنچنان چاره کارمن **
که آخر بود رحمت یار من ** خدایم مکن خسته در کار خویش **
که ترسنده ام زکردار خویش ** چو روشن کنی شمع امید قبس **



مطلع السعدین و مجمع البحرین که مبنی بر کلیات بدایع و منقولات وقایع آل
ممالک معموره و اعلام مسالک مشهوره از ابتداء دولت سلطان
ابوسعید بهادرخان تا انتهای دولت سلطان ابوسعید گورکان مبنی
بر دو دفتر معتبر که عمده در اول بیان خصایص احوال سلطنت
صاحب قران امیر تیمور گورکان است مسبوق بذکر آثار چند دولت
الزوال که بمنزله مقدمه است و از آن قسم و در دفتر ثانی بیان کاهی
از وقایع خلافت اعلی خاقانی شاهرخ سلطان تذییل شمول مفاخر
چند شوکت زود انتقال نزد که بمثابه خاتمه است این تصنیف را
و لا یخفی علی الفطن اللبیب ان هذا النوع نظم بلیغ



آن در کمون بغایت طول کشید آنحضرت کریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبان
گوهر فشان آورده یکی از معتبران را به رسم عزا رسانیدن بجانب ...
فرمود و میرزا الغ بیک را بموعظه و نصایح تسلی بخشید و از جانب شیراز
خبر آمد که شاهزاده ... سلطان ولد میرزا ابراهیم سلطان بریاض رضوان
خرامید و چون میرزا ابراهیم سلطان از اعزاز شاهزادهٔ مرحوم فرزندی نبود جمیع
... و دلبند ... تدبیر مملکت باز دارد و آنحضرت
مقربی را نامزد شیراز فرمود که میرزا ابراهیم سلطان را نصیحت نموده
بر سر مهمات مملکت آرد و درین سال جناب افادت مآب معالی انتساب
خواجه صاین الدین علی اصفهانی چهاردهم ذی حجه در دار السلطنه هراه وفات یافت
و این خواجه صاین الدین افضل علما و اکمل فضلا بود و او را در انواع علوم مؤلفات
عربی و مصنفات فارسی در غایت لطافت و نهایت بلاغت واقع است
و هر کرا توفیق رفیق گردد که شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده
ابن فارض که مرقوم قلم گوهر نثار اوست مطالعه کند صدق این دعوی در
نظر انصاف او چون لمعهٔ آفتاب واضح باشد وقایع سنهٔ ست و
ثلاثین و ثمانمایه ذکر آوردن امیرزاده بایسنغر ...






وبضایع خسروانه تسکین و تسلی داده مرابطه نمود و آنکه [illegible] شکست یافت چنانچه [illegible]

درین سال مسامع جلال سید کرم مرتضی اعظم مجتبی اکرم [illegible] شرف الدوله والدین امیر مرتضی بن سید

المغفور امیر سید علی بن المرحوم امیر سید کمال الدین بن قدوة السادات [illegible] ظهیر الدین

در ولایت مازندران شهر ساری وفات یافت و آن مملکت [illegible] بر آمد حضرت

خاقان سعید امیر قطب الدین سید محمد را که فرزند سعادتمند مرتضی مرحوم بود [illegible] عنایت

ملحوظ فرموده [illegible] این ولایت بدان جانب رجوع نمود [illegible]

تفویض سلطنت آن مملکت در صحبت معتمدی بجانب امیر سید محمد ارسال فرمود و

[illegible]





ذکر شرح وباء و طاعون نعوذ بالله منها که در دار السلطنه هراة و بلوکات واقع شد







و صدمت امیر حسن بیگ پای ثبات و قرار ایشان از جای رفته با جزای سواد جرار
فرار نموده و خانه کوچ باستظهار تربیت میرزا سلطان حسین از راه قهستان
بهراة آمده شنبه ۱۳ جمادی الاولی بوفور اکرام و اعزاز مخصوص و سرافراز گشته
و تمام ممالک آذربایجان و عراق و فارس امیر حسن بیگ را مسلم و مستخلص شد و ممالک
[illegible]
غنایت و لطف تربیت آرایش یافت و فراغت در غایت خاص و عام
در پناه امن و امان و سایهٔ عدل و احسان روی نمود
بر خلایق خطبه فتح و ظفر [illegible] در ممالک مژده امن و امان
چون امیر حسن بیگ کار آن ممالک قرار داد جناب مولانا اعظم قاضی علی را که
از مقربان او بود برسم رسالت پیش میرزا سلطان حسین فرستاد مضمون آنکه
همیشه میان آبای عظام و اجداد کرام اساس مودت و قواعد محبت
رسوخ و استحکام داشته و چون بعنایت الله تعالی فتح و فیروزی
دو فرزندان او شد میرزا سلطان ابو سعید از طریق اسلاف خود تجاوز نموده
باذربایجان آمده بود [illegible] فرزند خود را دار الملک تبریز بیرون آورد
و یکی از برادران خود پیش او فرستاده [illegible]



و تشیع خواهد داشت سلطان فرمود که اهل سنت و جماعت را یکبارگی
خواهد کند است و در ابتدا سکه بنام ائمه نمودند که خطبه را بر منابر اسلام بنام
حضرات عالیات دوازده امام علیهم الصلوة والسلام موشح سازند و اسامی
گرامی خلفای راشدین را بکلی بر اندازند حضرت سلطنت پناه چون از این
داعیه آگاه شد و این معنی از عظائم امور دینی بود بکلی ... جمیع
وحدود رجحت ... حقیقت آن مجلس حقایق آثار عالیجناب
معارف شعار سلطان ارباب الحق والیقین برهان اصحاب الایمان والیقین
مولانا نور الملة والدین عبد الرحمن الجامی ادام ظله العالی فرستاد و حضرت
میرزا سلطان حسین از خواص کل و محققان زمان که مجلس آن ارادت
و اعتقاد نداشت که چون قدوه ارباب دانش و اصحاب بینش ...
آن جناب مبالغه از تغییر قاعده قدیم و مخالفت طریق سلف منع
فرموده و میرزا سلطان حسین ... بود مدتی کرده خطبه را
بر دستور معهود تعیین نمود و سید علی واعظ ... که از قاین قهستان بوعظ
اشتغال می نمود و در جانب رفض نهایت غالی بود روز عید اضحی در نماز گاه
بر منبر اسلام بر آمده در ترتیب خلافت ... اهل سنت آغاز کرد
متعصبان اهل سنت و جماعت در جوش آمده و روش بر آورده بودند و از نماز گاه
سنت ... با زیاده افغان بجانب پادشاه پاک اعتقاد روان
شدند و موکب سعادت نشان از طرف کوچه خیابان متوجه نماز گاه
بوده در اثنای راه حکایت غلوی سید واعظ استماع نموده غضب
فرموده جمعی را فرستاد که واعظ را از بالای منبر فرود آورده
تمام ... آوردند و واعظ ... کشتی
از برای حضرت امین باشد و جشن ... آن پادشاه
شکر خواه بر تمام عالمیان بتخصیص اعیان ممالک خراسان چون

و صولت او دزدان ... قرار گرفت ممالک ... معمور و عامه مسرور بوده شده
در مقام تموری ... بود **ذکر حالات ماوراء النهر و ممالک توران**
در این سال و ایالت امیر عبد الله بن امیر قزغن امیر زاده عبد الله
... استقلال یافته یکسال امارت کرد و بر قتل پادشاه
... اقدام نمود امیر ... متوجه شده امیر
... امیر حاجی برلاس ... شهید ... عبد الله شهید شد و ...
در آمده و امیر بیان ... ماوراء النهر چنین شد اما
ضبط و سیاستی ...
و ممالک هر طرف ... امیر حاجی
برلاس شهر کش ... صاحب
امیر بایزید ...
... امیر ...
سلدوز ...
جمعی ...
... فرمان روان بود و امیر
...
...
و نشستن و ... و آمدن پادشاه
و فتح توران پادشاه تغلق تیمور خان از ولایت ...
با سپاه بسیار عازم ماوراء النهر شد و چون امرای توران اتفاق
نداشتند بی مانعی می راندند تا در ... بولاق کرده ... ماوراء النهر
فرود آمد امیر بایزید ایل شده تغلق سلدوزی و امیر حاجی ...



دتغلق سلدوزی یاغی شده با امیر بایزید حاکم خجند موافق شده و امیر حاجی
برلاس از جانب خراسان بماوراءالنهر باز آمده و پیش امیر بایزید رفته
و امیر تیمور پیشتر از امیر خضر ده روزه راه را به چهار روز طی کرده
به شهر سبز درآمد و اسباب طوی مهیا کرده امیر خضر را مهمانی لایق
بجا آورد و امیر خضر بولایت خود رفت و امیر تیمور در کش قرار گرفت
و درین اثنا آوازه رسید که امیر حسین از عقب تغلق سلدوزی
روگردان شده بجانب خجند میرود متوجه است امیر تیمور بمدد امیر
حسین روان شد در قهلقه که بر در بند آهنین است [illegible]
با امیر حسین ملحق شد و امیر تیمور وظیفه پیشکش بجا آورده بر حضرت
امیر حسین عازم ولایت کش شد و امیر بایزید و امیر حاجی برلاس
عازم جنگ امیر خضر شدند و امیر تیمور بنابر سابقه دوستی خویشی
امیر حاجی را منظور داشته بمدد امیر خضر روان شد و در راه
یار [illegible] دو لشکر بهم رسیده جنگ عظیم شد و از دو طرف قتل آمد
حرب قایم بود امیر تیمور و امیر خضر عازم سمرقند شدند و جمعی
لشکریان کش [illegible] امیر تیمور نزد امیر حاجی رفته بودند و امیر خضر
بر امیر تیمور بدگمان شده بنابرین امیر تیمور از امیر خضر جدا شده بجانب
امیر حاجی برلاس روان شد امیر بایزید بسیار ازین حال شادمان
شد و امیر تیمور متعلقان گذاشته بجانب امیر خضر روان شده بهم
رسیده آتش حرب بالا گرفت و دیدها را سوزن تیر [illegible]
برهم دوخت و امیر خضر منهزم شده امیر بایزید [illegible] مدد امیر
تیمور بر جان دشمنی غالب شده درین حال خواست که با امیر تیمور
غدری کند آنحضرت آگاه شده به بهانه رعاف از مجلس او آهسته
بیرون آمده بر پشت اسب [illegible] رسید و چون او را برای

[illegible] آمده و ییلاق را آنجا بسر برده و درین ایام [illegible] که اکثر امرای
ترک محتاج او بودند عزم حج کرده به بغداد آمده سالی آنجا بوده [illegible]
[illegible] و امیر سلیمان اتابک [illegible] خواستگاری کرده نکاح
کرده و بمنصب امیر الامرای [illegible] و او را اتابک خواندند [illegible]
و امیر نجیب الدین ولد مولانا [illegible] درین حال مناسب آن
حال گوید شعر [illegible] بسلطان شد مقرر [illegible] وزارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و امیر نجیب الدین [illegible]
[illegible] وزارت معین شد اما دران چند روز مریض شد [illegible]
[illegible] شد [illegible]

وقایع سنه [illegible] و آمدن پادشاه تغلق تیمور خان بولایت ماوراءالنهر کرت ثانی و [illegible] بجانب دشت قبچاق

تغلق تیمور باز احوال ماوراءالنهر شنیده عازم توران شده به خجند
رسیده امیر بایزید تابع شده و امیر بایان استقبال کرده و امیر تیمور
و امیر حاجی ملازمت آمدند ناگاه پادشاه امیر بایزید را بقتل آورده
امیر حاجی فرار کرده از جیحون گذشت [illegible] خراسان و امیر تیمور با او بود
باز امیر تیمور از امیر حاجی جدا شده نزد پادشاه آمد [illegible]
[illegible] شهر سبز [illegible]
سیورغال امیر تیمور کردند و پادشاه سپاه بقصد امیر حسین فرستاده
در کنار آب وخش بهم رسیده امیر کیخسرو از جانب امیر حسین
به سپاه مغول ملحق شده و امیر حسین ازین واسطه منهزم شده
مغولان حوالی قندز بغلان را تاراج کرده و امیر بایان بحکم پادشاه



بعد از امیر تیمور او را امیر حسین ... ترکمان ... اسب کشید و امیر را سوار
کرده آن شب ضرورت آنجا بوده چون خست طبع آن فرقه را میدانست
زود آنمرد را بدو مصحف لعل بدخشی بدیشان بخشید و ... از ایشان ...
خلاص شده و حاجی محمد ... آماده کرده ... صارجی
مولائی را همراه کرد که امیر را با امیر حسین رسانید و امیر تیمور با امیر حسین
رسیده و او را سوار کرده ... است که الجای ترکان آغا را
که در چاه پنهان کرده بود ... آورده ... منزل محمودی حاکم ...
معلوم است اما خواجه حافظ ... برده ... که بعد از آنکه از حبس علی بیک ...
خلاص شد الجای ترکان آغا را آورده باشند و این سخن بسیار دور است
بوضع محمودی آمده و آب ... جاهی ... و دوازده روز ... که زاده

ذکر گرفتاری امیر تیمور و امیر حسین در بند امیر علی بیک جانی قربانی

امیر علی بیک برادر عون شاه جانی قربانی از
وضع امرا در منزل محمودی آگاه شد ... سوار مسلح فرستاده
ناگاه ایشان را گرفتند و به ... برده در جایی ناخوش
حبس کردند و امیر محمد بیک برادر بزرگ او کس فرستاده علی بیک را
از آزار امرا منع کلی کرد و از مال خود ... لایق جهة امرا روان کرده
از غایت خست طبع ... بدیشان نداد ...
با امرا داده اجازت داد و زود ... شد که شامت ... علی بیک
خسارت از ... علی بیک بر آورد ... مبارکشاه ...
از کدخدایان قصبه ... خدمات شایسته بجا آورد و ...
پیشکش کشید و بعضی از ... فرخنده آثار او و قوم او بمراتب بلند
و مناصب ارجمند شرف شدند

احوال امرا بعد از خلاص شدن از بند علی بیک جانی قربانی

چون امرا از بند علی بیک

وچند کس

وچند کس بخدمت او که ... امیر حسین ... بیلقان آمده و از آنجا
بولایت ... لشکر سر راه گرفته مردم امیر حسین متفرق شده و امیر حسین
... شمشیر ... آمده و زخم امیر تیمور بهتر شده طبیب ان الله
لطیف بعباده مرهم کرم نهاد و با تیمور خواجه ... هم
شده و کس نزد امیر حسین فرستاده متعاقب روان شد و ...
... در ارصف ... صدیق برادر امیر تیمور رسیده ...
... نزد امیر حسین فرستاده از عقب روان شدند و ...
... صد سوار بوده ... روان کرده ...
باشند ... و اگر ... باشد ... رفته ... بود ... زده
بهم رسیدند و شادمان شدند و روانه ارصف شدند چون
... رفتند امیر تغلق خواجه برلاس و امیر تیمور خواجه برلاس و امیر
سیف الدین و جمعی متعینان بهم پیوسته و شیر بهرام که ...
... مانده بود آمده ... شوکت شد و چون ... خبر امیر تیمور
با امیر حسین آورده ... شدند ... از صف
ملاقات کرده از گذشته و آینده سخن کردند

احوال امرا بعد از مراجعت جانب گرمسیرات

چون امرا از جانب
گرمسیر باز آمدند ... در سلک خدمت منتظم شدند خبر
آمد که ... آگاه شده و حصار خود را گذاشته فرار کرده
در همین حال از ایل ... سیصد مرد آمده ضمیمه
لشکر امرا شدند و ... با دویست مرد ...
... اسب بسیار ... بخدمت امرا رسید و
امیر تیمور ... را به ... فرستاد که حال باغی باز دانند
... در آن ولایت غارت و تاراج میکردند ...



جریده نزدیک خصم مانده و بعد از عبور کشتیها را سوخته شاهی توقف کرده
و از آنجا باز آمده در حدود توابع بلخ لشکرها جمع نموده با امیر حسین عازم
بدخشان شدند و در منزل آب باشاهان صلح نموده و کجات ایتک
دسرای روان شدند و از سالی سرای گذشته در دشت کولک
فرود آمدند و شب امیر حسین امیر تیمور را در زمانی که موزه کشیده بعد
استدعا کرد چون آمد امیر حسین الاشیر بهرام که نزد او بود حکایت
کرد که درین زمان که بدخشی نزدیک شده ایم بیدلی بکنند و بی وفایی
می نماید و عزم ولایت دارد و سخن را نمی شنود و امیر تیمور بر خشم نخ
کرد فایده نداد و امیر تیمور مشغول گشته دانست که قتلغ و کیخسرو
مقدمه لشکر مغول گشته با همراهان ایشان با پنج هزار سوار از سرپل
سنگین بالای نشسته اند و از شش هزار مرد که با امیر حسین
بود امیر تیمور دو هزار کس انتخاب کرده توکل بر الله کرده از جای شبگاه
تا بیگاه روز جنگ نموده از طرفین بی طاقت شده و چون دشمن
بسیار بود خبر در آمد خبر امیر کبیر صورتی دلپذیر روی نمود
و امیر موسی و امیر مؤید و اوچ قرا بهادر را با پانصد سوار در سرپل
سنگین در برابر خصم باز داشت و خود با هزار و پانصد سوار از بیم
شب از آب گذشته بر بالای کوه بر آمده آتش بسیار بر افروخت
و از قراول خصم خبر آمد که آتشها را دیدند و متوهم گشته هراسان
شدند و امیر موسی بکار مشغول گشته و دمار از خصمان بر آورده در
میدان کراتی فرود آمدند و امیر حسین رسیده باز صاحب قران
مشغول شده و امیر سلیمان کشته و امیر جاکو و امیر بهرام و امیر جلال
برلاس و امیر سیف الدین و فولاد و تیمور کار را در قلعه دولت
سوار داده فرمود که چهار قشون ساخته هر سوار دو شاخ درخت

آن خطاب چو شدل شده نزد امیر حسین آمده شرح واقعه را گفت
و بفال مبارک داشته بدولت امیدوار شدند و لشکر دو بخش شد
دست راست امیر حسین و دست چپ امیر تیمور مقرر شده و سپاه
دشمن که در تاشکند یا در باش ارتغی بود هم دو گروه شده دست
راست توقتمور و ملکک و دست چپ امیر حمید و تولک الیاس خواجه خان
مغول تعین شده و در قریه قباچیتین که از قرای شهر سبز است هر دو
لشکر بهم رسیدند امیر تیمور چون رستم دستان خود را بر
سپاه زده دست بشمشیر و سلاح کرده و در حمله اول توقتمور
و یکی برادر ملکک و دو لشکر را با دو شهزاده مغول مقهور کرده
و دیگران را چون رمه رانده در پی ایشان می تاخت تا باب یام
رسید و باز اینجا سر راه گرفته بسیاری هلاک کرد امیر حمید و امیر
جاکو و امیر سیف الدین را بجانب سمرقند فرستاده اسکندر اغلان
و امیر حمید و توسخواجه خان را امیر بست آورده و امیر ملکک و
الیاس خواجه خان بجانب دار الملک مغولستان که شهر شهره کاشغر
باشد رفتند و امیر حسین و امیر تیمور بهرام را قرار داده
که از آب خجند گذشته در تاشکند قرار گیرد و امیر حسین و
امیر تیمور را عارضه ... بعد از چند روز صحت کلی حاصل شد
و الیاس ... رسیده ... بعد از شوره کلشاه را به
در آثار امرا و سرداران جمع شده بعد از شوره کلشاه را به
پادشاهی بر داشتند و طغرل طوی دستی بکار آورده **بیت**
همی جشن کردند با زیب و ساز ... که از شرح آن قصه کوته دراز
و منصور و مظفر بشهر سمرقند روان شدند و در مسند اعز
و امان و بزم اعزاز به امن و فراغ قرار گرفتند **نظم**



إذا ما كنت في أمر مروم فلا تقنع بما دون النجوم
فطعم الموت في أمر حقير كطعم الموت في أمر عظيم





چند روز جنگ بود شاه محمود حصاری شد و شاه شجاع در حوالی اصفهان
خرابی تمام کرده در ظاهر شهر فرود آمد روزی شاه محمود جمعی را در کوه‌ها پنهان
در کمین داشته خود با غلبه بیرون آمده آن روز شاه شجاع سوار شد و شاه
سلطان با جمعی در دروازه لنبان رفته شاه محمود بحیله گریخته لشکر از کمین‌گاه
به جسته حمله آوردند و جنگی عظیم واقع شده آخر [illegible]
شاه سلطان اسیر شد برادرش [illegible] بقتل رسید و لشکر [illegible]
لشکرگاه آمدند و شاه سلطان را [illegible]
داده بود خشنود شدند و مولانا [illegible] الدین [illegible] اصفهانی در آن باب گوید
رباعی که دست فلک چشم [illegible] میل کشید [illegible]
آنکس که بدان چشم [illegible] آسیب رسانید او نیز بعینه مکافاتش دید
و معامله برادران صلح کرده شد بقرار آنکه خطبه و سکه بنام شاه
باشد و شاه شجاع [illegible] سلطنت [illegible] شده او از عراق
برخواست و روانه شیراز شد و شاه محمود از کینه برادر در دل
برآورد داشت التجا به سلطان اویس جلایر به بغداد روان
کرد و گفت برادرم از شیراز قصد عراق دارد اما [illegible] صفاهان
چو در چنگ خویش آورد [illegible] به تبریز لشکر آورد اگر سلطان
مدد فرماید فارس را مسخر گردانم شاه شجاع واقف شده این حال
را معلوم کرد ذکر آمدن شاه یحیی به دار العباده یزد و سبب
آمدن او و آمدن شاه شجاع به ابرقوه و قتل وزیر شاه یحیی
در قلعه قهندز در بند بود اصحاب قلم رحم کرده او را [illegible]
در همان حصار حصاری شد و شاه شجاع لشکری بمحاصره روان
کرده بعد از کوشش بسیار شاه یحیی به عجز [illegible] آمده [illegible]
عم بزرگوار منحرف گشته در زمانی که شاه محمود [illegible] انحراف کرده

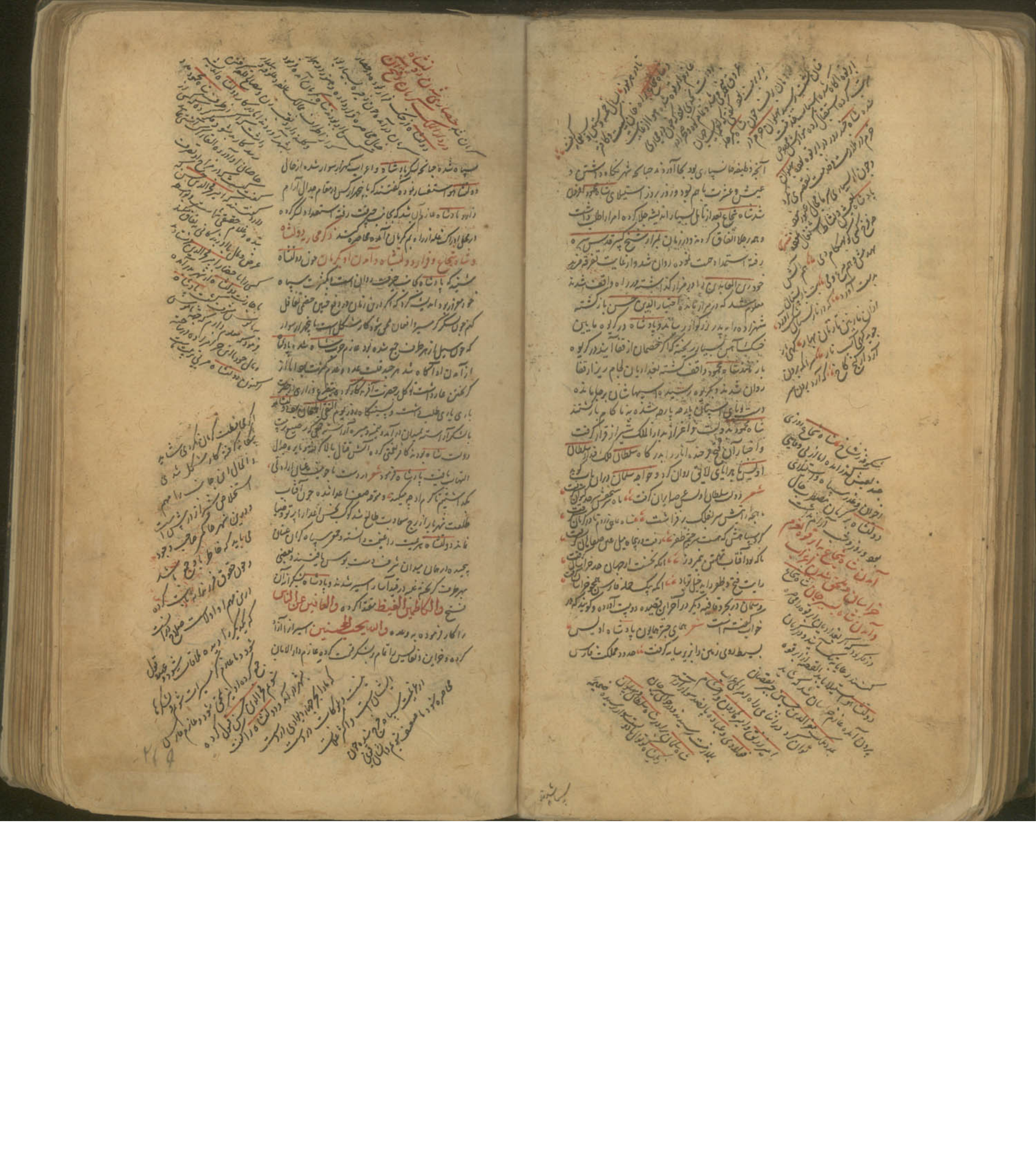
عزت دارم که روح مخدوم و آقا و برادرم نگذارد که خلاف مروت و مسلمانی
از بنده واقع شود زنهار که آنچه صلاح این دو تنهای خود دران شناسد
در عمل آید [illegible] این اطناب از روی شفقت و پدر زادگی [illegible] و الله
المستعان خاطر این دار غدار تا بجاست هرگز نخواهد بود قطعه
ترا گفتند ای روزگار [illegible] که هر دو کین تو و مهر تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و شاه شجاع [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه محمود [illegible]
[illegible] قصد [illegible]
[illegible] شیراز
کرد [illegible] ذی القعده خواجه قوام الدین [illegible] بعد از
شکنجه مال بسیار داده او را [illegible] و اعضای او را پاره
پاره کرده [illegible] روان شد و [illegible] عبد الرحمن [illegible]
بود [illegible] گشته شد و خواجه سلمان گوید
[illegible] دیوان دولت [illegible] منشور
[illegible] در تصرف آمده [illegible]
دستور [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
چگونه عرض [illegible] و شاه شجاع وزارت
را به امیر کمال الدین رشیدی داده وقایع سنه خمس
و ستین و سبعمائه و محاربه شاه محمود و شاه شجاع





خواجه حاجی رسید بکرمان در آمد چون کرمان مستخلص شد طمع در شیراز
برکات کرده خود را از ملازمان شاه محمود شمرده سکه بنام او زده و
امرای نوروزی که اقربای او بوده چهارده نفر را طبل و علم داده ... کرده
و کوبنان و باغین را با وجود حصن حصین مسخر کردند و بولایت ابرقوه
فرستاده غارت و نهب ... آوردند و هیچ ...
احتیاجی که حاکم و فرمان روان را برای صلاح احوال رعایا ...
با نزد دولتشاه نمود و عقد مخالفت بسته و درین حال محاصره
شیراز ... که پروای کرمان نداشت ...
این حالات ... دولتشاه روز بروز در ترقی بود و آتش ...
فتنه او رایج مخالف یافت **توجه سلطان اویس شاه شجاع**
و امیر سیورغتمش افغانی جهت محاصره دار الامان چون دولتشاه
در کرمان قرار گرفت و سلطان اویس در کرمسیر بود و حل و عقد
مهمات بعقل فضال او امیر سیورغتمش بازبسته در باب فتنه
دولتشاه اندیشه مند بوده و بی حکم پادشاه دفع مشکل بود چون
اخبار دولتشاه ... از شیراز بسمع پادشاه رسید حکم شد
که امیر سیورغتمش در رکاب سلطان اویس و لشکر افغان با
پنجهزار سوار ... شاید که بعنایت الهی عرصه کرمان ملک تمام جهان
از خبث وجود آن منحوس پاک سازند امیر سیورغتمش کمر انقیاد
بسته در ملازمت شهزاده روانه کرمان شد دولتشاه در کرمان
حصاری شد و لشکر افغان از محاصره عاجز بودند چند روز با هم
سروپای کرده آخر روز هر یک بمنزل خود میرفت ... دولتشاه
بر ... ارباب تزویر هر روز آوازه می انداخت که لشکر
شاه محمود میرسد امیر سرداری صاحب وجود بود تغافل میکرد

بکجی کند **نظم** جو دو شش بود روی ... شد و ماه ... ستاره
کجا بر فروزد کلاه ... آن قرار گرفت که التجا بملک معز الدین حسین
هرات برد خواجه مجد الدین قاسم را که بفرط کیاست و آداب
رسالت از اقران ممتاز بود اختیار فرمود و از هر جنس تبرکات
و پیلکات همراه او روان کرده مضمون مدعا آنکه ای اختیار
این ضعیف را صورتی واقع شده که خلاف رای ولی نعمان
حرکتی صادر شده و از آن خایف است اکنون ... در
فتراک دولت ملک عادل زده چه علی الدوام انجناب ملجا و مآب
خاندان ما بوده اند **ع** هست و بود است و نیز خواهد بود
و دایما ولایت خراسان را آرزوی تسخیر عراق بوده و ممالک
کرمان که معظم امصار آفاق بل کلید دروازه عراق است باهل
وجوه ... شده امید وار است که بالتفات خاطر ...
خانه کو بهار سرافراز فرمایند و این ملک را خاصه خود دانسته
از لشکر بیگانه دفع فرمایند حاکمه و قبل از مراجعت خواجه مجد الدین
قاسم شیخ زاده عبد العزیز توران شتی را با هدایا بهرات فرستاده
بود و بر تصور دولتشاه ... نقد را در معرض تلف داشت
ملک حسین کار دولتشاه را قراری نمی دید الجبان او را زیاده
وقعی ننهاد و ملتمس مبذول نشد و ایشان را زود اجازت مراجعت
داده روان کرد **مقرر کردن شاه محمود برادر خود سلطان احمد را**
بایالت دار الملک کرمان و باز فتح آن کردن شاه محمود
در ایام محاصره شیراز شنیده که دولتشاه بر کرمان مسلط شده
با امرا مشوره کرده گفتند که در دو مرحله اول استخلاص کرمان از
دست دولتشاه آسان میسر است مقرر کرد که سلطان



آنچه وظیفه جانسپاری بود بجا آوردند چنانچه شهر نگاه داشتن و
عیش و عشرت با هم نبود و روز بروز استیلای شاه محمود افزون
شد شاه شجاع بعد از تامل بسیار اندیشه جلا کرده امرا را طلب داشت
و به جلا اتفاق کرده در زمان بمزار شیخ کبیر قدس سره
رفته استمداد همت نموده روان شد و از غایت تفرقه فرزند
خود زین العابدین را در فراز کنار بسته در راه واقف شدند
معلوم شد که در فراز نمانده اختیار الدین حسن باز گشته
شهزاده را به پدر رسانید و پادشاه در کریوه مایین
خسک آهن بسیار ریخته که اگر خصمان از قفا آیند در کریوه
باز مانند شاه محمود واقف گشته بعد از آن لجام ریز از قفا
روان شدند و بکریوه رسیدند اسبهاشان بر جا ماندند
دست و پای اسبان پاره پاره شده به ناکام باز گشتند
شاه محمود به دولت و اعزاز در دار الملک شیراز قرار گرفت
و اخبار آن فتح و چند انار را بدرگاه سلطان فلک فر سلطان
اویس با هدایای لایق روان کرد و خواجه سلمان در آن باب گوید

شعر ز دولت سلطان اویس صاحبقران گرفت ‹› [illegible]
[illegible] آتش سر بفلک بر فراشت ‹› [illegible]
[illegible] ‹› [illegible]
تا که بود آفتاب تختش بمرد ز ‹› [illegible]
رایت فتح و ظفر را بخیل ترا باد ‹› [illegible]
و سلمان در بحر و قافیه دیگر در آخر این قصیده دو بیت آورده و گویند که در
خواب گفته است شعر همای چتر همایون پادشاه اویس
بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت ‹› حدود مملکت فارس

سپاه شده چنانچه لشکر پادشاه واعراب کمتر از سوار شده از حال
دولتشاه استفسار نموده گفتند که با پنجهزار کس در مقام جدال آرام
ندارد پادشاه عازم آن شد که جانب جیرفت رفته استعداد لشکر کرده
در محل ادراک غله از راه بم بکرمان آمده محاصره کنند ذکر محاربه دولتشاه
و شاه شجاع و فرار دولتشاه و آمدن او بکرمان چون دولتشاه
شنید که پادشاه جانب جیرفت روان است بحضرت سپاه
خود مغرور بود اندیشه کرد که اگر درین زمان در دفع چنین خصمی تغافل
کنم چون لشکر گرمسیر و افغان ملحق شود کار مشکل است با پنجهزار سوار
که چون سیل از هر طرف جمع شده بود عازم حرب پادشاه شد و پادشاه
از آمدن او آگاه شد هر چند قلت عدد و عدم حرکت ... از
[illegible] داشت توکل بر حضرت آفریدگار کرده ... داری از جهت
[illegible] طلب داشت و بسنگاه در یوم الخمیس ... دولتشاه
با لشکر آراسته بمیدان در آمده و میمنه و میسره آراسته ... صبح رایت
دولت شاه بود نظاره گردید آتش قتال بالا گرفته بود و جدال
التهاب یافت پادشاه فرمود تا دست از جیب ... آتی
بکشند ... و متوجه صف اعدا شدند چون آفتاب
طلعت شهریار از برج سعادت طالع شد کوکب بخت اعدا از پرتو ضیا
ماند دولتشاه بهزیمت راه غنیمت دانسته و جمعی سپاهیان عنان
بجهه در میدان شرف دست بوسی یافتند و بعضی
بهر طرف گریخته غیر در قید اسار اسیر شدند و پادشاه بشکرانه آن
فتح والکاظمین الغیظ معتقد کرده والعافین عن الناس
را کار فرموده بر وعده والله یحب المحسنین اسیران را آزاد
کرده و خزاین و نفایس را تمام بلشکر قسمت کرده عازم دار الامان



براحوال ولایت انداخته ولشوکت و حشمت تمام از شهر خیمه بیرون
زد مصرع سعادت در رکاب و بخت همراه بتوده احشام افغان
دکرسیر شده در هر منزل مقتلی می رسید و در گامی گامی می یافت
طی آن مسالک را بطریق قوشلامشی میفرمود و مراحل و منازل را
می پیمود تا بهوای ترمانه ظاهر شد در حوالی جردن فرود آمده والی هنوز
بر رسم تقدیم ایلچیان روان کرده بشرایط بندگی قیام نمود و مال و مقرری
مقرری را بخزانه عامره رسانید و او ولایت ظاهر ولار که ماکرم
کرمان قرب جواری داشتند از اطلاعت رسیده بیشکشها
گذرانیدند و از مالک بن فیلو و کیچ و مکران ملک زاده ها
ملک شمس الدین و ملک تاج الدین بال محمود و فرستاده
سوار مخصوص شدند و لشکر شیراز خبر آستانه عالمیت احوال
پادشاه و قتل دولتشاه شنیده حوق حوق فرار کرده بعسکر
سلطان میرسیدند و چون ولایت کرمسیر نعایت معمور و آباد
بود



امرا خود بهانه می جستند چه همه را مال و اسباب و املاک در
شیراز بود همه متفق گشته پادشاه را بران داشتند که عازم
شیراز گردد و پادشاه را سودای شیراز در سر افتاده امرا را اجر
کرد و فرمود که **مثنوی** هر آنکس که شد بند دانا بخرد که میکوفت
کردار چرخ کهن که گر پادشاهی در آید ز تخت بدو تیره گردد
همی تاج و تخت به باید هماش سزاوارست خوبست روی
شاه دست بیاید مرا نیز برخواستن که گیتی دیگر
آراستن غباری ز گیتی برانگیختن ببوی علم در گرد
عجم بیختن بزرگان فرخنده برخواستند ز رود دل و دل
زندگی خواستند که همیشه گیتی بکام تو باد سپهر
غلام تو باد بیاید شدن همچو شیر ژیان ز پیروزی فردی
کلاه کیان اندیشان دل ها شاد شاد شد ز دل غم زنند
غم آزاد شد و ازین قرار یافته لشکر بسیار جمع کرده
روانه شیراز شدند و قطب الدین اویس و مظفرالدین شبلی در
رکاب پدر بودند عمادالدین جهانگیر و مجیرالدین ابن العابدین
برحسب اراده پدر در کرمان ایستادند و چون به شهر بابک
رسیدند شاه محمود خبر شده لشکر را مستعد کرده روان
شد چون بهم رسیدند لشکریان او سپاه شیراز و عراق
کمتر بود شاه شجاع از راه سیرجان روانه دارالملک شد و در کنار
آب کر پل که طرفی آب و طرفی کوه بود فرود آمد و شاه محمود
رسیده در دیگر طرف نزول کرد **شعر** میان دو سلطان سپاهی
میانجی شده رود و بربسته راه دگر هفته برابر هم نشستند
از طرف شاه محمود امیر غیاث الدین منول با هزار سوار

محمود با بدان رزم را ساختن بر رزم را در درآمد دلیر
خواستم که آید به پیکار شیر شاه محمود به طرف آواره می خواست
که عاقبت عراقیان گریان شدند که گفته اند **ع** کس از جنگ جویان
بمیدان نماند شاه شجاع بمیدان سعادت روان گردید شاه
محمود سران سپاه را خوانده **شعر** بدیشان چنین گفت کاکنون گریز
بسی به ز آرام با رستخیز روان گرد سوی صفاهان علم
ز گردون گردنده گشته دژم بر سینه بر نهاد از بان دژم
جز درگاه سلطان فیروز جنگ شاه شجاع آگاه شد که شاه
محمود به جانب اصفهان روان شد صدای کوس بشارت غلغله در
گنبد گردون انداخت و آوازه کرنای کوش بهرام لشکر آرای را
کر ساخت و اکابر و اشراف رسم نثار بجای آورده و علیها
مشرف شده پادشاه را راه سعادت به دارالملک در آمد

ذکر احوال سلطان اویس جلایر و وقایع آذربایجان و عراق عرب

سلطان اویس بخلاف امیر کاوس
شروانی عازم قراباغ اران شده ناگاه خبر آمد که خواجه مرجان
حاکم بغداد عاصی گشته سلطان عازم بغداد شده در آن
زمستان برفهای عظیم از عقبه سنتای گذشت و اول بهار
بحدود بغداد در آمد خواجه مرجان بند فوج را گشاده چهار
فرسخ راه آب گرفته بود و سلطان را کاری میسر نمی شد امرا
بجانب لغانیه روان شدند کشتی آوردند خواجه حاکم
واسط که از خدام سلطان بود با پانصد کشتی بموجب اتفاقات
حسنه یافته در کنار دجله آورد دارا مرا خبر آمد که خواجه
مرجان با لشکر فراوان در برابر آمده اگر به جز سلطان

روشن او ظاهر بود که هر وصالی را فراقی از پی است بقضا رضا داده
شد و بار جمع کی دیده که آخر کار ما پریشان نشد ز قضا فرقتی نیفتاد است
دیدن واسطه میان امیر حسین و امیر تیمور قرابت بود بطرف سمرقند رفت

وقایع سنه سبع و ستین و سبعمایه و صلح امیر حسین و امیر تیمور و باز خلاف و کینه کردن امیر صاحبقران

بر خلاف امیر حسین یکدل شده با لشکرها از قهلقه گذشته
ملک و عبد الله ... بر اثر ایشان آشتی داشتند و از جهان
در بند ... پیر و دیگر بودند امیر جاکو و امیر علی عباس رسیده صلاح
دیدند که ملک ... المحبوس ... نزد آنحضرت تابع
شده فرمود که آغاز دولت ماست اگر این عمل شود مردم
عالم را بر ما اعتماد نماند و هر حاکم که ابتدای کار بر عهد ننهد
دولت او متزلزل باشد ایشانرا اجازت داده و بازگشته
در قرشی فرود آمد و امیر حسین سپاه در ... جمع کرده روان
بود مبارکشاه و شیخ محمد را اراده بود که با امیر ملحق شوند ناگاه
در راه بامیر حسین رسیده ملحق بدو شدند و امیر حسین
خضر خزانه دار را با مصحفی نزد امیر تیمور فرستاد و خواست
که بمکاری کند و پیغام داد که خلاف میان ما باعث خرابی
ملک است منع لشکر خود را در چغانیان و تو در حزار گذاشته
هر کدام با صد سوار در تنگ چکچک بهم رسیده عهد و قول
تازه کرده محال مفسدان در میانه نه هیم امیر را مکر او معلوم
بود خواست که در آن باب تدبیری کند امرا مانع گشته
گفتند که صلح بسلامت نزدیکتر است امیر امرا را در جزار
گذاشته با سیصد مرد بهادر توشی دار روان شد

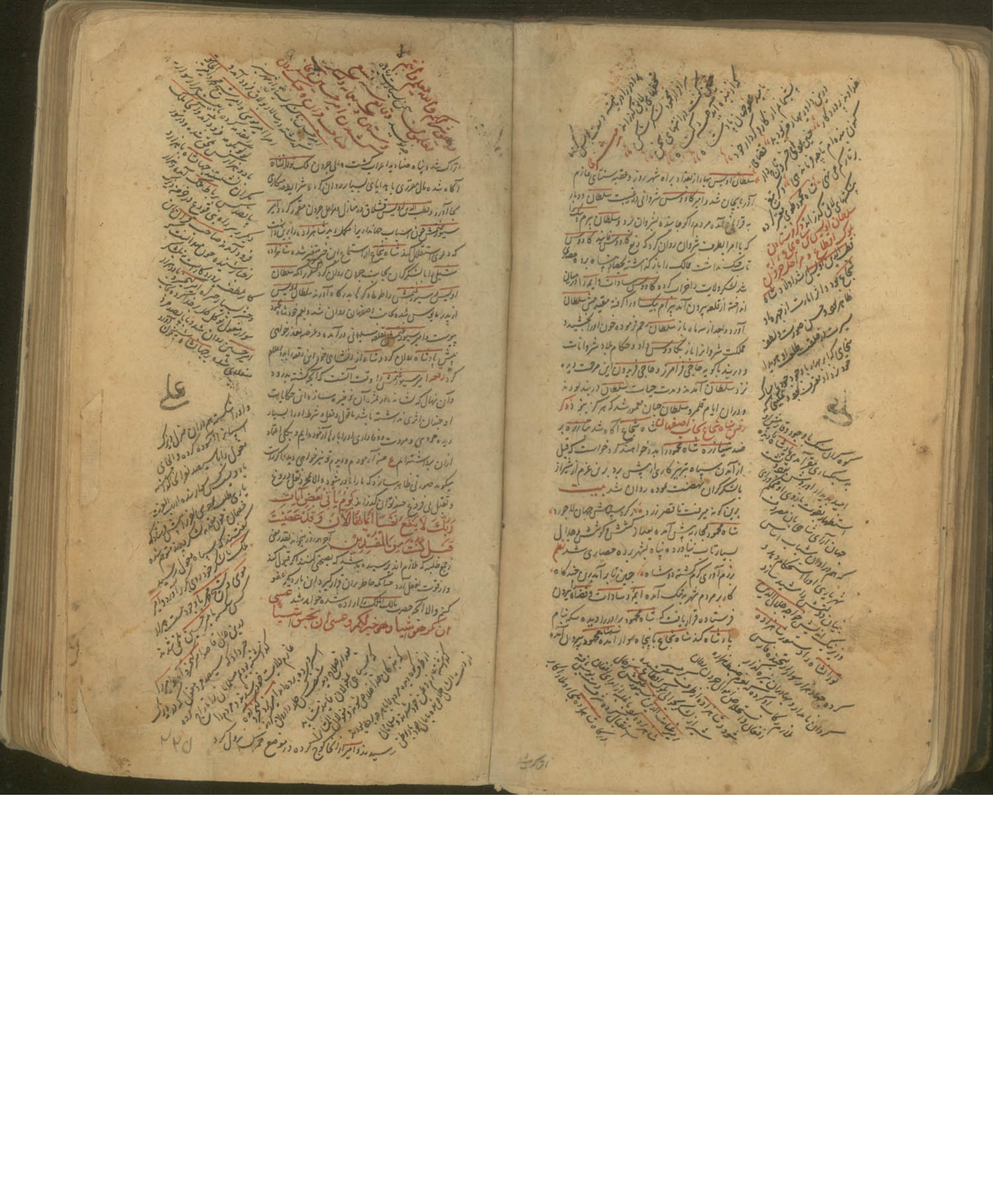
برام خواجه را ابر بست بوده اول کوس ادبار او ... بلطف
حضیم تومارست کو حت بصحرای کش ... صحبت ...
و سلطان اویس با بیستان و تبریز آمده اول زمستان ... دم ...

ذکر ابتدای عداوت میانه امیر حسین و امیر صاحبقران

بصلاح امیر شیر بهرام جلایر برادر امیر ... ارباب عقل
روشن است که چون خواست حضرت عزت بکاری تعلق
گیرد اول اسباب و استقرار آن کار پدید آورد و روز بروز
آنرا در تزاید دارد **شعر** بود چون شود کاری سزاوار
مهیا کرده اسبابش بناچار سازد چون ارادت ازلی
بزوال دولت امیر حسین بود دل دلهای خلایق را از او
متنفر گردانید و اخلاق او را با امرا و رعایا متغیر کرد و چون مقدر
بود که حضرت صاحبقران والی جهان باشد دلهای ارباب
قلوب را مایل او کرده و علم ایالتش را از اوج آسمان برافراشت
لاجرم دولت از امیر حسین روی تافته روی باستقبال
امیر تیمور شتافت و فرمان عالم مطیع حضرت ذو الجلال که
قل اللهم مالک الملک اشارت بکمال کامکاری اوست
منشور ضبط سلطنت و توقیع امور مملکت در دیوان الشان
تؤتی الملک من تشاء بنام نامی او نوشت و صحیفه ایام شهریاری
امیر حسین را بدست **و تنزع الملک ممن تشاء** در نوشت آری
بزرگی او دهد آنرا که خواهد ابتدای ظهور این احوال و نشانه
تبدل این انتقال آن بود که چون امیر تیمور از جانب امیر حسین
اندیشناک شد چه هر که اعتماد بر دشمن غدار کند ... مکار
کند چهره دولت خود را خراشیده باشد و خاک ادبار بر سر







سلطان اویس بهار از بغداد براه شهر زور و عقبه سنتای عازم
آذربایجان شد و امیر کاوس شروانی در غیبت سلطان دوبار
به قراباغ آمده مردم را کوچانیده بشروان برد و سلطان بیرم بیک را
که با امرا الطرف شروان روان کرد که دفع کاوس نمایند کاوس
تاب جنگ نداشت ممالک را باز گذاشته بحصار پناه برده حصاری
شد لشکر ولایت را خراب کرده کاوس با تمام امرا از میان
انداخته از قلعه بیرون آمد بیرام بیک او را گرفته مقید پیش سلطان
آورد و بعد از سه ماه باز سلطان رحم فرموده چون او را بخشید
مملکت شروان را باز بکاوس داد و حکام بلاد شروانات
و دربند باکو به حاجی فرامرز و حاجی فریدون این مرحمت دیده
نزد سلطان آمدند و در مدت حیات سلطان دربند بودند
و دران ایام قلمرو سلطان چنان معمور شد که هرگز نبود ذکر
رفتن شاه شجاع بجانب اصفهان شاه شجاع آگاه شد که ... بر
خند ... شاه محمود را مدد خواهند کرد خواست که قبل
از آمدن سپاه تبریز کاری از پیش برد برین عزم از شیراز
با لشکران نهضت نموده روان شد بیت
برین کوه میرفت تا قصر زرد ز گرد سپاهش جهان لاجورد
شاه محمود بجای رسید آمده بعد از کشش و کوشش و جدال
بسیار تاب نیاورده پناه بشهر برده حصاری شد نظم
رزم آوری گرم گشته دو شاه چنین تا برآمد برین چند گاه
کار بر مردم شهر بتنگ آمده ائمه و سادات و قضاة را بیرون
فرستاده قرار یافت که شاه محمود برادر را دیده سکه بنام
پادشاه کند شاه شجاع با سپاه سوار آمده محمود بیرون آمده

اتراک شده و پناه ... اعراب گشت والی جرون ملک ... شاه
آگاه شده مال معتبری با هدایای بسیار روان کرده شرایط خدمتکاری
بجا آورد و قطب الدین اویس قشلاق در منازل و مراحل جرون مقرر کرده امیر
سیورغتمش چون اسباب جهانداری را مهیا دید شاهزاده را برین داشت
که دعوی استقلال کند شاه شجاع از استماع این خبر متغیر شده شاهزاده
شبلی را با لشکران بجانب جرون روان کرد که ... سلطان
اویس و سیورغتمش را طوعا و کرها بدرگاه آورند سلطان اویس
از پدر مایوس شده بجانب اصفهان روان شد و بعم خود شاه محمود
پیوست و امیر سیورغتمش بقلعه سلیمانی درآمده و عرضه بعذرخواهی
پیش پادشاه روان کرد و شاه از ... خود این ... املا
کرد رقعه امیر سیورغتمش را وقت آنست که آنچه گذشته بود
و آن نهال که کشته شد و ثمره آن نوخیز ... از دانی حکایات
او چندان اثری نداشته باشد ما قول و فعل و شرط او را بسیار
دیده ... و مروت و وفاداری او را بارها آزموده ایم و بکلی اعتماد
از آن برداشته ایم ع هرچه آزموده ام ... تو نیز خواهی دید اگر ...
میگوید صورتی ظاهر سازد که ما را باور شود و الا محض قول دروغ
و تقبل بی فروغ چند توان کرد ... یوم یأتی بعض آیات
ربك لا ینفع نفسا ایمانها الآن وقد عصیت
قبل وکنت من المفسدین آنچه امروز بخواهد بقدر ...
رجع طلبه که ملازم اند برسیده باشد که نصیحتی کنند اگر قبول کند
و از فوت نفعل آرد ... خاطر ... قرار گیرد این بار دیگر عفو
کنم و الا آنچه حضرت مالک الملک اراده شده خواهد شد عسى
ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسى ان تحبوا شیئا



[illegible]

فاصد آمد که سپاه امیر حسین رسیدند آنحضرت سعید نفر ... خود را ... بر بلندی ایستاد و سپاه قراولان ... برابر ایشان رسیدند و ... گریه نمود و اما خود ... صاحبقران جهانبان را بر جا مانده شب ... بقاچار آمده و قتل ... مردی ... نام نزد امیر حسین گروگان کرده بود و در حصار ... شد ... امیر حسین ... و عهد کرده ... شاه را همراه ... فرستاد تا عهد را ... کرده اند امیر ... بهادر را با ... باز فرستاده تا تجدید عهد کند امیر حسین باز امیر موسی و ایلچی ... ده هزار سوار فرستاد تا عهد ... آنحضرت ... ایشان ... مزار شیخ علی قدس سره آمده صاحبقران ... آمده ... قرار یافت که از هر دو طرف هر کدام با صد سوار ... رسیده ملاقات شود چون نزدیک بهم شدند نوکران صاحبقران گفتند که مردان کاری ... امیر حسین این جمعیت که با او همراه اند چون ... از میان برداریم دیگری با ما خلاف ... گردد ... شدند که دست ... امیر ... مانع شد که بر طرف شود ... برحسب این معنی حازم بود ... نقض ... السحاب ... الشهاب . و این معنی ... وقت ... عزیز است الوقت سیف ... القصه امیر ... مانع کرده فرمود که هر پادشاه که عهد او محکم نباشد ... اقبال او ... زوال دارد و هر ملک که ... مشهور شد ملک او معمور و رعایا و سپاه ... حصار ... عهد تو باید که بود استوار . القصه از طرفین نزدیک آمده ملاقات کرده عهد و شرط قرار یافت امیر تیمور ... امیر موسی ... وحشت و بیگانگی به الفت و یگانگی بدل شد و لشکر ... اجازت داده باز گشتند امیر تیمور ... شهر ... آمده و امیر حسین

[illegible]

[illegible]

ذکر قهر کردن امیر حسین با امرا به سبب ... شدن از جنگ

امیر حسین او ... امرا ملول شده ... کرد ... نموده و خود ... رسیده ده هزار کس پیش روان کرد که از آب جحند گذشته سر راه امیر تیمور ... آنحضرت ... امیر ... کس ... آمد ... حصار ... شد ... دیوان شد ... با لشکر مغول عازم مغولستان شده امیر صاحبقران ... در ... کردند امیر ... قشلاق فرمود و امیر حسین ... ضرب المثل بود ... سال ... بود و امیر تیمور در زمان ملاقات ... بجانب امیر ... مغول ... لشکر فرستاده بود در اول بهار باز آمده و آوازه ... که لشکرهای مغول ... امیر حسین ... جحند ... ایشان ... صفا و صلح ... آنحضرت امیر تیمور آمده گفتند که لشکر ... موجب خرابی ملک و پریشانی مسلمانان ... کمال ... آن ... که به صلح میل فرمایید تا ممالک معمور و رعایا ... دفع ... لازم ... کلام الله ... است که الصلح خیر و امیر تیمور در جواب ... که در ... جحند ... جمع آورده و خود در میان ... نشسته ... خلاص ... نیست جز خدای تعالی ... حضرت

[illegible]



اور اگر جانب سمرقند رود امرا گفتند که ملک ختلان و کشم و ملک بدخشان را آباد
کردن از عقل دور است من هم همین صلاح دارم باقی امیر مختار است

آمدن امیرحسین از ولایت کابل و اراده عمارت دار الملک بلخ کردن

امیرحسین عازم عمارت حصار بلخ گشته امیرتیمور را با خود آورده
عمارت مکمل کرده ناگاه خبر رسید که لشکر مغول آمده و اشتره رسید

عمارت عالیه که پیش از ان بنا کرده بود باتمام رسانید و درین سال [illegible] که
که محبوب سلطان بود و سلطان عاشق او بود فوت شد بافراط
شراب و سلطان عزای او داشته با امرا کپنک سیاه در بر کرده بدن
سفید را سیاه پوشید و امرا و خواتین پلاسهای سیاه در گردن انداخته
فضیحتی چند کرده که کسی را یاد نبود اما هیچ فایده نکرد و جان رفته باز
نیامد و دران باب سلمان گفته نظم اسمان سینه پر اتش دلش پر دود آه
شد بهای دهای گریان بر سر بیرام شاه ❊ شد جدا
از مین ضایع ترا از آب حیات ❊ در میان خاک ریزان طیب الله
وثراه ❊ در میان خاک پنهان چون تواند دید کس ❊ اگر
شوانت دیدن گرد مشکین گرد ماه ❊ بر سرش بوحانیان فریاد
و زاری میکنند ❊ همچو مرغان بر سر سرو سهی بیگاه و گاه
انجمن چون انجم چرخند ازین غم در کبود ❊ مردمان چون مردم
چشمند یکسر در سیاه ❊ حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کو
سرست ❊ ورنه بر می داشت از سر آسمان زرین کلاه ❊ ای
خردمند ان چه در بیت بودش غیر غم ❊ از جوانی و جمال و حشمت
و مردی و جاه ❊ و حاجی ماما خاتون که محبوب زن سلطان و
والده وزیر زاده انش بود فوت شد و عزاهای عظیمت دران عزا داشتند
و این واقعه اوایل سنه سبعین و سبعمایه بود اگرچه تعزیت ماما حاجی
خاتون در اول سنه سبعین بود و در سبعین و سبعمایه تعزیت
بنابرین بود که دگر چند عزا در درگاه یک پادشاه در یکسال مناسب بود

وقایع سنه سبعین و سبعمایه الهی روان کردن شاه شجاع و شاه محمود
خواستگاری دختر سلطان اویس را بر تبریز

شاه شجاع معلوم کرد که شاه
محمود از بغداد باز استمداد نمود در خاطر داشت که طریق مکافات

و تعظیم و تکریم اسمعی فاسمعها عنوان ظهور آوردند شاه محمود دلتنگ
شده وزیر خود خواجه تاج الدین علی شیری را که کبیر و وزیر
فرزانه و یگانه ایام بود بجهت خواستگاری دختر سلطان اویس
تعیین فرمود و وزیر بعرض رسانید که شاه محمود چون با شاه شجاع
تیغ خلاف در میان است از این امید خیری نتوان داشت
اول اگر التجا بسلطان اویس نمایم و از در تواضع و خدمتکاری
در آیم شاید که قواعد سلطنت بجهت این پیوند استحکام یابد و بنده
آن استان بعد قضا الله تعالی متوجه میشوم که سلطان اویس امیر
اختیار الدین حسن قورچی را مخاطب ساخته در تبریز نگاه دارد تا من
دختر را بعراق آورم شاه محمود مبالغه داشت که هرچه وزیر اراده
نماید تسلیم نماید و هرچه نویسد خود مهر کند خواجه تاج الدین علی
از زبان شاه محمود کتابتی بسلطان اویس رقم زده باین مضمون
العبد دعاگو بنده مولاه [illegible] بازان توئیم و هرچه داریم زنده دربنا
محمود مدتهاست که بغلامی و خدمتکاری ان استان سلاطین آشیان
منسوب گشته و طوق محبت و ولا و حلقه عبودیت و چاکری رب
در گوش کرده وز نور کوشش و کردن ساخته و بکثر الطاف و اعطاف کرد آیا الان
حضرت مشاهده کرده رطب اللسان و عذب البیان است عرصه آفاق
را انچه در تصرف است خاصه خطه عراق عجم را تملیک بندگان ان
حضرت کرده نامه مشروع بکلوم سجل سجل حاکم امور شرعیات
باسم شریف سرا پرده عصمت پناه کرده بخدمت امرا و خاصان
و بندگان ان درگاه فرستاده شد امید وارست که
شاکر نعمت بحکم لئن شکرتم لازیدنکم بخلعت قبول اختصاص
و شرف یابد تا بعد الیوم مدتی عمره دهری و دهرها با قامت



[illegible]

قال الله تعالی انا مکنا له فی الارض وآتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا امیر حسین چون دل با اهل و اکابر دیگرگون کرد دلهای خلایق نیز از وفای او برگشته که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم هر پادشاه که نیکوخواه باشد و عدل پیشه گردد دلها بر ولای او راسخ و جانها بر دعای او مقصور گردد

شهر و سپاه را چو شوی نیکخواه ❊ نیک تو خواهد همه شهر و سپاه ❊

حاصل آن که چون [illegible] در ناصیه چهره دولت امیر حسین را ظاهر شده بود و فتوری که بحواشی او راه یافته بود دیده بدیده ادراک در یافت و با امرا اتفاق کرده همه گفتند که بر قول و فعل او اصلا و قطعا اعتماد نباید و اعذری کنند که تدارک نتوان کرد امرای دولت و نوئینان توران صلاح دیدند مثل امیر داود و امیر جاکو و امیر لکابیتو و امیر [illegible] و امیر اقبوقا و عباس بهادر و حسین بیک و شیخ علی بهادر و دولتشاه بخشی و ایجی بهادر با صاحب قران یکدل شده بر خلاف امیر حسین عهد بستند امیر شیخ علی بهادر [illegible] صلاح امرا در خلوت این جانفی در آمده امرا را بنوعی ازین کار منع کرد که همه از وهم کرده در زمان او را انقیاد [illegible] و از حضرت [illegible] درخواست [illegible] عازم حرب امیر حسین شدند و امیر کیخسرو ختلانی بطرف ختلان رفته بود امیر هندوکی قورقان را بطلب او روان کردند و امیر موسی را در قول جای دادند و او بدلی نموده عازم سمرقند شد و صاحب قران سورغتمش اغلان را و امیر مؤید و حسین بیک را منقلای ساخته قول را بوجود مبارک آراسته و از تخلف امیر موسی اندیشه ناکرده روان شد چون منقلای بترمذ رسید منقلای امیر حسین خلیل و هندوشاه و بولاد بوقا سپاه منصور را دیده

[illegible]

[illegible]

و مفهوم [illegible] بنی آدم است که امور ممالک عالم بی وجود پادشاه انتظام نگیرد و قواعد سیاست و عدالت استقامت نپذیرد الرعیة بلا سلطان کالبحر بلا ملاح و هرگاه که پادشاهی مستقل از دودمان بزرگ که شایستگی سلطنت و ایالت آن دودمان قائم نباشد هرج و مرج بحال عالم راه یابد سپاه و رعایا را تباهی باشد و چون شخصی لایق این امر خطیر بر تخت پادشاهی آرام گیرد مفسدان و بدطبعان عالم قطع طمع نموده سر بر جاده اطاعت و فرمانبرداری نهند و عنان اختیار بقبضه اقتدار پادشاهی دهند و قصه قوم بنی اسرائیل در محکم قرآن مجید گواه این حال است که چون ایشان از پادشاهی خالی ماندند با وجود صاحب وحی یوشع [illegible] با شمویل نبی [illegible] علیه السلام که در میان ایشان بود بزبان التماس گویند که ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله مقصود ازین کلمات آنکه چون صاحب قران قواعد سلطنت و جهانبانی را به نیروی دولت و زور بازوی اقبال و نصرت و حسن عنایت ملک جبار و میمنت طالع فیروز و بخت ارجمند و اتفاقات حسنه مستحکم گردانید داعیه آن کرد که احیای دودمان [illegible] آن بزرگ چنگیزخانی کند و بمحض نظر دوربین پادشاه بزرگ چنگیزخان را از عالمیان [illegible] سازد که جغتای را با امیر قراجار نویان که جد بزرگوار امیر بود سپرد بنابرین حال آن حضرت با امرای توران صلاح دیده پادشاهی سیورغتمش خان بن دانشمندجه خان بن [illegible] خان بن [illegible] خان بن اوکتای قاآن بن چنگیزخان را که پدرش را امیر قزغن کشته بود بحکومت الوس ماوراءالنهر معین کرده بر حسب خوب و طالع مرغوب در موضع [illegible] بر سریر مملکت برآمده [illegible] حاضر گردید و چند روز بعیش و نشاط و کامرانی بسر آورده

[illegible]



جه در قوم ما هر کس کرم تکب معاصی شود دولت نتیث برو کند
واین حال تجربه پیوسته است وملک حسین بن سبب این سلطان سنجر
وبرادر ملک علاء الدین بهمین جهت اسیر سلطان بهرام شاه کردیدند
نصیحت کوش کردن بنک بختیست چنک اکنو نصیحت کوش دارد کسی خود فلان
کند کوش کر حظ از رای عقل وهوش دارد وباز نفس
این مبرا ساز داده بیان فرموده ند وکفت ملکی چنین نامدار
که مست از ملوک جهان یادکار بفرزانکی کرد مردداوری در نکشت
تو همچو انکشتری تو نیز انچه این خرمت ورای به آرتا دربانی بجای
پس از ان مکتوب عمرش بختام اجل مختوم کشت ومرکب عمرش
از صدمات حوادث ایام در سر آمده وازجامع المسن بحدایق
قدس انتقال نمود وبه ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة مدار الخلد
روان شد واین واقعه در روز سیم شهر ذی القعدة الحرام دست داد
تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان معز الدین فل کر
چون برخوانی ز ثالث ذی القعده معلوم شود طیب الله ثراه و
در مسجد جامع هرات در کنبدی که در شمال مسجد است در مرقد سلطان
مرحوم غیاث الدین محمد بن سام بن حسین غوری مدفون شد
نوکلی که ان شه والا نژاد بود از مادر دهر هرکز نزاد

جلوس ملک غیاث الدین پیر علی بر سریر سلطنت دار الملک هراة و توابع

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از استقرار بر سریر ایالت دار الملک
هراة خطه کشش محروس ان نواحی را الموجب نموده برادر
خورد مسلم داشت و در ان ولایت توقفی نکرد وچند کاه با برادر
نای در مقام مصافات بود ان مفسدان و غداران کرکس پاسند ان
صدق را بر طرف کرده بکس مال کردند تا شفقت برادری به تیری

کرده دعوی محبت خاندان مصطفی و مرتضی علیه الصلوات والسلام کرده
در تشیع غلوی عظیم داشت و هر روز جمعه اسپی ببکشید که ظهور امام
محمد مهدی علیه السلام رسیده و مردم خطه سبزوار اکثر شیعی بوده و
مردم ایالت نیشابور سنی ایشان هم بواسطه حاکم شیعه اظهار تشیع
میکردند ملک حسین قلعه ها و حج در انکیر کرده بود وبارها قصد نیشابور
کرده کاری نتوانست کرد و درین ایام ملک غیاث الدین پیر علی
عازم تسخیر نیشابور شده وچون ملک حنفی مذهب بود وعلمای ظاهر
هرویه بر تکفیر شیعیان فتوی نوشته ملک را تحریک نمودند که این غزا
لازم مسلمانان است القصه جهت تقویت مذهب ملک عازم نیشابور
شده وخواجه علی دلاوران کاری و دلیران کارزاری نیشابور
روان کرده در استحکام مبانی قیام کرده بود از طرفین در کوچه با عرصها
میکردند نیشابوریان عاجز کشته رو بشهر و حصار آورده دروازها
بستند و بکار زار اشتغال داشتند و مدت محاصره متمادی شده
نواب ملک صلاح دیدند که باز کشته دیکر سال ایند و کار را بتمام آورند برین قرار
از در نیشابور بر خواسته عازم هرات شدند اول بهار که
از خاک بر انکیخت لعل و زمرد بابا د بر آمیخته شد مشک و قرنفل
ملک باز لشکر با روانه نیشابور شده باز خواجه علی موید بهادران
بحفظ شهر روان کرده خود در سبزوار ساکن بود واکر چه ملک او زیاده
دستی داشت اما بسبب عدل و رافت او بغایت معمور و آبادان بود و
رعایای قلمرو او مسرور بودند و شیعه و سنی ان خطه بواسطه عدل
و شفقت او او را از صمیم دل میخواستند و بجان کنکاش میکردند و از
حکام سربداری برابر او نبوده واو شمع و چراغ آن قبیله بود مردم
نیشابور را دل داده هر روز جمعی بهادران بجنگ میفرستاد



وخلاف زنده چشم چون صاحبقران میان اعدا را به آخرت
بماکد را مسخر کرده امیر موسی فرار کرده بجانب ولایت ترکستان رفت
واز حضرت جوکی را با لشکری در قفای او روان کرد چون جوکی
نزدیک او رسید استمالت نامه که در شب فرستاده متعاقب
روان شد امیر موسی مستعد جواب شده عزم قتل جوکی جزم کرد جوکی
مردی کاردان بود مزاج امیر موسی دانسته از راه کناره کرده
و اول در جای ... بار داشته چون قرار آمدن امیر موسی اتفاق
دیگر دید معلوم شد که در ضمن آن آمدن شعبده هست در زمان جوکی را
آگاه کرد جوکی جمعی را در کمین نشانده بر جنیدی برآمده نگاه کرده
دید که آمدن امیر موسی بطریق صواب نیست لشکر خود را ایلغار کرده
بر اثر او روان شد و تمامی اطراف او در آمده بر و شبیخون زده
دشمن از هم فرو ریخته امیر موسی بجانب ... گریخته و جوکی اغرق او را
گرفت حال او را بحکام و اهالی آن حوالی شرح داده و خود بپایه
سریر اعلی آمده حکام آن نواحی را بهادر سپرده چون امیر موسی راه
نیافت از سر اضطرار عازم اندخود و شبرغان شده از آنجا گریخته
بشبرغان در آمده بزنده چشم کوتاه اندیشه دیوانه نهاد پیوسته
و زنده چشم باغوای او خیال استقلال در دماغ راه داده در این سال
امیر صاحبقران در هنگام تیرماه فرمان داد که امرا جهت قورلتای
در دار الملک سمرقند جمع آیند و چون زنده چشم با ایلچی او ...
کرده او را بتهدید داده ایلچی را با عزاز و اکرام باز فرستاده
وعده داد که از عقب با تیغ و کفن برسم ... گشته در ...
و بعد از این دو امیر نامدار از امرای ماوراءالنهر از امیر حسین گریخته
در خراسان نزد ملک هرات بوده چون خبر سلطنت صاحبقران

احوال ... خراسان ملک غیاث الدین در هرات حاکم بود و امیر علی بیک
ارغون شاه در ولایت طوس ... و نسا و باورد ... روان بود و خواجه
مؤید در سبزوار ... والی بود و امیر ولی در استرآباد و مازندران
لشکرها جمع کرده تاری آمده سلطان اویس از آذربایجان ...
آن روان شده ... سلطان بری در آمده جنگ کرده ولی را
در هم شکست شد سلطان با سپاه فراوان آمده ولی هزیمت را
غنیمت شمرده از لشکر او بسیار بقتل آمدند و فوجی دستگیر شده
سلطان اویس همان در عقب او رانده بصلاح امرا بازگشت
و سبب مراجعت آن بود که در آن روز که عازم حرب ولی بود کاتبی
به خواجه علی مؤید نوشته ایلچی روان کرد که او موافق شده ولی را
از میان بردارند و دستخطی حضور خواجه کرده بود و بخط شریف
... بر حاشیه ... نوشته بود که نقل ... مارا باید ...
... خواجه علی اندیشه کرد که اگر روان شود
... ولی از مازندران اخراج شود و مازندران ضمیمه آذربایجان
شود و ... سلطان در خراسان طمع کند و لازم در سلک خدام
... باید شد بنابر آن وعده وفا کرد و سلطان ...
خلاف او عازم ... را به قتلغ شاه سپرده ...
بعد از چندگاه ری را گذاشته نزد شاه محمود باصفهان روان شد
و سلطان ری را به عادل آقا داد و حالات سنه ثلث و سبعین
و سبعمائه و یاغی شدن زنده چشم بار دویم باتفاق ...
... زنده چشم را با ... معهود بران داشته ...
... از سادات ... بود اتفاق کرده بهوای ... ظهور
قایم آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین نزدیک رسیده جهت آوازه



امیر حسین صوفی در قهر شده و گفت که ممالک شما دار الحرب است و بر مسلمانان
لازم که دفع شما کنند خان بکشید که خاک ما وراء النهر را بخوارزم باید کشید
و امر کرد که مولانا جلال الدین کش را در خلوتی باز داشته دندان بند با مان
کسی نزد او نرود امیر صاحب قران کوشش خوارزم را اقرار داد پس
بطلب لشکرها روان شد **توجه صاحب قران ظفر قرین بجانب شهر**
خوارزم امیر کامکار با لشکرهای بی‌شمار در سال سیچقان ئیل عازم
خوارزم شده و از قریه بابه کند شتر واول خشم ظاهر شد
جمعی از لشکر منصور از آب زد و ظفر یافته و گروهی کثیر اسیر شده و بقلعه
رسیدند و از اتفاق خوب دانسته بحصار کات رسیده پیرام آخته
یساول با اتفاق قاضی خیوق حصار را محکم کرده اسباب قلعه داری
موجود نمود صاحب قران امر کرد که خندق قلعه را انبار و خاشاک
انباشته پر کردند امیر کوکچه ملک را اشارت کرد که بخندق در آید پس
بر و غالب شد و نرفت حاجی یساول با نعل بخندق در آمد جنگ
بهادر جسته بهادر و با خواجه بهادر از عقب او در آمده لشکریان
از عقب ایشان در آمده از آب گذشتند اول شیخ علی بهادر بالای
فصیل بر آمده دشمن نیزه حواله او کرد او نیزه را گرفته شکست و تیغ حواله
او کرده لشکریان در ریختند و آب شمشیر ابدار دمار از آن بدبختان
خاکسار بر آوردند و اموال آن شهر و حصار تاراج کرده روز دیگر
عازم خوارزم گشتند و کوکچه ملک را جهت تعمیر چوب یا سازده
او را بردم خر بسته بسمرقند روان کردند و امیر غیاث الدین ترخان
و خواجه یوسف بمنغلای رفته در لب آب کولان بجنگی خواجه
کلک که منغلای آمده رسیده بود جنگی عظیم واقع شد
آخر بهادران جغتای سپاه خوارزم را شکسته جمعی کشته و جمعی اسیر ساخته

پهلوان امیر حسین میان فتنه آتش قتال و جدال التهاب یافت و افواج دولت
قاهره دست نور بر آورده خوارزمیان را فرو کوفته و حصار بطرف
شهر رفت حصاری شدند و بسیاری در حال فرار دستگیر شدند و
لشکر منصور اسباب بسیار گرفته بخوارزم در آمد و از تاب این غصه
امیر حسین صوفی بیمار شده بعد از دو سه روز از دار الفنا بدار البقا رحلت کرد
ذکر صلح صاحب قران با امیر یوسف صوفی و دختر آق صوفی را
طلب کردن چون امیر حسین را بعد یوسف صوفی بجای برادر والی خوارزم
شد **بیت** کی چون بود دیگر آید بجای ❊ جهان را نماند پی کدخدای
و چون از یوسف صوفی تا غایت ترک ادب ظاهر شده بود سفر اراده
کرده و جهت یکانگی بجوشش لشکر شد و صاحب قران دختر آق
صوفی را جهت امیرزاده اعظم میرزا جهانگیر خواسته یوسف صوفی منت
داشته قبول کرد و صاحب قران عود نموده بولایت جاکس
در آمد و غدر امیر حسین و انجا ظاهر شده آنحضرت ذمود که ارکان
ملک جمع آمده در بر عود در گشته آن گناه بر و درست شده جند وجه
دیگر عیان شده فرمان یافت امیر سیورغتمش خان بر نفاذ یافت او را
بسمرقند برده پاسا رسانیدند و آن حضرت لشکرها اجازت
داده زمستان قشلاق در سمرقند کرد و امیر یوسف صوفی خلاف عهد
کرده لشکر فرستاد در ولایت کات را تاخت کردند **قضایای**
فارس و عراق و یاغی شدن پهلوان اسد در شهر کرمان
و قضایا از سنه ... پهلوان اسد از بهادران
خراسان بود جوانی خوش صورت بهادری نیکو سیرت شاه شجاع
او را با ایالت دار الامان کرمان فرستاد و در کرمان ...
مال بجد یافت امیر سیورغتمش افغانی برادر زن پادشاه کرمان ...

رسانید کرسید کان پادشاه از دار الملک دور اند بنده از کید شاه یحیی وفتنه
شیرازیان المین نیستم چاکران ملاحظه کرده اسباب جدال ترتیب بحکم شاه
ابو الفوارس کی فارس سیران فرا استعداد از راه نفوس نقش مکنش میرحرفی
را که بر بساط خیال نزد دغا بی باخت باز خوانده صلاح در ان دید که تنبیه
او را از مراد کمی خط خلاص نه بعازم صوب فارس شده این رباعی ارسال کرد
رباعی من جرعه جبر میکشم مردانه * وین غصه دهر بخورم فرزانه * تو میدیدم که
عاقبت بچشم زفلک * روزی ببرادر کند بیگانه * سلطان عماد الدین احمد
وشهزاده زین العابدین را به محاصره باز داشت وخزانه وخیمه خانه را به
نواب سلطان احمد سپرده فرمود که اگر جمعی از سران سپاه کرمان بیرون
آیند ایشان را خلعتهای کرانمایه ونقود دهم ومرجع انعام باید کرد وجای
اقامت لشکر در قصبه زرند معین کرد تا از شبیخون ایمن گردد در ان اثنا شنید
وسلطان احمد از سعی وکوشش در استخلاص کرمان دقیقه فرو نگذاشت
ودرین اثنا قاصد اسد رسیده عرضی داد که پهلوان میگوید که بنده اجداد
برگرفته پادشاه بهست واز خیانت وجرات شرمسار است توقع
ایشان وسیله شده از حضرت پادشاه استدعا فرمایند که از
خون بنده بگذرد وبنده مال خراج فارس ساخته وسکه وخطبه بنام نامی
پادشاه مزین سازد وحفظ ممالک کرمان ورعایت رعیت نموده
بنده باشد چون مقتی جنگ نامی لبرده مباد اگر شیطان صفت
بطوق لعنت ابدی مطوق گردد ورعایا از بلای غلا جلاوطن شوند
وجلای رعایا موجب دمار دنیا ونکال عقبی گردد سلطان احمد
این معنی را انهای شهریار گرد شاه شجاع در جواب نوشت
بیت الشاه یر بابی کرمان اردشیر بابکان است وبه ران ماجرب
شمشیر ایم از انحر کرده لذ دمار بعض خود کرده بعدا خوی بسنخ

در هر طرف طرق موکلات را ربست بنوعی که کس بار از بیم مکرکران
نیامد کرمانیان را از غایت بی قوتی قوت ساقط شده مجال اقامت نماند
واسد از روی اضطرار جمعی ازفوضلا را از شهر بیرون راند گویند که قصد اسپهبداز
نوا از شهر بیرون کرد وباسید صفاهان روزی بیکدر انده وچون عیال میکرد
از ورای نقاب عنبت جهره نمود واسد را از ان خیالات فاسد کاری نخیر
جمعی را با هدایا وپیلاکات وافر بهرات روان ساخته تا نزد ملک
هرات غیاث الدین رفته کاری سازند چون ملک را با شاه شجاع
در میان بود کت ن اسد را وقعی ننهاد وبی حصول مراد باز آمدند سلطان
احمد در محاصره کرمان طریق خدمتکاری مرعی داشته وبخیر خیر منیر
ومخزون خاطر او انکه چون کرمان مستخلص شود ایالت انجا به و تعلق گیرد
شمه ازین حال در طی عرضه باز نمود چون شاه این مقال را اکشود در جواب
فرمود که آثار جلادت وبهادری ومردانگی وفرزانگی از ان برادر مفهوم
شده چنین مکن که جاوید ان مه دیاد از توفیقت صورتی که تحقیق زیاده
است فی جید ما حبل من مسد من کل الوجوه حق بجانب اخوی است اما آنکه
از ان برادر بتو ما فیه ما ظاهر می شود موجب از دیاد اعتقاد است
مرا اینه چون آن سرانجام امری خطیر باتمام رسد اورا با نعام واکرام
مقابل سازد واگر تقدیر ایالت کرمان بنا شد انعامی گران اسد بر
مواجب او خواهد افزود چون این کرفت جان برادر که کار کرد
سلطان احمد از ان جواب در تاب شد ومرکب شوران مسلک کیندی بجت
چون ترکش بر هدف مراد نرسید بازوی سعی او قوت نماند از ان اهتمام
نادم گشته عرضه داشت که بنده را طاعت خداوندی برطاعت
دارین وجارب ضلین مرجح است وزیاده ازین مجل فراق ندارد
امیدوار که نویسنده بنده بانجانب آید پادشاه التماس اورا


قلعه به صلاح شده و چند مرد که در برج بودند جاشکاه که اسد از رخنه
و زیر کوشک بیرون آمد جمعی چون نیای کمان ظاهر شده و شمشیرها کشیده
ملازمان اسد از بیرون فرار کردند بعضی که بجنگ مشغول شدند پاره پاره
شده و تیری بر پیشانی اسد رسیده و جان شیرین بسپرد و او را از
فراز قصر بزیر انداختند و طبل بشارت زده پهلوان ملکشاه از راه
نقب که بکشک در آمده رعایا و درویشان کرمان که حال شان خراب
بلکه از خراب خرابتر شده بود شادمان شدند و گوشت او را قطعه
قطعه بردند و گویند قصابی شوشتری از جسد شوم اسد چهار صد دینار
گیکی فروخت کرد و این حال در چهار دهم رمضان سنه خمس و سبعین و سبعمائه
بود پهلوان ملکشاه شهر و دروازها ضبط کرد و روز دیگر پهلوان حسام الدین
خواهرزاده اسد که کوتوال قلعه کوه بود قلعه را سپرد و اولاد و عیال او
اموال بسیار گرفتند و شرح حال به دار الملک شیراز نوشتند
و سر اسد را شیراز بردند شاه شجاع جهت پهلوان ملکشاه و قلعه‌داری
فاخر و غایت نامه نامی روان کرده و فرا اسباب قلعه را طلب کرد
و امیر ضیاء الدین حسین را در کرمان نصب کرد در این سال معتضد و معتاد



واکر سلطان اویس آگاه گردد اگر خود نیاید تعیین لشکر خواهد
فرستاد و جواب امیر ولی خواهد گفت و امیر ولی دختر مبارک شاه
دولی را بر داشته عازم مازندران شد **وقایع سنه خمس وسبعین**
وسبعمایه لشکر کشیدن حضرت صاحب قران طوق قرین
بار دویم بجانب شهر خوارزم چون امیر یوسف صوفی خلف وعده
کرد و نقض عهد و پیمان و خلف نمود و در زمستان سنه نو شقان ییلکان کشته
کاسکان صاحب قران را پراکنده کرده و ولایت را غارت
کرده بخوارزم رفت آنحضرت در بهار سنه او دیگر لشکر با جمع کرده
عازم خوارزم شده امیر یوسف صوفی از کرده پشیمان گشته از راه
استغفار و عذر در آمده ایلچیان او در ولایت حاکس بحضرت
رسیدند و کتابات تملق آمیز و پیلاکات بتکلف در صحبت مردم
دانا روان کرده بود فرستادها بر خاک مذلت زانو زده گفتند
که یوسف صوفی بجز عجز و زاری سخنی دیگر ندارد و خود را جان پشیمان
و شرمسار نمود که از کتابات ظاهر بود و وعده کرده بود که خانزاده
را کارسازی کرده روان سازد صاحب قران دیگر باره از جرایم
او گذشته بی تعرض مملکت و تخریب ولایت باز گشت و در بهار سنه
اندیشه جوار سیان بخاطر خطیر آورده اسباب طوی بزرگ آماده کرده
و امیرداد و کارکنان امیر ایلچیتو و امیرداد و درا با پدرابای شاه
و تسوقات خسروانه بخوارزم روان کرد یوسف صوفی تعظیم و تکریم
بسیار کرده و خانزاده دختر آق صوفی که از دختر پادشاه
دشت بود در حسن و جمال و غنج و دلال در عالم نظیر و مثال او
نبود با جهان زیب و زینت که در خور حسن چهره باشد روان کرد
صاحب قران بحبت اعزاز ان نوگل گلزار خانی و ان لاله چمن ...

خواجه سنگرد از این عصر در تاب شده سیمرغ و امیر وجیه الدین اسمعیل
پسر امیر زکریا حاکم بغداد شده شهر را معمور کرد و بازار بارا
اباد ان ساخته بار بغداد مجمع فضلا و موطن علما شد **ذکر وفات**
سلطان اویس و جلوس سلطان حسین و قتل شیخ حسن سلطان
اویس بعزم رزم امیر ولی از تبریز بعمارت رشیدی آمده مرضی
صعب عارض گشته امرا و ارکان دولت در امور سلطنت از او
وصیت طلب کردند گفت سلطنت تعلق بسلطان حسین میدارد و ایالت
بغداد بشیخ حسن سپاریده ام اگفتند ای سلطان عالم شیخ حسن
بزرگ تر است بخواهد ساخت سلطان گفت شما دانید امرا این
سخن را التماس رخصتی پوسیده و در همان شب شیخ حسن را مقید کردند
و سلطان را مجال سخن نماند شب شنبه دویم ماه جمادی الاولی سلطان
دنیای دون را وداع کرد و در همان شب سلطان را در بیرون شهر
تبریز دفن کردند و شیخ حسن را همان شب کشته در عمارت
دمشقیه دفن شد و خواجه سلمان در فوت سلطان اویس
فرماید **نظم** ای سپهر آهسته رو کاری نه آسان کرده ٭ ملک ایران
برکشته و ویران کرده ٭ آسمانی را فرو آورده از اوج خویش
بر زمین افکنده با خاک یکسان کرده ٭ آفتابی را که خلق عالمی در سایه بود
زیر مشتی گل بصد زاریش پنهان کرده ٭ نیک کاری مختصر کر تا حقیقت میروی
قصد خون و عرض و مال مسلمان کرده ٭ زین مصیبت در زمین و آسمان افتاد و توو
آسمانا زان زمان کاغار دوران کرده ٭ روزگارا روزگار دولت سلطان اویس
یاد کن ان بر خلایق رحمت سلطان اویس ٭ سلطان حسین بروز دیگر بجای
پدر بر سلطنت قرار گرفت و ممالک بر و مسلم شده امرا و ارکان
دولت و ملازمان را هر یک به شغلی که داشتند تعیین کرد در تهنیت





[illegible] بسیار تلف شد و آنحضرت ترحم کرده معاودت
کرد و بعد از دو ماه دیگر غره شوال بار دیگر لشکر جمع آورده و امیرزاده
جهانگیر میرزا [illegible] امیر شیخ محمد بیان و امیر شاه ملک
را در رکاب او روان ساخت در موضع جارون خبر رسید که قمر الدین
لشکر با بوغ گرد جمع آورده انتظار جای نیک دارد و از امداد علی
اصلا خبر ندارد شغلاوی بتعجیل روان شده قمر الدین آگاه شد چون
طاقت جدال نداشت جایی محکم پیدا کرده [illegible]
و [illegible] در آنجا جاری است از دور [illegible]
آب سیم منزل کردند در راه تحکم کرده شغلاوی بر این حال رسید قمر الدین
در ظلام شب [illegible] چون صبح صادق دمید و کثرت سپاه [illegible]
دید [illegible] بسیار برو غالب گشته روی بگریز آورد [illegible]
شغلاوی [illegible] کرده بسیاری از لشکر او بقتل آمد و چون [illegible]
در آن آنجا هلاک شدند و تمام لشکر در آن واقعه غمناک شدند
و درین حال ایلچی از قمر الدین جدا کرده با مال و منال که غارت کرده
می بردند [illegible] فرستادند و آنحضرت بعزم [illegible]
عازم [illegible] شده بار امیرزاده جهانگیر را شغلاوی [illegible]
[illegible] را غارت کرده و قمر الدین پناه بکوه برده [illegible]
[illegible] آمده گریزان شد و امیرزاده جهانگیر [illegible]
[illegible] قاصد آمده اعلام داد و آنحضرت بعد
از پنجاه روز این خبر شنیده در حال کوچ کرده در [illegible] با امیر
زاده جهانگیر ملحق شد و امیرزاده [illegible] بود با دولت
گذرانیده صاحبقران [illegible] گذشته در موضع [illegible]

یکی از امرای فارس مینا نام با کسری غدری بخاطر آورده بود در جمهر
[illegible] آگاه شده و کسری را آگاه کرده گفت [illegible]
کرده مجمع امرا [illegible] کسری قبول کرده و دیگر کرسی زرین برای
جلوس مینا در مجلس نهادند و انعام بسیار بدو ارزانی کرد ابو درجمهر
تعجب کرده در خلوت از آن سبب پرسید کسری فرمود که بندی محکم تر از
احسان ندیدم و عضوی لطیف تر از دل ندیدم محکم ترین بندی بر لطیف ترین
عضوی نهادم صاحبقران نیز در برابر جرایم آن مجرمان خطا [illegible]
و آن دوستان [illegible] گذرانده در کلیات مهمات جهد بلیغ بجا آورد

ذکر احوال ممالک خراسان و ملک غیاث الدین و امیر اسکندر شیخی

در اوایل این سال امیر اسکندر شیخی پسر امیر افراسیاب جلاوی از [illegible]
سید قوام الدین که پدرش را در مازندران کشته بود از مازندران
جلا کرده بخراسان آمده و با درویش رکن الدین که خلیفه شیخ حسن جوری بود
اتفاق کرده خواجه علی مؤید قصد ایشان کرده درویش رکن الدین با
سیصد نفر عازم شیراز شد بجانب شاه شجاع برد و امیر اسکندر
با هزار سوار التجا بملک غیاث الدین بهرات آورد ملک او را عزت بسیار
داشته مال قصبه غوریان را با توابع باخراجات او باز گذاشت
و اول بهار عازم فوشنج شد و امیر اسکندر درین یورش بهادریها
کرد و فوشنج را محاصره کردند و امیر ولی از مازندران آمده [illegible]
را محاصره کرد میان ملک و امیر ولی مراسلات بود و سردو سپاه
از یکدیگر اندیشه مند شدند امیر ولی بمازندران و ملک بهرات
در آمد [illegible] خواجه علی [illegible] اما ملک [illegible] مسخر کرده با میر اسکندر
داده بهرات رفت احوال عراق و آذربایجان و رفتن شاه
مظفر شاه شجاع بعزم تسخیر دار الملک تبریز [illegible]







... مردوار لشکر جدا مانده ... تبریز ... اوچ
زاده بیاده شد اوچ قرا ... و سر آورده شمشیر کشیده ... قمر
الدین ... آفرین کرده گفت رحمت ... مردی
بجا آوردی ... اگر دیگر ... رضا باشی ... بار
کردی کم مرا حیف می آید ... حالیا ... کشت ... مرتبه است ... اوچ قرا ...
او را تحسین بسیار کرد و مجروح ... پیاده بار گشت و خبر آورد که قمر الدین
وحالات خود با او بیان کرد ... ساری بوقا ... دیگر
کریخته فولاد خوانده ... رفته بهم رسیدند و جنگ ... زاده
دست فولاد ... از کار ماند و ... خلاص شدند و در
حال ... سمرقند نزدیک خانهای فولاد آتش ... جنگ
زاده بودند و نزدیک خانها آمده فولاد ... مشغول شده ...
... امیرزاده عمر شیخ ...
رفته ... امیر ...
رفتند و میرزا عمر شیخ ... امیر ...
مغول که همراه خاتون بودند گرفته سمرقند روان ساختند ...
کاشغر ... ذکر وفات امیرزاده جهانگیر
بن امیر تیمور گورکان در شهر سمرقند امیر صاحب قران در زمان
یورش مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند والی ساخته در آن

...
... بولایت شوشتر
... جمع آورده
... لشکرهای آن نواحی جمع آورده بعنایت ملک ...
دیگر باره ... را به القاب شاه ...
... آنجا ... آمد ...
... گرفت پیر علی را ... رخصت داد پیر علی در شوشتر
اموال ولایت گرفت ... وعده ... سپاه ...
سوار رسید و کلویان و پیشوایان شوشتر هرچند از راه نفاق
با شیخ علی ... شاه شجاع حکومت یافته بود و کفران
نعمت ورزیده و سلطان اویس ... بودند اما چون
شاه شجاع پیر علی ... آنجا ... مملکت ...
دانسته ... استقبال کرده ... بجا آوردند
... پیشوایان ...
... شوشتر ...
بغداد شد و ... عراق عرب ... باقی حالات او در
تاریخ سلطان حسین در سالهای آینده خواهد آمد ان شاء الله وقایع
سنه تسع وسبعین وسبعمائة و حکایات امیر قمر الدین و رفتن
صاحب قران بجانب ممالک مغولستان امیرزاده عمر شیخ



جوهر تسلیم چاره ... اصبر و ...
و دست اعتصام بعروه وثقی ...
زده بقضای الهی رضا شد و انصاف خیرات و انواع مبرات
و صدقات ... بمستحقان داده و نعش او را بقبه
که خود ساخته بود ... شد و مهمای او ... خانزاده بود
دختر پادشاه ... که از خوارزم آورده بود
و امیرزاده محمد سلطان از وی بود و دیگری دختر پادشاه
... خانیکه و امیرزاده پیر محمد از وی بود و دیگر ... خانیکه دختر امیر ...
... و امیرزاده جهانگیر بسیار ... بود ولادت پادشاه
... شاهرخ حضرت صاحبقران
... امیرزاده جهانگیر تاسف بسیار نمود و تا لطف کردگار در عوض
جهانگیر جهانبانی ارزانی فرمود اختر آفتاب طلعت همایون سلطان فیروز
بخت سزاوار تاج و تخت در دریای شاهی کوکب برج شاهنشاهی
معین الدنیا و الدین شاهرخ بهادر بروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر
سنه مذکوره از افق ولادت بطالع درجه قوس طالع شده
و آنحضرت را دیده از دیدار قرة العین روشنائی پذیرفته از ظهور
قوة الظهر اسباب استظهار فزود انوار سعادت از فروغ آفتاب
طلعت او بر اطراف عالم تافت و نهال آمال از باران اقبال طراوت
و خرمی یافت صدای بیت بشارت در طاس نگون گردون
پیچید و آوازه سعادت ولادت سلاطین ربع مسکون رسید
حق تعالی اسباب سعادت در آن طالع همیون ظاهر کرد و دلایل
دولت در آن ساعت مقدر بود و ذالک فضل الله یؤتیه
من یشاء و هم از اول حال نجابت ذاتش صحایف مکارم

... آل قاآن ... بعد از ... امیر عادل ... شده
او را استقبال ... ولایت ... ارزانی داشت ...
... همراه او ... استقبال ... و
... بجانب امیر
قمرالدین بمغولستان حضرت صاحبقران بعد از آنکه از مغولستان
باز آمد امیرزاده عمر شیخ را با امرای معتبر همراه کرده چون خطای بهادر و
آقتمور بهادر و آقبوقا بهادر بجانب مغولستان روان کرد و ایشان
در اثناء قوم با قمرالدین جنگهای بهادرانه کرده ... دولت آنحضرت قمرالدین
را گریزانیده و مال ... سپاه طغرشاه افتاده بسمرقند آمدند
و احوال آن ولایت باز گفتند آنحضرت عزم استیصال مخالفان باز
روانه مغولستان شد و لشکر ... همراه بود و بعد از قطع منازل
و طی مراحل در ایسیغ کول با ایل قمرالدین رسیدند ... لشکر ...
... گذرگاه کردند ... و هر دو سپاه جنگ بسیار
کرده آخر الامر بطریق معهود قمرالدین پشت داده روی بگریز نهاد
و آنحضرت بسیاری از مردم او کوچانیده بعزیمت معاودت نمود
و درین حال از طرف سغناق خبر آمد که ... قولاد با تغتمش خان مصاف
داده تغتمش خان پناه بحضرت صاحبقران آورده نزدیک رسید آنحضرت
تومان ... باعتمادی بسیار باستقبال او روان کرد و در آیات همایون در
سمرقند نزول فرمود آمدن تغتمش خان بخدمت صاحبقران بسمرقند
پناهنده چون تغتمش خان بنواحی سمرقند آمد حضرت صاحبقران
را ... شد که ... استقبال ... اقبال ...
باز گرفت و طایف تعظیم و تکریم بجا آورده و همعنان بشهر سمرقند در آمد
و ... شاهانه مهیا کرده و انعامهای خسروانه بتقدیم آورد



[illegible]

در میان ... کرما از کوه شمیانم ... کرا و ... بلت
کر بود دیگر از ان شهر ... اما این ... فایده ... قو سلطان ...
شاه منصور را از همدان آورده ... تمام ... ازان ... آورده و
از ان طرف ... آمدن ... مایوس شد ... گر امیر ...
... خواجه جمال الدین ... برات بر ممالک سلطان ...
... اگر ... برات ... در سالی ... ان
... امرا ... سلطان ... از امرا توهم کرده اما
دفع آن فرقه نمی توانست کرد روزی ... سوار شده ... شاهی
... برآمد و ... شهر ... اشتغال نموده رعایا
... تمام خدمت کرده جان سپاری میکردند امرا اموال خزانه
... کرده ... و ... عازم بغداد شدند
که با امیر وجیه الدین اسمعیل ... سلطان ازان واقف شده
کسی بتعجیل نزد عادل آقا روان کرده شرح حال اعلام کرد و آقا را
طلب داشت آقا شاه منصور را با جمعی امرا که حاضر بود با ... کس
روان کرده ... مکتوب با امرای کرد و
سرداران ... روان کرده که غلامان سلطان ...
... کرده ... اند ... آورد ... جمال الدین ...
است ... ازان فرقه ... ایشان ... باشد ...
روز که امرا ... ده هزار سوار و پیاده ...
عبور بوده ... که در عالم ازان ... تر
باشد کوههای بلند ... و رودهای آب ...
کرد و ... آقا ... از ... عادل
لشکر آقا از ... رسید نزدیک ... شاه منصور رخصت

[illegible]

... که ... کرده ... نومان ... تسلیم
کنند ... شد و خبر ... سلطان ... آمدند
سلطان ... نامه ... مکتوب ... استمالت ... فرستاد و
... بخط خود ... مکتوب ... نوشته ... که ...
... صلاح ... در عالم ... باشد که سوگند ... طلاق
یاد کرده ... امان ... عادل آقا ... داده و ... سوگند که
سوگند ... خلاف ... طریقه ... در زمان
یاساق بزرگ ... بجا آورد ... بجا آورده باشد ... حق
استمالت با فارس ... سر ...
شاه منصور ... سوگند بکلام الله یاد ... کرد ...
... فایده نداد ... شاه منصور از ... عادل ... و دل
آزرده ... همدان ... و امرا ... جمعیت
سلطان آمدند سلطان در حق همه ... کرم فرمود و
آقا صد تومان از قاضی شیخ علی ستاده ... قسمت کرد
و از سلطان ... ستاده ... ذکر کشته شدن

امیر اسمعیل وزیر در دار السلطنه بغداد با مرشاه زاده
شیخ علی امیر اسمعیل ... مرتبه امارت و ایالت
رسانید ... شیخ علی در ساخته قصد او
کردند و در ... وقت ... خواجه ... از خانه امیر بیرون آمده از
... خانه حاضر بودند ... امیر در ... خواجه
... امیر ... حکام عراق ... داد
... حال ... که گفت ... کس ... از ...
... شدیم گفت ... بار ... کنم مبارکشاه

[illegible]

اسماعیل

[illegible]



عمارت کرده به یوان گرفته و بتحقیق معاملات آن فرقه مشغول شدند
و عبدالملک تمغاجی را وزیر کرده برای مداران لشکر شمار کرده برای ربط
ضبط و نسق نماید که زیاده از آن متصور نبود اما چون آن فرقه ناگاه
بزرگ شده بودند و از عهده دارایی و مهمات مملکت بیرون نمی آمدند
صلاح در آن دیدند که قرا امیر علی اتابک که امیر در خانه شاهزاده شیخ
بود و امیر اسمعیل او را در مشهد مرتضوی علیه السلام در بند کرده بود
آورده سرانجام مهام قیام نماید اما در قید دماغ او خلل کرده از جمله
معظمات امور ملکی بر نمی آمد و از آن طرف این خبر بسلطان حسین و عادل
رسیده دو سه روز قبل از امیر شمس الدین زکریا نیان دوشته اخبار او
گفتند و او بجودی عظیم کرده در میان جرح و فرح گفت که همیشه قصه اسمعیل



بحمدك ونقدس لك نهاد و بر فلق براعت بجود حجاب آدم
را اعتقاد بوده روی اذعان بر ربقه امتثال فرسوده و بواعث
حاصل بیش را جون در مکتب تعلیم لوح علّمه البیان بدست تعلیم داده
کهن قاریان یسبّحون له اللیل والنهار وهم لا یسأمون
ابجد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ادمی کرده و با معهود
گشت و نه کرده اند در ... اکنون انی اطوار علوم اندوخته
بمدار مکتب علّم الغیب می خوانند ... خورشید انوار این علوم
از مطلع آفتاب صفات اول طلوع نموده و در مطالع ذریات
آن مجموعه مجموعه کاینات ... صدف هر وجود در قطره از فیض
عام این انعام رسیده بلالی آیند و ترشح آلهی مشحون شد و میراث
علوم انبیا قرنا بعد قرن بطنا بعد بطن ما خلا الانبیاء وعلیهم السلام
والذین انعوهم الی یوم القیام چون نور آفتاب و ادرار سحاب
انصاب اعقاب سعادت انساب و اولاد رشد رسیده بلالی
این احوال چون مه ... ساطع ولامع شده ثواقب این
کواکب چون ... عالمتاب در اوج ... شد ...
طلعت جناب مولوی چون طلعت آفتاب جهان‌آرا ... حضور ...
وقلم ... در مسام ... علوم ...
جل اختصاص خاتم انبیا علیه الصلوة والسلام ...
این منقبت ... بهره مند باشند بیت
خود ... آهوی تاتار ... بوی مشک آید ببازار
وبر و ... ظاهر باشد که شرف علم که مراتب ... علیه السلام
بماند که یکی از ... غایت کمال رساند ... حقایق
و دقایق چون نور آفتاب ... التعلیق ...

چنان که وقت جمادات اظهور تصنیفش ۞ کز آفتاب بود ذره بوقت ظهور
دقایق سخن او بحقیقت همچو سها ۞ ولیک کشته همچو خورشید در جهان مشهور
هر ... در کشف مشکلات علوم ... داود در آدای زبور افاضل عالم
اقتباس انواع علوم از انوار ضمیر خورشید ... می نمایند و اماثل بنی آدم
التماس اصناف فنون از رشحات فیض خاطر ... می نمایند حضرت ...
از استماع ... رقم ... صحیفه خاطر ... نگاشت و حکم ...
بایستد ... مولوی روان شد جناب مولوی حکم ... فرمود که اگر
باین ... مهمی بود از جواز ... رخصت نمی یابت ... علمت جانب
... نهاد در راه رشاد ... ادا است بکرم ... فرماید
و تکلیف آمدن نفرمایند حضرت ... از این جواب ... شده کتابی
دیگر در کمال احترام و اعزاز رقم زده ارسال کرد ... نوشته بود
لما رأینا ما وهب الله تعالی لاسعد الملک والدین محمد التفتازانی
من الفضل ... عنده من الطول ان المحاسن من شیمه
المحاسن من ... وجعل له اکثر الناس عائدة علی راغبه
باللحاق وعلی طالبه بالطاف ... الامل علیه فالرجاء
الیه بان یقضی البغیة وان جلت ویحب للحاجة وان قلت
انه ولی الاجابة ... دعائی ... مباشیر امن و امان
از افق آسمان جلال ... طالع و ساطع ... اکثر در آن روز که از
زخم فولاد ... از سنگ خاره آتش می افروخت و از ...
راه گذار ... بسته می شد و از ... چشمه خون ...
خاطر خواست که آن ذات ... صفات را بأن دیار که محل رجال
کرام و مسکن علمای زمان است ... کرده شود و از آن جهت
که منطقی ... بود اما چون ... نزول کرده شد

قدوه اهل کمال حواله بر ... کرد باب مصنفات آن جناب بحر
پیوسته و این سخنان در زمان فتح خوارزم بر سبیل استطراد ثبت شد
باز بر سر مدعا باید رفت مصحف و آن اهالی خوارزم را کوچانیده
امیر شیخ علی بهادر را در خوارزم داروغه گذاشت و به عزم مراجعت
ماوراءالنهر لوای فتح برافراشت و شهر کش را باروی عالی نهاد و ...
خوارزمی سرای عالی که حالا به آق سرای مشهور است با تمام رسانید
چنانکه شبیه و نظیر آن در تسخیر عالم نشان نداده اند و طاق کسری
را ازو فرو نهاده اند ذکر تزویج سونج قتلغ آغا دختر ... بیک
آغای خواهر صاحبقران با ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین
هرات صاحبقران طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه جهت ...
ملک پیر محمد با سونج قتلغ آغا ترتیب داده و آن درج بزرگی
و آن نوگل گلستان جوانی که در حسن نظیر نداشت به ملک زاده
سپردند و تاج و کمر و جامهای طلادوز و اسباب بسیار به ملک زاده
دادند و اعیان خراسان را مرتبه به مرتبه به انعامات لایق سرافراز
کردند و اجازت ملک زاده داده و ملک زاده را اعیان و امرا
همراه کرده روانه کردند و ملک غیاث الدین به دیدار فرزند شادمان
شده سرکاری طوی به عظمت کرده شهر را بر مثال باغ ارم
آراسته از سر پل جوی نو تا سر چهارسوی شهر چهار طاقها و قبه‌ها
نصب کرده در و دیوار را به دیبای رومی و زربفت چینی آیین
بسته مغنیان در هر طرف آوازها برآورده دل را غذای
روح و جان از شربت فتوح میدادند اما علمای نظامیه زبان
به تعرض گشوده بودند ازین در شهر هرات همیشه امر معروف و نهی منکر
معمول بوده و ملک بعضی را که با مهد علیا آمده بودند رعایت کرده

منصور و خواجه علی مؤید با او همراه بودند در ایشان جنگ بسیار کرده عاجز
شدند و سبزوار را گذاشته هر کس به طرفی افتادند اسکندر ...
باز به هرات نزد ملک ... آورد و خواجه علی باز در سبزوار قرار گرفت
و امیر ولی ... مازندران رفت و ملک شیخ علی ... گذاشته حاکم
کرده عازم هرات شد و شیخ علی در نشابور بود و تاتارماتی که طلب
و آن ... خراسان آمده ... عازم هرات شد و مولانا
ربیعی شاعر در آن فتح گفته ... از همت شاه و سعی ... ایشان
برهم زده شد ... تاریخ رفتن شیخ ... نشابور
والی گرچه بود ... ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران به خراسان
و شهر هرات را مسخر ساختن ... حضرت صاحبقران عزم
تسخیر ممالک خراسان ... عادل ... امیرزاده ... شاه
را که فرزند دلبند و خلف ارجمند بود با پنجاه فوج سوار روان ...
در ییلاق ... خود فرود آمدند و آنحضرت نزد ملک کسی فرستاد که
امرا در قوریلتای بزرگ حاضر می‌شوند او نیز باید که حاضر شود و ملک
ایلچی را نوازشها کرده ... ملاقات امیر سیف الدین ... در صحبت او
... رسید امیر سیف الدین را فرستاده پیغام داد که چون دوستی
... رسیده باید که ملاقات شده وحشت و بیگانگی ...
... شود و ملک امیر سیف الدین ... نگاه داشته و قبل ازین
حصاری گرد هرات ... بود و درین ایام ...
وسیع تمام ... امیر سیف الدین ... عازم
ماوراءالنهر شد و ملک ... رفتن ... او کرده بود وفا نکرده
فی الواقع ملوک غور ... بودند و درین حال ...
و امیر جوبان ... چون از وخلاف وعده ... امیرزاده

حنفلی

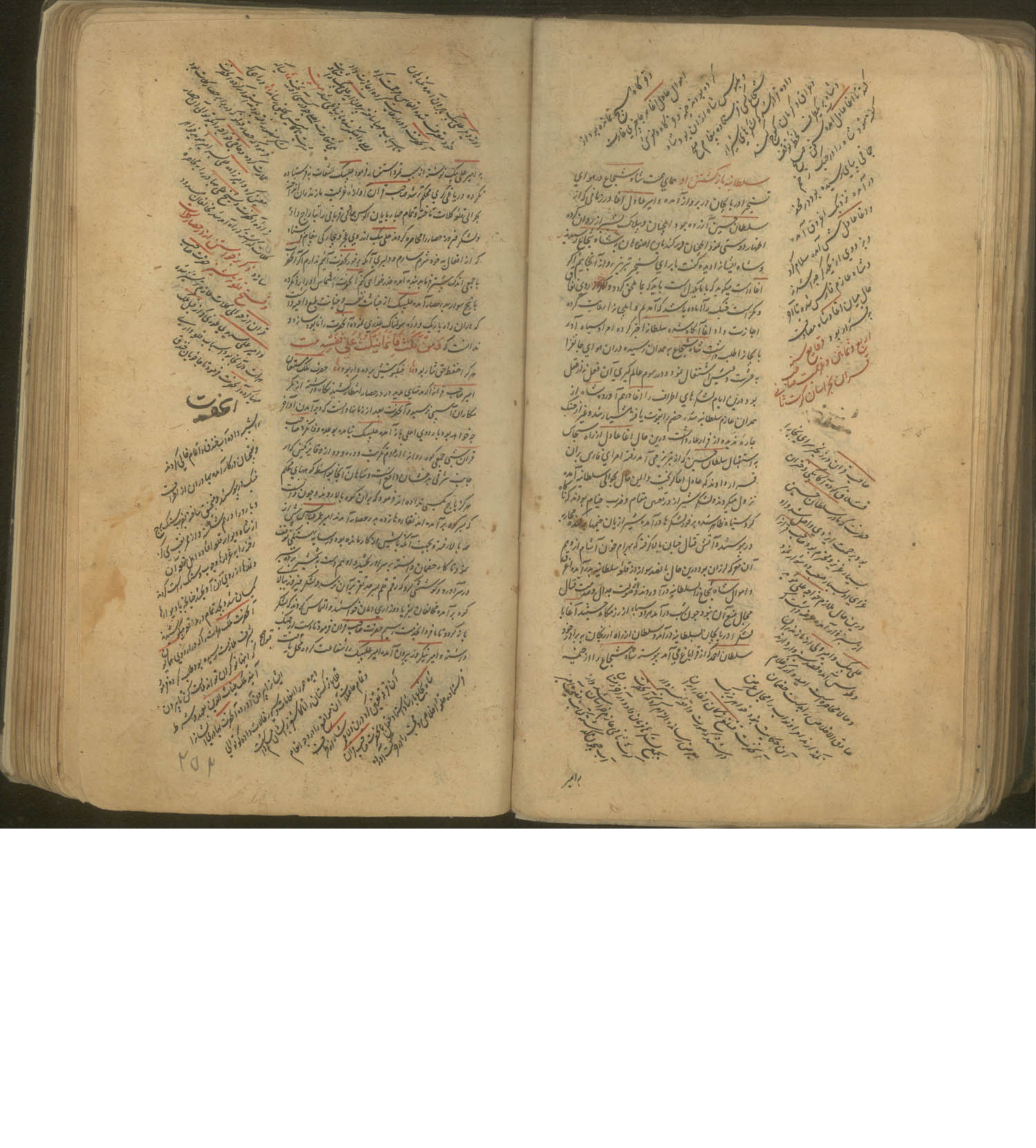
اینجا جیحون مراد نیست
رود مرغی است
و قندهار رود
تجن میان



سخن شنیده و در زمان عازم ملاقات مولانا شده و آنحضرت
ارنموده اند که مراد از امام ایابت بامر کیست اگر گوشه نشینان ملاقات شود
الحسن را از من وهمی در دل افتاد و در صحبت مولانا زین الدین ابو بکر معنی را از خود
دریافتم مردی حقانی بود و از دنیا و از اصحاب دنیا اعراض کرده آنحضرت
را نصیحت فرمود در حال سخن صاحب قران گفت چرا امراکه را نصیحت
نکردی که بار رعایا ستم و ظلم نکنند و خمر نخورند و زنا نکنند مولانا فرمود که
ای سلطان عالم اوگفتم نشنیدند خدای تعالی شما را برو مسلط کرد با شما هم
میگویم اگر نشنوید شما را به باشد والا خدا تعالی در است که دیگری را بر
کار دارد آنحضرت رقت کرده مولانا را وداع کرده از همت او استمداد مدد
نموده عازم هرات شد نصفهای حجه بقصبه فوشنج رسید مردم بخلاف
پیش آمده جنگها کردند چنانچه از ایشان جانها گرفتند و بعد از فتح
بنجر شدند و قلعه حصار را از بیم کوفته خراب کردند و اهالی آنجا را در
شکنجه عذاب کشیده و لطایف هرات در آمدند و شهر شد … بیرون را
لشکر فرود چون بکمین خانم در میان گرفتند و باطراف ان محیط شدند
ملک … خوی ایکم آزار بود و در ریاست سیاست ابیات
بزم او با شعر رابه ارونکات چون ز شاهوار آراسته بود و او
بوستان بوستان ساقی و صفای حسن ترکان بیلاقی پر آراسته تمر او دا
الکه شعر در ده می لعل ارغوان ای ساقی ** کز غم بلبم رسید جان ای ساقی
تا بوکه ز … دم و باز رهم ** یکلحظه ز خود را بجان ای ساقی ** درین
ایام ترازل تمام ارکان ملک او راه کرده امارات زوال اقبال
بر صفحات احوال او ظاهر و باهر بود و از حقیقت من طلب
الرياسة صبر على مضض السياسة
غفلت … و سالار لشکر تو ** کر نارک تن و نار برود ** ترا

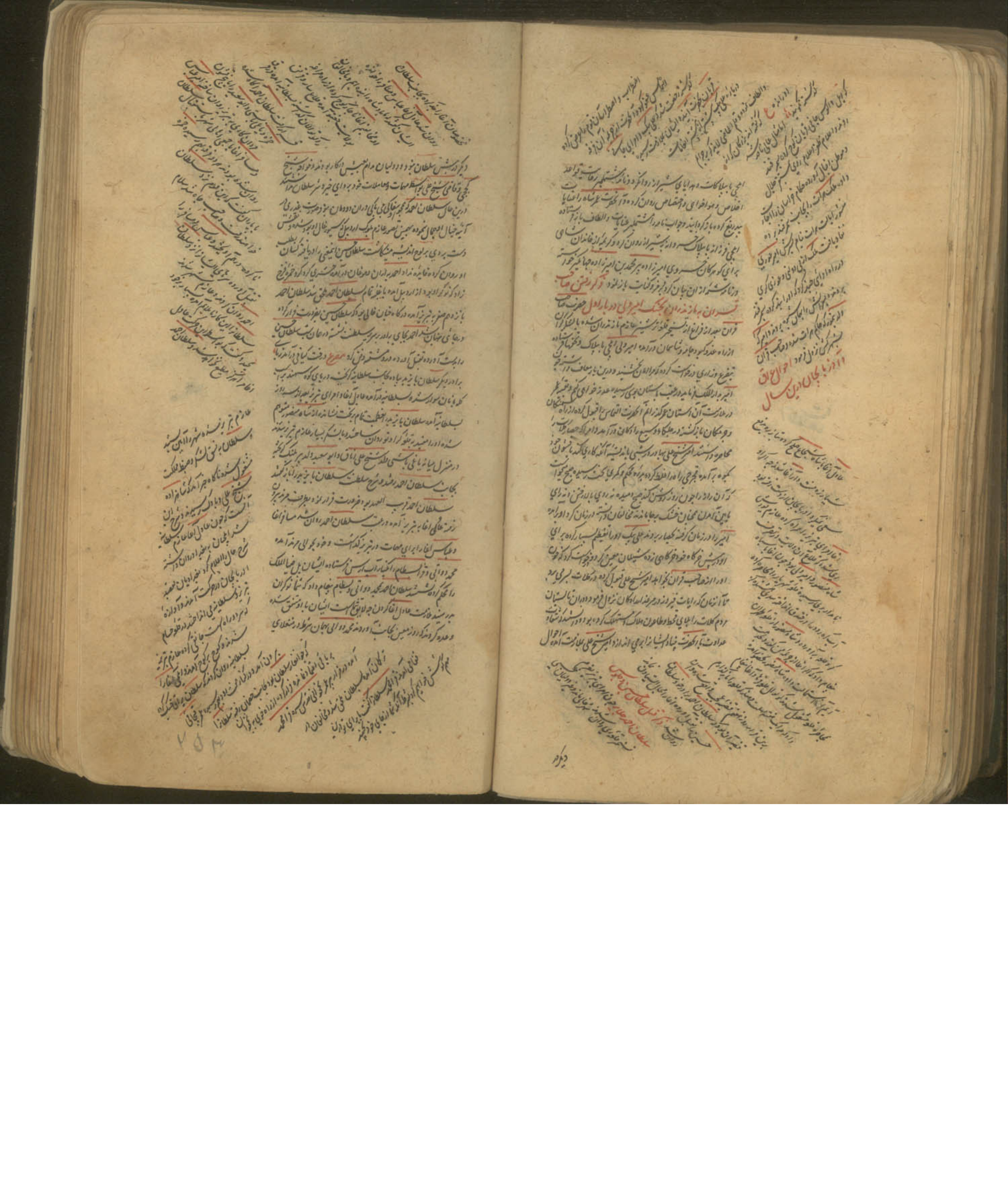
جانبازی و سرافرازی داشتند از حضور صاحب قرانی داد مردی و
مهاوری داده جنگهای سخت کردند امیر ایکو تیمور و امیر سونجک و
باقی امرا به حصیل شهر نزدیک رسیده نردبانها به پای دیوار آوردند و بر دیوار
بر آمدن گرفتند و آن روز ملک هرات بر لشکر دروازه سر پل انجیل
نفس خود کوششهای دلیرانه کرد اما چون که المدد بوجرج بود و فایده نداد
لشکر ظفر پیکر تیر و سنگ مردم شهر را الببر بلکه جز و بکار نیست رسیدند
و کار در او حشر بر و چند و جمعی نزدیک کوشک مرغنی که آب شهر در
می آید در آمدند اول کسی که بدیوار بر آمد خلیل یساول بود و دیگران
بجرات او بدیوار بر آمدند و مردم شهر که آن حال دیدند بر فور رو
بگریز آوردند مصرع هر یوه کی خنک و بیجا کی ** لشکر ظفر پیکر
دو روز تا شکست و دیوار ها رخنه زده بشهر و قلعه در آمدند و نزدیک
قلعه دو هزار آدمی شکلان دیو سار را اگر فرش صاحب قران آنروز
آنحضرت لطف کرده از خون ایشان در گذشت و هم را از تیغ نجات
بداده اجازت داد و پیغام فرستاد که هر که از رعایا بفصیل و باره
نیاید در امان باشد والا بعد از تسخیر قتل عام در کار است بعد
از آن کسی از رعایا میل باره رفتن و جنگ نکرد و حکم نشنود
امیر اسکندر ولد افراسیاب جلاوی که بناه بملک آورده
بود گفت که کسی را بر سر محلات باید گماشت تا مردم را بردوی
باره نفرستند و اگر نروند سیاست نموده مردم را بکار دارند
ملک فرمود که من خون ناحق نخواهم کرد اسکندر گفت ای ملک
بی شهر را انگاه نمی توان داشت روز دیگر سیل و وسایل در کار آمده
و آمد و رفت شد صاحب قران فرمود این ممالک مدام شما
معمول تعلق داشته اگر بجنگ پیش آیند ثمره آن تخریب بلاد





سلطانیه بازگشتن او

...شاه شجاع در هوای تسخیر آذربایجان در پرواز آمده و امیر عادل آغا در زمانی که از سلطان حسین آزرده بود...





والجای این قوم مارا باشد و اگر ما هزیمت شویم نهاد ابند و ایشان بدین
قرار قرامحمد با جنت گشته تجهیز ادرد و در هم آورده سپهسید نوز را یک قشون کرده
هر قشون رای دیگر کرده و قرار آنکه از هر قشون ده نفر پیش رفته تیر اندازی
کرده جون قصد ایشان نمایند ده کس دیگر بجای ایشان رفته تا یساول ایشان را
در هم ریزند بدین نهج آن تجهیز که سپاه لشکر مخالف را از هم فرو ریخته شاهزاده
شیخ علی و بیر علی بادک را قتیل آوردند و دو هزار کس از دشمنان را قتل نموده
مال بسیار گرفتند و سلطان از قرامحمد ممنون شده سیورغالات بافراد داده
عازم تبریز شده تغابای یساول بغداد را جهت کرده سر بادک را نزد آغا
عادل فرستاده شرح وقایع را بر سبیل استهزا انجام داد آغا سر بادک را در
بازار سلطانیه آویخته جون عازم تبریز شد سلطان و آغا خاصگان فرستاده
جهت موافقت مواصلت کرده دختر آغا را بسلطان بنکاح داده و دختر سلطان را
آغا نکاح کرده اما خاطر سلطان قرار نمیگرفت جون آمدن آغا جزم شد
سلطان اترق را براه قبلو روان کرده خود از نخجوان براه الدان و موغان
رفت و قاضی شیخ علی را طلب کوشنک حاکم انجاز روان کرده در موغان
نشست آغا در اوجان نزول کرده امرای بغداد که در تبریز بودند نزد او آمده
او هم را نوازش کرده از جانب خزانه جهت شاهزاده پوشیده بودند بیرون
آورده بضبط ممالک اشتغال نمود امیر مصطفی قوتچی را داروغه بغداد کرده
و مولانا شمس الدین ابهری را وزیر آنجا کرده عازم اران شده تا حدود
زن آمده کوشنک در میان آمده قرار داد که آذربایجان از سلطان احمد باشد
و عراق عجم از سلطان بایزید و آغا در عراق عرب شریک باشد و سلطان احمد
داروغه و صاحب دیوان فرستد بدین نسق آغا بازگشته بسلطانیه آمد
و امرای بغداد گفتند که معتمدی فرست تا ما بغداد را برای تو ضبط کنیم آغا
باور کرده و تورس که بزرگال او بود بهادری مرد از حکومت بغداد را زو آن

وقایع سنه ستین و ثمانین و سبعمایه و فوت دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

درین سال یوم محرم جهت صاحب قران دلشاد آغا از بردع برای مرور
بجا وای سرور روان شد و در عقب او قتلغ ترکان آغا اخی خواهر آنحضرت که از
خواتین بخیرات گوی برده بود و از خالص مال خود خانقاه و مدارس و مساجد و حمام
و حوض و رباط ساخته از این دار فنا بدار بقا روان شد آنحضرت در فراق هر دو
اندوهناک و غمگین بوده و ملال بر ذات بی مثال او استیلای تمام یافت با امور
ملک و دولت اشتغال نمیکرد امرا و سادات و علما و مشایخ و اکابر جمع آمده
بآیات و احادیث و موعظه و نصیحت خاطر خطیرش را تسلی داده گفتند امیر کبیر را
جاوید باد و هر که بر معارج رفعت عمر از نتایج خواهد بفراق احباب او را لازم دل
باید نهاد و هر که در دنیا بسیار ماند در کشاکش انفعالش باید تن در داد و با حکم
قضا کس را قوت و توان نباشد و بفرمان قدر کوشش را چه اعتبار
غیر تسلیم و رضا بقضا مصرع بر حکم قضا نمی توان تاوان کرد امیر نصایح
آن عزیزان از گوش هوش شنیده از جا او جون در گذشت و بحکم انا
لله و انا الیه راجعون رضا شد و ترویج روح ترکشان را
مبرات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانیده و یراق لشکر خراسان را
جهت جند و اتبو جزم فرموده فرمان داد

ذکر لشکر کشیدن صاحب قران بجانب خراسان بجهت فتنه غوریان و غیر ایشان

اولاد ملک فخرالدین ملک محمد و امیر مغلب در زمان ملک حسین و ملک
غیاث الدین در بیج حسابی بودند و جون صاحب قران فتح هرات
کرد ایشان عرضه داشت کردند که ملک عمزاده ما بود و بر ما ظلم کرده املاک پدران
ما را تصرف نمود و الحق در زمان انصاف ملوکانه کرتی جنین نمود آنحضرت
ایشان را تربیت کرده ملک محمد را حاکم غور کرد و امیر محمد سپهبد که امیر لشکر
امرای غور بودند و ملک غیاث الدین او را حبس کرده بود آنحضرت





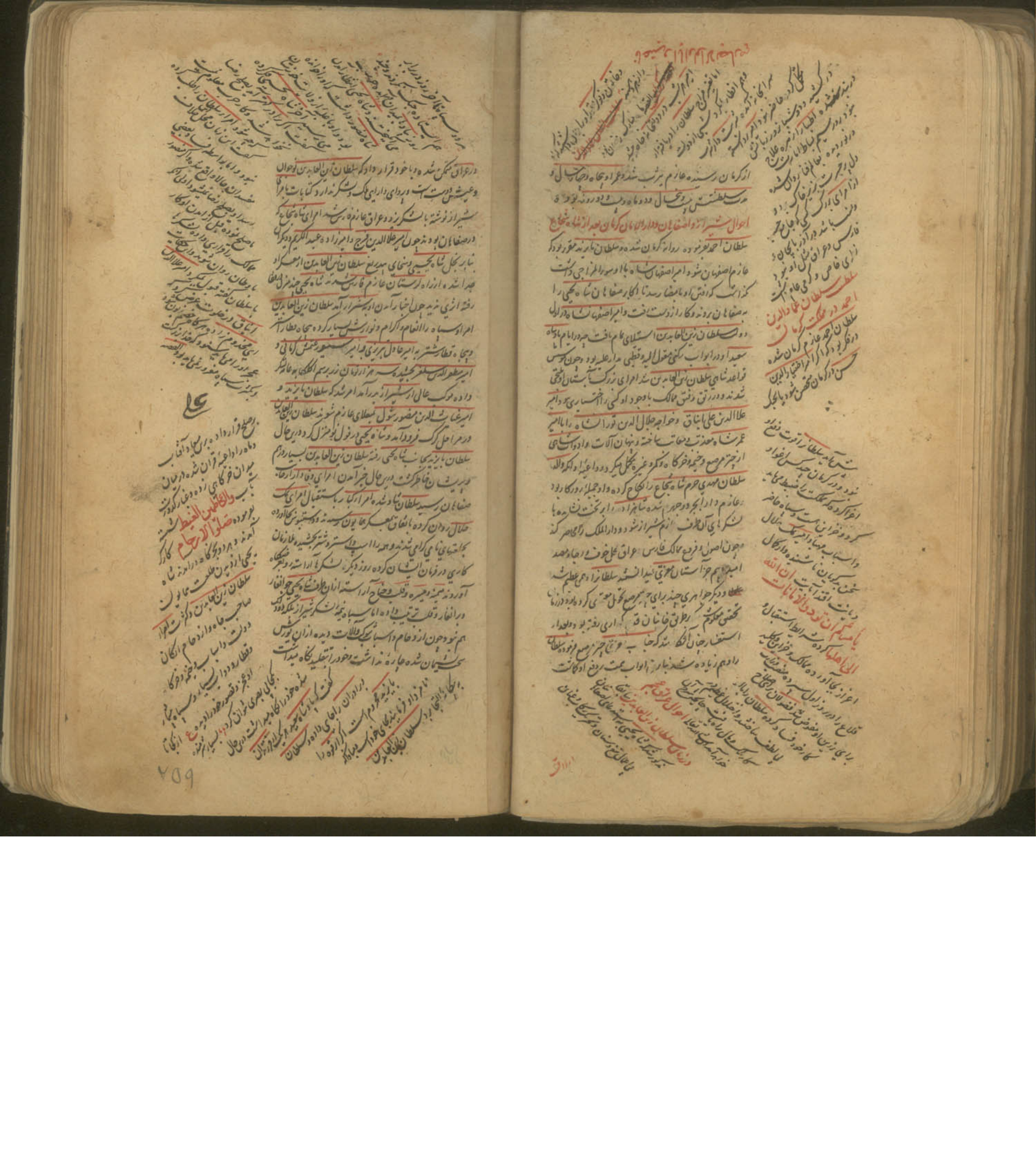


ومیر بهادر را برسم منقلای روان کرده صف لشکر آراسته در موضع
کاو کروج بر قراول امیر ولی رسیده جنگ عظیم کرده
شکسته با وجود آن زخم خصم را بدست آورده سرش را از تن جدا کرده نزد
صاحب قران آورده آنحضرت در امراء جلادت او تحسین کرده و موضع
کاو کروج را برسم سیورغال بر وی مسلم داشته مثال رقم زدند
کرده کوتوال آنرا با سار ساختند و براه جلادون و دستان
گذشته در حوالی کبود جامه نزول کردند و انطار سپاه کرده از
امرای هزاره و صده بجلگا گرفتند که از قشون خود جدا شده تنها بجایی نروند
والا مستحق قتل باشند و برجوبها و ابهای گران پل بسته مقدار
فرسنگی نعمه ع فارغنا شاک بابک میگردند ها وقراولان بهم رسیده
جنگهای مردانه میکردند نوزده روز قراولان را جنگ و جدال و حرب و قتال
بود در روز بیستم ولی دلیری کرده با سپاه خود پیش آمد و فی الواقع آن
مقدار که تاب و توان داشت جنگ کرده آخر منهزم شده و لا در آن
از عقب لشکر او رفته بسیار از مردان ایشان دستگیر گشته گرفتار
شدند صاحب قران فرمود که در پیش لشکر خندق زده پس لشکر را
بجوبها و سنگها استوار کردند آنحضرت آخر روز با سی قشون در کمینگاه
در نشسته از آواز کورکا و نفیر و کوس حربی زلزله در جهان افتاده بود امیر
ولی نیم شب از حصار بیرون آمده با لشکر بسیار شبیخون آورده خندق
و فصیل که بچوب و تیغ آراسته بود در یکدیگر شکسته بچهار رسیدند اما
غلبه از مردم رو بهلاک شدند و مازندرانیان دل از جان برداشته
فدایی وار کوشش میکردند امیرزاده میرانشاه کورکان پیش حمله
ایشان گرفته تیرباران کرده درین حال سی قشون از کمینگاه
بیرون آمده بر ایشان حمله کردند و بضرب تیغ آبدار دمار از روز

بابند و خیل امان و بار نحبه شیر زبان زور آوری که کار عاقلان است
سلطان احمد ... عازم تبریز شدند و صورت حال به بغداد عرض
کردند ذکر وفات شهریار مطاع سپهر ارتفاع جلال الدین
شاه شجاع در دار الملک شیراز در سنه ٧٨٦ سلطان جهان مطاع
فلک ارتفاع جلال الدین شاه شجاع را مزاج از منهاج اعتدال انحراف
جسته ضعف بر اعضا استیلا یافت قوی جاذبه ... صفت قصور و ماسکه
سمت فتور یافته آفتاب عالمتاب کامکاری از برج اقبال رسیده
و بدر کمال جبهه در محاق خمول افتاده هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق
معالجه کردند فایده نداد پادشاه از مضمون حال خود دانست که داء
معضل و مهلک ... است هاتف غیب در گوش دل او گفت بیت
بر آستان جانان از سر کجا توان رفت ... برای همت تو برکشیده اند قصور
سپهری که در جریده اعمال ثبت شده بود تدارک آن اشتغال نمود
فهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات
اصلاح فرموده ترکی که در ایام شباب واقع شده بود و باکتساب حسنات
و جذب خاطر ضعفا و فقرا تلافی کرده غباری که بر خاطر اکابر و اصاغر
و اقارب و اجانب تصور میکرد باستنشاق کرم عفو کرده چون ضعف بر مزاج
استیلا یافت و چند روز کسی بار نیافت شورش و غوغا در ممالک فارس
افتاده چون در آن زمان ملک متعدد بود و نداز امرا کس روی ارادت
بجانبی نهاده پادشاه باستحضار امرای کبار فرمان داده و چون
مزاج از منهاج اعتدال عدول یافته بود کسی از امرا جرات در آمدن
نمیکرد آخر بجبایات اجتماعی حاضر شدند پادشاه فرمود که ضعف غالب
و قوت قاصر است و دل در بند اعلا و عجزه از برادران و فرزندان
کدام یک را استحقاق این امر خطیر است همه گفتند که هر که آنحضرت

٢٥٧





از کرمان رسیده عازم یزد شد و عمر او پنجاه و چهار سال و مدت سلطنتش بیست و شش سال و دو ماه و بیست و دو روز بود

احوال شیراز و اصفهان و دار الامان کرمان بعد از شاه شجاع

سلطان احمد توقف نموده روانه کرمان شد و سلطان بایزید متوجه گشت که عازم اصفهان شود و امرای اصفهان شاه یحیی را با او سوء المزاجی داشت گذاشت که نوبت او بانقضا رسد تا اکابر صفاهان شاه یحیی را به صفاهان برده و کار را از دست رفت و امرا اصفهان شاه در اول دولت سلطان زین العابدین استیلای تمام یافت چه در ایام پادشاه سعید او در ابواب رکنی معول الیه و قطبی مدار علیه بود و چون کوس قواعد شاهی سلطان زین العابدین شد امرای بزرگ با او بستان او ملتجی شدند و در رتق و فتق ممالک با وجود او کسی را اختیاری نبود و امیر علاء الدین علی اباتاق و خواجه جلال الدین توران شاه را با امیر عمر شاه معذب و معاتب ساخته و نهان آلات و ادوات شاهی از چتر مرصع و خیمه و خرگاه و کمر و غیره بقتل بیکر و داعیه او آنکه والده سلطان مهدی حرم شاه شجاع را نکاح کرده و او جمله را در کار بود عازم دارابجرد و جهرم شده شاهزاده را بر تخت نشانده با لشکرهای آن طرف عزم شیراز شود و دار الملک را محاصره کند و چون اصول و فروع ممالک فارس و عراق محل خوف و رجا و محل امید بود هم خراسان عراقی پیدا شده سلطان را هم عظیم شد و دیگر جواهری چند برای چتر مرصع تحویل موسی کرد و او بود و در زمان تحقیق معلوم شد [illegible] ارتکاب خانمان [illegible] اری رفته بود و اولیای دولت استفسار چنان آنکه شد که خانه بود [illegible] چتر مرصع فرموده سلطان را وهم زیاده شد بنا بر آن ابواب تهمت رفع او گذاشت

در عراق متمکن شده و با خود قرار داد که سلطان زین العابدین نوجوان و عیش دوست است و پروای دارایی ملک و لشکر ندارد کتابات با امرای شیراز نوشته با لشکر یزد و عراق عازم فارس شد امرای شاه شجاع که در صفاهان بودند چون امیر علاء الدین فرج و امیرزاده عبد الکریم و دیگران بنا بر بخل شاه یحیی و بی‌رحمی سلطان زین العابدین از معسکر او جدا شده از راه لرستان عازم فارس شدند شاه یحیی چند منزل العطا رفته از پی نرسید چون اخبار آمدن او به شیراز آمد سلطان زین العابدین امرا و سپاه را انعام و اکرام و نوازش بسیار کرده پنجاه قطار استر و پنجاه قطار شتر به امیر عادل برزی و امیر مستور عتمش آقائی و امیر مظفر الدین سلغر بخشیده و هزار تومان زر بر رسم الکا به عامه لشکر داده موکب عالی از شیراز بیرون آمد امر شد که سلطان بایزید و امیر غیاث الدین منصور شول به تعجیل عازم شوند سلطان زین العابدین در مراحل کرک فرود آمده و شاه یحیی در فول نو منزل کرد در این حال سلطان بایزید بجانب شاه یحیی رفته سلطان زین العابدین بسیار در هم و پریشان خاطر گشت در این حال خبر آمدن امرای وفادار از صفاهان رسید سلطان شاد شده امرا را کبار باستقبال امرای یک جلال روان کرده باتفاق به معسکر همایون رسیده و دستبوس بجا آورده بجا عنایت‌های گرامی شدند و همه را اسب و استر و شتر بخشید و ملازمان کاری در فرمان ایشان کرده روز دیگر لشکرها آراسته روی به معرکه آوردند میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته از آن طرف شاه یحیی جوانغار و برانغار و قلب ترتیب داده اما سپاه میمنه لشکر شیراز ملکه‌ای دو هم نبود و چون از دهام و اسباب تجمل و آلات دیده از آن یورش سخت پشیمان شده چاره نداشت و خود را تجلید نگاه میداشت

باوجود که عمو بایزید در حال عجب ازو برگشته بود و التماس شاه یحیی
سید دل داشته منشور حکم ابرقوه بنام او رقم زده امیر سیف الدین مصطفی
که از امرای شاه شجاع بود همراه او کرد که ابرقوه بدو سپارد و قرار شد
که مردم طرفین که در عراق و شیراز بودند زود بکدیگر فرستند و سلطان
زین العابدین از راه عازم کازرون شد که شاه منصور از راه ارستان
بکازرون آمده بود که در میدان خالی شیراز را بگیرد و در ارستان
مقدار خرابی کرد که مردم آنجا در جبال و قلاع متحصن شدند و چون
خبر مصالحه برادر و پسر عم شنید خانهای دشت کازرون را
تاراج کرده عازم خوزستان شد و سلطان بکازرون آمده مجموع
اهالی آنجا را انعامات کرده دلداری داد و در عون اقبال و اعزاز
بدار السلطنه شیراز درآمده تهنیت این دو فتح را خواجه حافظ شیرازی فرماید

غزل
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ** تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرند ** اقرار بندگی کن و دعوی چاکری
ساقی بمژدگانی عیش از درم درآ ** تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری
سلطان و فکر لشکر و سودای تاج و گاه ** درویش و امن خاطر و کنج قلندری
نیل مراد بر حسب فکر و همت است ** از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری
یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ** ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی ** کین خاک بهتر از عمل کیمیاگری

سلطان زین العابدین دیگر باره امرا و لشکر را نوازشها و لطفها کرده
خلعت و کمر و طبل و علم و قشون ارزانی داشته لوکات بسیار عال
انعام کرد و سادات و موالی را کار برد اهالی را علی اختلاف
طبقاتهم و تفاوت درجاتهم عنایت و شفقت بجا آورد

ذکر وقایع سنه تسع و ثمانین و معاودت صاحبقران بدار الملک

در سال

... سال عادل آقا سلطانیه را معمور کرده لشکر او بده هزار
نفر رسید و سلطان احمد از بغداد به تبریز آمده امیر ولی که از
ترس سپاه منصور گریخته بود در اوجان بخدمت سلطان رسید
سلطان او را نوازش کرده بعد از چند روز امیر ستنای را با او به
سلطانیه فرستاد که عادل آقا را بهر وجه که باشد رام سازند و اگر نشود
ولی به تبریز آمده حاکم باشد و امیر ستنای محاصره کند و سلطان
در تبریز بیمار گشته مرض القطع شده اطبا را هوای بغداد مناسب
نمود سلطان عازم بغداد شده و قبل از آن خبر مرگ او بممالک رسیده
آقا لشکر را جمع آورده ناگاه خبر آمد که حاجی سلطان بر رسم شحنگی
بزنجان آمد عادل آقا را خبر فوت سلطان جزم بود در راق دیده
جمعی را به شبیخون بسر او روان کرد امیر لطف الله داماد آقا
همراه بود کسی رفته حاجی سلطان را آگاه کرده بود او مردم جلد را
از قیتول سر بر رده کمین کرد سحرگاه لطف الله رسیده دست
بغارت و تاراج دراز کرد حاجی سلطان از کمین بدر جسته همه را
بشمشیر آبدار گذرانده و جمعی دستگیر کرده علیه عظیم تعجیل رسیده با
را با در سلطانیه دوانیده ع شکسته رکاب و گسسته عنان
پیش آقا آمده هر چهار و یراق و اسباب تازی که در شیراز بهم
رسانیده بود باد فنا رفته آقا حیران شد اما با سیدم مرگ سلطان
دل گرم بود درین ایام جمعی در قلعه تارک پنهان شده بودند که آقا
هر روز جهت استنشاق هوا بکوه و فرسنگ سیران کرده بمحل شیلان
بازگرد آمد او را از بیت آورند آقا از آن حال آگاه شده احتیاط
میکرد امیر ولی را با امیر ستنای رسیده از بزرگان شهر سید علی
رازی و آقا را پیروی کردند که حال ما از تو پنهان نیست حضرت



احوال ممالک شیراز و عراق و مهمات آن محال

[illegible]

و امیر سیورغتمش را اراده آن بود که سکه و خطبه بنام سلطان زین العابدین
شود و برای امرا هر با صواب آورند آخر سخن بجایی رسیده امیر سیورغتمش
بازگردیده سال دیگر سلطان احمد را استیلای عظیم دست داده
امیر محمد جرماى از امرای بلوک اقطاع و داخل سپاه کرمان بود از
امیر سیورغتمش برگردیده بسلطان احمد پیوست و تحریک حرب امیر
سیورغتمش کرده سلطان بعزم رزم او از کرمان بیرون شتافت
امیر سیورغتمش آگاه شده امیر عبد الکریم در دار الجرد بیمار بود و سلطان
زین العابدین خاطر جمع دیده پیشکش فرستاد و گفت پهلوان زین الدین
شهربانجی با برادر خود با امیر ملحق شود سلطان احمد عازم حرکت
شده امرای افغان اکثر بسلطان ملحق شدند و سیورغتمش از غرور
پندار جازم بود که امرای افغان باو ملحق خواهند شد و دیگران
منهزم میشوند روز مقابله و مقاتله سرکشی شاه نیز تقدیر آمده بساط
امارت را در نوردید و سلطان احمد مرفه و قوی شده ممالک
کرمان رو مسلم شد اما قلعه سلیمان و قلعه سوران در تصرف
کوتوالان پسر و برادر امیر سیورغتمش ماند ذکر خلاف
شاه یحیی و سلطان زین العابدین و حرب ایشان
شاه یحیی بحکم غیاث الدین شول یک جام در بهار به ییلاق
علف خوار شیراز در آمد سلطان زین العابدین جهت آنکه نقض
عهد از طرف او باشد تغافل کرد و چون تطاول آن ز رکن از حد
تجاوز کرد ادهم لشکر را بعزم رزم در رهم آورده عازم جنگ
او شد و هر منزل که او پیش می آمد شاه یحیی باز پس میگشت
تا بصف رجع القهقری منزل و حصن طاهر شهر
اصفهان شد و در منازل و مراحل سرداران لشکر عراق مجم

[illegible]

تا درهای عمارت نقش جهان اکنده دار العباده یزد روان کرد
و آوازه جود و سخای سلطان زین العابدین در افواه افتاده بود
و خواجه امام الدین که مقتدای عراق بود میگفت که هر کس که در
روی لشکر سلطان زین العابدین تیر اندازد و عاصی است الفقه
بیست هزار پیاده تمام سلاح دولت سرا را بر شاه یحیی حصار کردند
شاه کسی فرستاد که اگر نواب سستی کرده اند تدارک نماییم و اگر عرض
دیگر است منزل فرماییم گفتند ملتمس آنست که شاه باستدعای ما
آمده بود حالا استدعا آنست که شاه راه خود رود و الا هر چه
تقدیر است خواهد شد شاه قبول کرده در شب با حرم و متعلقان
چون طالب علمی که از مدرسه رود از طبرک بیرون رفت صفاهانیان
امیر علی میرمیران را بجهت بشارت بشیراز روان کردند سلطان
زین العابدین مسرور شده امیر علی را خلعت و کمر و انعام وافر
فرموده تعجیل تمام عازم صوب صفاهان شد امرا و رؤسا و اکابر
و اهالی عراق باستقبال آمده نثار و پیشکش لایق گذرانیدند و بمقدم
همایون شادی کرده مسرور بودند سلطان همه را بعواطف خسروانه
و الطاف شاهانه سرافراز گردانید خلعتها داد و وعده ها کرده همه را سیورغالات
مقرر کرده تخت عراق سخن و فرمان قضا جریان شده حکام قلاع
و جبال طوغا او کرها کلید و مفاتیح سپرده از جانب قم و ساوه و
آوه خراج آورده پیشکشها گذرانیدند و سلطان علی صفی قمی و احمد
ساوه که هر دو گرگ آن دیار بودند بقرار بابات آنجا
کرده خوش دل باز فرستاد و الحق شاه شجاع و خانواده نامدار کسی
شهریاران نیک اندیش و شاهان خیرخواه بودند سلطان فتح
نامه عراق بشیراز روان کرده خال خود امیر مجد الدین مظفر کاشی

[illegible]

وقایع سنه ثمان وثمانین وذکر لشکرکشیدن صاحبقران ظفرقرین بجانب عراق وخراسان

در سال گذشته رقم شد که عادل آقا بواسطه خبر مرگ سلطان احمد بغداد طمع در تسخیر ممالک کرد و امیر عیسی را با ایالت شهر قزوین فرستاده چون خبر فوت سلطان احمد دروغ بود امیر عیسی قزوین را گذاشته عازم خراسان شد و بملازمت شاهزاده امیرانشاه گورکان مشرف شد و امرا اجرا و را از نزد صاحبقران فرستادند حکم عالی شد که امرای خراسان عازم عراق شوند و مدد عادل آقا و محمد سلطانشاه باشند امرا مذکور در ری آمده آقا عادل باستظهار ایشان بر مخالفان استیلا یافته مظفر شد و سردار ایشان را که حاجی سلطان بود بقتل آورد و شرح آن گذشت و امرا که در ری شهریار بودند عازم تسخیر آذربایجان شدند و آقا بعد از آن رفته خواجه مسافر کاشی که تربیت کرده او بود عصیان می ورزید او را ارشاد کرده امرا که در ری بودند عازم سلطانیه شدند و آقا جمعی امرا که همراه بودند چون قرا بسطام و لطف الله و امیر جاکیر و بسطام دلداو که چند گاه بر درگاه شاهرخی بودند بعد از فتح آذربایجان بطرف میانه روان کرد و از زون شمس الدین ملازم سلطان که حاکم تبریز بود از میانه دفع مخالفان اولی دانسته شیخ حسن قبچاقی را با ده هزار سوار آراسته برسم شبیخون بر سر آن فرقه روان کرد و آقا از همه آن گذشته امرای صاحبقران را در سلطانیه طوی سکین داده و ... همراه عازم تبریز شدند و بمرحله سرجم رسیدند در شوقت ملازمان قرا شاه احمد بر سر مردم آقا شبیخون آوردند و لطف الله دانسته یورت را گذاشته بپای عقبه میانه آمد و از عقبه گذشته بزرینه رود رسید

تبریزی آورد و باتفاق امرا در حوالی سغرلغ با ایشان تاخته مجموع را پریشان کرده غنیمت بسیار بدست سپاه ظفرشاه درآمده و امیر تاشی اغوق تاراج داده خسته خاطر عازم بغداد شد و عادل آقا چهار ماه در حوالی تبریز بود و حضرت صاحبقران از مطالع خراسان چون آفتاب سر زده رایات فیروز بمازندران درآمده بموضع ... رسید سید کمال الدین بملازمت شتافته پسر خود سید غیاث الدین را ملازم آنحضرت ساخت و آنحضرت سیدزاده را امر سوم که آمده تعیین کرده سید را نوازش بادشاهانه کرد و پیش از این بچند سال قافله حجاز از مردم خراسان و توران بر ولایت لر کوچک عبور میکردند حاکم آن ملک ملک عزالدین قافله را تاراج کرده فقرا غارت زده بخراسان و ماوراءالنهر درآمدند صاحبقران نیت کرده بود که هرگاه فرصت شود انتقام از آن گروه دزد بگیرد درین حال در فیروزکوه که حکایت ممالک بیکدیگر متصل است لرستان در میان آمده نیابتی بخاطر اشرف رسید و برذمت همت بادشاهانه استیصال آن دزدان را لازم شمرده فرمود که از ده نفر دو نفر در رکاب ظفرشعار بسرعت باد و حدت باران عازم آن دیار شوند و چون بدانجا رسیدند و خرم آباد را تاراج کرده خرم آباد و ... و دزدان را انداخته هرکس بدست افتاد بیاسا رسید و آق تیمور بهادر و عمر عباس آنجا از ملک تعاید دروازه قنادرون رسیدند و خواجه علی مؤید سبزواری که سردار سرداران بود در آنجا زخم کاری خورد و حضرت صاحبقران عادل آقا را طلب کرده روزی که ملک عزالدین اسیر شده بود عادل آقا آمده متعاقب محمد سلطانشاه رسید و در قصد عادل آقا سعی بلیغ بجا آورد و خبر آمد که سلطان احمد

خرابی بسیار کشیده و اکثر مواضع اباد کردند آن حضرت عادل آقا را طلب داشته
فرمود که مردم مارا از تردد خراسان حاجت است والکو تیمور را قرار داده‌ایم که
ضبط راه گیلان کند باید که بر عیسی و اخی جوکی نویسی که ملازم الکو تیمور باشند و
این قیاس را ببرد نماید امیر دولتشاه حاجی حکم گرفته و خط عادل آقا گرفته با امیر الکو تیمور
رسانید و چهارشنبه بیست و هفتم شعبان آقا عادل را از فتنه اخی جوق و اوراغاز
کرده بعضی از مردم او به زنهار تهنیت آمدند **مجمل احوال شجاع الدین**
عادل آقا عادل آقا از قوچی بود که بحکم اباقاخان در دفتر قپچاق بوده
و در اول حال در خطره کشتی گوسفند تخمه بود و بعد به سلیمان اتابک سلطان
اویس مشغول شده کار او نظامی گرفت و چون سلطان عراق عجم را به شیخ حسن
ولد خود داد عادل آقا مام تمام تمهید شهرداری حکام آن دیار رسید و حال احوال
او در روشن شده رونقی تمام یافت و بعد از فوت سلطان اویس و قتل پادشاه زاده
شیخ حسن و استیلای سلطان حسین عادل آقا در ملک ادجان آن سلطان
که جز نام سلطانی بر سلطان حسین چیزی دیگر نبود تا سلطان حسین فوت شد
سلطان احمد متمکن شد شاه احمد جلادت عادل و پادشاه ثانی او را
معلوم شد با او متغیر فراخ شد و فی الحقیقه حق جانب سلطان احمد بود و عادل
سوء المزاج احمد را او دریافته در بند حرامزادگی و کافر نعمتی بود و قتل
سلطان حسین را بهانه کرده چند بار لشکر جمع کرده با سلطان احمد مصاف
داد و چون عاجز شد به دشمن خاندان سلطان اویس شاه شجاع ملحق
شده و مدتی در فارس بطالت روزگار گذرانید تا آنکه صاحبقران
عرصه وسیع خراسان از روشنی کرده در شهور سنه ۷۸۶ به جانب عراق در آمد
عادل آقا هوای حکومت از دماغش نرفت طالب علی جستانی را که نهاده
عرصه بصاحبقران نوشته احوال خود را عرض کرد آن حضرت او را آورده
بالطاف شاهانه مخصوص ساخت و دیار عراق عجم و آذربایجان را به عهده کفایت او

از راه کنو تولات تفلیس رسید و آن شهر داخل ولایت گرج شده بود
آن حضرت فرمود که هم اهالی عرب دست داد چگونه روا باشد که جمعی
گرجیان بی ایمان در وسط بلاد اسلام دعوی استقلال و سلطنت کنند و
پادشاهان اینجا باندک چیزی رضا شده تحاون نمایند از آن سال
اکنون که نوبت ایالت و جهانبانی و سلطنت و کشورستانی بما رسید برذمت
همت لازم میدانیم که بیضه اسلام از لوث وجود کفار پاک کردانیم
بر این نیت بهمین عزیمت جنگ انداخته حصار را مسخر کردند و بسیاری
بقتل آورده حاکم آنجا ملک بقراط را حبس فرموده از تفلیس روان
شده رای اصابت شعار عزم شکار فرموده در اثنای منازل و مراحل
چند قلعه و حصار مسخر کردند که ذکر هر کدام موجب اطناب و امیر جهانشاه
و امیرزاده محمد درویش در ولایت شکی مخالفان را برانداخته و اوغول
و رمضان خواجه تولابسک در آمده در دامن البرز کوه کرجان را
از بنیاد برانداختند و آن حضرت از آب کر پل کذشته عزم ولایت
وایل و باقی و قلعه سرخ کرده و بقراط تفلیسی که همراه در بند و بسته بود دین
اسلام که **ذلك الدين القيم** اشارت بآنست بنصایح
مشفقانه که **الدين النصيحة** دعوت کردند و فرمود که کار
بموافقت این امت که اساس کریاس ختم **كنتم خير امة اخرجت
للناس** صفت رفعت آن فرقه است رضا دهی من بعد از نهایا
کذشته جز طریق خادم محرومی راه برادری که **انما المؤمنون
اخوة** مسلوک باشد و از ذل جزیه خواری بعز اسلام و دین
داری رسیده باشی بمجرد این نصایح که از صمیم دل بود قفل ضلالت
از دل ملک بقراط کشوده به شاهراه ایمان ارشاد نمود و طرید الطاف
سرافراز شده ظلمت ضلالت و کلفت جهالت اکثر آن ولایت را



وعمش جان را پرسش کرده گفت میان ما و او حقوق بسیار است
و میان ما بحشم و اسرار ابدرقه داده روان کرد و شور بده بهادر برادر بهادر
که زخمدار بود رحلت کرده بعالم فنا روان شد میرزا میرانشاه باردوی اعلی
بازآمد صاحبقران از کوکچه تنگیز حرکت فرموده در این حال مهد علیا سرای ملک خانم
و نور حدقه خلافت میرزا شاهرخ بهادر که از سمرقند می‌آمد رسیدند آن حضرت
استقبال کرده در موضع ... برکه گردش داشتند و از آنجا بجانب قلعه الینجق
آمدند و لشکر بکوه برآمده جنگ کرده فصیل را گرفته ویران ساختند اهل قلعه از بی آبی
چون ماهی بر خشکی می‌طپیدند تا به ... هلاک رسیده فریاد الامان الامان بسمع همایون
رسیده آن حضرت برایشان بخشود و فرمود که ... عود نمایند تا که ابر و
باد و باران شده آبگیرها پر آب ... باز ایشان استیلا کرده آن حضرت
امیر کا محمد و اوچ قرا بهادر را امر کرد که قلعه را حصار دهند و امیر شیخ علی
بهادر بمحاصره حصار بایزید رفته بود و آن حضرت امیر حاجی سیف الدین و امیر
اکوتمور را فرستاده بعد از جنگ بسیار قلعه را مسخر کردند و دروازه را انداختند
حاکم قلعه را نزد آن حضرت رسانیدند در این اثنا بسمع جلال رسید که جمعی
ترکمانان در وسط بلاد اسلام دعوی استقلال میکنند و سر ... دارند که قصد
آینده و رونده کرده رعایای آن حوالی را پریشان خاطر دارند آن حضرت اغروق
را در قراقرغون گذاشته بپای حصار ... رسیده ... کرده از قلعه
اونیک گذشته بارز الروم رسیده ایلچی نزد امیر طهرتن از زنجانی روان کرد
که او را تابعت ... امیر طهرتن سر اطاعت بر زمین ضراعت نهاده
ایلچی را خشنود باز فرستاده آن حضرت شاهزاده میرانشاه را بطلب قرا احمد
ترکمان فرستاده او ولایت ... را تا ... بسیار بدست
افتاده و امرا و بهادران باطراف ممالک ترکمان رفته بودند و در کوهها
و دریاهای محکم و جنگلهای پر درخت جنگهای مردانه کرده بنو اقبال صاحبقران

نهضت حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و قتل عام آن شهر

حضرت صاحب قران ایلچی از عراق بطلب سلطان زین العابدین ولد
شاه شجاع فرستاده بود و پیغام کرده که پدر مرحوم تو با ما در مقام ایلی بود
و سفارش تو با ما کرده باید که توجه بحضرت ما نمایی تا آن ممالک را بر تو
مقرر کرده نوعی باز فرستیم که عالمیان اثر سفارش را مشاهده نمایند
زین العابدین ایلچی را باز داشت و در آمدن تکاسل نمود و از غایت
بی‌دولتی و ضلال ... آورد آن حضرت اغروق را در ری گذاشته
از راه همدان بکرباد قان درآمده در ظاهر اصفهان فرود آمد سادات
و علما و اکابر و اهالی استقبال کرده رسم نثار و پیشکش بجا آوردند آن حضرت
همه را تعظیم و تکریم کرده امیر اکوتمور بقلعه طبرک درآمده تعیین مال امان
میکرد و محمد سلطانشاه و اقبوقا بهادر در شهر بطلب مال امان ...
بودند و اکابر اصفهان در اردوی متعلق بودند که ناگاه آواز طبل جنگ
و دهل برآمد و شرح آنست که جمعی محصلان و نوکران امرا که در شهر
بودند بر بعضی رعایا تعرض اهل و عیال میکردند و زن و فرزندان ایشان
را بجهت غرامت میکشیدند ناموس و ... اصفاهانیان شده خروج
کردند و نوکران امرا و محصلان را زار زار کشتند و جمعی از اشراف که در شهر
بودند از خوف عوام کالانعام مجال منع نداشتند بلکه از وهم در گوشه
گریختند تا کار از دست و تیر از شست رفته آواز دهل و جنگ غلغله
برآمد هنوز اول شب بود که این حال رخ نمود حضرت صاحبقران
نماز خفتن ... دروازه طوقچی درآمده از اطراف بروی شهر نهادند
تا بامداد از طرفین حرب سخت واقع شد و چون روز روشن شد
فتنه انگیزان رو بهزیمت آورده گریختند حکم شد که هفتاد هزار آدمی
جمع آورند نمونه روز رستخیز ظاهر شد و علامت قیامت آشکارا گردید

اصفهان



واکابر و کلویان شیراز مراسم نثار و پیشکش بجا آورده و سلطان احمد از
کرمان امیر اختیار الدین حسن را بخدمت صاحبقران فرستاده خود
بسیرجان آمد که اگر لشکر آید قلعه در آید بعد از استکشاف حالات
خیالات سلطان احمد معلوم شده امر شد که ده هزار سوار و امیر اختیار الدین
حسن عازم محاصره کرمان و سیرجان شوند سلطان احمد واقف شده
چون باد صرصر عازم اردوی معلی شده بخدمت مشرف شد و صاحبقران
او را احترام بسیار روا داشته اعزاز بینهایت بجا آورده در احترام او تقصیر
نکرد و همچنین شاه یحیی و شاهزادهای مظفری تمام بخدمت شتافتند
این حال ع بار دگر هلال محرم نمود روی ٭ و درین حال الچی از ماوراء النهر
به هفده روز بشیراز آمده خیر الحی نام او بود و عرض کرد که
تغتمش خان فغان آتش طغیان از فلک گذرانیده صاحبقران
حکومت شیراز به شاه یحیی داده کرمان را بر سلطان احمد مقرر کرد و قرار
آنکه سیصد تومان بخزانه فرود آورد و سیرجان را به سلطان ابو اسحق
بن سلطان اویس بن شاه شجاع داده عوض سیرجان کرسی استخر
نامزد سلطان احمد شد و عازم ماوراء النهر شده حکم شد که جناب
افادت مآب سیادت ایاب فضائل الکتاب افضل المدققین اکمل
المحققین زبدة العلما قدوة الفضلا امیر سید شریف الدین علی جرجانی
عازم سمرقند گردد

وقایع سنه تسعین و آمدن لشکر تغتمش بماوراء النهر و جنگ امیرزاده عمر شیخ بهادر با آن سپاه

چون قمر الدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت بنزد تغتمش
آمده تغتمش خان را بر آن داشت که آقچه اغلن را با لشکر فراوان
همراه کرده سلطان محمود ولد کیخسرو ختلانی را [illegible] نزد خوارزم تا سپاه
آنجا همراه ایشان کرد و از طرف دشت خوارزم هر دو آوازه

هر یک بجای گریختند امیرزاده تا شب جنگ کرده نماز شام اسب او را
زخم تیر رسیده از کار فرو ماند نوکری داشت خواجه رضی الدین نام
اسب خود را کشیده گفت بخدا اگر مردن زودی در عرصات خون
خود از تو بخواهم امیرزاده سوار شده [illegible] و بازماندگان آورده خبر آورده
بودند که او صریح گرفتار شده مردم پناه بکوه می روند تا کاه خبر آمد که شاهزاده
بسلامت رسید بیت دلدار که گفتا توام دل نگرانست ٭ گو
میرسم اینک بسلامت نگران باش ٭ مردم شهر پیاده و سوار
استقبال نموده جانها نثار کردند و از هر طرف سپاهی جمع آمده امیرزاده
عازم سمرقند شده در نواحی خجند خبر رسید که انکاتورا قصد اوزکند
دارد شاهزاده بازگشته چون بگذار سیحون رسید انکاتورا
از آن جانب مغافصه در رسید و دو لشکر نامدار از دو طرف کنار فرود
آمده شبی کسی از اوزکند انکاتورا را شبیخون کرده او خبر نمود که در
قیستول او آتش بسیار افروخته و خود با اکثر لشکر بار سیحون
گذشت و امیرزاده آگاه شده با آنکه لشکر او کم بود جنگهای مردانه
کرده آخر عنان بجانب اندکان تافت و انکاتورا در تعاقب آمده
در نیم فرسنگی اندکان فرود آمد امیرزاده عمر شیخ چون لشکر خصم را
بی ترس و باک یافت بر ایشان [illegible] زده حملهای پی در پی کرده
بیت جهانی در آن دشت آورد کاه ٭ کلاه از سر افتاده سر بی کلاه
دشمنان بسیار بود نه توکل بهادر عنان شاهزاده گرفته از جنگ گاه
بدر برد و انکاتورا هم بازگشته راه کاشغرستان در پیش گرفت
شاهزاده با چهارصد سوار نامدار از عقب رفته احمال و اثقال او
بسیار گرفتار می روند بسیاری از آن بازگردانیده و درین ایام
سپاه دشت و لشکر خوارزم بماوراء النهر در آمده و امیر سلیمان شاه



نصرت بالرعب سیرة سپهر از آوازه آن حضرت یاغی از ماوراءالنهر
فرار کرده آن حضرت در دارالملک سمرقند فرود آمده امرا را جمع کرده حالات ماوراءالنهر
پرسش کرد هر که بد خواه بود بجهت تقصیرات سیاست کرده با امیر سلیمانشاه
مواخذات منع کرد و امیر عباس از غایت اندوه بدار البقا رفته بود
مردن او بیشتر گردید بی اعتباری و کوچه ملک را که یاسیزده نوکر از دهات
الکا تور از رفته اسیران محمد و آن نواحی را باز کرده بود و در سیدکاه
الکا تور ای شبیخون زده سیورغالات مقرر کرده نشان ترخانی ارزانی فرموده
و شاهزاده عمر شیخ را که کوشش بسیار کرده بود نوازش بی‌حد نموده
سیورغالات مخصوص کرد امیر خداداد و عمر بهادر و شیخ علی بهادر
در عقب مخالفان قبچاق فرستاده بالشکر بسیار و ایشان در راه با مخالفان
حرب نموده قتل بسیار کرده آوردند و از موضع بولان بازگشتند

ذکر عزیمت صاحبقران ظفر قرین بجانب دارالملک خوارزم

چون آن حضرت بسمرقند آمد هر چند لشکر تغاق کرد ایشان هنوز جمعی از آن
مردم در خوارزم با تغاق رعایا فتنه می انگیختند آنحضرت عزم یورش خوارزم
جزم کرده بار کنجه اغلن و تیمور قتلغ اغلن و شیخ علی بهادر را منقلای آن
کرده عید خواجه را قراول گردانیده از نهر جیدر بیس گذشته کی کرد
کربی غمش اغلان و سلیمان صوفی و اکثر مردم خوارزم سر خود گرفته ترک
ملک گفتند و بر سر حاجی رخان و امان اختیار کردند صاحبقران
بار دیگر ممالک خوارزم را مسخر کرده و میرزا امیرانشاه و محمد سلطان
و النکو تیمور و شمس الدین اوچ قرا بهادر را در قفای مخالفان فرستاده ایشان
تا قم کند رفته بسیاری از مخالفان را از پا در آورده بقتل آوردند و مال بسیار
از ایشان گرفته باز آمدند آنحضرت فرمود که باروهای خوارزم را در خندق
ریخته غارت عام کردند و اهالی آنجا را برده و اکثر عوران تنعم بر روی دارا

عثمان عباس عازم سمرقند گشته چون از کوه بوطاط گذشت پی تازه
سواران کنید که از راه گردیده بر اثر آن روان شده اسپی چند بار بهای
زرکاری دید اسپان را گرفته و بیشتر رفته امیر کار را دید بی آب و نان در سایه
بوته خفته از آواز سواران رحمت و طاز مان اودست بکمان برده امیر کا
منع نموده کمانها را انداختند امیر عثمان را گرفته بحکم میرزا عمر شیخ بیابان
رسید و او خط خوب و اشعار دلپذیر داشت و در آن ایام کرمانات
همایون در خوارزم بود جهانشاه ولد امیر جاکو با لشکرها عزم آن طرف کرده
در نواحی بلخ آگاه شد که ایل و الوس بوراالدای یاغی شده بازگشت و در طلبان
ایشان را سیاست کرده در حال یاغی گری بر کار شنیده در زمان
از جیحون عبور نموده ناگاه علی اکبر و جنید یاغی شده با سه هزار مرد هم شب
بر سر جهانشاه شبیخون آوردند و او شصت سوار کاری همراه داشت رکت
شب کرده دل بدریا داده آنشب تا روز کارزار بود ناگاه خواجه یوسف
و بهر علی بازنا با پانصد سوار از آب گذشته مدد رسیدند و حمله کرده ستام
سحر نسیم فتح وزیده دشمنان روی بگریز آوردند و در قفای ایشان رفته
بسیار بقتل رسیدند و جمعی از الوس بورالدای که از اکثر جهانشاه بگریختند
بودند بکابل رسیدند والی کابل ابوسعید که پرورده انعام صاحبقران بود
نقد محبت را مغشوش کرده با آن فرقه همداستان شد و یاغی شد
آنحضرت چون خبر خلاف ابوسعید شنیده آقبوقا نامی که خصم قدیم او بود
تربیت کرده در زمان فتح خوارزم اسباب حکومت مهیا کرده بگیرفتن
کابل نامزد با سپاهی آراسته روان کرد و جهانشاه و حاجی
سیف الدین در عقب الوس بورالدای رفته در ولایت نمان باشان
رسیدند جمعی را کشته باقی بطرف ولایت سند رفتند از خراسان
امیر آقبوقا و امیر سیف قندهاری از قفای آن فرقه رفته آنها که امیر جهان



برجوع فرمود و شاهزاده ایالت تبریز را بمحمد دواتی و قرا بسطام داده و اخی ایرانشاه سبزوی که حاکم سلطانیه بود از رعب آنحضرت ماوراء النهر آگاه شده سلطانیه را گذاشته باردو ملحق شد و درین ایام شاه علی و شبلی و احمد قرل در تبریز جمع گشته و شبلی احمد قرل را کشته قرا بسطام پیش شبلی آمده و همراه محمد دواتی را در بند کردند و تبریز را ان فرقه قرار گرفته شاه علی را آقای برگرفتند اما اختیار مهمات شبلی داشت جهل بود رین مهمات گذشته خواجه جوهر خادم حاکم حصار النجق لشکری به تبریز فرستاده آخر صورت شبلی آن لشکر را در مرند پریشان کرده به تبریز آمده اساس ظلم و ستم بنیاد نهاده و دران شهر قحط عظیم برخواست یکمن نان سنگ تبریز ده دینار بود و قریب صد هزار آدمی از گرسنگی فوت شده در موسم بهار بعلف صحرا مردم مسکینان شده مثل گویند کرجانی بجنش رسانیده نه درین حال آوازه آمد که سلطان احمد از بغداد رسید شاه علی و شبلی از شهر بدر رفته چون آن خبر دروغ بود شبلی بعلف خوار شهر آمد و قرا محمد ترکمان با سند غای بیرون رفته هر دهم ماه جمادی الاول به تبریز آمده در قرق مشتری و دو به شبلی رسیده صف معرکه راست کرده و شبلی دران مصاف مردیها کرد اما اجل او رسیده بود کوشش فایده نداده آخر او را گرفته بقتل آوردند و مسلمانان از ستم و ظلم او استخلاص یافتند و شاه علی در عراق بصورت درویشان آواره گریخت و ترکمان چند روز بوده شهر را بخالق و بسطام سپرده عازم ولایت خود شدند و محمد دواتی باز آنکه رفت و خواجه جوهر به تبریز آمده عدل و داد آغاز کرده رعایا آسوده شدند و بعد از آنکه بعمال داده عمر فتحانی را با باج ازآن فرستاده فوجی را بتاراج ترکمانان جابانی روان کرد و محمود خلخالی مرجه آن دو سپاه شاه بود و نه بار شاد و نصفی را بصاحبان مال داد و نصف را خود تصرف کرده بمردم خود تقویت کرد و تبریز آمده

باسهل

باسهل وجوه میسر شد و چون دران ایام انواع بلا و شر ظلم و عنا ساکنان شیراز رسیده بود و شاه منصور آن مردم را وعده عدل و داد و الحق بجا آورد و چنانچه گویند یکی از وزرای شیراز فاو نامت ارباب عمال را که مبلغ هفتاد تومان بود خواست که مصحف آورد شاه منصور قهر کرد و گفت که ما این مردم را وعده عدل داده ایم انعامی که اجداد ما مقرر کرده باشند تا آن زمانها بود نسازیم چه عدل باشد تمام بدرسید و امر کرد که صد تومان از محال نقد بهم رسانند و به رشکر ترکی نشسته تا محصول برسد که مال توان گرفت و فرمود که ما را دو سپاه است یکی صوری که لشکر و یکی معنوی که سادات و علما و فقرا و محتاجان و مسکینانند فی الجمله مردم فارس تا آمدن او شاد و بهاکردند و جراحات تیغ حوادث برهم عدل او التیام یافت و مردم باندک روزگاری خوشحال و آبادان شدند و این کارنامه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در باب عدل و شفقت او بر بندگان خدا گواه عدالت

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم	یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز	کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
جامی بده که باز بشادی روی شاه	پیرانه سر هوای جوانیست در سرم
گردون چو نظم کرد ثریا بنام شاه	من نظم در چرا نکنم از که کمترم
منصور بن مظفر غازیست حرز من	وزان خجسته نام بر اعدا مظفرم
شاهاز من از اوج شرف بیاموزم سر ز فضل	مملوک این جنابم و مسکین این درم
ای شاه شیر حمله چه کم گردد ار شود	در سایه تو ملک فراغت میسرم
بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست	غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم
شعرم بیمن مدح تو صد ملک دل گشاد	گویا که تیغ تست زبان سخنورم
با سیر اختر فلکم داوری بسیست	انصاف شاه باد درین قصه یاورم
من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال	





از حال یاغی رسیده گفتند که الکاتور اغافل ارشاد در صحرای ورنگ یار
نشسته صاحبقران در همان زمان شیخ علی بهادر را با یکو تمور را روان
ساخته خود هم بشتاب تمام از قفا روان شده قرچی دو روز از راه افتاده
راه غلط کرد و در سیم آنحضرت گفت که چون سه روز از راه افتاده ایم یقین
که خصم خبر شده باشد صلاح آنست که سر راه گریزگاه خصم را بگیریم پس قرار
امیر جلال حمید را قرچی کرد که از راه قراقوجور و شبار توراهه میرزا عمر شیخ
در عقب باشد و شاهزاده روان شده در موضع قیاس به الکاتور اباز
خورده ایل او را بقتل آورده الکاتور اگریخت و بکاولان او را از
تمارجی بیرون کرده باز آمدند و امیرزاده عمر شیخ مظفر و منصور باز آمده
در موضع اتفاد به پدر رسید و چون از شیخ علی بهادر و دلاوران که در
عقب یاغی رفته بودند تا الحال خبر نرسید آنحضرت شاهزاده عمر شیخ
را در عقب ایشان روان کرد و ایشان از راه دیگر آمده شاهزاده از راه
دیگر بالاکول رسیده و با شصت سوار رسم قراولی از لشکر جدا شده
ناگاه سیصد سوار مغول ظاهر شده شاهزاده اد غیرت بجنگ ایستاده
مغلان ایشان را شکار خود دانسته شکاری وار در میان گرفتند
و حمله آورده بر قاعده حرب مغول بر گرد دیگر گردیده صعوبت حرب
بجایی رسید که گردون پیر در کار ایشان متحیر بود و دست حمله از طرفین
واقع شده مغولان فرار نمودند شاهزاده نیم فرسنگ در قفا رفته
بسیاری بقتل آمدند و پیر حاجی ارلات که از مصاحبان شاهزاده بود
در ان جنگ کشته شد و باز بلشکرگاه آمده به انتقام پیر حاجی به سر چشم
آن قرق رفته کروه انبوه بقتل آوردند و مال صامت و ناطق آن
الوس را تاراج کردند و در قراخواجه بصاحبقران رسیده صاحبقران
در ان محل آغاز یورتی دیگر کرده امیر جهانشاه و اوچ قرا بهادر را

و دیلم و ترکستان را از زنگ کرده چند روز بعشرت گذرانیدند امرا و لشکریان
را با نعامات خرم کرده رایت مراجعت برافراخت و از جیحون
رهبر سراغرقیها گذاشته نصف شعبان عازم سمرقند شد و هفتم رمضان المبارک
در مستقر جلال فرود آمده و سپاه را رخصت داده تا دو سال بجای خود

ذکر آمدن شاهزاده میرانشاه جهت دفع فتنه حاجی بیک
جاونی قربانی در طوس چون رایات ظفر آیات سلطان ممالک
آفاق از فارس و عراق مراجعت نموده بسرعت تمام از خراسان
گذشت و بماوراءالنهر قرار گرفت در عراق و خراسان هر کرا شیوه عاق
و طریقه نفاق در دل بود خطا هر کرد اول کسی که آغاز عصیان کرد حاجی بیک
پسر عم امیر علی بیک ارغون شاه که در زمانی که صاحبقران ایل جاونی قربانی
را مستهلک ساخت او را از هلاکت خلاص کرده ایالت شهر طوس را
بشارالیه داد و خزاین و دفاین در انجا بدست او در آمده استعدادی
کلی حاصل کرد و روز بروز مرتبه او افزوده بنوعی که آنحضرت دختر او را جهت
امیرزاده عمر شیخ بهادر خواست چون آنحضرت بماوراءالنهر رفت
باخبار اراجیف که تغتمش خان صاحبقران را شکسته نابود کرده
یاغی شد و در خیال آورد که تا تقتمش خان ماوراءالنهر را ضبط نماید
من اولی است که خراسانات را محکم کنم و حقوق صاحبقران را نابود
دیده سکه و خطبه بنام تقتمش خان بر آراست و بیرسفوجه ولد قمرالدین
که در طوس معتقد بود با بارش شده ولوک سرداری را هم یاغی کرد
این خبر بامیر اقبوقا رسیده او را از عاقبت آن کار رطالت کرده قاعده
نداد و امیر اقبوقا از هرات و قهستان و سیستان و غور لشکری جمع کرده
عازم طوس شد حاجی بیک چند بار جنگهای مردانه کرده طوس کیان
موافقت نکردند آخر شهر گرفته محاصره کرد امیر اقبوقا از طرفی و



و آذربایجان درین سال در داستان رفیق صاحبقران توران

مذکور شده که اخی ایرانشاه سنجری حصار سلطانیه را که داشته بخراسان

رفت خرم نوکر فرخ زاده که در قلعه کاور و د بود سلطانیه را خالی دیده

تصرف کرده سرداران اطراف نزد او جمع آمده بهمدان رفت و

پیر احمد ساوه را بجنگ گرفته مقید بسلطانیه آورده شرح حال را اعلام

سلطان احمد کرده سلطان جمیع امرا را که این جرأت کرده بودند خود

و ولایات سیورغال کرده مقرر کرد که امرا بجای خود در رفته و یراق

کرده به تبریز آیند که من اینک رسیدم شاه علی و شبلی از اخبار

آمدن سلطان از تبریز گریخته بمراغه آمدند و برا که جنگ کرده شبلی

کشته شد شاه علی بصورت درویشان بطارم گریخت خرم آگاه

شده تجسس کردند و چهار مرد غریب در کاروانسرای طارم آمده بودند

یکی را در شکنجه کشیدند قضا را خدمت شاه علی بود او را بسلطانیه برده

او را در بند کردند و حالات را اعلام سلطان احمد کرده سلطان

برای خرم خلعت روان کرد طبل و علم روان داشت و امر کرد که

پیر احمد را در خانه نگاه دارد و شاه علی را در زندان کند بران عمل کرده

خرم را داعیه توجه تبریز شده امرا را از توابع طلب داشته محمود خلخالی

حالات خرم را دانسته نیامد و باز بسلطانیه آمده مردم بحصار

رفتند محمود را کار از پیش نرفته روان شده و ملازمان خرم

از هر طرف رسیده در قفای محمود روان کرد محمود از پیش ایشان فرار

کرد اتجکی که امیر لشکر محمود بود از وی برگشته نزد خرم آمد خرم

او را تربیت کرده عازم خلخال شد محمود از خلخال بدر رفته پناه بمردم

ارران و موغان و ارس بار برده در صحرای نیم شهر موغان مصاف

داده خرم ظفر یافت محمود بطرف تالش رفته راه رمیده بگیلانات

وادان

وادان رازرا نفهید بضرورت با شیخ حاجی صلح کرده قلعه با او سپرده

اتجکی معلوم کرده عازم سلطانیه شد و شیخ حاجی استقبال کرده بعد

از دو سه روز قصد شیخ حاجی کرده او سراسیمه وار سوار شده منهزم

شد و پیش محمود خلخالی رفته اتجکی مدت سه سال در سلطانیه حاکم

باستقلال بود امرا را ده لطف الله ولد سیف الملوک و پیر ابو

زاهد و عیسی بیک داماد عادل آقا و حاجی اویرات نزد او آمدند

و او هر دو را رعایت و عنایت کرده ولایات بخشید و سلطان

زین العابدین ولد شاه شجاع قصد خواجه اصیل الدین محمد قمی کرده اصیل

از جانب اتجکی مدد خواست زین العابدین کسی نزد اتجکی فرستاده

گفت که اصیل با شاه منصور متفق است و منصور امرود رجالات

بسیار دارد باید که با اتفاق کنیم اتجکی متفق شده سلطان برادر خود

سلطان معتصم را فرستاده اتجکی او را پادشاهی برداشته عازم

ری و ساوه شده حکام آنجا تابع شدند چون سلطان زین العابدین از

ظاهر قم عازم صفاهان شده اتجکی هم عازم سلطانیه شده سعی محمد

دواتی سیف الملوک را پادشاهی داده چنان بی اختیار بود که در

بی اختیار گریخت و اتجکی در سلطانیه باستقلال بعیش و عشرت

مشغول شده شنید که در ارس بار دو دختر خوب صورت است فرستاده

هر دو را آورده بحرم برد و درین سال زین العابدین عزم شیراز

کرده ایلچی بکرمان نزد سلطان احمد روان کرده پیغام کرد که بعنایت

و الطاف الهی امداد فتح و نصرت و قوت و قدرت حاصل است و

مهام سلطنت در سلک انتظام آمده و تحمل آن نمانده که کسی که هرگز

او را مجال آستین بوسی بوده بجای پادشاه سعید نشیند لاشک

حضرت عموی بلادی لکم را طاقت آن نخواهد بود عزیمت تسخیر دار الملک

صاحبقران قشلاق در تاشکند فرمود و نصف شهر صفر از انجا در
حرکت آمده خواتین و آغایان را الجانب سمرقند باز گردانیده
و جلبان ملک آغا و تکاور آغا دولت صحبت یافتند و در قوریه و آسمان
لشکرها جمع شده همه را نوازش و بخشش و الکلکا داده وعدهای
نیکو کرد درین حال الجان تغتمش خان رسیده بعد از چند روز
بحضور صاحبقران ابو سعید امرا عرض کرده گفتند که تغتمش میگوید
که آن حضرت با من حق پدری بجا آورده اکنون شرمسارم و روی
عذر ندارم فساد از دونان و مفسدان ظاهر شده مرا گناهی
نبوده و رضا درین کار نداشتم و آنها که بولایت آنحضرت تاخت
آورده اند عذر خواسته از ایشان انداخته ام امیدوارم
که این بار بگذرانند اگر دیگر بار از طلوع من این حرکات ظاهر
گردد امر امر خدام است و نه مراتب اعلی و شتقاری جوچی
گذرانیدند آنحضرت فرمود که در اول حال که از خصمان زخم خورده
آمد علیا ز ظاهر است که چه سلوک با او و لشکر در راه او فدا
کردم و باز در حرب اورس خان و پسران او مال و لشکر دریغ نداشتم
با آنکه هرگز از مردم اورس خان امثال اینها سر نزده و با او عداوت
نداشتم خاصه جهت او بود و قدر آن خدمات ندیده لشکر
بایران فرستاده ولایت را خراب کرد و آزار در گردن مفسدان
کرده از آن گذشتیم که سررشته محبت بجا باز آرا [illegible]
عجز حمل کرده خود بولایت توران در آمده خرابی و بیداد و ظلم
بجا آورده با نهای جهان برد و رعایا را پریشان کرد اکنون
بموجب یرلیغ عازم آن دیاریم اگر انها را است باید که
علی بیک را نزد ما فرستد تا صلاح دیده قرار بر اصل داده شود

آن شاهزاده کریم را مقید کرده بکرمان شاه منصور رسید و او را بدشمنان سپرده
وا و را آورده و دیده روشن او را میل کشیده نابینا شد و این قضیه در سنه ۷۹۲
بود آری آری قضا چشم دیده آدمی پرده میکند که اگر از اول تا الحال
زین العابدین تا بحضرت صاحبقرانی روی در ایران و توران هیچ کس بشوکت
و دولت و حشمت برابر نبودی و آنحضرت بنا بر شفقت بر او اراده داشت
که خصمان او را بقتل آورده قلمرو پدرش را با اضافه کرامت فرموده مسلم دارد
تا عالمیان بدانند که اثر شفقت جهت خاصه باد و لیکن بی تمیزی بحوادث حضرت
آن نادان دولت گریزان گاه بشستر و گاه به بری میرود که شعر
شنیده ام که بکل چهره نظر داری ۞ ز شوق لاله رخی داغ بر جگر داری
مکن مکن که رخیل پری وشان هر سو ۞ هزار عاشق دیوانه پیشتر داری
به رزم خوم او برای او پیش آن حضرت کار او قرار داده بود او
بنادانی ضایع کرد **وقایع سنه اثنی و تسعین و سبعمائه حالات آذربایجان**
حضرت صاحبقران
درین سال نیز در شهر سمرقند آرمیده بجایی تردد نکرد و لشکرها در مواضع
خود آرمیده بودند احوال عراق در سال گذشته گذشت و حالات
آذربایجان آنست که شیخ حاجی بسبب [illegible] نزد محمود [illegible]
همراه سپاه سلطانیه آورده خبر آمد که احمد را در بصره و بوساطت [illegible]
ارکان بهد خالق تبریز [illegible] که محمود از در سلطانیه عازم تبریز
شد و ترکانان شهر را گذاشته بخانهای خود رفتند محمود [illegible] بوده
دلاور و شیخ عادی و محمد عرب او را شهر گذاشته رفت و درین
حال بابا رئیس بحکم شاهزاده سلطان طاهر ولد سلطان احمد که حاکم
تبریز بود مردم محمود بابا رئیس را بند کرده و دلاور شیخ عادی
را گرفته در سر میدان بقتل آورد و محمود خلخالی جمعی بقصد او روان کرده
دلاور آگاه شده عازم قلعه النجق شد و امرا شیخ و شلش و نظام

حضرت صاحبقران دران صحرای بیابان عرض لشکر کرده اصل اضافه
را باز جسته جیبا و اسلحه و یراق بیرون مقرر احتیاط کرده همه را الکا
و انعام داده فرمود که سپاه از میمنه و میسره و قلب و جناح کران
تا کران آن بیابان فرو گرفته متوجه عرضگاه شدند و آن
حضرت قشون قشون و فوج فوج و تومان تومان بنظر احتیاط
در آورده نظاره کنان همه را دیده ملاحظه کرد **بیت**
ز فولاد پوشان لشکر شکن ❊ تن کوه لرزید بر خویشتن
حضرت صاحبقران در تعیین امرای منغلای محمد متامل بود
دران حال شاهزاده جوان بخت محمد سلطان زانو زده
عرضه داشت که او منغلای شود آن حضرت را جرأت او خوش
آمده بان تغالی بود داورا بعنایات شاهانه مخصوص کرده
امرا که بر در رکاب او تعیین شدند و مولانا عبدالله لسان
ساعت ملاحظه کرده شاهزاده هفتم جمادی الآخر **مصرع**
بساعتی که سعادت ازو مدد خواهد ❊ روان شد الحضرت
مبالغه کرد که روز بروز اخبار جزوی و کلی را اعلام سازند
و تغافل نورزند و در منازل و مراحل آشنهای کم و بسیار دیده
که بعضی بسنوز میوخت تا غایتی که با نصد آتش دان دیدند
که آتش بود و هر چند سعی کردند کسی را ندیدند و حالات عرضه داشتند
آن حضرت بر آب لولوک گذار که از منغلای خراب شده بود
باز گذار ساخته گذشتند و صحرا و بیابان ملامیل از لشکر
مالامال شد **بیت** سراسر در و دشت صحرا و کوه ❊
شده پر ز لشکر گروه اگروه ❊ آن حضرت شیخ داود راکه
زاده آن بیابان و پرورده آن ریگستان بود بهادر با خیل

سخن بچاره معقول راست بود حکم شد که شب کسی آتش نکند و بلند
شام از قشون بدر نرود و بشیر بهادر جهت خبرگیری رفته از پشته
آواز غلبه بگوش او در آمده دانست که زیاده از مردم او شنید از اطراف
در آمده تیرباران کرده چهل کس از دست گیر کردند و آوردند آنحضرت
بشیر بهادر رعایت کرد و از ایشان احوال تغتمش خان سوال کردند گفتند که او
در قرق کوک بود ما آمده او را ناچیم و قضا ما را اسیر شما کرد در حال
پسر قاق را زخم دار نزد آن حضرت آوردند از و احوال پرسیده
گفت از برای پیش خان میرفتم اورا در قرارگاه نیافتم آنحضرت
امیر جلال حمید را با بعضی فرستاده صاین تیمور را قراول او کرد
و قرار شد که سپاهی لشکر خصم دیده فرار کرده چنان کنند که ازان
فریفته شده پیش آیند امیر جلال و دلاوران از آتش و کل و لای
بسیار گذشته سپاهی خصم ظاهر شده یازده سوار پیش آمده
حالات را پرسیدند و صاین تیمور بقول آنحضرت سوال کرد که اخبار
عرض نماید **رفتن ایکو تیمور بقراولی و کشته شدن آن امیر
نامدار در دشت و غنیمت** حضرت صاحبقران امیر
ایکو تیمور را با جمعی دلاوران **ع** گروهی همه پردل و یکه دل ❊
فرستاد که از خصم خبر درست آورند و از آب و لای بسیار
گذشته جمعی خصمان را دیده که بر بالای تلی فرود آمده امیر برسر تل آمده
دید که سی قشون سوار آراسته جیبا دار در پای چمن ایستاده اند
این خبر بحضرت روان کرده مردم خود را اجازت داده بار گردانیده
با هفت قشون سوار ایستاد و چند انکه مردم او دور رفتند خصمان
آگاه گشته دانستند که مدد او دور است حمله آوردند او در تمام
تهور پا افشرده بزخم تیغ آبدار چند قشون را باز داشته ما گاه

۲۷/۴

ولا یحب العشا علی القوم الذی طلع الفجر علیهم قبل غروب الشفق



نمانده بود اکثر لشکر متفرق شده و قاصدی آمد که تغلاچی ... بهم رسیده تعبیه

لشکر در دشت قبچاق و محاربه با لشکر تغتمش و فتح حضرت

صاحبقران روز دوشنبه نصف ماه رجب در موضع قندزچه بر توالتغان

برآراستن لشکر انداخته هفت قول ترتیب داده اول بنام سلطان محمود خان

معین شد و پاساشی را رجوع بامیر سلیمانشاه کرد و قول دوم را نام

خود آراسته رجوع بشاهزاده محمد سلطان شد و بهادران نامدار آنجا بازداد

و سیم بمیرزا میرانشاه مفرد شده امیر محمد سلطانشاه پاساشی معین

شد و چهارم در دست راست بامیر حاجی سیف الدین سپرده پنجم را بجوانب

وصولت امیرزاده عمر شیخ میرزا عمر شیخ تعین شد و در قشل او امیر بردی

بیک سارتوقا و امیر خداداد حسینی روی بخصمان آورده و امرا همه و

تیره از تومانات و هزارجات و صدجات دفوج ... صف آراسته و پیاده

و سوار جیبا در پوشیده و تیغ ... آماده شده ... شعر ... آراسته لشکری چنان

که از ... گردش رخ آفتاب ... سیاهی شد تیره خورشید و ماه ... زبس

جوشن و خود و ترک و کلاه ... ناگاه قراول خصم ظاهر شده لشکر ... کوه تا

کوه رسیده نه دهم و میسره و قلب و جناح آراسته شاهزاده چون تاشتمور اغلن

و بیک یارق اغلن و المغیش اغلن و بیک بولاد اغلن و علی اغلن و جنید اغلن

و امرا علی و سلیمان صوفی عتقوات و نور وز عتقوات و آقتاو و اقبوقا

و ارس حق قتاب و ... بیک ... ایدکو و حسن بیک و سرای و

کوکه بوغا و ... تقتمش ... آراسته و پایمال ... آمده

بیت سراسر همه دشت و صحرا و کوه ... ز انبوه ستوران لشکر ستوه

در این حال حضرت صاحبقران فرمود که تمام لشکر خیمه و خرگاه و سراپرده

و بارگاه بر پای کرده در هر خیمه دیگ آتش را فروخته بر لطیف کرده ... ان

بروای خیمه زدن و آتش ... دارند و هم اعدا ... وتقترمش خان

تغتمش خان چون لشکر شاهزاده را محکم دید متوجه هزاره ... شد و چند

... گرد تیرباران کرده و را ... آخر ... شده ... ان

زده قتل بسیار کرده بمیان لشکر درآمده ... توانجی خبر آورد که تغتمش در قفای

لشکر با صف آراسته و از پیش امیرزاده عمر شیخ ... آمده و درین حال

صاحبقران در عقب لشکر تغتمش خان که منهزم شده بود ... جان

بجانب خصمان تافته تمام لشکر سورن انداخته قول بزرگ در جنبش

آمده خصم را پای قرار از جا رفته از مشاهده رایات فیروز فرار اختیار

کرده هزیمت غنیمت شمرد بیت هر کرا شد یقین که حلاوت

پای استیش بر کمان باشد ... و نطاق الفرار مما لا یطاق

بر میان جان بسته با تنگ حسرت ... از تخت و بخت بسته بیت

نه تاج و نه تخت و نه دولت گاه ... نه لشکر نه صفدر نه جنگی سپاه

دخالت عاقبت و شناعت ... دنبور ... از طرف ... تفاوت

بدخشور ... بیت ... هم در سر ... شود ... چو گردم

کرا با ... کمتر شود ... چون حضرت مفتح الابواب تعالی سلطانه در روز

استفتاح چنین فتحی که فهرست فتوحات کائنات بود و دیباچه

مجاریات و واقعات بود آنحضرت را کرامت فرمود آنحضرت

شکر و ثنای باری تعالی بجای آورده از روه ... اختیار کرده که در

عقب خصم روان شوند و بهادران نامدار با تیغهای زرکار چون

برق خنده و قضای رسنده در پی آن سپاه روان شدند خصمان را در

... روز و ... از سر گذشت و در قفای ... قابل ... گردن ...

در میان ... آب زندگانی ایشان ... خاک هلاک ... شعله حیات ایشان

فرو نشست اینجا فراوان و مال بی پایان ... سپاه ... در آمده

تمام شاهزادگان و امرا و بهادران زبان تهنیت ... آنحضرت



وستقر دولت جوجی خان و فرزندان او به تخت بخت عروج کرده
به دولت و اقبال بعیش و نشاط اشتغال نمود بیت مگر بود آن عهد
ایام عیش * که اکنون ندانم بجز نام عیش * و مدت بیست
و شش روز بطالع فیروز دران منزل دل افروز بعیش بسر برده در
تاریخ آن فتح گفته اند بیت خدایگان سلاطین شه آفاق
شکست لشکر تقتاق را بضرب چماق * در سنه ۷۹۳ این فتح نمود

مراجعت سلطان آفاق از یورش دشت قبچاق بجانب توران

چون بعون عنایت یزدانی و تائید آسمانی حضرت صاحبقران
را آن فتح میسر شد و در [illegible] و جزیره از خصمان کسی نماند آنحضرت
عزیمت معاودت فرمود و غنائم بسیار لشکر منصور را بدست آمده
از انجمله خرگاه [illegible] بود که در نزول و ارتحال برکرده [illegible] می
برند و نمی گشایند بسیار از آنها [illegible] و هر کس بکام دل رسیده
مراد و کنار روا شد بیت مال و جاه از بجنود غارت نبود
منزل بجای * و اندرین جا مال و جاه و خانه بکار [illegible] *
و کوچ اغلن در لب آب [illegible] خبر شد که ایلی [illegible] تیمور قتلغ اغلن
را بپادشاهی برداشته اند در زمان عبور لشکر منصور برحسب فرار
پیش گرفته عازم دشت شدند بیت بیگانه کجا و آشنای
تا چند بهرزه از های * حضرت صاحبقران چندگاه در آن
پایان بی پایان و ریگستان فراوان قطع منازل فرموده در ماه
ذی قعده در نحلگاه سمرقند نزول فرموده بدیدار شاهزادها و امرا
و خواتین شاد دلها گرده از تفوقات [illegible] را بهره ور کرده
اکابر و اشراف آن شهر را انعامات کرده کافه رعایا و عامه را با
نوازش فرموده دلخوش کرد و آنحضرت چند روز بطوی و عشرت

و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و دختر امیر حاجی سیف الدین را
جهت امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه آورده برای
هرکدام اردوی علیحده زده و خلایق را اعلای عزت داده
محکم یار عشوه باسا در ترتیب اقداد و تا پایان صد ساله با جوانان بیست
ساله برابری میکردند [illegible] خرقها را بشراب ناب غسل داده
رهن مطرب و قوال کردند بیت زبس عیش و نشاط و شادمانی
جهان را تازه شد از سر جوانی * حضرت صاحبقران شاهزادها
را کدخدا کرده بعزم یورش پنج ساله رایت جلال بلند شد

وقایع سنه اربع و تسعین و سبعمائه و داستان یورش پنج ساله و احوال ایران و توران بمقتضی کل الحمد من لا یمانه

صاحب قران میخواست که مصاعد عالی ارتقا
نماید و گوی جهان را در خم چوگان مراد آورده برگران برق
خرام در میدان ایام جولان نماید و نخل کمند بادرفتارش و
خم کمند تابدارش حلقه گوش قیصر و طوق گردن خاقان ماند
و غبار کوکب علیا و خاک درگاه معلی سرمه دیده کسری و توتیای
چشم فغفور گردد و رایات نصرت ز کنگره ایوان فتح نمایان
[illegible]
و آواز کوس سلطنت در خم فلک معکوس و [illegible]
[illegible] زهره
از دریای فلک را آب ساخته و شعله [illegible]
[illegible] قطعه همچو سیمرغ [illegible]
[illegible]
در سرداران [illegible] لاجرم آن حضرت [illegible]



دعای مستمندان مستجاب کرده مزاج همایون روی بصحت آورد و قوت
طبیعت غالب ضعف از دامن مزاج افشاند صاحبقران بجنبش لشکر
فرمان فرموده امیرزاده محمد سلطان منغلای روان شد و خواتین و آغایان
همراه امیرزاده شاهرخ و امیر حاجی سیف الدین عازم سمرقند شدند و
آنحضرت بیست و ششم ماه رمضان المبارک رایت در رکاب آورده از آب
آمویه عبور کرده بیابان دچول بریده از بابی ورد نان کذشته غره شوال
دران منزل فرخ فال نماز عید قیام کرده وازانجا کوچ کرده در یلغار
جنوشان با امیرزاده محمد سلطان که منغلای بود رسید و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر و امیر جهانشاه درانجا با لشکرهای قندز و بغلان و آن ولایات
منغلای پیوسته بودند و با توی عظمی جا داده از هرات آمده دران محل
صاحبقران را اطوی داده پیشکشها کذرانیدند آنحضرت بسعادت روان شد بیستم
شوال از رجال استراباد در لب آب کرکان فرود آمده و مرتضی اعظم
سید برکه مبشر رسالت [illegible] رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین
ولد امیر سید کمال الدین را با نثار و پیشکش همراه آورده بود و عرض ساینید
سید کمال الدین انقیاد کرده مال و خراج قبول کرد آنحضرت سیدزاده
را نوازش کرده باستراباد آمده پیر پادشاه بن لقمان بن طغاتیمور خان
خدمات پسندیده بجا آورده سید کمال الدین اهالی [illegible] خود را
جمع آورده و در دفع آن واقعه فکر بسیار نموده [illegible]
آمل قلعه ماهانه سر را مضبوط کرده و سید رضی الدین برادر سید کمال الدین
دران واقعه بوده هر چند میان برادران صفائی نبود اما درین واقعه
ضرورتا اتفاق کرده همراه بودند و چند فرسنکی دور تر قلعه دیگر
وکل بود تا بیست و خیال آن کرده که آن قلعه را [illegible] فتح نکرده
و نخواهد کرد شعر
بود ممکن بر طارم چرخ ** بعصفوران انجم نقد دادن

پیوسته و طرفی دیگر هم از امواج دریا در آب بود چنانچه مجموع قلعه در آب
دریا بود و کرد قلعه تمام بسوی جنگل درخت بسیار سر در هم آورده
چنانچه باد صبا را مجال حرکت نبود و شاخهای درختها را برهم بسته
بودند چنانکه در پایین حصار دیگر آراسته بود صاحبقران فوجها
ترتیب داده مردان جلد را با طوق و علم و نقاره در کشتیها نشانده که
بر پادشاه و [illegible] و ارغون شاه بردالغی و شیخ علی قراکوس
آورده بودند چنانچه آواز آن بر ده کوش سپهر رسید و افواج لشکر
چون امواج بحر اخضر اطراف حصار را کرفته [illegible]
جنگی عظیم شد که زبان از شرح آن قاصر بود و حصار بیرون را سخر
کرده خصمان بقلعه بالا رفتند آنحضرت غره ماه ذی الحجه عازم
فتح قلعه شده سپاه ظفر پناه جنگ محکم کرده بعد از مدت [illegible] روز
مخالف عاجز شده اهالی حصار روی بدرکاه آنحضرت آورده بخت
سید کمال الدین و سید رضی الدین فرزندان همراه آنحضرت
در اول بواسطه اعتقادهای بد که [illegible] سخنان
درشت کفت و آخر بحسن اکرام و بذل انعام همه را ممنون کرده
فرمود که باید که معتقدات پدر را ترک کرده بر جاده سنت
و جماعت ثابت باشند و ارباب علم را اعزاز داده و فرزندان را
تعلیم علوم شرعی کنند این نصایح قبول کرده حکم شد که سادات
نزد آنحضرت آمده سپاه مفسدان و اجلاف [illegible]
شیخ علی بهادر را انعام [illegible] خواجه [illegible]
و اسکندر شیخی [illegible] از اسباب [illegible] دیکر اقوام خود [illegible]
قوام الدین همه را کشته بود و اهل را کرفته قتل بسیار کرده
و سید کمال الدین را با اصحاب و فرزندان در کشتی نشانده

کرده ساکن شدند و آغاز ظلم کردند محمود سیاه کوهی آمده ستلمش
و خلیل را در همان بدر بسته در بند کرده ضعف سیاه کوهیان ظاهر
شده ترکمانان از قلعه بیرون آمده سیاه کوهیان گریختند و محمود سیاه کوهی
و بسطام والتون و محمد جشینه اسیر شده ستلمش و خلیل درین دفعه
ستم بیحد کردند خانچه اهالی شهر جلای وطن اختیار کرده
ترک اهل و عیال کردند قرا یوسف خلیل را آورده ستلمش
ماند و التون از النجق آمده ستلمش فرار کرده التون قرار گرفت
و انواع خرابی کرده کسی در شهر نمانده باز به النجق روان
شد محمود خلخالی باز آمده التون در عقب رسیده و در صحرای
چرنداب مصاف داده التون گریخته محمود قرار گرفت
و قرا یوسف به شنب غازان آمده محمود راه خلخال رفته
این دفعه تراکمه ستم بیشتر از پیشتر بجا آورده ظلم بسیار
کردند و امیر بسطام جاگیر و برادرش منصور ده خالی
آمده تراکمه رفتند و رعایا از جور ایشان فریاد براوردند
یادگار شاه در حوالی مراغه در حصار روئین خروج کرده
روانه تبریز شده بسطام و خالق او را شکسته مراغه رفت
و امیر قرا یوسف به تبریز آمده ستلمش را که از اشتر غیبت
نموده یادگار شاه باز آمده ستلمش پناه بقلعه برده چند روز
حرب بود ناگاه آوازه فتح ماز ندران و آمدن صاحبقران
باصفاهان رسیده ترکمانان بالاطاق و یادگار شاه
بمراغه رفتند و شیخ محمد از نوکران امیرزاده میرانشاه
کورکان برادر عکی آذربایجان آمده رعایا و ستمدیدها
از ظلم ظلمه خلاص شده شکرها کردند و درین سال

اردو بحیس کرده چلپ ملک اغا و سلطان بخت و الکا را عاجز آن او
و سعادت شرف صحبت یافتند و صاحبقران شاهزاده
شاهرخ بهادر را از سلطانیه امیرزاده و بسطه آنستا او را معین کرده با بیات
قصیر و نهاوند ... و جغان و ولایت
لشکر ... امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد را به ... ایشان ... را انجک کرفته
نزد آنحضرت روان کرده و آنحضرت عازم سلطانیه شدن
چه انجک ... ایام فوت شده بود و از آن شاه ... بود
از آوازه آمدن صاحبقران ... قرار نموده بود آنحضرت ...
بوده دیگر باره لشکر را ... و براه کردستان عازم بغداد شده
و کسی نزد امیرزاده پیر محمد و امیرزاده محمد سلطان فرستاده
که ایشان از راه ... کردستان روان شوند و ولایت
خصم غارت کرده هر که ... مال دهند و هر که تمرد ورزد ... برنش
بر دارند ... حکم روان شده ... بهادر ... در
بهادر با لشکر فراوان باطراف و ولایت کردستان روان شده
و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ... رسیده کسی آمده
که امرای این ممالک را ... اگر فرمان باشد ...
باشیم شاهزاده ... و در خلف ... داده ... کردند و امیر ... شیخ علی
بهادر را ... کرده ... روان شده از پیش شاه که از
امرای ... کردستان بود ... کرده ... سلطان ... بهادر
... امیرزاده محمد سلطان ...
بهادر را ... باز آورده جهان پهلوان ... موجب حکم عمود نموده ...
که ... خوردن فرود آمده بودند شخص ... از مقصود مأیوس شده



[illegible]

رود الحضرت آمده ملحق شد **آمدن صاحب قران بولایت شوشتر و خوزستان** حضرت صاحبقران زمان از سلطانیه عازم کردستان شده در ممالک کرد عزیمت بغداد را فسخ کرده بخوزستان درآمد امیرزاده عمر شیخ از دست راست بحویزه رانده در آن راه مخالفان را مجال توقف نماند اسلام که از قبل شاه منصور حاکم حویزه بود شهر را گذاشته [illegible] و امیرزاده پیش راه گرفته اسلام را گرفتند و امیرزاده میرانشاه که در موضع شهر با رحبة الحکم نشسته بود [illegible] استراباد [illegible] از آنجا ایلغار کرده بر رکابشان رانده و ملوک سبزواری را که شاه منصور حاکم کاشان کرده بود چون از آمدن شاهزاده خبر شد [illegible] در زمان بالادست [illegible] شاهزاده او را [illegible] بجانب غرق روان [illegible] صاحب قران [illegible] آمده [illegible] [illegible] امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده [illegible] بود [illegible] صاحب قران فرمود که امیرزاده عمر شیخ [illegible] عازم شیراز شود [illegible] **[illegible] صاحب قران [illegible]**

[illegible]

[illegible] و از اطراف [illegible] آمده ویران شد **مصراع** [illegible] گوش [illegible] مردم حصار [illegible] امیرزاده محمد سلطان بیمن دولت قاهره [illegible] کوه بر آورده [illegible] آمده [illegible] قلعه [illegible] خود نگاه داشته تا روز [illegible] شاه شجاع [illegible] حضرت صاحب قران [illegible] وعده داد که انعام [illegible] منصور [illegible] [illegible] آن حضرت از قلعه [illegible] منزل بحوالی شهر [illegible] شیراز آمده [illegible] احوال شاه منصور [illegible] ملک [illegible] قرار نماید [illegible] سلیمان [illegible] محال است [illegible]

بیت

در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

[illegible] **محاربه صاحب قران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور در شیراز** حضرت صاحبقران [illegible]

[illegible]





خود ملازم امیرزاده بوده و امیر ایکو برلاس برادرزاده امیر
جاکو حاکم کرمان شده بکرمان رفت و تولک قوچین حاکم یزد شد
و لمام قورچی داروغه ابرقوه شد و جمعی امرا بمحاصره سیرجان
رفته‌اند که غلام شاه ابواسحق کودرز کوتوال بعد از قتل آقا در قلعه بوده
تعریف آن قلعه در سالهای گذشته آمده باشد و پسران شاه شجاع سلطان
شبلی که پدرش میل کشیده بود و سلطان زین العابدین که
او را میل کشیده بود هر دو را بسمرقند برده برای هر کدام موضع معتبر
سیورغال فرموده بقیه عمر بفراغت بر آورد در ضمن هر بلای
مدرج سعادتی است

وامیرزاده محمد سلطان را بطرف لرستان روان کرده حضرت
تتمه ماه رمضان را در آق بلاق گذرانید و جشن عید سعید را آنجا آورده
روز دوم شوال شیخ الاسلام نور الدین عبد الرحمن اسفراینی قدس سره
العزیز که از اکابر اولیا بود از طرف دار السلام بغداد برسم رسالت
تشریف آورد و حضرت شیخ مذکور شیخ ارادت حضرت
شیخ الاسلام زین الدین خوافی است و حضرت صاحبقران او را
تعظیم و تکریم بجا آورده دقیقه از اعزاز او فرو گذاشت نکرد در
ایام تعلل رفتن بغداد بران سبب بود که شاید سلطان احمد جلایر
در مقام فرمان برداری آید و بغداد به ... تسلیم کرده
اما آنچه شرط است بود از خطبه و سکه بنام نامی او ... قبول
کرفت و کردن شیخ الاسلام را بسبب علم و فقر رعایت بسیار کرده
بازگردانیدند و امیرزاده محمد سلطان را بضبط اغرق تعیین فرموده
بسلطانیه روان کرد و آنحضرت جمعه نوزدهم شوال بدولت
و اقبال عازم دار السلام بغداد شد **ذکر رفتن حضرت صاحب**
قران بجانب دار السلام بغداد کرت اول حضرت
صاحبقران رسول سلطان احمد را روان ساخته فرمود که هر کدام
از سپاه برای گذشتن آب دجله دو عدد مشک باد کرده
همراه باشند و دوازدهم شوال ... در رکاب ...
آورده ایلغار در کار شد و از دره‌های تنگ و راههای سخت
گذشته روز ششم از شهرزور گذر کرده ... شیخ ...
ابراهیم لک مشهور است آمده شرایط زیارت بجا آورده و ...
مستحقان را صدقات و انعامات داده و از روح آن بزرگ
دریوزه همت کرده دانست که ... آن کوه ... بجانب بغداد

تا سنه تسع و عشرین و ثمانمایه در سلک ... انتظام آورده حکومه
که من از حضرت صاحبقران شنیدم که فرمود که در آن روز بعقوبی
واقع شده اگر همان لحظه در آب میراندم احمد جلایر بدست می آمد
و مانند که بعقوبی بدر رفت ... بحجة الحدر (?) ... تلف کاتبی
کرده شاهزاده میرانشاه را فرمود که از قریه العقاب که گذشته
روان شده بحله رفته خبر که ... ان باطراف فرستاده تفحص حال
می کردند ایباج اغلن امرا و تومانان را نوزده عرض کردند که لشکر
تشویش راه کشیده اند درخواست آنکه آسوده شوند تا ما بدیگان
در عقب خصم رویم مصراع اگر جا کران ... نیز ... بکار آیند
آنحضرت التماس امرا شنیده از قریه ... مراجعت کرده
و امرا روان شده و شب در میان کرده صباح ... قرات
رسیدند سلطان احمد کشتیها غرق کرده براه راس العین
بطرف شام روان شده و شب در میان کرده امرا چهار عدد
کشتی یافته در آمدند و اسپان در پهلوی کشتی داشته گذشتند
و در و براه آورده سلطان احمد اموال بسیار و نقود بیشمار و
اشتران بار و استران قطار قطار گذاشته و اندوخته
بود و نقودی که به درم ... حاصل کرده ... می انداختند
و جواهری که حبه حبه اندوخته بود ... در می باخت ... حسرت
بزبان و انگشت ندامت در دندان ... می گزید و اشک از
دیده می ریخت ایباج اغلن و امیر جلال الحمید و امیر
عثمان عباس و شیخ ارسلان و سید خواجه و جلال الحیات در
چهل ... و بامداد آن ... در ... کربلا که مهبط بلا و
محل ابتلاست او را دریافتند و با سلطان احمد دو هزار سوار

وثنا صحابه کرام رضی الله عنهم بجهت این کار بسته بود میفرماید که
يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
والحضرت شاهزادها و امرا را باطراف روان کرده چند روز
در دار السلام بعیش بسر برد شعر وقت صبح است و لب دجله
و انفاس بهار ، ای پسر کشتی می تا خط بغداد بیار ،
دجله عمر است تر و تازه و بخوش میگذرد ، ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار ،
والحضرت فرمود که شرابهای موصلی و غیر آن که در شرابخانه سلطان احمد
بود در شط بجستند تا بیا را اسیر آن تیغ نوش بخورش در جان
افتاده کام جان شیرین کرده و سرگشته بر پشت افتاده شکنان
سفیدی می بود و سیاهیان بدست می گرفتند والحضرت فرمود که
مزار مورد الانوار مجتهد نامدار امام معول احمد بن حنبل که از
ممر دجله خراب شده بود معمور کردند و فتحنامها باطراف ممالک
روان شد بیت افتاب تیغ دولت چون بیاورد از علم
فتح شد حضرت صاحبقران دار السلام ، و امیرزاده محمد سلطان
که بطرف کوهستان و در بند لرستان رفته بود و بسیاری از
خصما را بقتل در آورده و جمعی را در ربقه طاعت داری آورده
در دار السلام شرف دستبوس یافت و بنوازش مخصوص شده
آنحضرت فرمود که محل شمشیر زدن و زمان بهروری است بیت
ملک را اگر قرار خواهی داد ، تیغ را بی قرار باید کرد ،
و امیرزاده جهان توجب فرمان بجانب لرستان دیگر
باره روان شده و در آن ولایت اجتهاد بلیغ بجای آورده
جمیع ایلکات از راحت و بسیار مواضع مسخر ساخت و الا
بغداد مال امانی قبول کرده محصلان ادمهر و ولایت بوصول حاکم شاهزاده

نامدار و ذخیره بسیار و حصانت حصار استظهار داشت و جمعی که در
اطراف او بودند محکوم حکم خود می پنداشت چه هیچ کس باج نداده بود
و از اطراف خراج کرده چون سپاه منصور پیرامون قلعه فرود آمده محاصره
کردند امیر حسن برادر خود را بیرون فرستاده امان طلبید آنحضرت فرستاده
را انعام داده فرمود که حسن را بگوی که این اندیشه پیش آید او را علاج
بیهوده مخلص جان دانم امیر حسن او بی بیرون آمدن نپرداخت دل بر خلاف
نهاده جنگ آماده شد آنحضرت غزا داده و تحقیق نصب کرده بسیار خانها
کنده شده بعد از سه روز امیر حسن پدر خود را با اسیبان و هر امام فرستاده
عرض کرد که حسن را حال خلاف نیست اما سایه دولت آنحضرت بی غایت اگر او را
امان بخشد فرمود که هم خداوندی باشد آنحضرت فرمود که حکمت ... از
خون او گذشتم او را بیرون فرستد و الا خون مردم حصار در گردن
او خواهد بود مادر او باز رفته و یک برج حصار بیرون کرد و خواجه
بن شیخ علی بهادر نقب زده بود و بر آن شده لشکر حصار بیرون را
کردند و در آن وقت امیر حسن را اگر داعیه آمدن بود در بن ... توقیر کرده نیابد
و از حصار را بیرون آمدن آغاز جنگ شد فرمان شد که تواجیان پیرامون قلعه را
بر امرای تومان و هزارجات منقسم کرده چهل نقب معین شد که هر یک را یکی
از امرا کار فرمایند و شب و روز جانبهای نقب کنند و لشکریان نگاه
کشیدند و امرا انکار فرمودن اشتغال داشته و هر طلا آنحضرت جمیع نقبها
میکرد که هر نقب که رسید هر که را کار زیاده از دیگری از پیش رفته بود
تربیت و انعام میکرد و اگر پس مانده او کسی زجر میکرد و تفصیل نقبها آنکه
نقب امیر سلطان محمود خان و شیخ ارسلان برغوچی برادران بود و نقب دیگر برادرزاده
پیره طغا تیمور خان و نقب دیگر خواجه علاء الدین نقب دیگر امیرزاده شاه
ترکان نقب دیگر اسعلان حمید نقب دیگر ... علی نقب دیگر امیر لطف الدین



وآن بزرگ خوب محضر وخیر نیکوخواه بقایا رعایا را در کنف عاطفت
گرفته جراحات نکبات ایشان را بمرهم مرحمت مداوا نمود ودر این ایام
در بغداد قحط وغلا در رجه علیا داشت وعزیزان از بی قوتی ذلیل گشته بودند
خواجه مسعود عاقبت محمود در اکرام علما وطعام فقرا آنچه مقدور بود بجا
آورد حضرت صاحبقران او را از مراحمات اخت وحمی اعزاز
رعایت حزم غافل ساخت واز هرده نفر دو نفر اختیار کرد وامیر عثمان
عباس وامیر غیاث الدین ترخان را بر سراغ قهپا که اشتر لطف بالا
آب روان شد وبقلعه کرکرت رسیده واهالی آنجا ایل شده آن قلعه را
بساروق علا اویرات سیورغال داده امیر علی شیخ وامیر علی جهانگیر
وبقیه سرداران آن ولایت بساط بوس آمده بصنوف انعام وفنون
اکرام مخصوص گشته ومتوجه اربل رسیده والاخانی عاقبت ما ... ستوده
بجا آورده واباب ... سایه دولت بر بلده موصل انداخته حضرت صاحبقران



وارث نسل چنگیزخان پادشاهی باشند فرمان نماز ملوک طوایف می‌کرده
این زمان چون سابقهٔ عنایت مالک الملک عزشانه تمام ممالک ایران
با عراق عرب که در جوار آن مملکت واقع است مسخر فرمان ما گردانید
متکفل اطلاق اقتضای آن می‌کند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب مراسلات
مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان درآمد شد باشند تا راهها ایمن شود و
تجار بامن و حضور تردد نمایند و این معانی موجب آرایش بلاد و آسایش
عباد باشد والسلام تبارزان [؟] استدعاء سلطان عیسی حاکم ماردین
نموده فرمود که عزیمت جانب شام و مصر مصمم است می‌باید که لشکرها
جمع آورده هرچند زودتر بما پیوندد چند روز انتظار برده معلوم شد
که خیالش با چنین حضرتی تغافل می‌فرماید آنحضرت فرمود که توره نیست
یاغی در میان ولایت گذاشتن در رایت دولت‌های دیگر ادای آن
و بر این عزم عنان حزم بجانب ماردین معطوف ساخته بموضع جیلیک
رسید سلطان عیسی چهارم ربیع الاول از ماردین بیرون آمده
انواع پیلاکات و تقوزها بعرض رسانید و آنحضرت او را خلعت
و نوازش مخصوص گردانیده لشکرها در دامن کوه ماردین نزول [؟]
نمودند

ذکر واقعهٔ امیرزاده جهانبان عمر شیخ بهادر طاب ثراه

حضرت صاحبقران شاهزاده عالی
شان عمر شیخ را السلطنت مملکت فارس و عراق عجم مقرر فرموده
عازم بغداد شد امیرزاده جوانبخت شایستهٔ تاج و تخت
شیر بیشهٔ دلاوری و نهنگ شیرزن پیشهٔ بهادری در رزم تیغ جولان افشان
و در بزم ابر در افشان که در شیراز گذشته که آثار شرح شجاعت
و جلادت او مذکور شده در قرب یکسال آن ممالک را ضبط نموده
قانون مملکت بر قاعدهٔ دین و دولت معین فرمود و جمیع ابواب الوس

این کاشانه را بگلزار رفتنی عاقل دل ... وجوانند و کام را گرچه
بگرید باری چو اخند دعا ... و این عزا گریبان جان کرده دلها
کباب و دیده‌ها پرآب گشت اما چاره جز صبر و تسلیم نداشتند رباعی
چون نیست ز هرچه هست جز باد بدست ❊ چون هست ز هرچه هست نقصان و شکست
انگار که هرچه هست در عالم نیست ❊ پندار که هرچه نیست در عالم هست
حضرت صاحبقران منتظر امیرزاده عمر شیخ بود که باو مشورت نموده
عازم بلاد شام و مصر شود ناگاه این نوکل ... در باردوی همایون
آمد و این قصهٔ پرغصه امرا اشنوانیده ... بروی کس ... ای
ع آه ازین قصه که در دیگر نتوان گفتن ❊ عاقبت ز عقل و درایت آن
حضرت اعتماد نموده صورت واقعه در خلوتی عرضه داشتند حضرت صاحبقران
چون کوه گران سنگ ثبات قدم نموده آن شربت تلخ مذاق نوشیده
و لباس صبر پوشیده تحمل فرمود و دانست که جزع و فزع فایده ندارد
ع ای دل تا از خود وقت جزع نیست ❊ بحکم الهی راضی شده ... جبر
فرموده و ترویح روح او را صدقات مستحقان رسانید و حکومت فارس
بفرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و حکم همایون
نفاذ یافت که اجساد ... از قرشاد و فرمود که نعش امیرزاده ... را
کش برده در بقعه که حضرت اعلی آنحضرت ساخته ... بود در جوار
شیخ ... شیخ شمس الدین کلال رحمة الله ... دفن کنند و چون ... آنحضرت
کش وطن حضرت صاحبقران بوده و والد نامدار آنحضرت امیر طراغای و
فرزندان امیرزاده جهانگیر در آنجا مدفون بوجب فرموده
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِیمَانِ آنحضرت خواهان آن بود که هر جا
بحکم وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ واقع ضروری ... از
اولاد و امجاد دار روی نماید با ملکه تمام ایران و توران در سلک انقیاد



القصه لشکر افغان ومان بر جای که داشته وجان بر ساحل سلامت رسانیده
متوجه موصل گشته شد دهم جمادی الاولی بموصل قدم رسیدند ذکر
طغیان ملک عز الدین جزیره بعد از اطاعت
ملک عز الدین که حاکم جزیره بود در موضع جیملیک بعز بساط بوس فایز شده
تربیت و نوازش یافت و رخصت طلبیده بولایت خود رفت که ترتیب
تغار لشکر کند و بمقام خود رسیده بعهد وفا ننمود و شیخ نامی را از جزیره
پیش حضرت صاحبقران آمده بود و نعایت مخصوص شده و در وقتی که
ایلچی با تحف و هدایا پیش فرزندان و آغایان میرفت شیخ رخصت طلبیده همراه
شد و ایلچی را گرفته و هدایا ستانده پناه بجزیره برد و ملک عز الدین حمایت
او کرده دیگر عرضداشت بآنحضرت نفرستاد و آنحضرت جهت تاکید حجت دو بار
قاصد فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از گناه تو اغماض
نموده در گذریم چون این التفات نکرد حضرت صاحبقران از اثاره غضب اشتعال
یافته دوازدهم جمادی الاولی اغرق را گذاشته بجانب جزیره ایلغار کرد
و از دجله عبور نموده لشکر فیروزی اثر چون بلای ناگهان و دریای بیکران
باطراف جزیره محیط شد سیزدهم در روز شهر فتح کرده قطاع دیگر که حسن
دار ... استر و گوسفند بسیار گرفته و ملک جزیره بدست یساقی افتاد
و نا شناخت ایلچی بسیار کرده رها کرفته او را گذاشت و لشکر از آن
موضع کوچ کرده اموال و خزاین را بموصل فرستادند و بیشتر ... زر
بجهل گشته ... از آب گذرانیدند حضرت صاحبقران با غرق آمده جمعی
پیادگان که اسبان ایشان در کل ولای ماردین تلف شده بود سوار ساخت
و مجموع لشکر را نوازش و رعایت فرمود و بار دیگر عازم ماردین گشته امیرزاده
اعظم امیرانشاه کورکان را منغلای مقرر کرد و مردم کوه و دشت در
اطراف ماردین پنجاه فرسنگ عالیها سافلها شدند و دوازدهم جمادی الا...

و در همگی بند اسکندر سنگهای آن تراشیده و بند با گچ و آهک استوار کرده
بنا آن با عماق زمین فرو برده و دیوار آن تا سپهر برین بر آورده و در
عرض چنانچه ده سوار پهلوی هم توانند راند و طبقه ساخته اند و بر باره
هم از طرف شهر و هم از طرف بیرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ
تراشیده و بر آورده و بالای آن پوشیده و بر بالای آن از طرف بیرون
باز دیوار سنگ بر آورده و کنگره ساخته تا استحکام بانهایت ... دست
که ... مردم در طبقه زیرین توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه
آب خوشگوار جاریست و چند باغ معتبر بآن آب معمور و باروی کوه
چهارصد و سیصد سال از بنا آن گذشته و کسی بقوت مسخر نکشته سپاه
ظفر پناه اسباب محاصره ساخته جنگ انداختند و هر چند از حصار سنگ ...
ریختند لشکر منصور چون کوه از جای نجنبیدند حضرت صاحبقران
امیر عثمان عباس بهادر را فرمود که یک برج را نقب زده و انداخته راه
ساخت و عبید خواجه برج دیگر را نقب زده چند اخت و ارغوشاه
نقب دیگر زده و انداخته پیش از همه بالای برج بر آمد و امرا دیگر برجها
انداخته و راه ساخته لشکر از اطراف در آمده غارت کردند و مردم
آنجا در نهب در آمده کسی از ایشان زنهار نیافت و چنان قلعه بزور بازوی دولت
و نیروی سعادت مسخر شد و حضرت صاحبقران بالای حصار بر آمده حکم فرمود
که خانها را سوخته دیوارها انداختند و چون آن عمارت در غایت
استحکام بود و خراب آن افزون می بایست هر جا چیزی انداختند
در ایات نصرت شعار نهضت فرمود و در این اثنا اوزبک آمده عرضه داشت
که با نوق صوفی لشکر می گریزد و او را حاضر ساختند و رسیدند بنجاه
مقر و معترف شد و جمعی که با او متفق بودند باز نمود و حال آنکه حرکات
امثال این حرکات از وی مشاهده رفته بود و حضرت صاحبقران تغافل نمود



وجهانشاه بهادر با دبرسم ایلغار روان شده و امیرزاده اعظم
امیرانشاه گورکان را خاص برای قلع و قمع زکانان معین فرمود
و شاهزاده بموجب فرموده نهضت نمود و حضرت صاحبقران فلک
احتشام چند روزی در همان مقام قرار و آرام داشت و خاطر خطیر بتدبیر
تسخیر بغداد ان گماشت درین اثنا از جانب سلطانیه قاصد رسید که جناب
سرای ملک خانم و باقی خواتین و آغایان آمدند حضرت صاحبقران
امیرزاده شاهرخ را باستقبال فرستاد و او از الالطاق چهار روز
رانده در میان خوی و مرند ملاقات نمود و آنحضرت باخلاط آمده
والی آنجا امیر ایرچین که از هواخواهان دیرینه بود خدمات
پسندیده نموده محل قبول و ارتضا یافت و اخلاط و عادلجوز
و آن نواحی بقرار سیورغال او فرمود و حضرت صاحبقران دوم
شعبان از ان سبا بان با بایان میل تنگی نموده بعد از دو سه روز
جرکه بهم رسیده آهوی بسیار صید و غوچ و میش کوهی و گوزن بسیار گرفتار شد
و چون مدت یازده ماه اغرق در سلطانیه بود آنحضرت را شوق ملاقات
غلبه کرده از راه اوج کلیسا متوجه ایشان گشت و ملاقات فرموده
بدیدار یکدیگر مسرت نمودند و چند روز بعیش و عشرت مشغول بودند بعد از
فراغ داغ عزای امیرزاده مرحوم عمر شیخ بهادر تازه گردید
آغایان و شاهزادگان زار زار گریه کرده اشکبار ها نمودند آخر الامر
دلها از آن فارغ ساخته بکار روزگار گردانیدند چشم از گریه و لب
از فریاد خاموش ساخته و آن درد جانسوز را فراموش کرده
حضرت صاحبقران تیمور خواجه را بمدد امیرزاده محمد در دربند
بالکس بمحاصره قلعه النجق فرستاده متوجه حصار آیدین شد و اهالی
آنجا مال قبول کرده پیشکشهای لایق بعرض رسانیدند و خانه کوچ برکرده

بغوطادلا دری مشهور بود با اسبان نامدار بیرون فرستاده التماس امان
نمود حضرت صاحبقران دانست که خاطر بیرون آمدن ندارد انجماعت را امید
فرمود و لشکر در شب کوه در آمدند آنحضرت صباح پسر مصر را طلبیده و آن
نارسیده پسر شش ساله بود اما بغایت مطبوع و شیرین سخن پای
آنحضرت بوسیده مخطط و لذیذ زاری نمود و خون پدر در خواست رخصت
طلب کرد او را با کفن و شمشیر بحضرت آورد آنحضرت ترحم فرموده خلعت
پوشانیده و حمایل زرین شاهزادگان در گردن او کرده با جمعی پیش مصر
فرستاد و مصر شادمان گشته اهل قلعه بدعا و ثنای آنحضرت زبان بر آوردند
و مصر سراسیمه و حیران شده قوت نفس و دلیری آن نداشت که اعتماد کرده
بیرون آید و همراه منجنیق خانهای ایشان ویران شد فغان از اهل قلعه
بر آمد مصر مادر خود را با تحفهای خوب فرستاده عرضه داشت که فرزند مرا جهد
مقاومت نیست اما از هیبت آنحضرت زهره آب می شود آنحضرت
او را خلعت پوشیده گفت اگر امان میخواهد زود بیرون آید و حضرت
عالیات او را جام دادند و او بازگشته احوال پسر تقریر کرد و چون
او را استعداد مساعدت نبود در آمدن تاخیر نمود آنحضرت در برابر قلعه عمارت
بنیاد نهاد و بچند روز ساخته و پرداخته بلندتر از قلعه دست بهم داد
و پانزدهم رمضان کار بر اهل قلعه از پی آب بجان آمد و مصر التجا بامیرزاده
محمد سلطان برده شاهزاده بجرائم او عرضه داشت صاحبقران کرده
فرمود که اگر بیرون آید در امان باشد و مصر اجابت ننمود و باز جنگ آغاز
نهاد و جبار زاران لشکر منصور گروه گروه بقلعه برآمده بسیار
است خواهد شاهین در هوای کمر بلند پرواز نموده و در آن تنگنای منیع قلعه
رفیع آتش را افروخت و دلاوران از ارشاد آن باره حرارت
اشتعال یافته چون کبک کهسار از اطراف برآمدند از غوغا



و خود در ابنده خوانده پیغام داد که مجموع ممالک دیگران هم ملک تو است هر چه
فرمای بنده وار فرمان برداریم بیت سپاه و غلامم ترا چاکرند
ز رای و ز فرمان تو نگذرند سلطان احمد ایلچی را به اسب و جبه
و قبا و کلاه و کمر داده متوجه دمشق شد و اکابر شامات استقبال نموده
او را بدار الاماره فرود آوردند و چند روز آنجا بخرمی و نشاط بوده بعزم
عزیمت مصر نمود و سلطان برقوق بنفس خود استقبال نموده صد و یک
اسپ تازی و سی دست جامه طلادوزی پیشکش کرد و نزدیک دو دیل
بموضع خوش هم فرود آورد و انواع تکلفات پادشاهانه پیش او
میفرستاد و سلطان احمد به مصر با تو اجزا بسیار داد و چون ایام
ضیافت بنهایت انجامید و سخن با مور ملکی رسید سلطان برقوق گفت
من لشکر بسیار دارم هم و باحتیاج ترتیب کنیم شعر
شه مصر برقوق بگفتا که ای ... در انجا را همه برگشاد
بگنجور فرمان بده هوشیار ... ببخشا زر و سیم داری بیار
نه تنها زر و گوهر و سیم و زر ... که تیغ یمانی و درع و سپر
کمان دمشقی و ... صد بکی ... که در سنگ خارا رود چون خدنگ
سراسر براحمد شه شهریار ... بیاورد برقوق نیکو شعار
سلطان احمد را با لشکری تمام بجانب حلب فرستاد و احمد در حلب
شنید که حضرت صاحبقران از بغداد بماردین و از و به کرجستان
رفته از آنجا بطرف دشت قبچاق عزیمت نمود پادشاه احمد گستاخ
سلطان برقوق را عذرخواهی کرده از حلب متوجه دار السلام بغداد
شد و خواجه مسعود سبزواری که در بغداد گذاشته بود نجات جسته
رفت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۶ باز در بغداد متمکن شد وقایع
سبع و تسعین ذکر عزیمت حضرت صاحبقران از راه

و امیر جهانشاه بهادر و امیر عثمان بهادر بولایت کرجستان فرستاد
و رایات همایون بمکلستان الاطاق در آمده مخالفان که پناه بجنگل
برده بودند غارت و تاراج کرد و در آن موضع چند روز توقف نموده
اغرق که جدا مانده بود از موضع قرس گذشته باردوی اعلی پیوست و موکب
همایون در ظاهر شهر قرس بصحرای در عاشق فرود آمد ذکر
ولادت امیرزاده ابراهیم سلطان بهادر از جمله فتوحات که
درین سال روی نمود یکی ولادت امیرزاده جوانبخت ابراهیم سلطان بود
که در بیست و ششم شوال بطالع مسعود حق سبحانه امیرزاده شاهرخ بهادر
را کرامت فرمود و چشم دولت بجمال او روشنی یافته انوار سعادت از فروغ
جبین او بر اطراف ممالک تافت بطالع عقرب بانوی کبری سرای ملک
خانم ایلچیان فرستاده خبر این بشارت بحضرت صاحبقران رسانیده
آنحضرت شاه طوایف از ... در صحاری ملک گول چند روز بعیش و عشرت
گذرانید عقد دولت را دانه با مقدار اضافت شد و بحر مکرمت را گوهری
شاهوار زیادت گشت بیت رخشان زماه طلعتش آثار سروری
حاجب بحکم طالع و پیر ستاره نیست در اثنا این جشن امرا که باطراف
کرجستان رفته بودند قلاع دشوار و حصار بسیار گرفته معاودت نمودند
و نقود و جواهر نثار کردند حضرت صاحبقران یازدهم ذی القعده امیرزاده
جهانشاه رخ بهادر را بجانب ماوراء النهر و تختگاه سمرقند روان فرمود
و شاهزاده در آن مملکت بساط امن و امان باز کرده شادروان عدل و احسان
برافراشت و عالمیان در سایه معدلت او آسوده میگشتند بیت
روزگارت همه خوش باد که در دور تو شد ... روزگار و سرکار همه خوش میگذرد
و آنحضرت خواتین را بجانب سلطانیه روان فرموده یکار کنان مصراع
بکوهستان کرجستان در آمد ... و مخالفان را از آن موضع قرا طغان ...



حضرت صاحبقران رسانیدند و امیر شیخ نورالدین حق دلی لوث
همهٔ جان داشته جان در معرض تلف آورده از تیغ و تیر روی
گردانیده پیاده شد و دشمنان را بزخم تیر جگردوز بازنشاند
و الله داد لیجکا بمدد او رسیده قشون الجمسوری نیز در قفای
او فرود آمده جنگ در پیوستند و حسن ملک قوچین و امیرزاده
جاکو بمدد رسیدند و محمد آزاد و علیشاه برادر او و توکل بارچی
هر یک عرابهٔ ارمغان آورده پیش آنحضرت بازو استند
و غول لشکر منصور با طبل و علم و کورکه و بغور رسیده سوزی ابن حسن
و هر چند لشکر دشمن حمله کردند سپاه منصور را که فرود آمده تیر
می انداختند نتوانستند جنبانید و از خون یلان در آن مکان
جوی ها روان شد بیت دل ابن کشند گرداننده مرکبی دولاب
آسیابیست کر بخون دلیران گردد



چگویم زان پریرویان رومی ❊ چو گل افگنده در گلشن رومی

و حضرت صاحبقران سالم و غانم مراجعت نموده باغرق همایون آمد و امیر حاجی سیف الدین و جمعی امرا که در اغرق مانده بودند و بارها جیف اخبار ناملایم شنیده بشکرانهٔ مقدم همایون ع جان بشکرانه در میان آورده یکهفته بطوی بهار بزرگ داده داد عیش از زور کار ستاده و چند روز توقف نموده تا چهارپایان فربه شده بهادران آسوده و حضرت صاحبقران باز ایلغار کرده متوجه قلاع و ایل و الوس کوله و طاووس شد و ایشان سرداران بزرگ البسه بوده و هرچه در میان قلاع ایشان بود غارت یافته اسیر و برده گرفتند و قلعهٔ کوله و طاووس که آنجا پناه آورده بود در سیوم مین کوهی رفیع واقع بود چنانچه طایر اندیشه را مجال طیران و سایرگان را امکان سیر ان در آن مکان نبود فرمان شد که به اطراف آن قلعه برآمده کمرها ناهموار و حصارها دشوار آنرا احتیاط نمایند تکریتیان که در کوه روی چنان چست و چالاک بودند که بر بحر داران کار سبقت می‌بودند چندانکه در شیب و فراز آن دویدند عاقبت بعجز و یأس بازگشته آخر الامر رای جهان آرای آنحضرت و حیل متین و الله اعلم کوه کرده فرمود که از دیار نهار بهم بسته بجای بر رسیده که از آنکه مجال [illegible] و از آنجا بالا کشیده از آنجا همچنین بهادر دیگر فرستند و جمعی بهادران از طرف بالای قلعه طناب بهاریان بسته در سر طناب بر قلعه کوه محکم کرده در برابر قلعه با تیغهای آبدار فرو می‌آمدند تا از شیب و بالا بالای آن قلعه محیط شد و بمقتضی یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیهِم لشکر منصور بپای سور قلعه طاووس رسیده و هر چند بهادران جلادت آیین به تیر و زوبین آن زمره بی‌دین سعادت نهاد دستی میبستند جمعی دیگر دلاوران نصرت شعار برغبت تمام بان کار می‌شتافتند

بیک بارق و صالی و نوبار انالان کردو تا شنتمور اغلن و باق اوده و سوقای نموده بجانب تخم کریخته و لشکر منصور این نوبت نیز تزدیک بآن موضع رسیده که در کوس اول دشت رفته بودند و آن محل قربت قلعه قت و سیاه طهرنباه و در آن بیدا حیرت فزا بیک بارق را باز یافته و کرز آتش آب تن رسانیده عاجز و بیچاره گردانیدند و او بیک پسر خود را بیرون باقی اهل و عیال در چنگال بلا گذاشت و متعلقان او را پیش حضرت صاحبقران آورده برای ایشان خیم و خرگاه معین ساخت و همه را جامهای خوب و اسباب نیکو داد و در عقب بیک بارق اغلن فرستاد و شهر روس قرامان نام از تسلط بهادران بهرام انتقام غارت تمام یافت و امیرزاده امیرانشاه و جهانشاه و جمعی امرا بطلب دشمنان بطرف بالغار الوس جوجی فرستند و بیلخواجه و ایغول را یافته الوس ایشان را تاختند و شهر سرای و الوس جوجی را در تصرف آورده مال و منال و دختران صاحب جمال و پسران چون ماه در غایت کمال گرفتند و حضرت صاحبقران از شهرهای اروس لشکر را تاخته غارت کرد و امیرزاده محمد سلطان عازم ولایت قابوجی قراول که با بن شهر ارکشته الوس کوز بوقا و کولان و نور رکن و کیلاجی را جان باخت که مقامان آن مواضع در صحرا و بیابان حیران و سرگردان میگشتند و حضرت صاحبقران با لشکران عزم مجش کرده امیرزاده امیرانشاه که بطرف آزاق رفته بود و تاخت نموده مسلمانان را جدا کرده و گبران بسوخت و آنحضرت حصار آزاق را غارت کرده نهاد ایشان سوخت و مسلمانان را جدا کرده گبران را بقتل آورده و از آزاق تا قومان [illegible] حرکت علف زار را بسوخته و لشکر وران را [illegible] روز از بی علفی و کلل بلای زحمت بسیار کشیده بقومان رسیده [illegible] بوده وقایع سنه ثمان و تسعین ذکر [illegible] امیرزاده امیرانشاه و



هرف و تلف شده و بسیاری از ان کرهان تیغ جهاد هلاک شده
وگروهی انبوه از الوس او و جمعی دیگر که پناه باو برده بودند در قید
اسار گرفتار آمدند و اترکو از راه اماصیره روی بکوه البرز نهاد و امیرزاده
اعظم امیرانشاه با لشکر رانغار تعاقب او روان گشته خبر بآنحضرت
فرستاد و آنحضرت بر اثر او عازم البرز شده و امیرزاده اعظم
پیش از وصول موکب همایون متعلقان اترکو را گرفته بحضرت رسانیده و از ان
نواحی بسیار از کرهان را که پناه بموضع محکم برده بودند بدست آورده
برزه گرفتند و لشکر منصور غنایم نامحصور یافته حضرت صاحبقران بسعادت
و اقبال معاودت نموده در اغرق همایون نزول اجلال فرموده و در
جلگای پشنداق محمد اغلی ولد نیاتوخان پناه بدرگاه عالم پناه آورده
تحرجی شد و بطرف قلعه تمسم رفته و آن ولایت را گرفته در ان راه
حشم بسیار بدست او و آنحضرت فرمود که هر کس از دهان بر خط
فرمان نهد از اسر و غارت امان یابد و هر که عنان ارادت بجهت
شقاوت دهد تیر بی تدبیری از کمان اندازد در معرض سیاست
آید و آنحضرت را شعله قهر برافروخت و تر و خشک آن ممالک را در هم
سوخت جمعی را به تیغ بیدریغ کار ساخت و فوجی را دست و پای
بسته از قله کوه بزیر انداخت و مجموع کلیسیاها و آتشکدها که معابد
اصنام بود آتش زده با خاک یکسان ساخت و سایر مشتقهای
ملل مختلفه را ویران کرده از بنیاد برانداخت و مال عالم برت آورد و تمام
داخل آوار شده آن نواحی را تاخته اسیر کردند و دیگر قلاع و بقاع و دیار
و امصار در تصرف سپاه نصرت شعار در آمد که تفصیل مقال در ان اجمال
موجب ملال است و رعایا که بشرف بار دادن همایون آمده مطیع
جهانمطاع گردیده سیورغال امان یافته بودند این گزشته جهان کار

سقط گشته و علفه و علوفه بنوعی تنگ شده بود که بحکم غلا بهشتاد دینار رنگ گوسفند
بصد دینار و یک گاو بدویست دینار کپکی میخریدند و یافت نبود آنحضرت فرمود
که غلات و اسپان و سایر حیوانات که از حاجی ترخان و سرای آورده بودند
مجموع را بر امرا و لشکریان بسویت قسمت نمودند و بسیاری پیادگان را سوار ساخت
و سرداران و سروران را بانواع عنایت بنواخت ع و ز چنین ابر
قطره باشد بحر جود او
ذکر مراجعت حضرت صاحبقران به جانب دربند و آذربایجان و شرح آن
صاحبقران آفاق
چون ممالک و صحاری دشت قبچاق و سایر بلاد شمال را در قبضه تسخیر و
تصرف آورده هر که از دشمنان مانده بود در اطراف آن بیابان حیران و
سرگردان گشت آنحضرت از قشلاق بغا رقم عزم مراجعت نموده بجانب دربند
و آذربایجان روان شد و از آب ترک گذشته و اغرق را گذاشته
از راه طاقی بنیت غزا متوجه الکوچه شد و آن خطه را در میان گرفته
لشکریان تاراج رفتند ناگاه شوغال الجوی با نفاق قوم غازی قموق
که بدو اهل الکوچه مراه بودند نزدیک رسیده آنحضرت با پانصد نام بردار در زار
رفت و با وجود کثرت عشرات ایشان بموجب کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر ایشان حمله کرد
و آن جمع کثیر را پریشان ساخت در میان جنگ شوغال با پشته
بهادر باز خورد و پشته بهادر بقوت دولت آنحضرت سر شوغال که راس
زمره ضلال بود جدا کرده بحضرت رسانید و مردم او بیشتر کشته و فوجی از
مردم غازی قموق اسیر گشته پیش حضرت آوردند صاحبقران ایشان را
گفت شما غایت بغزو جهاد معتاد بودید و میان شما و کفار اتحاد نبود
اکنون چرا موافق کفار شده با ما محاربه کردید ایشان بجنایت معترف شده
تضرع نمودند آنحضرت مرحمت نموده و بزاد و راحله مدد فرموده اجازت



ذکر فتح قلعه سیرجان



ز ضعف قلعه گردون حصار بگشاید چه اعتبار است مور و ضعف قلعه آن
کی گردد فلک اقتدار بگشاید و رأیات ظفر موکب محمد شاه آب دریا
را بناء ساخت کنف وار سر در نقاب عجز و اضطرار کشید مصراع
همچون کنف عدوی تو پوشید چادر و از هیبت لشکر بحر جوش اعدا
غرق دریای حیرت گشته ره بساحل سلامت نمی برد عاقبت از روی
عجز و بیچارگی ایل شده ترک فضول گرفت و مال چهار ساله قبول کرد
سیصد هزار دینار دیگر مقرر است که بعض نقد ادا کنند و تتمه بخزانه عامره
و دار الولایت ... نیامده بود و بحکم ... عساکر
... بود بیت چنان آسمان بزمین شد بخیل
که لب خشک ماند زرع و نخیل و امیرزاده محمد سلطان اطراف
آن ولایات مسخر ساخته بشیراز آمد و چون سلطنت آن ولایت بامیرزاده
پیر محمد مفوض بود بی توقف بجانب خوزستان نهضت نمود و در آن
اثنا جمال الدین ... کوهی ... شاهزاده ... بدرگاه

...

ذکر احوال فارس و توجه امیرزاده
محمد سلطان بجانب خوزستان ...





در مسافت فرسنجی سمرقند بکوهی رسید که در دامنهٔ آن رودخانه جاری بود فرمان فرمود که در آن محل باغی چون ارم سازند و قصری بدیع پردازند و چون ساخته و پرداخته شد تخت قراچه خواندند و اعلام ظفر اعلام براه رباط یام روان شده در آن اثنا میرزاده شاهرخ از قشلاق استرآباد در راه با خان عظمت نموده بسعادت ملازمت رسید و حضرت صاحبقران در اردوی قدیم خویش بدولت و اقبال و حفظ عنایت ذو الجلال جشنها نموده گذرانید **نهضت حضرت صاحبقران بجانب ممالک هندوستان** چون ایام نصرت آگاهی و فیضان فضل نامتناهی حضرت صاحبقران از یورش پنج ساله بمستقر دولت و سریر مملکت معاودت نمود دورستان در حدود ترکستان قشلاق فرمود و رای جهانگشای عازم آن بود که رایات همایون بصوب ترکستان خطا و ختن حرکت نماید اما باتفاق بسامع جلال رسیده بود که در ممالک هندوستان سلطان فیروزشاه نمانده و اگرچه در بعضی بلاد نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار نگاشته اند اما جمعی مغلب در هر گوشه رایات عناد و برافراشته اطراف ممالک بخبث وجود کفار فجار ملوث است و نیز امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بموجب فرمان همایون حدود هندوستان داخل مملکت او بود با امرا و نامدار و لشکر بسیار توجه دیگر بلاد و دیار شده اوغانیان کوه سلیمان را تاخت و از آب سند گذشته و بجهم کوچ را گرفته بر تو التفات رتنج بلدهٔ ملتان انداخت و حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو که این دو برادر از امرای سلطان فیروز شاه بودند نبیرهٔ او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته در ممالک هندوستان استیلاء تمام داشتند و ملو با سلطان محمود در دهلی بود و سارنگ در

وقلعه آن را فرمود که غارت کنند و لشکر امرا و لشکریان اسپان در آن محل گذاشته و پیاده ببالای کوه کتور برآمدند و آن ولایت کوههای بلند و راههای سخت دارد و برف بسیار باشد چنانچه اسپان در برف فرو میرفتند و در آن زمان آفتاب در سرطان بود و در روز که هوا گرم میشد اسپان را ببالای زیلوها و نمدها توقف می‌نمودند و شب چون یخ می‌بست بر روی برف روان می‌شدند و چون جماعت در درون کوه بودند و از بالا راه فرود آمدن نبود حضرت فرمود که لشکریان طنابها و ریسمان بر میان یکدیگر بسته بزیر می‌آمدند و بعضی بر برف خسپیده و آهسته لغزیده بعد از زمانی بزمین میرسیدند و جهت خاصهٔ آنحضرت خرگاهی از چوب ساخته و حلقهها محکم کرده و طنابهای صد ذراعی گرفته بر آن بسته و چند کس گرفته فرو میگذاشتند و چند کس بر روی برف جای ایستادن را راست میکردند و چون چنبر آنجا رسید باز جمعی کرده تا باین طریق نوبت پنجم بپایان کوه رسیدند و صاحبقران غازی که بپای همت او اوج فرق فرقدان و تارک کیوان میسایید از حسن اعتقاد بنیت جهاد کمر بسته و بمیان کان بسیار مومی وار عصا گرفته مقدار فرسنگی پیاده سیر فرمود و چند اسب لطف بنها از بالای کوه فرو کشیده در رکاب ظفر حضرت بسلامت رسیدند و دیگر از اسپان لکامه که خواستند و آنقدر فاده ضایع کردند و کفار را قلعه بود که آبی بزرگ در دامن او میگذشت و از آن سوی آب کوهی عالی که فلک را از دیدن ارتفاع آن سر میگشت لشکر اسلام بقلعهٔ عبرهٔ احسنام رسیدند و آن جماعت بسترنیک رو در حجر شده قلعه را گذاشته و از آب گذشته رختها بالای کوه کشیده بودند بخیال آنکه کی را با آن زمرهٔ ضلال در آن جبال محال جدال باشد و فو الواقع از طوایف بنی آدم در همه عالم سبه و نظیر ایشان نکمان



جرم بخشی و جان بخشایی صفتی محمود است اما کافران محل ترحم نیستند حضرت عزت با وجود دریای رحمت بر ایشان نمی‌بخشاید إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ اگر مسلمان شوند خون و مال می‌بخشیم و آن سلطان کسی را پیش ایشان فرستاد و کلانتران ایشان بکمال بزبان ترجمان که هر دو شنیده قبول کردند که کلمهٔ توحید بر زبان آورند و همراه آن سلطان بخدمت حضرت صاحبقران آمدند و آنحضرت ایشان را خلعت داد و بازگشتند و باز بر سر کفر و ضلال خود رفته مرتد شدند و برای ایشان جنگ شبیخون آوردند و امیر جهانشاه براگاه بود جنگها ساخت کردند و لشکر تمام متوجه آن ملاعین شده بسیاری را بدرک گذرانیدند و جمعی جریحه و بالی گشته در زنان و فرزندان ایشان برده برده از سرها آن گروه که هرگز بر زمین سجده رب العالمین ننهاده بودند منارها برافراشتند و تاریخ آن غزو نامدار که در ماه مبارک رمضان واقع بود بر سنگها تراشیده نگاشتند تا خلایق روزگار به دیدهٔ اعتبار صورت آن کار را مشاهده نمایند و کار آن عزت الهی دریابند که اقبال سلاطین گذشته کمتر شد و اسکندر بر آن کشور دست نیافته عنایت بود که پیشتر حضرت صاحبقران کامگار آسان ساخت بیت ز شاهان کسی فتح کشور نکرد چو هم زور اسکندر نکرد ع دولت کارها کند آسان

ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و مراجعت از حرب کتور
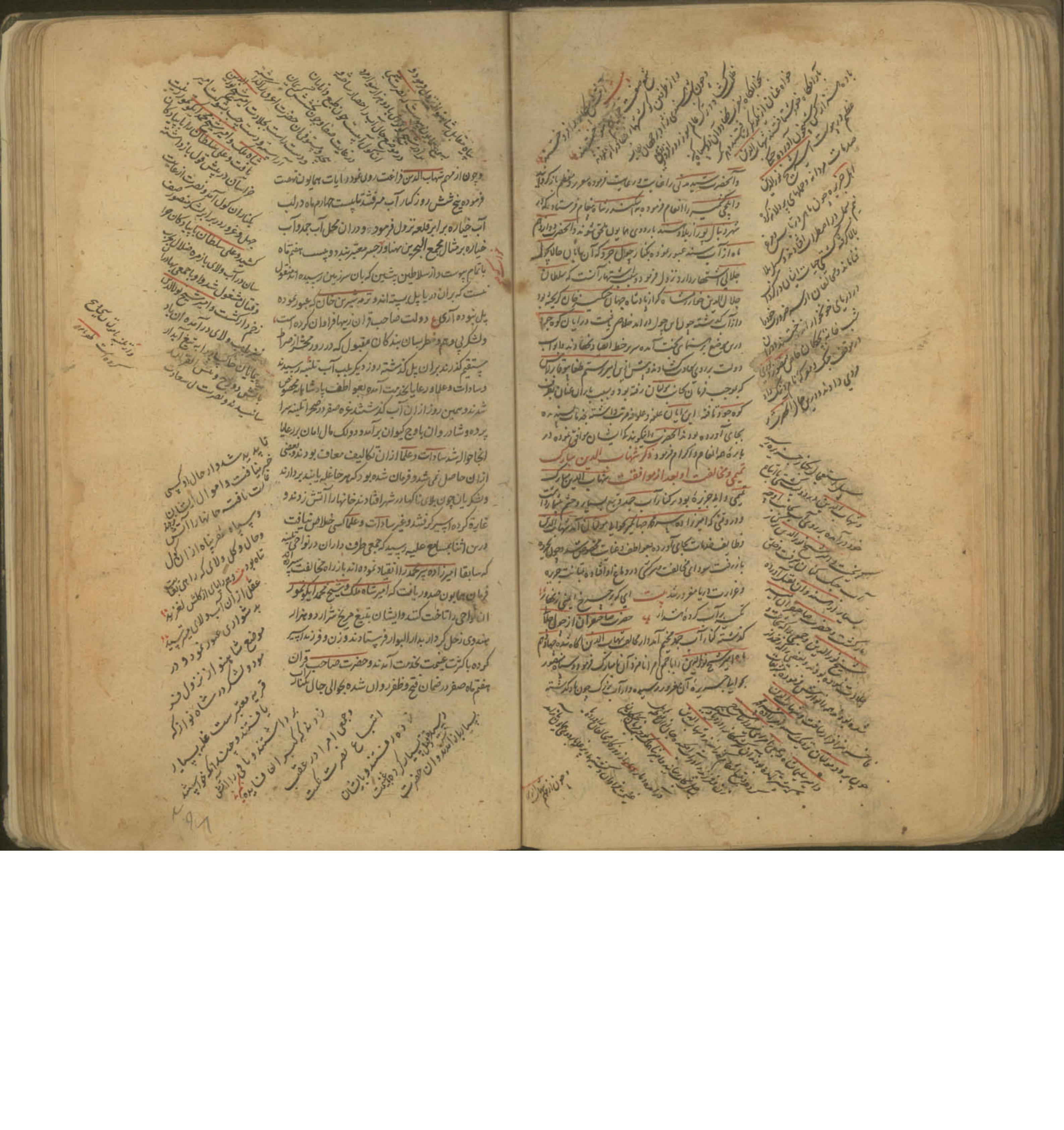
امیرزاده رستم و برهان اغلن که با بهادران الله داد و اسمعیل و سونج و تمور و بخشی و دولتشاه و آذر و شیخ حسن فوجین و صاین تمور و شمس الدین داد و دو شاه و هر ملک از موضع ... بموجب فرمان از راه دست چپ بکتور و سیاه پوشان

و لشکریان غلهٔ کافران را خورانیده و سبزها را چرانیده خرگهها را سوختند جلال الاسلام و علی قپای را با اندک سپاه ساخته و بعضی از محل برف سوراخ کرده آنحضرت ارغنها و درها که گذشته بجانب نزول فرمود و جمعی را بمحافظت قلعهٔ آنجا که بموجب فرمان آبادان کرده بودند باز داشت و امرا و لشکریانرا که در مدت هژده شبانروز پیاده بغزو کفار قیام نموده بودند سوار ساخت و در حدود اندراب مظفر و کامیاب با غرق همایون پیوستند و برهان اغلن که با ده هزار سوار از پس اندک فوجی از کفار گریخته و آب روی اسلام بخجلت مخاطب و معاتب شده در مجلس همایون راه نیافت و نوبتی دیگر در ولایت اوربک گریخته بود حضرت صاحبقران عفو فرمود اما آنجا یاغی را دیده گریخته بود و اینجا نیز آنحضرت درین دلها برای آن او را ... که باشد جبر نقصان آن نماید او را خود ع این بار جرم و بار یکبار افتاد ... و محمد آزاد که در میان معرکه آثار شجاعت و پردلی بظهور آورده بود قشون و انعام داده تربیت فرمود و جمعی که با او بودند همراه التفات پادشاهانه و عطیات خسروانه نوازش نمود

ذکر اجازت فرمودن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بخراسان و احوال دیگر حضرت صاحبقران

قرین قرة العین سلطنت و چشم و چراغ دودمان خلافت امیرزاده شاهرخ را اجازت فرمود که بجانب خراسان عود نمود و رایات نصرت آیات عازم جانب کابل شده از عقبهٔ ... گذشته برانه و ازیج ... گذشته در جلگای ... کابل فرود آمد و از رود خانه که در آنجا سیرود با حداث نهری فرمان داد چهار فرسنگ طول و امرا و لشکریان سعی نموده بایک هفته تمام شد





وآنحضرت سید مدنی را اغاثت و رعایت فرموده بعور رد منظم باز گردانید
و ایلچی کهنه را انعام فرموده به پیشکش رنشاه پیغام فرستاد که او
شهر دیبال پور را بیلاد سنه با ردوی همایون ملحق شوند و آنحضرت دوازدهم
ماه از آب سند عبور نموده بکنار چول جرد که آن را بیابان جلالی گویند
جلالی اشتهار دارد نزول فرمود و سبب اشتهار آنست که سلطان
جلال الدین خوارزمشاه که از پادشاه جهان چنگیز خان گریخته بود
و از آب گذشته چون این چول در آمد خلاص یافت در ایان کوه جرد
درین موضع بر سنای تخت آمده سر رخط انقیاد نهادند و لوای
دولت برادی جهادی کشاده و حسن این امیر رستم طغا بوغا برلاس
که بموجب فرمان بکنار مولتان رفته بود و بسبب باران عنان بعطف
کوه جود تافته این ایام علم و علوفه مرتب داشته بخدمت رسیده
بجای آورده بود نذ آنحضرت و آنکه بندگان ایشان موافق نموده در
بارهٔ همه انعام و اکرام فرمود ذکر شهاب الدین مبارک
تمیمی و مخالفت او بعد از موافقت شهاب الدین مبارک
تمیمی والی جزیره بود بر کنار آب جمد و تیغ بسیار و حشم بیشمار داشت
و در وقتی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر که والی مولتان آمد شهاب الدین
رطایف خدمات بجای آورده جواطف و عنایات مخصوص شد و چون امیرزاده
باز رفت سودای مخالفت و سرکشی در دماغ او افتاده بمتانت جزیره
و عمارت دریا مغرور شد بیت ای که بر چرخ ایمنی زنهار
تکیه بر آب کرده ای هشدار حضرت صاحبقران از چول جلالی
گذشته کنار آب جمد مخیم آمد از مخالفت شهاب الدین آگاه شده چهاردهم
ماه امیر شیخ نورالدین را با جمعی از امرا نامزد آن کار فرمود و دستان بحضور
بو ایشان جسر ره آن مغرور رسیده و از آب بزرگ چون یاد گذشته

وچون از مهم شهاب الدین فراغت روی نمود رایات همایون نهضت
فرموده پنج شش روز کنار آب مرقشد تا بیست چهارم ماه در لب
آب خیاره برابر قلعه نزول فرمود و در ان محل آب جمد و آب
خیاره بر مثال مجمع البحرین بهم او رجسر معتبر بند دوچسب هفتم ماه
باتمام پیوست و از سلاطین پیشین که بان سرزمین رسیده اند منقول
نیست که بران دریا پل بسته اند و ترمه شیرین خان که عبور نموده
پل ننموده آری ع دولت صاحب قران زینها فراوان کرده است
ولشکر بی هم و خطر بسان بندگان مقبول که در روز محشر از صراط
مستقیم گذرند بران پل گذشته روز دیگر بلب آب تلنبه رسیدند
و سادات و علما و رعایا بخدمت آمده بعواطف پادشاهانه مخصوص
شدند و همین روز از ان آب گذشته غره صفر در صحرا تلنبه سرا
پرده و شادروان باوج کیوان بر آمد و دولک مال امان بر رعایا
انجا حوالة شد سادات و علما از ان تکالیف معاف بودند و بعضی
از ان حاصل نمی شد و فرمان شده بود که هر جا غله یابند بردارند
و لشکریان چون بلای ناگهان در شهر افتادند خانها را آتش زدند و
غارت کرده اسیر گرفتند و غیر سادات و علما کسی خلاص نیافت
درین اثنا بمسامع علیه رسید که جمعی طرف داران در نواحی تلنبه
که سابقا امیرزاده پیر محمد را انقیاد نموده اند باز راه مخالفت سپرده اند
فرمان همایون صدور یافت که امیرشاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور
ان نواحی را تاخت کنند و ایشان بتیغ مریخ شرار دو هزار
هندوی زحل کردار بدار البوار فرستادند و زن و فرزند اسیر
کرده با کثرت غنیمت بخدمت آمدند و حضرت صاحب قران
هفتم ماه صفر در ضمان فتح و ظفر روان شده بحوالی جال بکنار آب



دوازدهم ماه از شاه نواز کوچ فرموده در لب آب ویاه بمقابل
قریه جیجان که جمیع اغروقها آنجا بود فرود آمد و همانروز تمام
لشکرها از آب گذشتند و درین روز معتمدی هر علک نام از خراسان
رسیده خبر سلامتی امیرزاده شاه رخ رسانید و پیلاک و تحفه
که آورده بود بوسیله امرا گذرانید ذکر آمدن امیرزاده عالیشان پیر محمد
جهانگیر از جانب مولتان سابقا مذکور شد که امیرزاده پیر محمد شهر
مولتان را محاصره کرده بعد از شش ماه رعایا بتنگ آمده
چنانچه بر هر چه دست می یافتند سد رمق می ساختند والی آنجا
سارنگ بضرورت آن شهر گذاشته مولتان مسخر گشت و چون
شاه زاده را این فتح میسر شد عزم داشت ببارگاه سریر اعلی فرستاد
و چنانچه رسم هندوستان است برشکال اعظم شد و اسپان
بیشتر تلف شدند و شهزاده در ظاهر شهر مولتان در آمد و حکام
و سرداران هند که انقیاد نموده بودند سر باز زدند و اندیشهای
فاسد بخاطر راه دادند و مخالفان سر عصیان و طغیان برآوردند
شبها در شهر می آمدند و سپاه شاه زاده مجموع پیاده و از گل و آب
ولای فیلان را مجال حرکت نبود و لشکریان از دشمنان ترسان
و خاطرها بعد اندیشه هراسان ع نه رای سفر کردن و نه روی اقامت
ناگاه آفتاب رایت حضرت صاحبقران از افق عنایت الهی
طلوع کرد و لمعان برق شمشیرش ظلمات اطراف هندوستان
روشن ساخت و به فرحستان تیره رای اع هم کار بشد ز دست هم
هم ز کار دست و شاه زاده از مضیق حیرت بیرون آمده
متوجه اردوی همایون شد و چهاردهم ماه صفر در لب آب بیاه
بموکب ظفر پناه رسید و آنحضرت او را در کنار گرفته بانواع مرحمت

بهم رسیدند و موکب ظفر شعار باده هزار سوار ایلغار کرده متوجه آجودهن
شدند و بیست و چهارم ماه خورشید رایت نصرت پناه از افق آجودهن
طالع گشت و پیشوایان آجودهن شیخ منور و شیخ سعد نبیرگان شیخ نورالدین
اهالی آنجا را بر جلا ترغیب کرده و جمعی با شیخ سعد بطرف بطنیر که قبضه
معظم بلاد هند گریخته بودند و بعضی همراه شیخ منور عازم دار الملک دهلی
و فوجی سادات و علما و پیادی رعایا توکل بر کرم الهی بر موجب فرموده
انا عند ظن عبدی می نمودند و در وطن خود مقیم بودند و چون
آفتاب چتر همایون بر اطراف آن قصبه تافت آن زمره سعادتمند بدر
گاه عالمپناه شتافته بنوازش پادشاهانه و مراحم خسروانه اختصاص
یافتند و مولانا ناصرالدین عمر و خواجه محمود خواجه محمود شهاب را بدار غکی
آنجا معین فرمود تا اهالی آن مقام را از عبور لشکری چنانچه از
وحام گرد ملال بر چهره احوال ننشیند هر که بعنایت الهی اعتماد کرد
از آن بلا خلاص یافت و هر که اضطراب نمود با زن و فرزند گرفتار شد

ذکر فتح و تسخیر شهر و قلعه بطنیر و تسلط و قهر پادشاه عالمگیر

حضرت صاحبقران بیست و پنجم ماه با آجودهن در آمده بمزار منور و انوار
الشیخ فرید شکر گنج قدس سره فرموده بصدق نیت و صفاء طویت از
روحانیت آن بزرگ استمداد نموده و بعزم تسخیر بطنیر عزیمت کرد و از
رود دنه که از معظمات انهار هند است گذشته بقلعه خالص کوتل رسید
و از آنجا تا بطنیر پنجاه کروه است هر کروهی یکفرسخ شرعی و آنحضرت همان
روز نماز پیشین گذارده سوار شد و تمام شب رانده مجموع آن مسافت
را بیک منزل قطع فرمود و قراولان طرفین بهم رسیده بموجب و
ان جندنا لهم الغالبون قراول دشمن منهزم شد و شیخ در روش
الهی دو هند و را فرود آورد و بیست و ششم چاشتگاه موکب پادشاه



بیرون آمده سعادت بساط بوس دریافت و باز جانوران خوب و تنقوز
اسب تازی باز نیهالهٔ زرین بعوض رسانید و خدمات او عز قبول یافته عنایت
پادشاهانه او را بجامهٔ زردوزی و کمر و تاج مرصع بلند قدر کردانید اهالی قلعه
بتحصیل دنیا لیوره آجودن کریخته بان قلعه آمده بود ندامیر سلیمانشاه وامیر
الله داد بضبط دروازه قیام نمودند و مردم اطراف قلعه بلشکرگاه آورده
طایفه طایفه را بمعتمدان سپردند و سیصد اسب تازی آورده انحضرت همه را
بامرا و وزرا و سرداران عنایت فرمود و از اهالی دنیا لیور که مسافر کابلی
با هزار کس از سپاه امیرزاده پیر محمد بغور کشته بودند پانصد نفر بحسام انتقام
گذرانید و باقی اسیر کرد و با مردم آجودن همین شیوه ورزید کمال الدین بحادر
ذوالحین به پسران سیاست مشاهده نموده با انکه ذوالحین در لشکرگاه
بود سلیح صفر بخیال محال دروازه قلعه بسته در بلا بر خود باز کشادند و بمین
سبب ذوالحین و باقی مخالفان مقید شد و انحضرت فرمود که عرابها و منجنیق
در برابر قلعه نصب کرده بنقب مشغول شدند برادر و پسر ذوالحین و
باقی مخالفان از بیم مغز در سر و زهره در بر بجوش آمد بیت
خون در رگ از نهیب تو چون ژاله بفسرد — وانگه شود ز بیم تو مغز اندر استخوان
و با هزار گونه زاری و نیاز بیرون آمده کلید های دروازه بعوض رسانیدند
و غره ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد بتحصیل مال امانی در قلعه
و چند روز گذشته دایان تیره رای در ادا تعلل می نمودند می نمودند و
دلایل نفاق ظاهر شد و کبر دان و کمرا ها آغاز مخالفت و عصیان کرده
و آتش قهر حضرت صاحبقران زبانه زده حکم فرمود که مجموع لشکر بقلعه در
آیند کبران بموجب پندی لا پکیک مال و زن و فرزند خود را
آتش زده سوختند و مسلمانان زن و فرزند سر بریده و بهر دو گروه مستعد
جنگ گشتند و شعله بلا بالا گرفت و نیران عدوان اشتعال

عصیان

عصیان نهاده پشت بر دولت و رو در بیابان آوردند جمعی
در عقب رفته گریختگان را به تیغ بید ریغ بران و پنهان
بیجان ساختند و جهات ایشان را غنیمت گرفتند و هفتم ماه
از فتح آباد عزیمت نموده و از قلعه رحب بود گذشته سایه چتر
همایون بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون مردم ان جا از
دانش بهره نداشتند کسی مراسم استقبال بجا نیاورد
و لشکر فیروزی اثر جمعی را به تیغ بید ریغ گذرانیده باقی را
اسیر کردند و غله فراوان یافته و چند انکه خواستند برداشته
انچه ماند با خانها سوختند و از اهرونی بتوبیه توجه آمده در
ان نواحی قومی بودند که ایشان را جیان می گفتند و از دیر
باز ان مسب بدزدی و ره زنی کشادهٔ بر آینده و رونده پسته
بودند و از نهیب لشکر منصور در بیشه ها گریخته بغرمان قضا
جریان نافذ شد که امیر توکل بهندوی قرقره و مولانا ناصر الدین
عمر با جمعی ان گروه را تاخته دویست کس را بقتل آوردند و
باز آمده شرح فساد ایشان بعرض رسانیدند حضرت صاحب
قران اغرق ها را با غنایم که جمع آمده بود بعهده اهتمام امیر
سلیمانشاه بطرف سامانه فرستاده بنفس شریف ایلغار
کرد و قوم اجیان که در بیجان و بیشها و نیشکرستان پنهان بودند
دو هزار کس از ان جماعت به تیغ فتنه سوز و سپاه فیروز
بر خاک هلاک انداخت اند و زن و فرزند اسیر گرفته اموال و
چار پایان غارت کردند و مواد فساد ایشان که جابک سوار
نسیم از ان حدود بترس و بیم میگذشت بکلی منقطع گشت
و در ان نواحی جمعی سادات مقام داشتند بدلالت



اسپندی داشت و از انجا شهر بانت نزول کردند و انجا غله بسیار
گرفتند و بلب آب بایت فرود آمده اسباب جنگ مرتب داشته
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرای بر انغار تا بموضع جهان‌نما
که عبارت از عمارت است که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی
بربالای کوهی ساخته که در دامن ان آب جون دریائی جنگ زد دیانت
کنند و امرا رفته و غنایم گرفته بفتح و ظفر باز آمدند و حضرت صاحبقران
در مقابل قلعه بله از اب جون عبور نموده بجانب حصار لونی رفت
که در ان طرف علف بسیار بوده بحالی روز بحصار لونی رسید و
قبل ازین امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله‌داد بموجب فرموده
بان حصار رفته بودند و اهل قلعه ابواب موافقت بسته و دست
راه مخالفت گشودند و دست بحرب و قتال و جنگ و جدال برآورده
و در این روز بیست و نهم که اعلام ظفر اعلام سایه همایون بران مقام
انداخت شیخی عاقل کار دیده و پیری کامل گرم و سرد روزگار چشیده
بدل راست بیرون آمده باقی عصیان ورزیدند انحضرت فرمود که
نقبها زده جنگ سخت کردند طلوع رایت آفتاب ظفر قرین بهشت‌آیین
بود و قوت دولت هنگام نماز پیشین قلعه گشوده و سلخ ربیع الاول
فرمود که نوکران ملوخان و هر که از مقیمان قلعه مسلمان باشد جدا
شده گبران به جهاد کشانیدند و تمام قلعه غارت شده بغیر سادات
کس امان نیافت و غره ربیع الآخر از لونی بلب آب جون آمده و
در برابر جهان‌نمای کذرها احتیاط نموده و باز گشته باردوی همایون
فرمود و امیر جهانشاه را بتاخت جانب جنوب دهلی فرستاد
و روز دیگر حضرت صاحبقران با هفتصد سوار جیبه‌پوش
نشاط احتیاط عمارت جهان‌نمای فرمود و از آب جون گذشته

سعادت بر قدم هر کسی در ازل دوخته‌اند و شمع دولت در شبستان مراد
مراد از نور عالم علوی افروخته اما آفتاب عالم‌تاب فتح و ظفر بعد از تاریکی
گرد نبرد روی نماید و طراوت چمن کامرانی از گریه زار کارزار در وقت
کارزار بدید آمد ع گنج با مارست و گل با خار و جیتی با خمار و چون
غرض ازین سعی و کوشش اعلای کلمه حق و اظهار اشعار اسلام باشد
هرآینه ساعد این مطلوب زودتر بدست آید و چهره آن آرزو از آسمان
تر روی نماید مصداق این سیاق انست که حضرت صاحبقران بعد
از شاق منازل و شداید طریق و مخافت عبور و آفت بحار عمیق بحوالی
دهلی رسیده بجانب شرقی حصار لونی فرود آمد و قبه بارگاه بذروه
مهر و ماه بر آمد و مجموع امرا و نامداران و سرداران روزگار که بتاخت
اطراف رفته بودند باز آمده انحضرت همه را حاضر ساخت و با مخدوم
زادگان و نوئینان و امرای عظام و سرداران قشون نهاد مشاورت
نموده و قواعد توره و یساق پادشاهان قدیم بخوشتر عبارتی ادا نمود
در رسوم رزم آزمائی و قانون نبرد آزمائی و در دریای خون‌خوار
و غلغوطه خوردن و از گرداب هیجا بیرون آمدن و در جوانغار و
برانغار و قول عنان در عنان یافتن و بدل حمله خصم در ان حال
یافتن چنانی بیان کرد که گوشها بر در شاهوار گشته سامعان ان
سخنان بگوش هوش و سمع جان شنیدند و در همین مجلس شاه
زادگان و امرا بعرض رسانیدند که از لب آب سند تا این جا
صد هزار کفار اسیر و گرفتار ند شاید که در روز جنگ میل
مردم دهلی کرده بایشان پیوندند و ان روز که ملوخان با عمارت
جهان‌نمای آمده بود و این سخن در اردوی همایون مذکور شده اسیران
شنیده یکدیگر را بشارت داده با شارت بشارت می‌نمودند



بزبان شفقت از روی عنایت سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود
ایشان از دهشت آن سخنان بی تامل گفتند که جای ما در آن محل که
عورات باشند آری **بیت** چون کشد بهرام روز رزم تیغ انتقام
مشتری را چادر زهره بجای طیلسانست ؛ آن حضرت شرایط
حزم مرعی داشته بحفر خندق و حصار حجر اشارت فرمود چنانچه
پیشتر مذکور شد و خار خسک که از آهن ساخته بودند که هنگام حمله
فیلان در راه ایشان بیادکان فشانند و خود آفتاب فتح دولت از مطلع
سعادت بر آمد که هیچ یک از آنها بکار نیامد چون لشکر جاسس و
طلایه طرفین بر دیک هم رسیدند عادت سعادت آثار آن مؤید
کامکار بود بقدم پیاده شده مصلا بر روی خاک انداخت و دو رکعت
نماز با هزار نیاز گذارده و روی کاشانه از برای نگار حقیقی بجای آورده
و از بخشنده بی علت ظفر و نصرت خواست که در این حال امرا که
در مشغلای بودند در خاطر آوردند که آنحضرت صاحب [illegible]
که جمعی بدعا فرستند و آنحضرت از نماز فارغ شده و عرض نیاز به
حضرت کارساز فرستاده جیب برار ارباب الدول ملهمون حکم فرموده
که از لشکر قول علی سلطان تواجی و التون بخشی و پیر موسی کاکال
با چند قشون بمدد امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد که
مشغلا را اما قوی شده و امید تمام روی بجنگ آورده بودند صورت
حال و شرح آن محاربه و قتال چنان بود که هر دو لشکر چون دو بحر
اخضر در جنبش آمدند **بیت** بجنبش در آمد دو لشکر چو کوه ؛ از آن جنبش
آمد زمین را ستوه ؛ ز پولاد پوشان لشکر شکن ؛ تن کوه از زیر
خویشتن ؛ قراولان ظفر نشان شیخ علی بهادر و سپید خواجه و الله داد
و دیگر بهادران سپاه مخالف را دیده در کمین شدند و قراول

بهادران صفدر قیام و اهتمام نمود **ذکر رزم حضرت صاحب قران**
دولت قرین و ظفر یافتن بر سلطان محمود والی هندوستان چون
صاحبقران را درین سفر فرخ اثر عیش نهاد همت عالی بنیاد غزو
و سعادت جهاد بود لاجرم بموجب **و من یهاجر فی سبیل الله**
یجد مراغما کثیرا و سعة عطایای غنایم و کرایم مغانم روی نمود
چنانچه از لب آب سند تا اینجا که دار الملک هند است بسی
قلاع و بلاد بعنایت الهی مسخر و مفتوح فرمود و چون تیغ آفتاب
خورشید رای کشورگشای صاحبقرانی از مطلع تایید آسمانی
طالع شده رایات فتح و فیروزی برافراخت و عرصه جهان را
بتیغ آفتاب از ظلمت هندوان شب نشان و کدورت تیره
رایان بپرداخت و بیوسونی که در نواحی پل کتیل مقرر بود
برانغار از صولت امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیرزاده
خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب
و امیر یادگار برلاس و خدای داد و تیمور خواجه آقبوغا و دیگر امرا
آرایش یافت و همچنین جوانغار از فر شکوه پادشاه سلطان
محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیر شاه ملک و امیر
شیخ ارسلان و امیر سونجک و دیگر بهادران زینت پذیرفت
و آفتاب رایت نصرت آیت از اوج قول و القلب مستقر
السلطان الروح طلوع نمود و بتوفیق ربانی لشکری آراسته
آمد که تا چشم روزگار در میدان پیکار نظاره گر لشکر موجود است
چنان سپاهی ندیده و تا کواکب گردون درین کارخانه بوقلمون
صف آرایی کشته خورشید تیغ زن بهرام نیزه گذار شده
آوازه صلابت چنان لشکری نشنیده **بیت**



بانکه در پیش مالکی بود فیل قوی کرفته فیل باز انسکو سار ساخت و بطریق کاو رانده
بحضرت صاحبقران رسانند بیت هنوز از لبش بوی شیر، چو شیران کند رزم جنگ آوری
عاقبت سر الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل بظهور آمده طلیعه ظفر از
افق نصرت رخ نمود و فرزین شقاوت اعدا را بهم شکست و بیم اسپان تازی
شاهان ممالک را بر بساط چوب ذرافه شکل پیاده کردانیده در پایه دار در قید
تحیر آورد و بسان شتر قربانی مذبوح ساخت و از خون سپاهان تیغ سبزه رنگ را
سرخ روی کردند آری قطرات معدود باران را با دریای بیکران دعوی برابری
محالست و ذرات معدود سرکردان با خورشید درخشان خیال همسری چه مجال
عاقبت ستیزه رویان هند هزیمت نموده رو بگریز نهادند و چندان از
هندوان کشتند که حکایت قتل اصفهان و سیستان بر طاق نسیان
ماند و از جیفه کشته صحرا و دشت مساوی شد بیت ز بس هندوی کشته بر
خاک راه زمین گشت چون آسمان رو سیاه سلطان محمود و ملو خان
کریخته بشهر در آمدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین نماز پیشین بدر
وازه دهلی رانده هر چند قادر بود که بشهر درآید نظر بر حال عجزه و مساکین
عنان باز کشید و در موضع حوض خاص نزول فرمود و حوض خاص بانی آن
سلطان فیروزشاه چنان وسیع ساخته که تیر پرتاب از یک طرف
بدیگر طرف نمیرسد و از آب باران در موسم بشکال پر آب زلال میشود و تمام
سال اهالی دهلی آب از آن بر میدارند و مرقد سلطان فیروزشاه بر کنار
آن واقع است افاض الله علیه شآبیب الغفران و آن محل
از موکب همایون محلی شد شاهزادکان و امرا و ارکان دولت مراسم
تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بنود دولت قاهره
در آن معرکه از هر کس بظهور آمده بود باز می نمودند و آنحضرت از ملاحظه
وفور نعم الهی آب در چشم آورده رقت کرد چه دیده دولت او از طلعت فرزندان

وصد و بیست فیل جنگی کوه پیکر و چکاوکردن عفریت منظر بتصرف آمده
مجموع رو بر زمین نهاده مانند کسان که امان خواهند فریاد برآوردند و آن
حضرت بعد از مراجعت فیلان بممالک فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند
و از آن جمله یک زنجیر بتبریز آوردند و یکی بشیراز و پنج زنجیر بهراة و یکی بشروان
پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان روم پیش امیر طهرتن و روز جمعه دهم ماه
مولانا ناصر الدین عمر صاحب صناد بدبارگاه بشهر در آمده خطبه را
بزیب و زینت پادشاه زمین زمان سلطان محمود خان و نام بزرگ حضرت
صاحبقران امیر تیمور کورکان و ولی العهد امیرزاده محمد سلطان موشح کر
دانیدند بیت ز نام همایونش خطبه را پایه عالی ز جودش بود سکه را خنده بر لب
و دبیر روشن ضمیر ذکر فتح و تسخیر پادشاه جهانگیر بقلم گوهر بار و خامه در نثار
بهر بلاد و دیار مصحوب مسرعان باد رفتار روان ساخت و طنطنه این
بشارت در طاس نگون کردون و اطراف ربع مسکون انداخت و
چون خورشید دولت از افق سعادت طالع شد و غنچه آمال از گلبن اقبال شکفته
گشت حضرت صاحبقران خواست که از کلفت رزم به نزهت سرای
بزم خرامد مجلس پادشاهانه آراسته بنغمات مطربان خوش الحان
ریاض عیش و طراوت و خرمی بخشد و براح ریحانی دماغ روح را
تازه گرداند و عواطف خسروانه شاهزادکان و امرا را بانواع انعام
و عنایت و اکرام رعایت فرمود چنانکه زبان حال همه باین سرود ترنم
بود که بیت صبا دارایی تو هفت اقلیم را نور غبار چشم بد از دولتت دور
شانزدهم ماه فوجی از سپاه ظفر پناه بر دروازه جمع آمده رعایا را آزار
میرسانیدند فرمان همایون نافذ شد که امراء عظام بمنع آن طایفه قیام
نمایند و امرای دیوان و بتک چیان مثل جلال اسلام و جمعی بر
دروازه نشسته توجیه مال امانی میکردند و چند هزار سوار بتحصیل



قضایا بسمع اعلا رسید اختیار کار از دست رفته بود چون کار باختیار ما نیست
بکردن کار کار ما نیست آنحضرت حکم فرمود که ارباب حرف و نواب مخدوم
زادگان و امرا سپارند و سنگ تراشان را جهت خاصه مخصوص [illegible]
انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر آنحضرت را داعیه
ساختن مسجد جامع از سنگ تراشیده در دار الملک سمرقند بود چنانچه
شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و وضع این سه شهر که جهان و دهلی
عبارت از آنست چنانست که سیری در گرد خود سوری مدور دارد
و دهلی کهنه را سوری از آن بزرگتر است و از سور سیری که بجانب شرق
مایل بشمال واقعست تا بسور دهلی کهنه که از طرف غربیست مایل بجنوب
از دو جانب بارو کشیده‌اند و آنرا جهان پناه میگویند و از دهلی کهنه
بزرگترست و مجموع سی دروازه دارند ذکر نهضت حضرت
صاحبقران از دهلی بدیگر مواضع هندوستان حضرت صاحبقران
دولت در کمال عظمت و جلال مدت پانزده روز بسعادت و اقبال
در دهلی توقف فرمود و از برای قلع و قمع اهل شرک و طغیان عازم
دیگر مواضع هندوستان شده بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر
جهان پناه نهضت نمود و هنگام عزیمت همایون یکی از مقربان را
فرمود که سادات و قضات و علما و مشایخ را در مسجد جامع جهان
پناه جمع آورده نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه گرد ملال بر دامن
کمال ایشان نشیند و آن حضرت با بخت فیروز بفیروزآباد آمده
ساعتی آن متنزهات را در نظر آورد و در مسجد جامع آن که
بر کنار آب جون از سنگ تراشیده خوب ساخته‌اند دوگانه
از برای یگانه بصدق و نیاز گذارده و شکر نعماء الهی بجای آورده
سوار شد و چون از دروازه بیرون آمد خداوندزاده سید شمس الدین

و پای از کار افتاد روز دیگر امیر الله داد با قشون خود و چنان
وفادار بودند بر در دروازه زور آوردند و نوکرا [illegible] و سرای نام که
مبارز میدان جلادت بود پیش از همه بکمند بر کنگره قلعه انداخته بالا
برآمد بهادران دیگر عزم بالا کرده امیر رستم برلاس و الیاس افغانی
و پسر مولانا احمد تهانسیری را دست بسته بحضرت رسانیدند و صفی
گبر در جنگ کشته شد و پسر او باتشی که می پرستید معذب کشته بود
و غره جمادی الاول که سلخ عمر اهالی میرت بود غیرت دین اسلام
به تیغ انتقام کشیده آن گبران بی دینان را به شمشیر قهر گذرانیدند و زنان
و فرزندان اسیر گردانیدند و بعد از فتح بقیه‌ها را آتش زده بروج آن را با زمین
هموار شد و این فتح ضمیمه سایر فتوحات گشت [illegible] تا زمان از سپهر بلند
بفتح ذکر بود فیروزمند و آنحضرت پیش از فتح قلعه فرموده بود که تهدید
نامه باهل قلعه نویسند و ایشان را از صدمات قهر ترسانند و بر زبان
قلم منشی جریان یافته که ما را با ترمشیرین خان چه نسبت است چون
نامه را بعرض رسانیدند خاطر همایون از استماع آن کلمه متغیر
بر زبان ادب راند که ترمشیرین خان بر ما سابق و فایق است فی الجمله
فتح قلعه ترمشیرین خان را میسر شده بود و فوجی از سپاه صاحبقران
صاحبقران بیک [illegible] نمود و در مقام ادب چنین ادای کلام
قیام نمود و بحقیقت از فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف
است که باچنان رفعت منزلت و بسطت مملکت چنین تواضع
و ادب پادشاه عالی رتبت تغیر پذیر گشت بیت تکیه بر جای
بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

ذکر عزیمت حضرت صاحبقران [illegible]

حضرت صاحب قران در غره جمادی الاول که فتح قلعه میرت



کە این شیخ کوکرای است کە در سپاه ظفرپناه می باشد آنحضرت بدین
عازم کوه شده و سنجه کبر لشکر اسلام را تیغ رسانید و بهادران ملک
سنجه را تیری بر شکم و تیغی بر سر زده آن کبر تنومند از اسب افتاد و سر او در
گردن آنحضرت رسانیدند و از و سخن پرسیدند بجای جواب جان داد و اتباع
بیدینش در عقب او بدوزخ و بئس المهاد در فتند و این غزو دوم بود
یازدهمین ساعت خبر آوردند که در دره کوبله که از اینجا تا آن موضع دو کروه
راه سخت و بیشه پر درخت است گبران بسیار جمع شده اند آنحضرت
را چون در این روز دوبت سعادت جهاد در نهاد آن خسرو پاک اعتقاد
شعله زده ثواب جاودانی را بر راحت تن آسانی اختیار فرموده در حال
با جمعی خواص سوار شده روی اخلاص بصوب غزا آورد و چون بیشهای
دشوار گذار در راه بود و گبران کفار بسیار در خاطر خطیر میگذشت که اگر
فرزند پیر محمد و سلیمانشاه بهادر که پیش از این به شبانغو زد برابر فیروز
نور از آب عبور نموده بتاخت ناحیت دور رفته بودند رسیدند از آثار
الطاف پروردگار باشد و حال آنکه متوقع نبود که ایشان درین معرکه
حاضر شوند مقصود ایشان آن بود که رایات منصور از آب عبور
خواهند فرمود ناگاه وقت نماز عصر بصورتی که در ضمیر منیر نقش بسته بود
امیرزاده و امیر بکوکب پادشاه جهانگیر پیوستند نظم مگر که لوح قضا
بود درای شاه جهان که چهر کشت مصور در و نمود عیان و سپاه منصور
بر سر گبران رانده بغلغل تکبیر و ضرب شمشیر و زخم تیر اکثر آن گمراهان
بر تیغ جهاد گذرانیدند و چندان غنیمت بدست لشکریان افتاد که
محاسب وهم از شمار آن عاجز شد و سه غزو چنین که در یک روز
آنحضرت ارتکاب نموده بنفس همایون در مصاف کفار حاضر شده
سلاطین نامدار را بندرت اتفاق افتاده باشد و چون روز بیگاه شد

و از مقابله و مقاتله مجاهدان دین دار و تیره رایان کفار صورت
مرج البحرین یلتقیان اشکارا شده و جمعی اسب در آب انداخته
بشناه بکشتیها رسیدند و دست بر لب کشتی زده دلاورانه در آمدند
و بیشتر کشتیها را گرفته هندوان را بقتل آوردند و باقی آن ده کشتی هم
پشت شدند و مجاهدان سعادت شعار در کشتیهای کفار که گرفته بودند در
آمده متوجه هندوان گشتند و از طرفین چون موج دریا در جوش آمد بیت
چو دریا بهیجا برآورد موج ٭ سر موج خونها برآمد باوج ٭ عاقبت غازیان دین
محمدی علیه السلام هندوان ضلالت انجام را بزخم تیر و تیغ از راه آب
باتش فرستاده ٭ خرمن آن مرده دلان سوختند ٭ زن و فرزند ایشان را
اسیر و برده گرفتند

ذکر سه غزو که حضرت صاحبقران را در کوه گبران اتفاق افتاد

چون خاطر همایون صاحبقران ربع مسکون
از غزو و جنگ اهل ضلال که در کشتیهای دریای گنگ بودند فراغ یافت
همان روز موضع تغلغ پور را محل نزول اجلال ساخت و در آن مقام
شب یکشنبه چون چهار دانگ از شب گذشت ظفرنامه از جانب امیر
الله داد و بایزید قوچین و التون بخشی که بتوادلی رفته بودند و قاصد آمد
عرضه داشتند که اکثر گذر گنگ پیدا کرده از آب گنگ گذشته شدند و
دران طرف گروه انبوه جمع آمده سردار ایشان مبارک خان نام مستعد
جنگ است آنحضرت همین شب سحرگاه عزیمت نموده خروش
کوس و کورگه بگوش بهرام خون آشام رسانید و با فروختن شعلها
شب تاریک را روز روشن ساخت و پیش از صبح از آب گذر فرموده
نماز بامداد از آن سوی آب بجای آورد و از هر طرف سپاه ظفر
پناه رسیده به نیت غزو و جهاد روان شدند و چون مخالفان
نزدیک رسیدند مبارک خان باده هزار سوار و پیاده اسپ



انچه همراه بود غارت کرده و انچه بر راه بود هم برداشت و تختگاه ممالک
هندوستان یعنی دار الملک قنوج فتح فرموده و از آب گنگ عبور نموده با
نواحی که بیخ گران رسیده تیغ جهاد در رسانید سبحان من
دفع العباد لدفع الفساد الجهاد عنا الجهاد و رفع بعضهم
فوق بعض درجات و چون در دره کوبله هنوز گروه انبوه
بر قوت خود اعتماد کرده در همان مقام توقف نمودند و اموال و مواشی
در تصرف ایشان مانده قضای الهی حکم استیصال زمره ضلال فرمود
سیم جمادی الاول خورشید لوای ظفر نما هنگام انکه جمشید مشرق از
قله کوه سپهر سنجق ارتفاع بر افراخت رای آفتاب اشراق
پرتو التفات بر استیصال کفار دره کوبله انداخت و میمنه
و میسره و قلب و جناح شاه زادگان و امرا آراسته ساخت
و بیاساميشی و بیسال متوجه اهل شرک و ضلال شدند و آواز
کوس و نقاره و نفیر بنده گروه اثیر بر آمد کفار از مشاهده
ان حال اهوال روز رستخیز دیدند و ساعتی طاقت نیاورده
رو بگریز آوردند از بیم فرو ریخته بکوهها گریختند و لشکر اسلام
از عقب رفته اکثر ان بیدینان را به تیغ جهاد گذرانیدند و شمشیر
آبگون از ابر سیاه خون چکانید و غنیمت فراوان گرفتند چون
نواحی ان دیار از جنس وجود کفار پاک شد رایت فتح آیات
همان روز بازگشته از دریای گنگ عبور نموده نماز پیشین ادا کرده
سوار شد و پنج کروه رانده بطرف زیر آب گنگ بدولت و سعادت
نزول فرمود و بران فتحهای نامدار در ثنای پروردگار افزود

ذکر مراجعت حضرت صاحب قران از ممالک هندوستان

چون قادر کن فیکون که قبه معلق آبگون در عرصه مطبق ربع مسکون

صاحب قران دهم ماه بعزم تاخت کوه سوالک سوار شده و در دره آن کوه
رایی بود بهروز نام محصنات کوه و کثرت گروه و لشکر در حشر بسیار معزور
شده و لشکر بر انغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر دلاوران و سپاه
جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و جمعی بهادران و در هراول قول
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر امرای بغزو کفار در آوردند و آن جماعت
در دهانه دره توقف نموده فر طلعت همایونش دلاوران را قوت می افزود و نیران
قتال اشتعال یافت و آتش بلا بالا کشید همای سعادت بال اقبال گشاده
و سایه دولت و ظفر بر مفارق اهل اسلام فتاده آفتاب بهروزی از افق
فیروزی طالع شد چهره ماه اوج جلال از آسمان فتح و نصرت استقبال نموده و
دشمنان انهزام یافته دوستان غنیمت فراوان گرفتند و فرمان همایون
که از مردم قوی حال بعضی غنایم ستده بر مردم ضعیف بخش کردند و از میان
و از میاسن این بنده پروری احاد مردم لشکر بهره مند گشتند و حضرت صاحب
قران آنشب در وثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و از فروغ موکب همایون
آن منزل غیرت فزای طارم گردون شد و روز دیگر چو خورشید بنمود رخ شنده
روی آنحضرت بار دوی اعلا آمده و رایات ظفر آیات جنبش نموده پنج
بهره از ولایت نیشابور رسیدند و سبب غنیمت بسیار که سپاه نصرت
پناه جمع آورده بودند هر روز زیاده از چهار کروه راه رفتن دشوار می بود

ذکر غزوی دیگر که در کوه سوالک واقع شد

حضرت صاحبقران چهاردهم ماه از آب
جون عبور فرموده بجانبی دیگر از کوه سوالک شنید که یکی از رایان هنداو
رتن نام خلقی بسیار بکمند احتشام از اصناف مجوس و هندوان منحوس در دام
آورده و بکوههای رفیع و بیشهای منیع تحصن نموده اند حضرت صاحبقران متوجه
گیران شده غبار شام تا غبار بیشه رسید و مشعلها فرمود که افروختند و امرا
و لشکریان بجنگل بریدن و درخت انداختن مشغول شدند و هم در ان



مار التکلیف مالا یطاق کرده اند و زیادت از گنجایی حوصله او طلب داشته اند
و هژدهم ماه ایلچیان او را عنایت و اجازت نموده مقرر فرمود که هیچ چیز باز
نماند و چون بیست و هشت روز ازین تاریخ گذرد در لب آب سند باردوی
همایون آید و معتمد زین الدین از جمله امیرزاده رستم که بکنوب از دهلی
رفته بود باز با ایلچیان اسکندر شاه روان فرمود و قریه بابله موضع معتبر
مشحون بمردم دلاور بود و جنگلهای محکم داشتند و چیزها در کنار جنگل محکم
کرده رایت مقابله برافراشتند امیر شیخ محمد ایکوتمور و مبشر بهادر بوجبا
توامان و اسمعیل برلاس از تومان امیرزاده خلیل سلطان متوجه آن قریه
شدند درین حال از موقف جلال قاصد رسید که سپاه ظفر پناه محاربه
موقوف دارند روز دیگر رایات اسلام شعار در حرکت آمده چون هندوان
صفهای لشکر آراسته دیدند و طنطنه کوس و صدای نقاره شنیدند
از مهابت لشکر جرار پای ثباتشان برقرار نمانده فرار نمودند و در جنگلها
خزیدند مبارزان صف آرای و نبرد جویان مرد آزمای رایت جلادت
در برابر هندوان برافراشتند لشکریان دران ده درآمده علفه
و علوفه بسیار برداشتند و از آنجا کوچ فرموده دو فرسنگی پیموده در
دامن کوه بقریه رسیدند که در آنجا گروه انبوه بودند آن ملاعین خانها
خود بالتمام ده آتش زده بجنگلها رفتند و سپاه منصور غله فراوان
گرفتند و همان روز غار شین دو ده دیگر که دران نزدیک بود تاخته غله
بسیار یافتند و هندوانی که پناه بکوه برده بودند و جمعی لشکریان از کوچ
ساخته بیشتر بدست افتاده از پا درآمدند و نوزدهم ماه برابر قصبه جمو لشکر
ظفر پناه شد و دران مواضع مزارع بود غله سبز خوشه کشیده و لشکر
یان همه را چرانیده بیستم ماه بدره کی منبع آب جمو بود درآمدند و چند نوبت
از آب گذشته بجایی رسیدند که در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه

در مشحون بکفار و جنگلهای ایشان بیرون از شمار صاحبقران سپهر اقتدار
عنان سمند باد رفتار بصوب آن دره معطوف فرمود امیر شیخ نورالدین
و علی سلطان تواچی را اشارت نمود که بر ایشان تاخت کنند و علم ظفر پیکر
بر قله کوه برافراخته نظاره مجاهدان نصرت نشان میکرد و شیران بیشه شجاعت
و مبارزان میدان جلادت پیاده دران دره درآمده و جهاد میکردند و آن
وادی را بخون سیاهان گلگون ساخته مواد سواد کفر را قطع کردند و بیشتر
اهل فساد بتیغ جهاد کشته باقی خسته و جسته آواره شدند و لشکر
منصور غنایم نامحصور گرفتند و سالما غانما بسعادت زمین بوس مستسعد
شده بنوازش حضور مخصوص گشتند و اموال و غنایم بعرض رسانیدند حضرت
صاحبقران فرمود که هر کس را که غنیمت نرسیده بود نصیبی دادند و تا غایت
شام بر بالای آن کوه بود بیت چو خورشید شد بر سر کوه زرد * بدید آمد آن
چادر لاجورد * رایات همایون به پایان آمده آن شب دران دره بوده در ان
بیشها و جنگلها حمدونه بسیار بود و شب چیزهای لشکریان را می دزدیدند
القصه سپاه ظفر پناه را در مدت یکماه از پانزدهم جمادی الاولی که در
میان دو کوه کوه سوالک و کوه کوکه بودند تا غایت شانزدهم جمادی الاخر
که بنواحی جمو رسیدند بیست غزو با کفار و فجار و مشرکان دست بر آمد
و هفت قلعه معتبره همه حصارهای رفیع و حصنهای منیع در حصانت
قلعه خیبر و در متانت سد سکندر نزدیک هم و مخالف یکدیگر که در
ایام سلاطین آن کشور جزیه میداده اند و درین زمان باآنکه جزیه می
دهند متعرض مسلمانان می شوند مفتوح و مسخر گشت که شرح و بسط در
آن باب بمقتضی الاطناب مفضی بالاتعاب است و از جمله آن چند حصار
استوار قلعه شیخ بود و از خویشان ملک شیخ کوکری که بزرگ آن اقلیم بود جمعی مسلمانان
که در میان ایشان بود و سر بر خط فرمان نهاده انقیاد نمودند اما دلایل



بموافقت ایشان بخورد و بتشریف و نوازش سرافراز شده بموجب التماس
او در سایهٔ حمایت و کنف رعایت آنحضرت روزگار گذرانیده جمعی که با او بوده
و اطفال مقید شده بودند و سیم ماه در آنمرز بود ذکر تسخیر لهاور و گرفتن شیخا کوکر
شیخا کوکر که پیشتر حاکم لهاور بود وقت توجه حضرت صاحبقران بجانب هندوستان
از دشمنان روگردان شده حضرت آورده شاهانه
اختصاص یافته بود که هرگاه در ممالک هند خود را بار نسبت
و اسیر ایمن شد و بعد از فتح دهلی بکنک اجازت خواست
ولایت خود شود هر چند دلایل نفاق و نعاق از صفحات احوال او
و معانی بود اما چون او بیشتر از دیگران بدرگاه عالمپناه آمده بود آنحضرت
او را رخصت فرمود که در لب آب دیاه که آب لهاور نیز گویند بار دوی
اعلی پیوند آن بادان بولایت خود رسید بساط نشاط و مجلس
عیش بر آراست و بوعده که در حیات حضرت مقرر کرده بود وفا ننمود
رقم نسیان کشید و جمعی مخصوصان آنحضرت مثل مولانا عبدالله صدر و
هندو شاه خازن و دیگران که از ماوراءالنهر می آمدند و بشهر لهاور رسیدند
بهیچ یک التفات نکرد و از مضمون بیت دست مدار از کرم مقبلان سر مکش
از صحبت صاحبدلان غافل ماند ع مقبل شدن مردم مقبل و چون
رایات ظفر آیات سایهٔ دولت بر آن ناحیت انداخت فرمان همایون
از موقف جلال نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
و امیر جهانشاه بولایت لهاور رفتند و حضرت صاحبقران از قضیهٔ
چو فارغ شده هم آنجا توقف نمود و شاهزادگان و امرا بولایت
لهاور رفته و شیخا را گرفته در تعذیب عقوبت کشیدند و از ولایت
او مال امان ستاندند چون خبر فتح لهاور بسمع اعلی رسید بیست و چهارم
ماه از آب جناوه عبور نموده جمعی عاجزان و ضعیفان غرق شدند
آنحضرت مرحمت نموده فرمود که بانه کاتان را بر اسپان و شتران

که بیک نظر آنحضرت منظور عین عنایت شوند ع چشم او بهر که می افتد نشان
دولت و همان روز لشکرها را اجازت داده امرا چو انعام و بر انعام
هریک برای متعین شدند و همه را الجلتهای گرانمایه نوازش فرموده
و امیرزاده پیر محمد را بکمر مرصع اختصاص بخشید و از اعیان
ممالک هند جمعی که طفر کرده ملازم رکاب نصرت شعار بودند تشریف
پوشانیده و حکم جهانمطاع داشته اجازت مراجعت
یافتند و خضر خان که او را گرفته بند کرده بود و او از
بند گریخته برهنمونی دولت سعادت ملازمت آنحضرت یافت در
این ولا عاطفت پادشاهانه ایالت ولایت مولتان بجانب
او رجوع فرمود و چون حضرت صاحبقران از ممالک هندوستان
از جهاد مشرکان و بت پرستان ساحت دران صحرا و دلگشا
و فضاء جانفزا با سپاه ذره شمار آفتاب اقتدار بشکار انداخت
و چندان شکاری و جانور دران دشت پهناور از شیر و ببر و کرگدن
و کوتهپای و آهو سینه و گوزن کبود و از طیور طاووس و طوطی
و دیگر مرغان که دران بیشها بودند گرفتار شدند که از تحریر و شرح و تقریر
متجاوز بود و کرگدن که از کمال قوت چنانستکه اسب و سوار را بشاخ
بزده بر انداخت و پوست او چنان سخت که شمشیر و تیر بر و دشوار
کار میکند نیز صید کردند و بیست و هشتم ماه از صیدگاه نهضت فرمود
در موضع جهان که سرحد کشمیر است در فضائی چون روح دلگشا نزول
فرمود ع نمونه از بهشت برین درین عالم صفت ولایت کشمیر چون کشمیر
از شهرهای مشهور جهانست و شرح آن با اوضاع مختلف مذکور هر
زبانی و غیر کسی که عزم آنجا دارد دران شهر نمیگذرد صفت آن عرصه
عرض خواهد یافت ونبذ از ذکر محاسنش از اقالیم طول و عرضش



نهری عظیم در میان آن جاریست که در کثرت از دجله میگذرد و مجموع چنان
آبی قوی از یک چشمه بیرون می آید که در همان ولایت است و از آن چشمه
و نهر گویند و بر آن سی جسر بسته باشند که کشتی و زنجیر راه ساخته و هفت
جسر از شهر نغز باشد و این آب چون از کشمیر گذرد به نسبت مواضع آب دندانه
و آب جهد میخوانند و در بالای مولتان با آب خاوه می پیوندد و هر دو از
مولتان گذشته با آب راوه که از دیگر طرف مولتان میگذرد متصل میشود
و آب بیاه با ایشان در سد و مجموع نزدیک اوچ با آب سند می پیوندد
و همه را آب سند میگویند و در دامن زمین تته بدریای عمان میریزد
و معمار عنایت الهی از جبال فلک خیال سوری در گرد آن ولایت کشیده
که بمرور زمان و آسیب باد و باران خللی بآن راه نمی یابد و بجهت آنکه
آنجا از تعرض دشمنان ایمن اند چه معظم راهها از آن ولایت سه طرف آن
یکی بخراسان و آن راهیست بغایت دشوار چنانچه نقل احمال و اثقال آن
راه بر پشت چهارپای میسر نمیشود و مردم آنجا که بآن کار عادت دارند
آنرا بدوش گرفته بچند روز بجایی میرسانند که بچهارپا بار توان کرد و دوم
که بجانب هندوستان میرود بهمین طریقست و راه طرف تبت از آن دو راه
آسانترست اما چند روزه راه علف زهر دارست و سواران از عبور
آن طریق دشوار که چهارپایان بسیار تلف میشوند حفظ الهی
بود شمول پاسبان القصه حضرت صاحبقران بیست و نهم ماه از موضع
چهان نهضت نموده بکنار آب دندانه فرمود و از پلی که باشارت
علیه بسته بودند گذشته و در عبور سپاه کان از آن پل غایت عنایت
ارزانی داشت و امیر شاه ملک و جلال اسلام را فرمود که لشکرها را
از آن پل گذرانند و آنحضرت سلخ ماه از کنار آب دندانه بیست کروه
را از آنده بموضع سالنت از توابع کوه جود نزول فرمود و از آنجا

چشمه

جز خارج از حصار مانده بود در نهوف رای عالم آرای اقتضای
آن کرد که آن چشمه داخل آن قلعه باشد و باوجود غلبه اشتیاق
بدیدار فرزندان رعایت مصالح مسلمانان بر مراد خویش
راجح دانسته توقف نمود و چون عدد لشکر حاضر معلوم نبود بموقف
همایون رسانیدند که چند خروار نعل در اختیار خانه مانده و نعل شد
که نعلها را بر لشکرها که حاضر اند بخش کنند مردم را از هوای نعل و نعل
طمع بر آتش آرزو تافته شد و بر آن سپاه نوکران خود را زیادت
بر آنچه بود باز خوانده اند و نعلها قسمت شد و فرمان قضا جریان
نافذ شد که بموجب مفصل قسمت نعل سیاق آن نواخته چشمه
مذکور را داخل حصار کنند و مجموع امرا با دیگران چه رسد بدست خویش
خشت می کشیدند و در آن کار که سبب امن و امان مسلمانان
بود سعی میکردند و عمارتی که بسه ماه نتوان کرد بسه روز تمام شد
و نصرت تحاری امیرزاده پیر محمد را با سیصد کس و سه اغلن
جوجی نژاد مقدم ایشان بارق اغلن با چهارصد خانه کوه اوزبک
بمحافظت آنجا باز داشت و ضبط قلعه اربات و دستوران
بعهده حسن سخت کمان عم زاده امیر شیخ نور الدین گذاشت
و براه گنبد شیخ جبار کشاده روان شد و بدولت در آن منزل
مبارک نزول فرمود نهم ماه براه کراج عزیمت نمود و شیخ
احمد خواجه اوغانی بحضور بارگاه عالم پناه فایز شد اما از
سفره و سماط انبساط نداشت و چون ابر بی باران
و نعناع بی ریحان بگفتار و بیان اکتفا نمود و هرچند غذای روحانی
برای قوت روح معتبرست اما گاه گاه غذای جسمانی بجهت حضور
قلب و جمع حواس بیشتر درخواست و خدمت شیخ پیش برد و راه



والعجب اکه در آن منزل کو این ناخوشی دست داد که از انار خشک میخوانند
شبه هنگام نهار روز نوکر امیرزاده شاه رخ از جانب هراه آمده خبرها
خوش آورد و یکروز همانجا توقف شد و بعد از آن در محفه روان شده
چون از جنبش استران در محفه درد زیاده تر شد بندگان خاص محفه را بر
گردن نهاده در دره پر آب راهی بغایت صعب می بردند چنانچه در یکجا بیست
و شش نوبت و در یکجای دیگر بیست و دو نوبت از یک آب می بایست گذشت
و در این ولا نوکران مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آقا و سایر آغایان
و مخدوم زاده گان از جانب سمرقند آمده اخبار فرح بخش آوردند و پیلا
کات بعرض رسانیدند و آنحضرت نوکر تومان آقا قتلغ تیمور را
فرمود که پیلاکات ایلاغ را قبتیچل آورد اما بسبب طلب مراج همایون
مشرب نشاط تیره گی داشت بیمامن انفاس قدسی صبح صحت از مشرق عافیت
طلوع کرده آفتاب دولت از ظلمت کسوف خلاص یافت و شنزدهم ماه
از موضع راب در محفه در آمده عازم بقلان شد و بنوز نزول الجهک
قریه آق سرتغاج تا سمان رسانیدند و آنجا آتش خورده نهضت فرمود
و بموضع قراسلاق فرود آمده و خواتین امیرزاده پیر محمد و حرم امیر جهانشاه
و امرا و رعایا و لایت بقلان ساوری بها بعرض رسانیدند و نوزدهم ماه
رایات جهانپناه بموضع سمنگان آمد و همان روز غرسک محیم نزول
همایون گشت و بیستم ماه بکلم آمده بیست بلب آب جیحون رسید ذکر عبور
از جیحون و رسیدن حضرت صاحبقران بکش
حضرت صاحبقران چهار شنبه بیست و یکم ماه رجب
چاشتگاه بکشتی در گذر ترمذ از جیحون عبور فرمود و در انحام امیرزاده
الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و حضرات عالیات و باقی شاه زاده
گان و ایلچیان و اشراف دار السلطنه سمرقند و اطراف بدولت
ملازمت رسیده دو روز در ترمذ توقف نمودند و زبان تهنیت گشاده

میداد و از نقود و جواهر که برسم نثار ایثار کردند از جواهر
بسیار زر در شمار نبود ع زر چه باشد که در آید بشمار ی
بار یی دهم ماه حضرت صاحب قران که چون روح
بکالبد در آید و سلطان جان که شهر بدن بیاراید بدار
السلطنه سمرقند در آمد بیت باز در آمد بکوه کو کبه شهریار
غیرت فردوس شد از قدمش آن دیار و فر ز رفایض الانوار
شاه زاده قثم بن عباس رضی الله عنهما دریافته
شرایط زیارت بجای آورد و از انجا بخانقاه مهد علیا تومان
آقا فرمود و بعد از عمارت پیشین در باغ چنار نزول نمود مجلس
عیش آراسته چهره روزگار بر افروخت و عارض دولت
فروغ یافته آتش مدام محنت ایام را تمام بسوخت مصراع
هر شادیی که چرخ زما فوت کرده بود
با طالع و بخت فیروز دران باغها فرح بخش نشاط و عیش میفرمود
و درین اثنا اغرق و پیلان رسیدند اما بیک ماوراء النهر
که هرگز پیل ندیده بودند دران هیکل عظیم و شکل جسیم حیران
مانده بر کمال صنع قادر حکیم آفرین خواندند ع اگر پای پیلست
اگر پر مور ع بهر یک تو دادی ضعیف و رور و حضرت صاحبقران
جهانستان از نفایس و تنسوقات ممالک هندوستان شاه
زادگان و حضرات و کافه طبقات را علی اختلاف درجات
از جواهر و طلا و کنیزک و غلام سوقات ارزانی داشت
و سارنگ برادر بزرگ تمور اکه حاکم مولتان بود با دو زنجیر
فیل و دیگر تنسوقات ممالک باشیره پیش امیرزاده محمد
سلطان فرستاد و امرا که دران سرحد بودند همه را به تبرکات



شایسته اساس آن از طرح انداختند و هنروران چابک دست
که هر یکی برابر کشوری بودند بدقایق لطافت آن پرداختند و نود
و نه زنجیر فیل که از کشور هند بسمرقند رسیده بود سنگها میکشیدند
و سنگهای بزرگ بگاو گردون میآوردند و سرانجام کار بخش
کرده امرا و ارکان دولت چندگاه سعی بلیغ نمودند و درین اثنا
امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد جته و مغولستان بود
رسیده در خانقاه تومان آغا بشرف پای بوس استسعاد یافت
و رسم نثار و پیشکش بجای آورده و الحضرت شاه زاده
را در کنار گرفته پرسش و نوازش فرمود حضرت صاحبقران
از غایت اهتمام که باتمام آن عمارت داشت بیشتر اوقات
بر سر عمارت حاضر میشد و در مدرسه خانم که در جوار آن مسجد
بود و خانقاه تومان آغا میگذرانید و مهمات ملکی و قضایا و
مهم انجا بفیصل میرسانید تا چنان مسجدی که در روی
زمین مثل آن نشان نمیدهند باندک زمان بیمن دولت صاحب
قران ساخته و پرداخته شد و شرح این عمارت در سال
ولادت حضرت در مجمل احوال مفصل مذکور است احوال امیرزادها درین ایام
رایات فتح آیات در ... بود خراسان بفر دولت امیرزاده جهانشاه شاهرخ
بهادر رونقی تمام داشت و ممالک فارس بیمن معدلت امیر
زاده پیر محمد بن عمر شیخ بهادر معمور بود و مملکت کرمان را امیر ایدکو
برلاس مضبوط داشت اما ممالک عراقین چون حضرت صاحبقران
از یورش دشت قپچاق بازگشت عراقین و آذربایجان و گرجستان
و کردستان را بامیرزاده جوانبخت امیرانشاه گورکان عنایت
فرموده بود و بفرمان قضا مضا آن شاه زاده را تمام حکم ال

آهنگ پرواز کرده و فضای هوا از پرندگان باز پرداخته یوز را
که نور دیده از طلعت آهو بود و همه تن چشم گشته بیت کفی آن چالاک
روشن یوز دیده آهوانست بر تن یوز آهوان با دو چهار اخوان
خرگوش میداد و از کمین گاه برق وار بیرون جسته چون آتش در
خرمن حیوة ایشان می افتاد و سگ شیر صولت برای زخم چون
شکاری کمر کین جست کرده باد کردار از هر سو میجست و بر زخم پنجه
صید میشکست نظم هوا پر باز گشته دشت پر سگ شتابان
هر دو در پرواز و در تگ یکی کرده هوا را پی برنده
یکی کرده زمین را پی چرنده و در روز قمرغه شاه زاده شیر حمله
در اثنای تک و تاز و آغاز نشیب و فراز بقوچی رسید و از غایت
شجاعت و قوه و جلادت که شیر و پلنگ در حمله و جنگ او زبون بود
از سر زین خم شده قوچ را از زمین در ربوده بقربوس زین رسانیده قوچ
بر خود طپید و بارگی رم خورده شاهزاده که شهسواری مانند او در روی
زمین کم افتد از بالای سمند کوه مثال بر بدی از زمین افتاد و زمانی
دیر از خود رفت و فریاد از نهاد خلایق بر آمد بیت انکس که چرخ در قدم
او فتاده بود بنگر ز دور چرخ که چون بر زمین فتاد و بعد از فر
صتی تمام اندک جنبشی کرده اثر حیوة پیدا شد و تا سه شبانروز
چند نوبت غش کرده مدتی سر عجز بر بالین ناتوان نهاد و مزاج
شریفش از حد اعتدال عدول نمود و صبح نور افزای صحت و راحت
بشام ظلمت نمای ضعف و ملالت بدل شد و جناب خسروی
که نور دیده دولت بود از آفت عین و آسیب چشم زخم بغایت
ضعیف گشت که اختلال باحوال ممالک راه یافت و از هر طرف
باد مخالف وزیده غبار فتنه برخاست و آتش بلا بالا گرفت



نمود و بطریق هر روز دو کوچ میمود و چون به تبریز رسید فتنه انگیز
ان را بقتل رسانید جمعی یکبار شربت شهادت یافتند مصراع
آتش چو در افتاد تر و خشک بسوخت جمعی بی باکان دیگر
شیوه عصیان آغاز کردند از ان جمله یکی سید علی نیکی
بود که شاه زاده خبر مخالفت او شنیده بود لشکر بولایت
او کشید و غارت و تاراج کرده مظفر و منصور باز آمد و دیگر کجیان
خبیث نهاد که دیو فساد ایشان در شیشه صلابت قهر حضرت
صاحبقران مقید بود دلیر شدند و کرکین کریسی لشکری بمدد
سلطان طاهر بن سلطان احمد که در قلعه النجق محصور بود فرستاد
و سید علی اکرم شی را اسلام داشت بواسطه آنکه ولایت او
غارت یافته بود با کرجیان اتفاق نمود و بعزم استخلاص سلطان
طاهر که در مضیق محاصره بود دو کارش بجان و کار دشمن باستخوان رسیده
بود متوجه النجق شدند و سلطان سنجر امیر حاجی سیف الدین
که قلعه را محاصره میکرد و کار بر مردم حصار تنگ رسانیده بود
بسبب آوازه لشکر کرج از در قلعه برخاسته به تبریز شد و شاه
زاده ابا انشاه امیرزاده ابابکر را با جمعی امراء نامدار برسم ایلغار
بدفع لشکر کرج فرستاد و سلطان طاهر از قلعه فرود آمده بکرجیان
پیوست و قلعه بحاجی صالح و سیدی احمد علیشاهی که او را با در کرجی
سپردند و کرجیان امراء بزرگ و بهادران را او با در گویند
وچون مقصود کرجیان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد
باز گشتند و هم در ان حوالی امیرزاده ابابکر و لشکر تبریز بکرجیان
و لشکر سید علی شکی رسیده جنگ سخت در پیوستند و سید
علی از قلب بر دل تاخته روی اشتوام با میرزاده زاده ابابکر

و مباشرت سلاح و صباح صباح و رواح ارا امیرزاده میرانشاه بغایت
آرزده خاطر بود صورت نامضبوطی آن مملکت بشرح و بسط در دیوان عرض
باز نمود و این اسباب موجب آن شد که حضرت صاحبقران بعد از یورش
هندوستان زیادت از چهار ماه در سمرقند توقف ننمود و باز عزیمت
جانب ایران پیش همت عالی ساخت و رایت عزم خسروانه برافراخته
زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخت و ایلچی بخراسان فرستاده امیر
زاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجه جانب آذربایجان
شود و حضرت صاحبقران با لشکر جهان در افتتاح شهور
سنه ۸۰۲ از جیحون عبور نمود ع فلک در رکاب و ظفر همعنان احوال سلطان احمد
بن سلطان اویس جلایر در بغداد سابقا مذکور شد که خواجه مسعود سبزواری
بغداد باز گذاشته سلطان احمد تمکن یافت و چند گاه عیش گذرانید
و در تاریخ سنه ثمانمائه امیر شروالن بن شیخ براق منصوری را با جمعی
امرا فرستاده محاصره شوشتر کردند و امیرزاده پیر محمد رعیت پرور امیر
سعید برلاس را با لشکری بمدد محصوران شوشتر فرستاد و ایشان
با مهر رسیده امیر شروالن عازم بغداد شد و در راه فکر مخالفت
سلطان احمد کرده امرا را با خود موافق ساخت و عم سلطان و خاتون
نیز متفق شد و قرار آنکه پادشاه را بگیرند و غلامی سلطان را
آگاه ساخته و مکاتبات شروان که بدار الخلافه نوشته و تصریح
این سخن کرده و جوابها که بشروان نوشته بودند با قاصد بدست سلطان
افتاد و قاصد را بیاسا رسانیده با مرا بغداد نشان فرستاد که در روز
شروان را کشته سر او ببدار الخلافه آورند امرا از بیم آنکه صورت
واقعه ظاهر نشود شروان را بقتل رسانیده سر او را همراه ببغداد آوردند
سلطان احمد خود را نقطه وار محصور دایره بلا دیده بنوعی مرد



خنده شد شمشیر را از دست انداخت و دروازه قصر را از درون بسته
نیم شب در کشتی در آمده از دجله گذشت و به دیار بکر رفت با امیر قرا
یوسف ملاقات کرده او را همراه به بغداد آورد و در بغداد سکه سلطان
در دیار بکر بود هیچکس را با وجود ادراک اهالی دار السلام جز از رفتن
او نبود و تصور مردم آنکه سلطان گوشه گرفته و چند روز از خلوت
خاص به بار عام نخواهد آمد هر کس پی مهمات خود گرفته در مدت
کار ملک و مال مستقیم احوال بود سلطان قرا یوسف را چند گاه در
بغداد مهمانداری کرده ناگاه میانشان غباری شده احمد او را
از دار السلام رخصت داد و آزرده خاطر به دیار بکر رفت و دیگر
باره سلطان در بغداد قرار گرفت و به عمارت و عدالت قیام نموده
غلبه تمام جمع آمد و امیرزاده امیرانشاه به ظاهر دار السلام آمده اما به
خلاف تبریزیان در همان ایام عود نمود و شرح آن گذشت

وقایع سنه اربع و ثمانمایه و آمدن صاحبقران از توران بجانب ایران و فتح شام و روم و غیر ذلک

حضرت صاحبقران زمان بعد از فتح بلاد هندوستان
چون در سمرقند جنت مانند نزول فرمود خبر اختلال حالات عراقین
و آذربایجان و فارس شنوده با سپاه توران و ایران بل تمام
جهان بعزم تسخیر شام و روم تا سرحد فرنگستان روان شد
بیت شهسوار پردل فیروز جنگ آفتاب ماهر او زعرصه آسمان آکه میدان
جولانگر این اوست نه بجاید عنان توسن ایام در قبضه
اقتدار کجا یابد و هلال ناهرماه نقره خنگ فلک را برای ترتیب
ضمیر نعل بندی تا نظام بر ذروه کمال و اوج استقلال بی کی جلوه گر آید
بیت سفر را گر چنین قدری نبودی / مه نو از سفر بدری نبودی
خورشید صبح و شام حسام خون آشام و سنان جانستان

معین شدند و فرمان آنست که شاهرخ سلطان از راه شبرغان
و استراباد به ساری در آمده از هزار جریب گذر دو او بموجب
فرمان روان شده در راه به سبب ناسازی هوا و آب و علف ناپایدار
بکار و الاغ بسیار تلف شد بمشقت بسیار بهوای ساز کار فیروز
کوه بفیروزی بیرون آمدند و در ولایت ری بار دوی اعلی ملحق شدند
و صاحبقران براه کش و ترمد و بلخ در آمده اماکن شریفه زیارت
اکابر دین بجا آورده از روحانیت آن بزرگان استمداد و دریوزه
همت کرده صلات و صدقات به مجاوران و سادات و فقرا
رسانیده منازل و مراحل پیموده ساری قمش جام مخیم اردوی
سپهر احتشام شد و اغرق امیرزاده شاهرخ و گوهرشاد
خانم و ملکت آقا و فرزندان از همراه آمده بسعادت پای بوس
مشرف شدند و نثار و پیشکش لایق گذرانیدند امیرزاده پیر محمد
که از مملکت فارس آمده بود همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت
و بعد از مزار مولانا انوار شیخ جام قدس سره در آمده شرایط زیارت
بجا آورد و امیرزاده رستم دو هزار سوار و امیر سونجک را همراه کرده
بجانب شیراز نزد برادر امیرزاده پیر محمد روان کرد که همراه عازم بغداد
شوند و آنحضرت از راه نشابور به بسطام آمده بحدود ری در آمده
از خوار گذشته در قریه ایوانک جناب شاهرخ که از عقب مازندران
می آمد بموکب جهانگشا ملحق شد و به شرف دستبوس آنحضرت
پایه افتخار به آسمان رسانید و امیر سلیمانشاه پیشتر در تبریز خبر رایات
جهانگشا با میرزاده میرانشاه رسانیده بود و شهزاده در میان
شهریار و ابهر با چند نوکر با حضرت صاحبقران ملاقات کرد آنحضرت
ملول شده ابرو در هم کشیده تخلف بلا زمان را بهانه کرده حکم کرد که



در نوبت دویم بولایت گرجستان و غزا با کفار بی سر و سامان

جون موسم دی و بهمن با خر رسید و بوی بهار از طبله عطار جمن دمید آن حضرت شاه زاده نامدار ارکان ملک را آورده مشوره فرموده رای بران قرار گرفت که بغزای گرج روند و امرا امیرزاده میران شاه را که در محاربه گرجیان که در حوالی النجق واقع شده بود و تقصیر نموده بودند امیرزاده شاهرخ در دیوان بزرگ رسیده بعد از تحقیق و ثبوت بعرض رسانیدند و بموجب حکم عالی جوب یاساق زده جامه زرهم نوکران امیرزاده میران شاه بر حسب دستگاه از بنجاه تا صد و دویست و سیصد در حواله شده و همه اسباب از پیادهای لشکر منصور قسمت شد و امیرزاده ابابکر را که دران حرب شجاعت نموده بیک ناوک خدنک سیدی علی شکی را بر خاک هلاک انداخته بود تربیت و عنایت فرموده **بیت** بر دل سیدل نهم کردی جدا / جای گل گل بود و جای خار خار



آمده امان درخواست کردند و کلیساهای آن قوم را که مکان
عبادت نامقبول بود صلوات گویان با خاک برابر گردند و از
غرایب حالات آن است که صاحب‌قران در سال مقدم ...
نفس بلده دهلی کرده به سمرقند رفته چنان مسجد جامعی عمل کرده
و درین سال اکثر زمستان در گرجستان بسر برده و سلطان
جلال‌الدین خوارزم‌شاه که از پادشاه جهان چنگیزخان
منهزم شده بولایت هند رفته بود و دو سال مانده و از راه
کرمان باز آمده بجه و تفلیس آمده مولانا کمال‌الدین اسمعیل
دران باب گفته بیت براق عزم تو کامی که برگرفت از هند
نهاد گام دگر در افاضی اران و افاضل ایام این بیت را تحسین
کرده‌اند و در تواریخ آورده اما اگر کسی بدیده امتحان نگاه کند
داند که تفاوت از کجاست تا بکجا آن حضرت بعد از فتح دهلی چندین
قلعها و حصارها و شهرها و قصبها و ولایتها مسخر کرده اکثر ملک
هند را مسخر نموده و در سمرقند جامعی که شاهان روزگار دیده
تمام نمایند در کمال لطافت پرداخته و عازم عراق گشته ارمن
و گرجستان را مسخر کرده شاید که اگر درین یورش اسکندر
بودی سمند دولتش بسیار جا سکندر خوردی القصه امیر
صاحب‌قران از منزل مقران ایلغار کرده و عازم جانی بیک
شد و اطراف او را گرفته ولایت او را تاخته غنیمت بی
غایت بدست آورده و جانی بیک جان بلب رسیده در مقام
انقیاد بیرون آمده حصار و مغاره را تسلیم نمود ...
کافران را کشته عمارات را ویران ساخته و خانهای
آن قوم را سوخته معاودت فرمود و امیر جهانشاه

فرموده عازم ایوانی شد که یکی از سرداران گرج بود و اطراف
او را تاخته و دامن کوه را گرفته تخم دیار قراقویلاغ نمود
و مردم آنجا دلاوران جنگی بودند آن ولایت را تاخته و لات
آن بلاد را زبون و حیران ساخته به فتح و فیروزی به الکای
کول رسیده و انجا باز شنید که جمعی کبران در موضعی که نوش چرد
نام داشت نشسته اند آنحضرت امیر شیخ نورالدین را بدانجا
فرستاده چند روز توقف کرد و متعاقب عزیمت فرموده بدو
رسیده و در پنج روز بعنایت الهی تحقیق حصار کفار را گرفت
کرد و مظفر و منصور بجانب اونیک باز آمدند و چند روز به
عیش و شادی گذرانیدند و ملوک اطراف سر بر آستان
اطاعت او نهاده و دست دولت در پای اقبال ابروی سعادت
کشیده و ابلق ایام رام و ممالک شرق و غرب تابع احکام
درین اثنا ایلچیان فرنگ رسیده و بسر مرادبیک که از قیاصره
روم بود در قید فرنگ اسیر شده بود آوردند و تحف حکام
خود را عرض کردند آنحضرت همه را خلعت بخشیده و انعامهای
لایق داده خوشدل باز گردانید و مدت دو ماه در صحرا
منکول جهة ملاحظه چهارپایان توقف افتاد و مجموع امرا
نامدار و سپاه ظفرشعار دران مقام جمع آمدند ذکر احوال
سلطان احمد ولد سلطان اویس جلایر که پادشاه
بغداد و آذربایجان بود درین سال امیر قرا یوسف آوازه
رایات همایون ترک وطن اصلی گفته بدیار بکر رفت
و سلطان احمد بعد از آنکه حضرت صاحب‌قران از فتح گرجستان
آمده به منکول رسید توهم نموده باستعداد تمام از بغداد

و در موضع تهتی میان سلطان و یوسف بکشار نخام ... عباری
شده امیر یوسف تخلف نمود و سلطان عازم روم شد
منازل پیموده به انکوریه و اقوار رسید پادشاه عادل رعیت پرور
غازی ایلدرم بایزید چون شنید که پادشاهی مسیحون سلطان احمد
پناه باو آورده استقبال کرده از طرفین پیدا شده شرایط تعظیم
و تکریم ظاهر کردند و یکدیگر را اسپان تازی کشیدند سلطان احمد
ایلدرم را از غزای فرنگ پرسید و ایلدرم احمد را از رنج راه و
گذاشتن ملک موروث سؤال کرد و مجلس بزم داشته ایلدرم
ولایت کوتاهیه را با فواجات سلطان احمد گذاشت و خود به سیواس
رفت سلطان چند گاه در کوتاهیه بعیش و خرمی گذرانده ایلدرم
سلطان را طلب داشت و در برساطو ضیافت کرده و انعام فرمود و باز
سلطان عازم کوتاهیه شد درین حال امیر قرا یوسف از لشکر
قیامت اثر صاحب قران گریزان شده بروم رسید ایلدرم
بایزید او را نیک دیده مال آقسرا را بدو بخشیده هم آنجا ساکن
ساخت **ذکر چند واقعه که درین سال در ممالک ایران و توران**
و غیرها واقع شده درین سال تیمور قتلغ خان پادشاه دشت
ازبک وفات یافته الوس او ابلهم را آمده بود و پادشاه مصر برقوق
هم فوت شده بود و ارکان دولت او خلاف نموده امرا با ملازم
بقتل آمدند و چنان ملکی بی سردار مانده طفل او را فرج نام بجای او نشانده
اند و اختیاری ندارد و در ممالک چین و خطا پادشاه ایلی تغوز جان
که در کفر و ضلال منوعی بود که باندک غرضی صد مسلمان را در خطا بقتل آورده
اسلام را در ان ملک برانداخته فوت شده بدوزخ فرموده
و هرج و مرج در ان بلاد راه یافت و امیر خضر خواجه والی ولایت

زمان حال بود که حضرت صاحب قران در ان
ایام که عازم ممالک ایران شد
امیرزاده محمد سلطان را با برادر اي
عمر فقید معین کرده و امیر حاجی سیف
الدین را جهت ضبط دیوان نزد او
گذاشت و امیرزاده اسکندر را
با وجود صغر سن در اندکان
و حدود ولایت مغولستان
گذاشت و امیر خداداد حسینی را
و بردی بیک را و امیر شمس الدین
عباس را در ان حدود فرمود که

امیرزاده محمد سلطان
در امور کلی با امیرزاده مشورت کنند
و عمل باصلاح او کنند ...
چون خضر خواجه ... فوت شد

وحفرخندق

وحفر خندق و حواله مهیا کرده بعد از دوازده شبانه روز جنگ
انداخته اهالی حصار عاجز شده فریاد الامان برداشتند امیرزاده
اسکندر کرم نموده لشکر را از جنگ باز داشته چون سپاه
ظفر شعار از گرد حصار پس رفتند مردم قلعه باز دخان آتش قتال
بسپهر برین رسانده مقدمه جنگ کردند میرزا اسکندر را
آتش غضب در سر افتاده تمام سپاه را بجوب حکم فرموده بقهر
و غلبه بقهر اقر اجنان حصاری را مسخر کردند و مردان را کشته
زنان را اسیر گرفته حصار را با زمین برابر کردند و از انجا عازم
جانب بای شد که امیر خداداد مشغول انجا بود و او در وقت فتح
اقسو مارا گذاشته بکوه رانده بود امیرزاده اسکندر قلعه مارا
مسخر کرده حرم محترم امیر خضر خواجه حاجی ملک آغا با دختر
الیس ملک آغا و غیرها اسیر و دستگیر شده سپاه ظفر شعار
اراضی کرسان و طارم و الوس انجا را تاخت کرده ایل بسیار
آوردند و امیرزاده اسکندر عزیمت نهایت ممالک مغولستان
داشت امرا خداداد و شمس الدین و بردی بیک و داد ملک
برلاس و صدیق تابان راضی نشدند و گفتند که مار امیر
صاحب قران در موضع جوقشلاق فرموده نعوذ بالله اگر چشم
زخمی بسپاه آنحضرت رسد مارا قوت جواب آن نیست حالا باین
فتوحات رضا بوده باز گردیم ایشان عنان کشیده میرزا اسکندر
بجانب ختن روان شد ختنیان از تسخیر اقسو رسیده به ایلی
پیش آمدند و امیرزاده برایشان ترحم کرده مرحمت فرمود و روزی
چند با بریکیان ختنی و ماه وشان طغاج در صحرا خلخ و نوشاد
بشادکامی گذرانده و از قوت دولت مطیع و دلالت سعادت

و ذکر توجه ... گردون
وقایع
ایلچی بجانب ...

قال رسول الله علیه الصلوة و السلام
اذا اراد الله ... اشیاء ...
چون حکم آسمانی و قضای ربانی به
ممالک روم رفته بود شهنشاه
روم ایلدرم بایزید را ...
... یافته و بقوت شوکت و
سلطنت ملک ... اورا
مغرور ساخته بود ...

ربع مسکون در تحت فرمان ماست و ملوک اطراف مطیع و منقاد ما
گشته اند و خراج ممالک ایران و توران و هندوستان و ترکستان
بخزانه ما می آورند و گردن کشان اطراف سر از ربقه اطاعت ما نمی پیچند
و سرداران عالم سر در طوق حکم ما دارند و ما حال نسب و تبار و
اجداد تورا میدانیم که توجه کسی اصل تو منتهی به ترکمانی کشتی بان
میشود خود را بشناس و کشتی محال که در غرقاب خیال افکنده و بادبان
جرات فرو گیر و در ساحل سلامت لنگر اقامت بینداز که در تلاطم
امواج محنت غرق دریای غرور نشوی که ما هنوز بواسطه غزای فرنگ مشغولیم
گر لشکر تو نابود و ممالک تو خراب شود و نعوذ بالله سبب خجالت
ما در دنیا و خواری سلطانان شود اکنون قدم در مقام فضول نهاده
سخنی که نه حد تو باشد میگویی بلا را از زور بخود میکشی نیکو نگاه کن
که هرگز میانه ما و تو غباری نبوده و از ما بتو بدی نرسیده و شیطان
ما را راه داده و بد دیگی مال آن خیال را اندیشه کن
مت
مکن آنچه هرگز نکرد است کس ° مگر رهنمون تو دیو است و بس
عقل را کار فرمای و در بلا و فتنه بر روی خود مگشا اترکوا الترک ما
ترکوکم را معنی بدان ع بر حذر باش که آشوب بلای آید ° و نص
الفتنة نائمة بخوان ع فتنه آن بهتر که بگذاری بخواب ° چون
نامه تمام شد دانای کاردان بطرف روم روان شد
و به ایلدرم رسیده نامه را رسانید ایلدرم از سر غرور
جواب گفته جوابهای درشت فرستاد و گفت بدین تهدیدات
که مراد داعیه محاربت شماست و بر آن عزمم که اگر او بدین طرف
نیاید من روان شوم و در سرحد تبریز و سلطانیه با خصم
مت
به جنگ ناورد گردان بهم ° که را سر برآرد ز پستی بخم

گران

گران شد آنکس که از تیغ رست ° بهم برزدند آن بر و بوم را
بشد زهره زان قیصر روم را ° و لشکر منصور با غنایم نامحصور
در ظل رایات سپاه فلک اساس ملحق شدند و شهر سیواس
را سلطان عادل علاء الدین کیقباد سلجوقی رحمة الله علیه تعمیر کرده
بود و بنای دیوار حصار ده گز بسنگ تراشیده در پت گرفته
برآورده اند چنانکه سرحد کرده و بیست گز رای ساخته اند مقابها
از سنگ نهاده اند و در طرف شرقی و شمالی و جنوبی که موضع آب است
خندقی فرو برده اند و در سی ره کش که نقب زدن محال بود اما از طرف
نقب زدن نتوی داشت بدان طرف فرود آمده و برانّا
اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ظاهر شد و
ایلدرم بایزید مصطفی نام کسی را با چهار هزار سوار و چهار هزار ناهار از سواران
در سیواس گذاشته بود که می خطبه قیام نمایند حضرت صاحبقرانی
فرمود که از اطراف و جوانب حصار عراده و منجنیق را آهسته و در
برابر دروازه عراق بطور ساختند و شهر را محاصره نموده از اطراف
و جوانب جنگ انداختند و نقب چیان درکار آمده بر بعض مشغول
شدند و از طرفین پرده شب و روز آتش قتال اشتعال داشت بهادران
رومی جنگهای مردانه کرده و نقبهای دیوار آمده آتش زدند
و برجها در هم شکسته برجم سنگ عراده و منجنیق باروی آن را
چون غربال کردند فغان از شهر برآمده مردم شهر در اضطراب
افتاده و والی آنجا مصطفی از سر عجز و فرو ماندگی بیرون آمد
آن حضرت او را و اهل آن را امان داد و سادات و علما و
اکابر و اشراف بسعادت بساط بوس رسیده و حکم جهان مطاع
نفاد یافت که از جماعت مسلمانان عمال امان قانع شده و



و امیرزاده جهان شاه میرزا بهادر را از سلطانیه با ملازم ساخته
مقرر شد که در رکاب حضرت انتساب آنحضرت متوجه ملطیه و آن نواحی
شود و چون امرای آن ولایت را خبر شده فرار نمودند و سپاه ظفر اثر
بدیشان رسیده بجلّی از ایشان دریافتند و مال و اسباب و چهارپایان
بسیار و دو هزار گلهء اسب و هزار ناقه و چهار هزار رأس گوسفند گرفته
مصرع بعد کوه اقبال باز آمدند و آنحضرت قاصدی بملطیه
فرستاده اهالی آنرا بطاعت و ایلی دعوت فرموده حاکم آنجا
ولد امیر مصطفی والی شهر سیواس بود از غایت جهالت قاصد را حبس
کرده آنحضرت ازین حال آگاه شده عازم آنجا شد و آن
روز بر گشته‌ها در شب تار رو فرار اختیار کرده عساکر گردون
آثار ملطیه را محاصره کرده و در اندک زمانی مسخر ساخت
و امیرزاده را اسیر آورده گرفته مسلمانان را از قتل و غارت امان داد
کرده عامل امان قناعت کردند و آنحضرت شاهزاده جهان شاه را
با امرا از راه از طرف قلعه کاخته فرستادند و از ملطیه
تا آنجا قلاع بسیار فتح کرده غنیمت بسیار گرفتند و امیر سلط
واقف از ملطیه را آورده دست بر گردن کشان و گردن کشان
را در طوق اطاعت نرم ساختند و عنایات بیانتها ملطیه
را با مضافات به امیر قرا عثمان ترکمان ارزانی داشت
و در اندک زمانی سرحد بلاد روم و ممالک شام مسخر و
منقاد شدند و آوازهء فتوح بسیار بامداد اقطار ربع
مسکون رسید سرداران رومی و زنگی را خشم حضرت [illegible]
انتظار تا ادراک وصف و تعریف ...

و قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا اراد الله تعالی انفاذ قضائه و قدره سلب من ذوی العقول عقولهم

شده و کتاب آسمانی ازین حال خبر میدهد حیث
قال عز قائل اذا اردنا ان نهلک قریة
امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها
القول فدمرناها تدمیرا و اتمام این کلام موقوف
بمطلع اختتام خواهد یافت و آن چنان است که حضرت
امیر صاحبقران در سنه خمس و تسعین که فتح بغداد و
عراق عرب نموده خواجه شیخ ساوه را که حسب
مقال او حسب عالی آراسته بود برسم رسالت
نزد فرمان فرمای مصر الملک الظاهر برقوق فرستاده و حاکم
در سال دیگر رخ آن گذشت و چون ایلچی رحمه که از
بلاد شام است رسید او را باز داشته خبر بمصر فرستادند
و چون بسلطان احمد والی بغداد
که در آن زمان در مصر بود متوجه بقتل ایلچی فرمان داد
با آنکه در رسوم عرفی و قواعد شرعی و ناموس ملکی قتل ایلچی
روا نیست مصرع که را ایلچی کشتن و بد نیست
چرا مرد که گوید چو دشمنت است ایلچی کشته را انجام
بلا زمان گشتند و از شناعت و بال آن اندیشه کردند و
عجب آنکه حکایات چنگیزخان و سلطان محمد خوارزمشاه را مگر
نشنیده بود و وشال این حکایات و حالات از نشوا بهم
عقل توانند بود که مضمون حدیث فرخنده مآل بیان آن شاره نمود مصرع
بی بدیده فروغی بالله قضا برده و ذکر حوت حضرت صاحبقران
از ممالک دشت قبچاق براه دربند تاکو بمرو آبادان در آمد



همان به که سازم سخن مختصر به پدرود کردند پسر را پدر
سخن دان طوطی جذار جواز کوشید درحی که شخت اوراز شت
آنحضرت را از استماع این جسارت خارت مآل آتش
غضب اشتعال یافته عنان عزیمت بجانب مصر و شام
درحرکت آورده و اعلام ظفر اعلام به تسخیر آن بلاد برافراخت
چه ایلدرم بایزید با وجود دعوی شجاعت در این ایام که
لشکر منصور در سیواس و ملطیه بود دیار کاخیه که داخل
ملک او بود تاختند در عوض انتقام در زمانه دو
دم درکشید آنحضرت عازم مصر و شام شد و او لا امرای
بزرگ خراسان این یورش بوده با اتفاق زانو زده عرضه
داشتند که درین ایام یورش تاریک هندوستان واقع
شده و تا سرحد کرجستان مسخر شده و چین بجانب
رحدود روم و شام انداخته سرحد آن دو ملک
مسخر شده اکنون صلاح آنست که لشکر منصور اجازت
یافته یراق تازه نمایند و عازم ممالک مصر و شام
شوند آنحضرت فرمود که نصرت و ظفر لشمعن و فضل الله
امید که نصرت الهی مددکار گردد که لشکر بسیار زیاده
اعتباری ندارد و همت عالی و عزم ثابت و قوت دل
را اثرهاست و بارها آزموده ایم که اقبال و اعتقاد صادق
چه کارها کرده و چه دشوارها آسان کرده همت بلند در آیند
و دل در خدا بندید تا نصرت ازلی مددکار نماید و کارها بدلخواه
راست شود امرا را بر مدعا گشوده کمر بندگی بسته در

واخذ من لعزیه با نمودن خیمه افتاد شعله خرم جهانسوز از دخنه لشکر
منصور بعد از آنکه اصل شهر را گرفته غارت کرده بودند داره
دار که قلعه فرود آمدند و اطراف آن را از امراء لشکر کردند و
بیست منجنیق گردان محکم کردند در جای سنگ که فرود آمده
بود منجنیق بزرگ ساختند و سنگ اول بر منجنیق قلعه آمده پارچه
پارچه شده در هم شکست و مثال این اتفاقات از اظهر امارات
نصر عزیز و فتح مبین تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با
سپاه شیراز آمده باردوی اعلی ملحق شد و نقب چیان در
کار آمده آن کوه را از مجوف ساختند و نقبها را بر سر
چوبها کرده آتش در آن زدند در روز یکشنبه با صفر رجبا
مقدمه افتادن گرد قبیل او بدر سرانجام که از قبل ولایت
شام متصدی ضبط آن قلعه بود از دهشت آن واقعه مشکل
چون مرغ نیم بسمل در طپیدن آمد و از درون آن احوال
فزع را اهالی حصار متولی شده سادات و علما با
بنکس و بهار بیرون آمدند و استعانت بحضرت
شاهی زدند آن حضرت شفاعت فرمود از جنید
قبول کرده از خون مسلمانان گذشته قلعه را خراب کرده با خاک
بازگشتند سر سبز و روی بهم القاب اهالی و نام پادشاه
ربع مسکون بر آراستند و چون از مهم بهسنی فارغ
شدند آفتاب چتر اقبال روی ظفر به تسخیر عنتاب آورد
شهری بنعمت فراوان و مال و غله بیش از امکان عمارات
عالی منظرهای متعالی ارتفاع داده و خالی حصاری محکم
و خندقی عمیق در عرض بی کرد فصیل آن بر کوه و از اطراف



وشود قیس که ملک الامرای شام بود با سپاه گران رسیده
تمور تاش از دیگران عاقل تر بود با امرای اطراف مشوره کرده
گفت این طایفه که حالا عازم جانب ما شده اند و صیت پادشاه
خود چنگیز خان شنیده اند و باتفاق جهان گرفته اند مصراع ای
باتفاق جهان میتوان گرفت ** اکنون هر کس را که بخاطر رسد بگوید
[illegible]
این شخص بوید من عند الله است و بهرجا رو آورده مسخر کرده سلاطین
عالم ادا اطاعت او گردن نهاده اند و خلاف با او کرده اند
خود را خواب خرگوش [illegible] و چون گفتار [illegible] در سینه
[illegible] زمستان و معامله هند و [illegible]
و حکایت خوارزم [illegible] و قصه ملک ایران [illegible]
را یاد آورید صلاح آنست که از راه مصالحت در آمده [illegible]
[illegible] تا مرحمت نماید و این بلا [illegible] از بلاد
ما دفع شود و مملکت ما سلامت بماند [illegible] چون



و دوازده گز ارتفاع سقف دروازه بود و بعد از دو روز سر سقف
میسود و با برز برگشتگان می آمد و لشکرهای اعراب که از اطراف
آمده بودند هر یک بجائی رفتند اما اکثر به دشتی رفتند و عساکر منصور
در تعاقب ایشان بسیار را بقتل آوردند اگر گویند که تمیور از جیش فتح دمشق
برد و لشکر فیروز غنیمت بسیار گرفت چون شامیان گفتند که در
قلعه کبوتران افتند یا گرگ که در گله گوسفندان افتند بدین هیبت
و شوکت بشهر در آمدند و آتش غارت و تاراج در شهر حلب
افتاده و مستوران بر در دهشت و دلبران شهر از حور و عین را بهر گز
آفتاب و ماه را ندیده بودند در بزم مستان کشیدند و هر یک از
خوبان سیمین عذار و تابان لاله رخسار دست کش یکی از غفار
لشکر جان ستان خانه بر انداز بودند و شنبه یازدهم ربیع الاول
شهر حلب مسخر شد و خلایق چندان زر و مال و جنس
و اسب و استر و شتر و اقمشه و امتعه بیغما بردند که عقل
از حساب آن عاجز آید و وهم از شمار آن هیچ و ز
گردد **نظم** چه از زر چه از جامه مست رنگ ها
ز آراستن بزم و از ساز جنگ ها ز لوهر فزون از
شعور و وقوف ها ز زر زر الات و سیمین ظروف
برین سان سپاه منصور غنایم ها محصور گرفتند

ذکر فتح قلعه حلب و تسخیر شهر و شرح آن

چون شود قین و تیمور تاش از جایگاه فرار نموده بشهر
در آمدند و پناه بقلعه بردند و چه قلعه کوهی از سنگ خارا سر
باوج ثریا کشیده و خندقی عمیق سپی گز عرض با آب
رسانده و پر آب ساخته اجرای کشتی در آن با سانی میسر بود

زهره آن نبود که از سوراخ بارو سر بیرون کند چه جای جنگ با برون
آمدن اهالی قلعه از آن هیبت ترسیده آگاه شدند و دانستند که با حکم
آلهی ستیز فایده ندارد و درین اندیشه بودند که قاصدی از نزد حضرت
صاحب قران رسیده مکتوبی آورد مضمون اگر تا بید حضرت حق کار
و تعالی جهان را مسخر حکم ما کرده و ممالک عالم را بقبضه اختیار ما سپرده
حصنها دافع نیست و حصارها مانع نیست اگر بر جان خود به بخشایند
و در خون اهل و عیال خود سعی نمایند ایشان را بهتر است اهل قلعه
دانستند که چاره جز تسلیم و رضا نیست شود قین و تیمور تاش
با سادات و علما و قضات و ائمه کلیدهای قلعه و خزاین را برداشته از دروازه
گشودند و بیرون آمدند و پیش آنحضرت روی عجز و تضرع زاری بر
زمین نهادند آنحضرت شود قین و تمور تاش را بند فرمود و جراید
را بدیوان گرفتند و قلعه را که سر بفلک افراخته بود و شرفات آنرا
چون سر بحجلت زدها در پیش انداخته بودند مدت یازده روز
لشکر منصور بحرب دیوار و قصور آن اشتغال داشتند که از رنگ
آن جهان از رنگ شرف و غرف آن قصور محصور بود با خاک
کوچه برابر ساختند و زبان حال **کم ترکوا من جنات و عیون
و زروع و مقام کریم** برین خواند و خزاین قدیم و جدید
و آنچه اهل شهر با بجا نقل کرده بودند در تصرف نواب در آمد
و چنانچه از مکارم شاهانه سزد که نظر بر تیغ کرند و بر تا زیانه
بخشند **بیت** بسر تیغ ملک گرفته * بسر تازیانه بخشیده
آن اموال و احوال را بلشکر بخشیده و بعد از یازده روز رعایا
رعایا را مرحمت نموده سپاه نصرت شعار را از غارت و تاراج
منع فرمود و اخوق و اثقال را با خزاین و اموال را در حراب





مصرع همه کار جهان ناموس و نام است ؛ برات امیر آتمش را
که حرامزاده راهزن قرایوسف دزد باین درگاه فرستاده بود
طلب داشتیم و ندادند ما را لازم شد که بدین دیار در آییم شعر
ستیزه بجائی رساند سخن ؛ که ویران کند خان و مان کهن
با این همه اگر از عاقبت کار اندیشیده و او را فرستاده
بودند موجب اینهائی نشد العذر حالا اگر او را فرستند
و خطبه و سکه بنام نامی پادشاه سلطان محمود خان بیارایند
در بارهٔ خود و اهالی این بلاد نکوئی کرده باشند و منت
بر اهالی این ممالک نهاده باشند و با ما ابواب دوستی و
محبت گشاده، عرض و مال و خان و مان خود و بندگان خدا را
نگاه داشته باشند و الا لشکر ظفر پیکر ما با این ولایت
آن کنند که با صفاهان و حلب و دهلی و خوارزم کردند نظم
طریق مدارا و رسم ستیز ؛ کز آن امن خیزد و زان رستخیز
نمودم تو عقل را کار بند ؛ وزین هر دو راه هرچه خواهی پسند
شامیان فرستاده را بخلاف سابق معزز و مکرم داشته
غایت اعزاز و اکرام بجای آوردند و جماعت آتش بازان
و نفط اندازان و چرخ کشایان و ناوک زنان که پیش
ایشان اعتبار تمام دارند در نظر ایلچی آورده نمایش دادند
که ازین تماشا بیش از ده هزار کس در اردوی اعلی حاضر بودند
و ایلچی را خدمات شایسته کرده با جمعی اعیان شام که همراه
کرده بودند بدرگاه عالمپناه فرستادند و بعرض رسانیدند
که ما بندگانیم در مقام اطاعت و انقیاد و اتمش را
پنج روز دیگر بدرگاه اعلی میفرستیم آنحضرت ایلچیان شام را

و نقیبان همچنان میکردند و هر جانبی که تمام شدی آتش زده آن
طرف دیوار حصار افتادی و با آنکه از اندرون منجنیق و سنگ برمی آوردند
و در رعد و برق تیر دلدوز و ناوک جانسوز نمیگذاشتند که لشکر فیروز
گرد حصار گذر کنند و فرج هنوز باور نداشت که آنحضرت خود آمده
باشد قاصدی که آنحضرت را دیده بود بیرون فرستاد قاصد
آمده با آنحضرت مواجهه سخنان گفت و شنود و خلعت و انعامات سرافراز
شده باز گشت و شرح حالات را با فرج باز گفت اما فرج نادان
خود را بازی داده قاصد را بدروغ متهم داشته در بند کرد و بر قرار
لجاج کرده میگفت که اگر آنحضرت بودی سپاه زیاده ازین نمودی
و مدت چهل روز برین منوال گذشت و آنحضرت در مقام صبر
تحمل میکرد و هر چند امرا عرضه داشتند که لشکر یکبار حمله آورده
جنگ سلطانی اندازیم و شهر را بقلعه بگیریم آنحضرت منع
میکرد که مبادا اگر وجه الان لشکر منصور کشته شوند و میفرمود
که آخر پشیمان خواهند شد و شهر و رعایا در دست و پای
سپاه نابود نشوند و این شهر بکلی خراب
نشود آن روز بر گشتگان [illegible] آنچه نشده
تا قحط و گرانی در شهر و قلعه [illegible] رعایا و سپاهی
یک یک و دو دو و ده ده و پنج پنج خود را از بارو انداخته بارگاه
دولت پناهی می آوردند و آنحضرت رحم فرموده ایشان را
نوازش میکرد و چون ارادت قادر مختار تعالی سبحانه
بخرابی آن دیار تعلق پذیرفته بود روز یکشنبه بیست و هفتم
شهر ذی القعده الحرام در بیستم روز سپاه ظفر پیکر روی بجانب
حصار آورده نردبانها بر دیوارها استوار کردند و علمها انداختند

ملا ایلک

ملا ایلک



تا بضرورت خود را در آب انداخته شعله حیوة شان از تند باد اجل فرو نشست و آن کشتی هم غرق شده ملاحان جسد فرج را از آب بیرون آوردند و بر خاک هلاک انداختند و چون در مدت محاصره از لشکر فیروز جمعی کثیر در جنگ کشته شده بودند نایره غضب حضرت صاحبقران شعله بالا کشید قهرمان قهر از موقف جلال بقتل بغدادیان فرمان داد و یرلیغ عالم مطیع نفاذ یافت که لشکریان هر نفر سری آورند و مصدوقه

انما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة

بر احوال مخالفان ظاهر شد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان نهاده و بدست اجتهاد کمر انقیاد در راحت بستند و در طلب سرها کوشش کشادند و بر هشتاد ساله و کودک یکساله و نوجوان بیست ساله و به مهوشان چون بوم و دلبران گلعذار را و لالان اجل بیک نرخ میفروختند و مرد و زن و پیر و برنا و غنی و فقیر و خواجه و غلام را آتش قهر یکسان میسوخت شد با دبی نیازی و زیده کشتی اعمار را در دریای هلاک غوطه داد و از افراط قتل نهری از خون کشتگان بر صفت رود دجله از آب تیم سر بر جله نهاد شعر

فما زالت العسی تلج دما و نما ... بدجلة فی ما رجحلبا اشکل
و آب و تهلک الرشد الکل خرابه شد و دا تو بوم
یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه

ظاهر شد بیت ز بس کشتگان کوفتاده زار ... نداشت کس حد و طارا شمار ... و تواجیان بر حسب فرمان شمار سرها کرده از سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند و اهل بقیه

محافظت نموده احشامات کریانی باسته غارت کنند امیرزاده رستم بو شیراز آمده همراه امیرزاده پیر محمد روان شدند و در منزل کندوان امیرزاده پیر محمد را عارضی رنج نموده یا تمارض کرده که از یورش باز ماند و امیر حسن جاندار را در رکاب امیرزاده رستم فرستاد و ایشان حشم نیدانی را نهب تاختند و چون سلطان احمد را در بغداد گمنی شده بود حضرت صاحبقران پیغ ایلار را با پیر علی تاز و بایزید بورالدای با چند تومان بمدد میرزا رستم فرستاد و ایشان احشام شاکی و فیلی را تاخته در ولایت خوزستان با میرزاده رستم ملحق شدند امیرزاده رستم امرا را که از اردوی همایون آمده بودند متوجه کرد که با اصیل بیک باتفاق عازم مندلی شوند و امیر قتلغشاه را که گماشته سلطان احمد بود بدست آرند امرا صبحگاهی از جا بطرف مندلی در آمده و کسی را نیافتند چه قتلغشاه پیشتر از مندلی بیرون رفته در اطراف بسر برده روز به مندلی می‌آمد باین تدبیر لطیف جان از ورطه بدر برد امرا در مندلی نزول کرده آسوده و آرمیده اسباب العلف بستند تا که کسی آمده خبر داد که از طرف بغداد سپاهی سیاهی پدیدار شد امرا بتعجیل تمام سوار شده قصد آن سپاه کردند از کوچه باغ بیرون آمدند و بر دشمن حمله آوردند قراولان قتلغشاه گریخته بطرف غیر تول خود در رفتند و امیر حسن جاندار با دیر قتلغشاه و امیر پیر علی تاز الشیبانی با هر سوار شدند و یکبار حمله کرده قتلغشاه را با سپاه او بر داشته چند سوار نامدار او را فرو کرده آوردند و قتلغشاه تا دارالسلام بغداد جای آرام نگرفت امرا مندلی و آن حوالی را غارت کرده با میرزاده رستم ملحق شدند و میرزاده

وایاقان و امیرزاده پیرمحمد را بند کرده باردوی اعلی فرستادند
و با آنکه دو جرم همراه شاهزاده بود زیاده از پنج لازم کسی
بیش از آنکه آشنند و امیرزاده رستم حاجی مسافر را همراه کرد تا
احوال اردو معلوم کرده خبر باز آورد و در وقتی که حضرت صاحبقران
عازم دار الملک شام بود امیر الله‌داد و امیرزاده پیرمحمد را از دیگ سپاه
باردوی گردون اساس آوردند و آنچه در شیراز کرده بودند
معروض گردید آنحضرت از فحوای کلام غرض جرنغان فهم کرده ایشان را
بیاسا رسانیدند و امیرزاده پیرمحمد را چند روز در معرض خطاب داشته
باز تربیت فرمود و حاجی مسافر را بشیراز باز گردانید و فرمود
که امیرزاده رستم حسن جاندار و حسن جغد اول که فی الحقیقه مردی
مسلمان بود و سعید برلاس را در شیراز گذاشته خود عازم
اردوی اعلی شد و بعد از فتح روم فارس را باز بامیرزاده
پیرمحمد عنایت کرده چنانچه شرح آن آید ان شاء الله تعالی

وقایع ماوراءالنهر و ... ترکستان و مغولستان

در این سال حضرت صاحبقران در ... که عزم عراقین
... امیرزاده محمد سلطان را در سمرقند قایم مقام
گذاشته امیر حاجی سیف الدین را نزد او باز گذاشت و امیر
زاده اسکندر را بحایت مغولستان نامزد و در اندکان
قرار گرفت و چند امیر مثل خداداد حسینی و شمس الدین
عباس را در آن طرف تعیین کرد مقرر آنکه مهمات کلی
را امرای سرحد و امیرزاده اسکندر بصلاح امیرزاده محمد سلطان
بسر انجام نمایند و امیرزاده اسکندر چون خبر خواجه
اغلن شنیده لشکر بمغولستان کشیده کارهای بی‌باکانه کرد

امیرزاده

امیرزاده اسکندر گفت من باخلاص میروم تا هرچه واقع شده باشد
عرضه دارم چون او در بند ... منت مصرع همانجرم که این
ره خود نرفتم ... و فی الحال بجانب اندکان بازگشت و ملازم
خود پیان تیمور را بعذرخواهی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد
و جمعی فتنه انگیزان منصوبه انگیخته پیان تیمور را گرفته بسمرقند
آوردند و گفتند که بطرف مغولستان میرفت و گفتند که از آمدن
میرزاده اسکندر بسمرقند و از راه بازگشتن اطلاع در ممالک افتاد و چون میرزا اسکندر
باندکان در آمد امرا که در آنجا بودند مثل پیرمحمد طغای بوقا و پیر حاجی برلاس
الجعفی را حمل بمخالفت کرده با لشکر الحاصار اندکان را در میان گرفتند
و امیرزاده اسکندر با ایشان صلح کرده از قلعه بیرون آمد و در باغ گلستان که میرزا
عمر شیخ احداث کرده بود نزول کرد امرا او را گرفته بسمرقند
و خبر بسمرقند کردند که او اندیشه مخالفت داشت و قتلو در آمده بود
تا او را بیرون آورده ملازمان او را متقید کردیم و امیرزاده
محمد سلطان نوکران فرستاده در باغ گلستان میرزا
عمر شیخ میرزا اسکندر و ملازمان او را مقید ساختند میرزا اسکندر
پرسید که جهت وجه حادث شده گفتند که تو خلاف تورة
ظاهر کرده و دیگر از اسباب اختیار نمانده و امیرزاده محمد سلطان
قاضی جلال الدین را از سمرقند باندکان فرستاده امیرزاده اسکندر را
بسمرقند رسانیدند و پیان تیمور بیکجک را که اتابک امیرزاده اسکندر بود
با نوکران دیگر بقتل آوردند و امیرزاده محمد سلطان صورت واقعه را
بحضرت صاحبقران عرضه داشت کرد و آنحضرت بسیار خشمناک شد
و بعد از فتح شامات امیر الله‌داد را به آتش بره فرستاد که از آن
حدود خبردار باشند چنانچه ذکر آن شد و در ایام فتح دار السلام



و چون رایات ظفر آیات کنار آب جیحون رسید حضرات عالیات سرای ملک خانم و خان زاده و دیگر مهد و شاهزادها امیرزاده الغ بیگ و دیگر درازی سپهر سلطنت بر سم استقبال استعجال نموده و در منزل اسفیر یغر سباطلوس دریا شدند و زبان استماره تهنیت فتوح نامدار گشودند و نثار بسیار از جواهر و زر ریختند و پیشکشها بسیده گشیدند و از آنجا موکب فیروز روان شده در صحاری و بیلاق ات مشهد نزول کردند و سادات و اکابر ممالک ایران خاصه اعیان دار الملک آذربایجان باستقبال آمده دیده بغبار اردوی کواکب منور کردند و اردو که در قفقاز تانی می آمد بجانبی رسید و هشت روز دران حدود توقف نمودند و چون علما و فضلای ربع مسکون در اردوی اعلا بودند اکثر مجالس که در بارگاه بر سریر اعلی منعقد میشد شرح مسایل دینی و بحث دلایل یقینی در کار بود و علما که اشراف الناس و دین و ملت را اساسند مورد لطف و انعام و نوازش و اکرام مخصوص میشدند و عاطفت شاهانه امیرزاده رستم را اجازت داده بشیراز فرستاد و فرمود که حسن جاندار و حسن جغه اول از فارس عازم پایه سریر جهانبانی شوند و از آنجا اعلام ظفر اعلام عازم اوجان شده و از فر وجود آنحضرت چند روز کوشک غازان غیرت باغ جنان شد **ذکر فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بجانب ازرنجان سرحد روم** حضرت صاحب قران دران زمان که فتح ممالک شام میکرد قیصر روم ایلدرم بایزید به تحریک سلطان احمد

خانه کسان طهرتن را که بجواهر بسیار برده باز خواستند خطاب شاهرخ شیخ علی را بدرگاه عالمپناه روان کرده صورت حال عرض کرد و شاهزاده هم در همانجا توقف فرمود **ذکر آمدن مهد علیا تومان آغا و شاهزادهای ارجمند از جانب دار الملک سمرقند باردوی معلا** صاحب قران فلک احتشام بعد از سنجر بلاد شام از کمال محبت و اهتمام قاصد بطلب آغایان و فرزندان بسمرقند روان فرموده بود و ایشان امتثال حکم نموده از راه بخارا و گذر آمویه بخراسان آمدند و از بیابان تجن و ولایت طوس گذشته در سلطانیه فرود آمدند و درین حال نزدیک اوجان رسیدند آنحضرت از غایت شفقت عزم استقبال نموده امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص را طلب داشته و دیده امید را بدیدار ایشان نورانی کرد و مهد اعلی تومان آغا و باقی فرزندان بسعادت ملاقات مشرف شدند و رسم نثار و پیشکش بجا آوردند و چند روز دیگر در اوجان توقف کرده حضرت صاحب قران عازم تبریز شده رایات دولت بر افراخت و در راه شکار انداخت بعد ازان بدولت و اقبال در شهر بدولتخانه فرود آمد **بیت** فلک مکیدت مرا دوش تا نظر بجا را بد ∴ که خورشید جهان آرا بدولت خانه می آید ∴ و دران ولا صاحب اعظم خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات آمده و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار رسیده بپای بوس مشرف شدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی برادر بغداد بتیر خورده شهید شد لطف آنحضرت خواجه علی را و خواجه سیف الدین را منصب امارت دیوان عنایت کرد



اورا از اسب بزیر انگندند تا کارد دا استخوان و کاربجان رسید کارد را از میان بر آورد و بشکم خود زد خیاکه تیغ بدست در شکمش فرورفت جبی او را اگر فتنه افتاد و غش کرد در ساعت خبر بصاحب قران بردند آنحضرت فرمود که اطبا و جراحان معالجه نمایند اگر به شود فبها و الا او را بسوزند تا دیگران آن کار نکنند و جراحان علاج نموده دو سه روز بحال خود آمده بود آنحضرت حکم فرمود که سرداری لشکر تاجیک تعلق باو داشته باشد و در مال و ملک مدخل نسازد و خواجه غنیمت شمرده خود در آن باب اخلاص کرد و در ایات ظفر آیات از تبریز حرکت کرده و در منزل قرم شهر خواجه اسمعیل بعد از اشکنجه بسیار بردار کشیدند و موکب همایون از آب ارس گذشته بنخجوان معسکر ظفر قرین شد و حضرت صاحب قران با خواص ملازمان بنزج قلعه النجق که در آن زودی فتح شده بود فرمود و بالا بر آمده فراز و نشیب آنرا بنظر احتیاط ملاحظه فرمود و باره دیگر همایون باز آمد و در آن محل میر طهرتن بسعادت بساطبوس رسید و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید مودی شیخ ...بشاید و ...مشک را او را بعرض رسانیدند و شعله خشم جهانسوز حضرت را باب تقریر دلبند بر ساکن کرد و در آن محل ایلچی گرجستان نزد ملک گرگین فرستاده باج و خراج و جزیه طلب داشتند و شاهزادها وامرا بموجب حکم از حوالی شنکول با میرزاده شاهرخ ملحق شده بدرگاه عالمپناه آمدند و حضرت صاحب قران از جلگای نخجوان بطرف کوهستان روان شد و در نواحی کوکچه تنگیز نشاط شکار فرمود و از انواع حیوانات

ابرانگیرد و **بنکم و بالیسرین** بخوانیم آنحضرت همس ایشان منذول داشته بر ایا ایشان قبول فرمود و فرار شد که وظایف نیکو بندگی بجا آرند و مسلمانان که در بلاد ایشان باشند یا روند عزیز دارند و برادر ملک گرگین را نو اختر خلعت پوشانیدند و باقی را خوش دل باز گردانیدند و در از خواجه افیرهادا تجارت تمیز قبض فرستاد که ملازم امیرزاده عمر بوده باتفاقی بضبط آن جرنیام نمایند و در آن جا خبر رسید که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان از سمرقند روان شده بود چون بنشابور رسید امیر حاجی سیف الدین که ملازم او بود بواسطه عارضه مرضی که رخ نموده رحلت نمود و آنحضرت از قدمت خدمت و سوابق ملازمت امیر حاجی سیف الدین متالم شده خاطر همایون اندوهناک شده قطرات اندوه از دیده سیلان نموده و آیه کریمه **انا لله و انا الیه راجعون** بخمیر اندوه بزرگ را تسلی نمود **ذکر قشلاق فرمودن صاحب قران علم ستان در قراباغ اران** حضرت صاحب قران چون قضایای گرجستان را سرانجام فرمود بعد از یکماه که در قراول تبر توقف نمود متوجه قشلاق قراباغ اران شد و از گنجه و بردع گذشته در تاریخ عشرین ربیع الاولی که آفتاب در نصف قوس بود و آخر ربیع الثانی بمیمن برسیار و بیسار برلیس در قراباغ نزول فرمود و از برای آنحضرت و شاهزادها قوریاها بسته در اندرون آن خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه بر افراختند و در آن حال از طرف دشت قپچاق ایلچیان رسیده سخن حاکم خود بعرض رسانیدند و نایره خشم جهانسوز آنحضرت تسکین یافته عزم طرف دشت فتح اد و در آن



محمد شیخ را که امیرزاده محمد سلطان به تهمت عصیان بند کرده بود
و مجنان باردوی معلی آورده حضرت اعلی شهزاده را برداشت و در سلک
شهزادها منتظم شد و حضرت صاحبقران بعد از مجلس عیش و نشاط
میل شکار کرده و بجانب دران صحرا شکاری بسیار و آهوی بی‌شمار
انداختند و تمام آن عرصه را از وحوش و طیور خالی کردند و در اثنای شکار
نظر حضرت صاحبقران بکنار نهری خرابی افتاد که از آثار سلاطین نامدار بود
و دست روزگار و حادثه لیل و نهار اطراف آن را در هم ریخته و چون از
دریای کبریا جداول اعظم در زمین قابلیت و استعداد سلاطین جم نشان
جریان می‌یابد و از آن طایفه بزرگوار در هر دیار روبجاد غرایب آثار و عجایب
اطوار بر روی روزگار یادگاری می‌ماند بنابر آن حضرت صاحبقران که در
علو همت بحری بیکران بود فرمود که فواید هرکه جم نشان و منافع پادشاهان
کبریا نشان اشاعت خیرات و افاضت مبرات است و چنانکه
مآثر ملوک نامدار و پادشاهان گذشته مشاهده میکنیم باید که از ما هم یادگاری
بر صحیفه دوران ماند و باقتضاء همت خسروانه و با مصاحبت
پادشاهانه از آب ارس عبور نموده بوجه نهر بهمان داد و تو اجیال
زمین بر امرا و سپاه قسمت کرده بیکماه نهری کندند که کشتیهای
نامدار در ماها و سالها تو ان شد کرد و دهانه نهر از
آب ارس از موضعی جدا شده که آن ده پورتنگ خلخشی
مشهور است در ده فرسنگ طول و پانزده گز عرض جای که از او سر خط
نیل گویند نهایت شد خالصه مجال جریان کشتی باشد و آن
جوی را نهر برلاس نام کردند تا بوساطت آن خیر جاری نام
آن دودمان مبارک جاری ماند و اکنون مثال دریاچه است
ولایت اران بان معمور و بران آب آسیاها معمورست و

تا جانب جزایر و آن نواحی بر جهند و چون در مراجعت لشکر منصور
از بلاد بغداد گذر دادن بر فرصتها و زد دنیا کرده بودند بطریق معهود میان آن
که قطع طریق است درین حال در باب قتل و اسر ایشان مبالغه عظیم
بجا آورد و هرچند فصل شتا بود و برودت هوا بمرتبه اعلی و از آن
سبب تا دره راه بمدتی امداد شد عبور دشوار بود شاهزادها
و امرا بموجب حکم هرکدام برای که معین بود روان شدند
و در حوالی دره تاشی که گرد آن منشد به سبب برف و باران
و سرما از کوهها پایان آمده در دره نشسته بودند ناگاه سپاه
منصور برایشان زده گروه بسیار را بقتل آورده زنان و
دختران آن قوم اسیر شدند و جمعی خواستند که از شرار آتش
کارزار گریز خود دست در دامان فرار زدند اما هیهات هیهات
نخل وفا دی که خود نشانده بودند میوه پشیمانی بار آورد
و ثمره نداد و آتش فتنه که خود افروخته بودند در خرمن حیات
خودشان افتاد این المفر گویان تباه بکوه بر دند
و بواسطه سرما و برف راه نیافتند بازآمدند و امان خواستند
الان قد ندمت وما ينفع الندم فوج فوج
عرصه تیغ آبدار شده عالم سفید بر چشم ایشان چون
پر غراب شد و روی برف حواصل پوش از خونشان
چون بال تذرو و منقار طوطی شد بیت ز بس کشته
کافکند بر کوه و دشت جهان گفت بس کن که از حد گذشت
و از آنجا امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه عازم بغداد شده
راهها جان بر بستند که کبوتر آدمی را از آن وادی مجال
جواز و محل پرواز نبود و علی الفور آخر روز به بغداد رسیدند و



و تستر و عمال خوزستان را منزوی کرده چون دو تن داروغه ... و محمد طبسی داروغه دزفول و تیمور خواجه داروغه حویزه و خواجه شمس الدین محمد وزیر از علفه خوزستان ابن مجموع را گرفته اموال بسیار حاصل کرد و امیرزاده رستم حسب الفرمان عازم شستر شده و شیراز شد و شهزاده و امرا آن در خوزستان در عرا عرب ماندند و اول بهار از راه بل خالص نزدیک جبل حمرین که در دوازده فرسنگی بغداد است و چهار فرسنگی قلعه ابراهیم لک بهم رسیدند مصرع بشیران و غایبها رسیدند و با تفاق عازم اردوی همایون شدند **ذکر آمدن ایلچیان قیصر روم بدرگاه حضرت صاحبقران زمان در قراباغ آران** حضرت صاحبقران بجهت آنکه امیر قرا یوسف فرار نموده پناه بروم برده بود در خاطر داشت که عازم بوم روم شود و آن آوازه به ایلدرم بایزید قیصر روم رسیده بود و اهالی روم چون سطوات هیبت آنحضرت و شوکت و عظمت سپاه منصور را شنیده بودند ایلدرم بایزید را بر صلح و صلاح ترغیب میکردند و ناصحان مشفق بعبارات مختلف منع میکردند و می‌شنودند و صلاح در اصلاح میدیدند ایلدرم بایزید نصایح نیکوخواهان را قبول نموده یکی از قضاة روم را با امیری نامور برسم رسالت فرستاد و ایشان در قراباغ آران رسیده بوسیله شاهزادها و نوئینان بشرف بساطبوس رسیدند و از لوازم کتابت و رسالت فرو گذاشتند چون مضمون رسالت انقیاد و اطاعت بود حضرت صاحبقران

بجای خود آمده سپاه شکاره و کوس ... و کوشه و عازم لشکرگاه که آمدند و بسیار ... گرفته و از شکارهای ... بالای هم ریخته چون خاطر همایون از مهم شکار فارغ شد بترتیب جشن شاهانه و طوی خسروانه اشارت فرموده ایلچیان روم را حاضر کرده خلعتهای فاخره پوشیدند و با نعامات و انواع نوازش بکلاه و کمر سرافراز کردند و اجازت مراجعت ارزانی داشته در آن حال فرمود که بایشان بگوید ارم زمستان اینجا قشلاق کرده در اول بهار تا سرحد روم آمده منتظر جواب والی شما می‌باشم اگر بیگانگی را بیگانگی و محبت بدل گردانید والا **بیت** ببینم تا خود سرانجام جنگ ... که باشد چو موم و که باشد چو سنگ ... و بایزید چلبی ایلچی کرده برسم رسالت همراه ایلچیان عازم روم شده کتابت بزر و مضمون آنکه اگر سخنان ایلچیان را ... باید که آنچه در باب قرا یوسف راهزن گفته ایم بجا آورند و یکی از امرای بزرگ را فرستند تا درین جانب عهد و پیمان کرده ابواب مراسلات و مکاتبات از طرفین مفتوح گردد و مسلمانان و رعایا ازین جهت بیاسایند والسلام **ذکر توجه صاحبقران زمان بسرحد روم و آمدن ایلچیان روم در قراباغ آران** اول بهار که اول ... سپاه نامدار بود صاحبقران کامکار شاهزادها و امرا را طلب فرموده در باب عزم جانب روم مشورت کرده و فرمود که خاطر من بر آن است که لشکر بطرف روم برم بجهت آنکه ایشان بازنگ غزا میکنند اما ایلدرم بایزید چند حرکت کرده که دفع آن بر ناموس سلطنت لازم شده اول آنکه گریختگان ما را بملک خود راه



واز نماز شام تا غروب شفق نمودار بود و بعد از غیبت او در جانب
مشرق بوقت صبح ظاهر شد مولانا عبد الله کتابی از مؤلفات
شیخ محی الدین مغربی ظاهر کرد که هرگاه ستاره ذو ذوابه در حمل ظاهر گردد
لشکری از مشرق پیدا شده قیصر روم اسیر او شود و در سال
از کتابت او گذشته بود و آنحضرت را تسلی حاصل آمده با اهراکنه(؟)
عزم روم جزم شد و چون ایلدرم گرفتار شد در اثنای محاوره
آنحضرت با قیصر فرمود که من عالمی دارم که چنین حکم کرده بود
ایلدرم چون بر خواست التماس کرد که عالم را گاهی نزد من
فرستند که مرا با علما الفتی است آنحضرت مولانا را فرستاده
فرمود که هرچه پرسد جواب گوید مؤلف یعنی خواجه لطف الله
مشهور بحافظ ابرو در زبده التواریخ میگوید که من همراه
مولانا بمجلس قیصر رفتم و بتوسط ترجمان سخنان گفته شد
سؤالات کرده مولانا جوابها گفت قیصر التماس کرد که گاهی
نزد من بیا بعد القصه با هر سخن روم صاحب قران بهشتم ماه شعبان
موافق اول نوروز جلالی و مطابق اب ماه رومی از قراباغ
اران عازم مجاری سمرقند شد نظم ز لشکر ستودان گیتی نورد
براگنده شد گنبد لاجورد امیرزاده محمد سلطان صاحب الزمان از آب
کر گذشته کنار کنار روان شدند و آنحضرت مولانا عبد الله صدر را بجهت
ضبط اموال آنجا فرستاد و مجلس مولانا قطب الدین صدر
را براحت نسق معاملات دیوان شیراز روان کرد و رایات
فیروز از گنجه و بردع گذشته مجاری شکور و حوالی شمکور نزول کرد بلکه شکوه عزم بلکه کشت و از
آنجا صاحب قران عازم الاتاق شده در سرحد گرجستان کنار آب
کنگر موکب نصرت نشان نزول فرمود و در آنجا از دریای دولت

ژنگ آنچه مقتضی باشد مساعدت کنیم و با تو در ثواب غزا شریک
باشیم بیت بگفتم ترا آنچه بهبود تست ،، اگر بشنوی
این سخن سود تست ،، و درین اثنا خبر رسید که قرا یوسف
از ایلدرم بایزید برگردان شده از روم گریخته از ان بلاد در
این معنی اگرچه احتمال مواضعه داشت اما آنحضرت مسلم داشته
خبر فرستاد که خانه اورا بدین طرف روان کن تا قاعده مهر موکد
گردد و درین ایام بعرض رسانیدند که درین نواحی حصنی است
موسوم بقلعة الروم و طغای نام کسی حاکم آنجاست و غایب است
دیگر خسک نام کسی از قبل طغای در ان حصارست با دویست کس
از ازناوران گرج و مسلمانان آن نواحی از مجاوران و مسافران
از ان فرقه کافر در خطا زحمت اند آنحضرت فرمود که امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و امیر موسی و امیر تیمور ملک و امیرزاده
خاوند شاه مجاوران حصار را محاوره نمایند و اگر بایلی در آمده باداء
مال و جزیه مطیع شوند در امان باشند و الا طوعا و کرها جبرا و قهرا
تسخیر حصار نمایند آن تیره رایان چون گرداوران آن
سیه روزان تیره روزگار ابا نموده بحمایت حصار
دغرور و پندار مغرور گشته ابا کردند و ساخته حرب و قتال
شده آماده جنگ و جدال ایستادند و بیخ رور جانی کندند
روز روشن بهره امید ایشان در شب شدند نا امیدی افتاده
نفیر شان در طاس گردون اثر افتاد و حصار مسخر شده کبرا ز ا
از بنیاد برانداخته قلعه را با زمین هموار ساختند و والی آنجا
بعد از وقوع واقعه بملازمت حضرت رسیده و عاطفت
آن عالی همت او را بجان امان داده و موکب همایون



آن بلاد را با عراق عرب و بغداد و بصره و سایر بلدان
رفته بودند با غنایم بسیار و الجای بیشمار در کوکبهٔ فتح
و ظفر باردوی اعلی رسیدند و شرف پابوس حضرت
خاقان زمان دریافتند و آن حضرت امیرزاده اباابکر
و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و
امیرزاده اسکندر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین
و امیر برندق را از عقب امیرزاده محمد سلطان فرستاد
تا همراه اطراف کاخ را محاصره نمایند و ده روز پیوسته در
حوالی و حواشی قلعه آتش کارزار التهاب و اشتعال داشت
بیت تا بده روز تاب آتش جنگ ** همچو موم
روان کرد آخر سنگ ** عاقبت بهادران نامدار
و دلاوران ظفرشعار چون کبک کهسار بر آن حصار
استوار بر آمدند و آواز نقاره و نفیر غلغله در گنبد گیتی انداختند
و از طرفین عراده و منجنیق در کار آمده در آن روز امیر
زاده محمد سلطان داستان رستم دستان را بر طاق
نسیان نهاد و قصهٔ زال زر را رقم زوال کشید و برن
امیرزاده اباابکر گوی سبقت از میدان جلادت ربوده لوا
اورش از همه بر دیوار حصار بر آمدند و خیان حصین منیع
و حصاری رفیع را بیک حمله بهادرانه مسخر ساختند و خبر
فتح را بحضرت صاحب قران بردند آن حضرت با در رکاب
اقبال آورده ظفر بر کمین و نصرت بر یسار بپای حصار نامدار
بر آمد و فراز و نشیب آنرا بنظر دوربین ملاحظه کرد و ایالت آن
قوم ملابت را بامیر طهرتن ارزانی داشت که والی ارزنجان

و اگر کاخ را مبارک کرده از او کرمی کردن او در طوق مذلت سعادت
شکر کند که اقبال با حصار کاخ را بی منت او مسخر کرده اکنون
او را بگوئید که دوانه بالا بستند بیت اگر در کیخسرو ... رابای
من اینک رسیدم بکردار جای **ذکر چپاو دیدن حضرت صاحب
قران تا ابد ملک مستحکم جل اسمه سپاه را در
صحرای سیواس** آن حضرت چون عازم یورش روم شد
زمان قضا جریان نافذ شد که سپاه بسیار اساس را در صحرای سیواس
چپاو نمایند و خود بر بالای پشته که تماشاگاه ... بود بر مسند
جلال نشسته فوج فوج چون دریای قلزم بر موج میکشیدند و قشون
قشون چون شد با دم بر در حرکت آمده بنظر می آمدند و هزاره هزاره و صده
صده و دهه دهه چون سیلاب آهن در برابر آن حضرت که در جهان کسی
برابر او نبود میرسیدند و زانو زده اسبها پیشکش میدادند تومان تومان
بدین طور میرسیدند صحرا صحرا جوشن و برگستوان و جبان در جبان خود
و خفتان و وادی در وادی براک و سنان می نمود نظم گرفتی کران
زمین تا آسمان ** ز نیزه هوا ابر در جوشن است ** از در خشیدن
آینهای جینی هر طرف مهری طالع شدی و از بریق سنان تمام کوه
برقی لامع بودی و چون نوبت سان بلشکر میرزا محمد سلطان که تازه
از سمرقند رسیده بود رسید سپاهی خیان آراسته بمیدان آورده
که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار چهارم است و میدان آسمان
جولانگاه شاه ماه و سپاه انجم چشم کواکب بر زینت مثل آن
مواکب برکسی نگشاده و سپاهی بدان اساس روی دلا
وری بر زمگاهی نیاورده است و چون صورت یکرنگی در میان مبانی
خیلی آیینهٔ فتح و عین نظر است شاهزاده بالهام دولت سرطاقیها فرموده

واورا نیز زندی بر داشته بودیم براینده تو ارزانی داریم و غبار
کدورت باب منا از میانه بر داشته شود و رعایا که ودیعت
پروردگار اند در میانه ما و تو نابود نشوند و خانهای مسلمانان
بواسطه عساکر طرفین خراب نشود و اگر بر خلاف مجد باشی عزا
فرا بی بندگان خدا در گردن تو خواهد بود و درین باب نیکو تامل کن

داستان فتح قلعه حصین ارزوک چون ایلچیان
روم مراجعت کردند بعرض همایون رسید که درین حوالی
قلعه ایست نام آن قلعه ارزوک و قوچی چنباغان روم آنرا
پناه کرده و سر از جیب سرکشی بر آورده تمرد می نماید
حضرت صاحب قران امیر شیخ نورالدین و امیر برندق را با فوج
بمحاصره آن فرستاده امرا با لشکرها بپای حصار آمده
آتش قتال مشتعل گردید و تیر اندازان دیده مورا
بر برج قلعه برکنگرها میدوختند و نقبچیان از اطراف
در کار آمدند و دیوارهای قلعه را بنجا درهم انداختند سپاه
فیروز بحصار در آمدند و چنباغان را بتیغ بیدریغ درهم
انداختند و دیوار حصار را با خاک ره برابر
کردند و فتح حصار را بحضرت جهانبانی رسانیدند

ذکر نهضت صاحب قران بطرف شهر
قیصریه و از آنجا به انگوریه درحوالی سیواس
بسامع جلال رسید که مصرع راه توقات جنگلستان
و قیصر توقات در آمده سراب را گرفته حضرت صاحب
قران راه را گذاشته و عنان بجانب قیصریه
معطوف فرموده روان شد و امیر سلیمانشاه را با لشکر

هنگام وزیدن نسیم صبحگاه با ردوی قیصر نزدیک رسید
و در کمینگاه ایستاده تا اول خصم از قبول بر آمدند و از
طرفین بر همدیگر زده جنگ عظیم واقع شد و قیصر خبر شده
امرای خود را سرزنشها کرد و از دهشت بر آشفته وقت
طلوع آفتاب در اضطراب آمده عازم جانب توقات شدند
و امیر شاه ملک کمین ایستاده از آمدن قیصر و جنگ آنحضرت
را خبر کرد و صاحب قران امیر الیاس خواجه و مابین تیمور و
دانه خواجه و امیر حسین قوچین و سلطان ملک برلاس و جهان
بهادر را با شصت بهادر بخبر گیری روان کرد و امیر شاه ملک
درین حال مصرع بفتح و ظفر باز آمد با ردو حضرت صاحب
قران شاهزادها و نوئینان و امرا را آورده مشوره فرمود
که درین حال دو معنی در خاطر صورت بسته یکی آنکه
همین جا باشیم تا آمدن خصمان و هم آیند الافغان و
سپاه آسوده شوند مصرع نه آسوده گی لشکر آسوده کرد
و دوم آنکه ما بمیان مملکت یاغی در آئیم و غارت
کنان میرویم و اطراف را تاخته تا او بتعجیل
در قفای ما آید و لشکر او اکثر پیاده اند باز مانده
و ویران شوند و رای ثانی اختیار کرده کوچ کردند و امیر
زاده سلطان حسین با دو هزار سوار در یورت
معین شده مقرر شد که امرا امیر برندق و جمعی امرا بموجب
فرمان بجانب انگوریه روان شدند و لشکر
پیاده همراه ایشان روان شد که در دو منزلی که آنجا
آب نیست جهت آب چاه فرو برند و عبدالرحمن جوشی



آب را در فضا که اشتند و فرود آمده خندق کنده و استحکام
داده چشمه آب که در عقب لشکر خصم بود خراب ساختند و آنحضرت ایلغار
آنکه بهمه کس راست براست غنوده زبان تضرع و انکسار به درگاه رب
الغفار گشوده و باخضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز آغاز نهاد ع
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز آلهی هرچه مرا از ظفر و نصرت
و اقبال و دولت میسر شده همه از عنایت و رحمت تو بوده و الا از دست
خاکساری که جان او باز بسته ارادت آنحضرت است چه آید
و چه گشاید شفقت و مرحمت دائمی چشم دارم بیت
ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

ذکر تعبیه لشکرهای آن دو پادشاه گیتی پناه بل دو شیر کینه خواه و آراستن سپاه

چون قیصر روم با لشکر که توهم محاسبان از احصای آن عاجز آید و فکر دبیران از بیان مفصل کمیت آن قاصر باشد نزدیک رسید
سپاه منصور را از هجوم سپاه روم عقل دوربین دروادی
اندیشه سرگردان بود و خواطر را دغدغها رو نموده و در آن
شب که عرصه عالم جولانگاه سپاه زنگ آمده جیش حبشی
از بیشه گرد خاک رو سوی افلاک نهاد نظم درفش غش
سیاه حبشی را ها روان در رکاب از کواکب جواکب ها
و هم تیر تک در بیداء ضلالت بازمانده و خیال صورتگر عنان
کشیده داشت شعر بتر چشمی که بادیه وادی امکان بر راه
چون قطرها که زاویه بید اکواکب از سماها چه امیدوارم با زید لشکر
بسیار و حشر بی شمار داشت و دایما در غزا روز کار گذرانیده
و بجوشن درپر اپرد شمشیر بر کرده و در دیار خود حرفز آسوده

و شهسوار و جلال و طالب شوق و یوسف و حاجی بابا و حسن و محمد بهادر
و سرای خواجه و ادریس و خواجه محمد و امیرزاده احمد و دراملک
و ارغون و پیر محمد و بهاالدین و قرا احمد و بیگ ولی و جغتاق و درویش خواجه
و عبدالله و صوفی خلیل و محمد و الیاس تیمور و موسی رکمال با دو میمنه
مقرر شده با شیخ محمد و قراتمان و شیخ و حسین و علی بیگ و جهان شاه
و بردی بیگ و احمد و لطیف شیر و محمود و بهلول و امیرزاده
میمنه شد و بردست چپ جلال الاسلام و توکل قرا و علی و محمود و شاه
و شیخ حسن و امیر ملک و پاینده بخشی و تیمان زرد و سلطان
برلاس و عبدالکریم و عادل و قطب الدین و جانی بیگ و یادگار و
تنگری برمش و محمد خلیل و جنید و جان ملک و توقباق و عبدالصمد و باد
و شاه و شاهان سیستان و ابراهیم قمی و باد شایوران هر یک در
مقام خود آرام گرفتند و دیگر شاهزادها مثل امیرزاده ابابکر بهادر و
امیرزاده اسکندر بهادر و امیرزاده احمد عمر شیخ بهادر و امرا چون امیر
شیخ نورالدین و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر قراعثمان ترکمان
و حاجی عبدالله عباس و شمس الدین عباس و الیاس خواجه و عمر تابان
و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و دیگر بهادران در جای خود آرام
گرفتند و حضرت صاحبقران چون قشون قشون مرد جنگی
کار آزموده در ظل رایت ظفر پیکر با زداشته
که جایی که به کمک حاجت شود حاضر باشند و چند
زنجیر فیل دمان که از غنایم هندوستان بر درگاه
جهان پناه بود که هر یک بر خرطوم دمار از برپیان
و شیر ژیان بر آرند و دندان گیر بر سینه خصمان رسانند
همه را سلاح آراسته و چهار پوشیده پیش انداختند و آتش اندازان



که از آب دریا بر آرند گرد ٭ در میمنه بر الیاس فرنگی را با سپاه زنگ باز داشته بود و در میسره فرزند خود موسی سلطان چلبی را که ارشد اولاد قیصر روم بود و به گردنکشی اشتهار داشت و امرا مثل عوج باشا و علی باشا و عبد بیک و تیمور تاش و فیروز و عیسی بیک و حسن باشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنگری برمش و طیبان و داود و دوتابی و امیر شاهین و باج و امیر احمدی و پسر طاهر و امیر محمدی و مقبل بیک و بادشاه جوق با لشکر زاداران و سپاه زیاده از حیز امکان در جای خود قرار گرفته و از طرفین کورگه و ناقوس و کوس و کره نای و نفیر فرو کوفته شورش و شعب انداختند و دو لشکر جرار مثل دو دریای مردم خوار ٭بیت٭ دو خسرو دو رستم دو فیروز جنگ ٭ دو لشکر دو دریا ز فولاد و سنگ رو در روی هم آورده و چنگال قهر را بخون یکدیگر آب داده مستعد جنگ و جدال و حرب و قتال استاده ٭مصرع٭ تا زانکه بخت کرا چند رخ مقصود

ذکر محاربه حضرت صاحب قران با قیصر روم و ظفر یافتن آنحضرت بعون ملک مستعان

دران زمان که آن دو سپاه گران مثل دو دریای جوشان در برابر هم استاده بودند و چون دو بحر اخضر از باد صرصر در تموج آمده و فضای معرکه از جوشن و نیزه و سپر و شمشیر مثل سد آهن گشته و هوا از رزمگاه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین گشته حضرت صاحب قران باک اعتقاد پیاده شده روی نیاز بر خاک معرکه نهاده و از درگاه پادشاه ظفربخش بتضرع و زاری درخواست فتح و نصرت مسألت نمود و چون صورت

برهم زدند و محمد چلبی که از فرزندان قیصر به جلادت مشهور بود و او را اگر سپهی شکیند بمیدان درآمده کر و فر بسیار کرده چون دانست که مقاومت با سپاه فیروز از حیز اقتدار بیرون است از میدان کارزار بطریق الفرار بیرون رفت و امیرزاده سلطان حسین از جوانغار چون نهنگ مردم خوار بدریا بیجا غوطه خورده چون سیل تیز رو بهر طرف که میل کرد از بن برداشت و امیرزاده محمد سلطان بفرموده حضرت صاحب قران بمدد جوانغار روان شده برق تیغ جهان سوزش بر مفارق خصمان تافت و پسر الیاس فرنگی که در جوانغار قیصر با ده هزار سوار بود با سپاه دران نامدار در برابر آمده آثار جلادت ظاهر کرد و بارها از طرفین غلبه کرده عاقبت لشکر منصور غالب شده چون ضعف دشمنان ظاهر شد حضرت صاحب قران امر فرمود که یکبار شاهزادها و امرا و سرداران حمله کردند امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و امیر شاهملک با مبارزان قول پیش رانده دشمنان را پس نشاندند و امیر شیخ نور الدین و امیر بندق بیادگان مبارزه خصم را از قلعه کوه بپایان آورده بسیار بزخم تیغ گذرانیدند و از میمنه امیرزاده میران شاه و امیر جهانشاه و امیر ابراهیم و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر طهرتن و مبشر و عمر تابان و برجی و بابی امرای میمنه امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و طغا بیتوقای برلاس و کوچک سیاه در و علی سلطان و دیگر امرا و نوئینان باتفاق حمله کردند ٭بیت٭ چو لشکر هر دو فرا آمیختند ٭ زکینی قیامت

شده خوی در یکدیگر آمیخته بنوعی باهم جنگ میکردند که حکایت جنگ
بزرگ ایرانیان و تورانیان را منسوخ کردند و افسانهٔ هفت
خوان و دیوان مازندران و رستم دستان را در وادی
نسیان انداختند و آیت غُلِبَتِ الرُّوم بر لشکرهای
آن مرز و بوم خوانده آمد و حضرت صاحب قران بر بلندی
بر آمده که قیصر با آن فسر از بود و امیرزاده شاهرخ ملازم موکب
همایون بود و میرزاده میرانشاه با امرای برانغار و امیرزاده
سلطان حسین و امیر سلیمانشاه با امرای جوانغار متوجه شدند
و امید رم با بزهر را با لشکر او بکارزار در میان گرفتند
و قیصر از وقت طلوع صبح تا هنگام غروب پای ثبات
فشرده داشت و رایت عناد بر افراشت **نظم**
چنین بود تا روز بیگاه گشت ٭ ز شب دامن روز کوتاه گشت
و قیصر روم که لشکر موفور و حصانت حصار و بلاد معمور
بود و بالت و غدت بسیار استظهار داشت چون کثرت اعدا
در وفور امداد و آثار جلادت و اطوار شجاعت سپاه منصور
را دید گرفتار غم و اندیشه بر محن همیر او تاخته در خسارهٔ امید
او تیره و چشم امل او را خیره کرد و مجال ستیز و آویز مسدود دید
و راه فرار و گریز را کشاده یافت آیت اَلفِرارُ مِمّا
لا یُطاقُ مِن سُنَنِ المُرسَلین و قِیَّهِ ظَفَر خوانده هنگام غروب آفتاب **مصرع** با دلی
پر آتش و چشمی پر آب ٭ روی از رزم و قتال برتافته چون سیل
که از فراز کوه به نشیب آید از آن بالا فرود آمده بر محن صحرا
روان شد بنوعی که بیک دو اسبه باد غبار موکب خاک بجای
او را می یافت و سپاه منصور بر ایشان تیرباران کرده بسیاری را

قیصر روم و آوردن او را بدرگاه پادشاه هفت اقلیم
و آنچه میانهٔ آن دو پادشاه گذشته چون سپاه روم و
قیصر نهزیمت رفتند الاوران نامدار و بهادران روزگار بطریق
تکاپوی چون ابر و باد در اثر ایشان روان شدند و سلطان محمود
خان بقیصر رسیده او را دستگیر کرده بدرگاه جهانپناه آوردند **بیت**
همی تا بگردانی انگشتری ٭ جهان از دگرگون شود داوری
و حضرت صاحب قران بیافت این بشارت مراسم شکر ایزدی
بجا آورده تمام خفتن او را دست بسته بدرگاه کردون اشتباه
رسانیدند **نظم** سری کو گردن از افسر کشیدی ٭ گردون ز دوش
باستان تو اکنون کشان گشت آن آورده ٭ حسن مکارم اخلاق
صاحب قرانی در حرکت آمده فرمود که بند از قیصر برداشتند و بحضرت
آوردند و او را بر حاشیهٔ بساط جلالت مناط جا داده قیصر خود را
در مقام عجز و مسکنت باز دیده آنحضرت تقصیرات او را عفو کرد
وَ اَنْ اَولَی النّاسِ بِالْعَفْوِ اَقْدَرُهُمْ عَلَی
الْعُقُوبَه بیشتر نظر آورده بچشم مرحمت در حال قیصر نگاه
کرد **بیت** شیر است در وجوب ولیکن جو بر عدو ٭ فیروز
گشت گشت بر و مهربان بود ٭ و او را در مقام لایق نزد
خود نشاند و بر سبیل معاتبه فرمود که اگرچه تقدیرات الهی را
چاره نمی باشد هرچه در لوح استاد نوشته اطفال همان
توانند خواند اما بحقیقت این هرچه خود کرده **بیت** اگر بار
خار است خود کشته ٭ و گر پرنیان است خود رشته
بارها پای از حد خود بیرون نهاده چرا ایران دشمنی کو کند
تو بر من لازم شد و با این همه آنچه طریق مسلمانی باشد



عفو بر جریده جرایم من کشتی تا زنده باشم و فرزندان من باشند
در مقام خدمت آنحضرت قیام نمایم حضرت صاحب قران
رقم عفو بر جرایم او کشیده خلعت داده او را اعتبارات پادشاهانه
نوازش حال کرد در بند قیصر چون مکارم اخلاق مشاهده کرد
عرضه داشت که ابراهیم موسی و مصطفی در جنگ بودند اگر فرمان
شود تفحص نمایند اگر زنده باشند ایشان را ایمن رسانند فرید دیگر
انعامها باشد فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواچیان
تفحص نموده بعد از چند روز موسی را یافته نزد آنحضرت آوردند
مرحمت شاهانه او را نیز نواخته و خلعت بخشیده نزد برادرش
فرستاد و خرگاهی خاص برای قیصر و فرزندان معین شد
حسن برلاس و بایزید جهانی را محافظت ایشان نموده
ایلدرم بایزید را با انواع اعزاز و اکرام امتیاز داده اصناف
نزلها که در خور خان مهمانی باشد روان میفرمود و در محافظت
مبالغه بسیار میکرد ذکر فرستادن لشکرها باطراف بلاد
روم و ارسال فتح نامها به اطراف ممالک ربع
مسکون و اشتغال بعیش و عشرت حضرت صاحب
قران از میدان فتح و ظفر منصور و مظفر بازگشته در
مرغزار انگوریه نزول کرد و یعقوب کوتوال انگوریه آنجا
بیرون آمده کلید قلعه و شهر را آورد و او را بعلی سلطان
تواجی سپردند و عاملان دیوان در انگوریه بتحصیل مال امان
قیام نمودند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت
که امیرزاده محمد سلطان بهادر در کوکبه نصرت و فیروزی و طنطنه
فتح و فیروزی عازم برسا که تختگاه بلاد روم است شده

و کرجستان و خوزستان و طبرستان و ری و قندها رو غزنین
روان فرموده و دران سال خواجه غیاث الدین سالار
سمنانی که ضابط مال دار العباده یزد بود دیتی از جهت دیوان
در میش بازار شهر یزد میساخت چون با تمام رسید خبر فتح
ممالک روم رسید آنرا ابواب الفتح لقب نهاد و حالا مدار معامله
آن شهر بران مکان میگذرد و در غایت معموری است و حکم
نافذ شد که امیرزاده خلیل سلطان بجانب ماوراء النهر و ترکستان
رفته آن حدود را ضبط کند و امیر منبر و دولت تیمور بملازمت
شاهزاده خلیل روان شدند و چون در هرات امیر اقبو فافوت
شده بود آنحضرت فرمود که امیر مضراب بخراسان درآمده
آنجا باشد و صاحب قران عالم ستان از نواحی انگوریه
بششم منزل بسوی حصار آمده و برآنجا برآمده اطراف
آنرا در نظر آورد و درین اثنا امیرزاده شاهرخ را
با ده تومان لشکر بطرف کول حصار و آستانوس
و کیتر روان کرد و از سوی حصار دو شب در میان آن
آفتاب دار سایه همایون بر دیار کوتاهیه انداخته شهری
خوش و هوائی دلکش دید مصرع در بهشت باد عنبر
سارای بی قیاس * فضائی پر از سوسن و نسرین و صحرائی
پر از لاله و یاسمین صبا از زلف بر بنده و تاب نفس
مشک ناب میگشاد و شمال از جعد شکن برشکن نسترن
عنبر تر میریخت ریاحین بدست نسیم باد تحفه مشام جان میفرستاد
و حضرت صاحب قران یکماه دران مقام منزل فرمود
و اهالی آنجا خلعت امان پوشیده مال امان بوصول



بروسا که تختگاه روم است رفته بود امیرزاده
محمد سلطان از انکوریه خیان شتاب روان شد که
از سی هزار سوار نامدار که با او بود شبانروز در پانزده روز
چارم زیاده از چهار هزار سوار با او به برسا نرسیدند
و چون لوای شاهزاده بر اراضی برسا طالع شد ایلدرم چلبی
پیشتر آمده بود و روان بدر رفته و اهالی شهر هر کرا
قوت بود بکوه کشیش که در اعلی برسا واقع است پناه
برده بودند و بعضی بطرف دریا رفته بودند لشکر منصور
از قفای ایشان رفته اکثر را گرفتند از آن جمله شیخ شمس الدین
محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد
فناری غارت یافته همه را نزد امیر شیخ نور الدین آوردند
و زن و دو دختر قیصر که در بیرون شهر نهان بودند و دختر
سلطان احمد جلایر که قیصر جهت پسر خود مصطفی خواسته
بود و در برسا بود مجموع بدست سپاه منصور افتاده
نزد امیر شیخ نور الدین آوردند ~~و زن و دو دختر قیصر
که در بیرون شهر نهان بودند و دختر سلطان احمد جلایر که
قیصر جهت پسر خود مصطفی خواسته بود و در برسا بود مجموع
بدست سپاه منصور افتاده نزد امیر شیخ نور الدین آوردند~~
و شرح آمدن سلطان احمد و قرا یوسف بروم و باز آمدن احمد
به بغداد قبل ازین ذکر شد درین ولا چون سپاه ظفرپناه
بحوالی قیصریه رسیدند امیر قرا یوسف از برسا بطرف
حلب و بر عرب در رفت و چون برسا که تختگاه روم است
در تصرف بندگان حضرت درآمد امیر شیخ نور الدین قلعه

نامدار از ازنیک تا نیکی شهر آثار تسلط و اقتدار ظهور آورده
امیرزاده ابابکر خبر فتح ازنیک و شرح آن با میرزاده محمد سلطان
که در مخالیج بود رسانید و او بشارت فتح ازنیک و شرح حالات
آنجا بپایه سریر اعلی فرستاد و دو شنقاری که چون دولت ابدپیوند
مرغ امید را از هوای سعادت شکار کردی و ببال اقتدار در
فضای کامکاری پرواز کردی با دیگر تحفها و هدایا در جهت صدر
کامکاری ارسال نمود و امیرزاده ابابکر هم آق سلطان را با شنقاری
به درگاه عالم‌پناه روان فرمود و میان راه که تا تبه دو مرحله
راه است عقبه سخت و دشوار و بیشه‌های پر درخت و
خیابان تنگ که اندیشه دانا راه از وهم و هم بیرون دیگر مردان
هشیار در آن تنگنای ناهموار خنگ آمدی ناگاه غوغای
برآمده چپاغان که در آن بیشه گریخته بودند بر لشکر منصور
ریختند و درازی آن جنگل سر زمین تنگ است و جای آن در
دلیران از دست رفته پای زبردستان سست شد
اما بقوت دولت قاهره بهادران نامدار محمد قوشچی و ابراهیم
و احمد و فخر الدین و محمد و قلندر و خضر بابا ثبتی آن صدمه قدم
مردانگی فشرده دست به تیر و کمان و گرز و سنان بردند
و با آن گروه انبوه جنگی کردند که چشم زمانه در آن کوشش
حیران ماند مصرع که مهر و سپهر آفرین خواندند [illegible] و خصمان
گریخته بهادران بتعجیل روان شدند و در کوتاهیه [illegible]
دریافتند و کتابات و بلاکات گذرانیدند و امیر شیخ نور الدین
از دفاین و خزاین قیصر جواهر و طلا جدا کرده مصحوب شمس الدین
الماغی بپایه سریر اعلی روان کرد و او هم در کوتاهیه بسعادت بساط‌بوس



که تا آن زمان در خانهٔ قیصر فرزندان داشت و هنوز بر دین ...
بود و در خانهٔ قیصر تربیت می‌یافتند چون حسن مکارم اخلاق
صاحب قران دیدند بشرف اسلام مشرف شدند و شیخ شمس الدین
محمد جزری را هم آورده بودند بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته
در سلک ارباب عمایم انتظام یافت و امیر محمد بن قرامان را
که دوازده سال در بند ایلدرم بایزید بود مصرع چون جز رکاب ...
آوردند آنحضرت او را خلعت امان بخشیده منظور نظر عنایت
کرده ولایت قرامان را بدو مسلم داشت مثل قونیه که مزار بهشت
مورد الانوار مقبول حضرت جبار مولانا جلال الدین رومی در آنجا
است و شهر لارنده و اقسرا و انطاکیه و علائیه را با ...
و آق شهر را هم بدو ارزانی داشت و سالها آن ممالک در
تصرف فرزندان او مسلم بود مصرع ولایات بخشید کسی را که خواهد

ذکر نهضت همایون پادشاه ربع مسکون از ولایت کوتاهیه باطراف

چون حضرت ... بارگاه فلک اشتباه در کوتاهیه باوج مهر و ماه برآمده
صاحب قران عالم‌ستان از آنجا نهضت فرموده روان شد
و امیرزاده محمد سلطان ... خود را در شهر ...
امیر شمس الدین عباس کرده و امیرزاده ابابکر و امیر سونجک را
ملازم رکاب عالی داشته باردوی همایون رسیدند و دولت
دستبوس یافته پیشکشها گذرانیدند و درین اثنا
حضرت صاحب قران فرمود که جهانگیر تیمور و برادران
و فرزندان او را بسبب جرمی که از ایشان ظهور کرده
بود بیاساق رسیدند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده

که تفاوت میان مالک و مملوک ظاهر نشود و روز بار بر سریر خسروی
فرمان جهان فرماید که اگر قیصر روم و فغفور چین در بارگاه عالمپناه
درآیند از مهابت و سیاست آنحضرت در صف بندگان دست
در کمر زنند بیت بزم کانی بزرگ بهتر از آن کامران رزم
شانی نزاد بهتر از او کامکار چون مجلس بزم بر خیال ...
ارم خرم و آراسته یافت پرتو التفات آنحضرت بر احوال قیصر
تافت و فرمان همایون صادر شد که ایلدرم بایزید را در آن
بزم حاضر سازند تا چنانکه صدمهٔ زهر هلاهل رزم چشیده ...
شارب بزم را اثر در کشد و چنان از هیبت روز بار دلش
در ستیز طپیده در مقام روح و استیناس بروح ریحان امن و
امان رسیده باشد و آیین شاهی در بزم و رزم و لطف و عنف
و هیبت و رحمت و غم و شادی و اسر و آزادی و بست و گشاد
و گرفت و داد بیاموزد و بموجب فرمان او را بحضرت آورده
در مقام نوازش کیسهٔ امیدش پر از نقد امانی شده کاسهٔ مال مالا
مالش دادند ساقیان زهره جبین با ... نوشین باکواب
واباریق وکأس من معین گردان ساختند و
اطراف بزم همایون از سیب زنخدان و نارپستان وفاکهة
مما یتخیرون آراست و خوان سالاران
انواع اطعام گوناگون ولحم طیر مما یشتهون
کشیدند و حور اجبرها بحرکات موزون وحور
عین کامثال اللؤلؤ المکنون پیرامن مجلس
زمان فرمای ربع مسکون بودند و دیگر تکلفات از حد
و عد بیرون مصرع ساقیان در مقام غنج و دلال جام

٣٤١



باسر تیغ فرستاده که او در آنجا گریخته بوده در کوتول حصار که در شش
در مقام استنبول ساخته بود بحشیر مضمون رسالت آنکه بدرگاه
عالمپناه می باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر جهان سوز عازم
آنجاست چون قاصدان باستنبول رسیدند و تا کور شرح فتوحات
شنیده بود دانست که جز مسکنت و انقیاد چاره نیست
ایلچی همراه قاصدان کرده فلوری بسیار برسم پیشکش روان
کرده بود و گردن بر ادای جزیه نهاده و مراسم بندگی بجا آورد
آنحضرت جزیه بر و قرار داده ایلچی او قبول آنرا متعهد شده
آنحضرت او را خلعت داده و خلعتها جهت تاکور فرستاده روان
شد و چون موکب عالی الموضع بخوزنغ رسید قاصدان
که نزد اسلیمان چلبی رفته بودند باز آمدند و او شیخ رمضان
را که در ایام پدرش منصب قضا و مسند وزارت متعلق
او بود همراه ایشان کرده جانوران و اسبان خوب
و فلوری فراوان برسم پیشکش فرستاده بود و عرضه
داشته که مصرع که من از کمترین بندگانم شها چون کمال کرم
آنحضرت پدرم را احترام فرموده در مجلس عالی مقام
نشستن داده من نیز بر آستان خدمت دارم
اگر فرمان شود بحضرت آمده در خدمت باشم آنحضرت
سخنان پادشاهانه فرموده صورت قضایا که دران
مدت با پدرش میگذشت و اصلا اثر نمیکرد تا بدین
واقعه رسید بیان فرموده گفت حالا گذشته گذشت
آنچه در پرده غیب بود بظهور رسید عفا الله
عما سلف مصرع که گفته اند بزرگان که از گذشته مگوئید

و سید خواجه را نیز عارضه صعب طاری شد و حضرت صاحب قران
سایه الطاف بر عیادت امیر سید خواجه و شدت مرض او را
موفور حضور نابود و ضعیف ساخت بیت یک شبه اندوه
دل سوی عدم داما ن او * مقدم سلطان درآمد در میان جان او

ذکر متوجه فرمودن سلطان آفاق در ممالک روم منازل و مواضع برای قشلاق

چون فصل خزان
آهنگ تاراج بساتین رزان کرد و گلبن از زینت انوار و زهور
از هار خالی ماند و اشجار از حلیت ثمار و پیرایه برگ و بار عاطل شد
و روز بسان جعد زنگی غمان لبوی کوتاهی تافت و شبها چند
زلف رومی درازی یافت حضرت صاحب قران با بادشاهزادها
و نوئینان درباب منازل قشلاق مشاورت فرمود و برای امرا کرام
شهری و ولایتی معین شد و قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان
فرستاد که ابتسلو پکر بطراف دشت رفت بر ازدو فحالف
را بر انداخته مستاصل سازد و در شهر مغنی سیاه قشلاق
نماید و شاهزاده از نکی شهر عازم محالیج شد و از آنجا عازم
بال کسری شده و ولایت و شهر از اغارت نموده در
مرغزاری فرود آمد و چون اسب باسی که دشت الیاس سح
باشی که با جمعی جنیاخان دران حدود بوده شبیخون آورده
و وفا داد که به حقیقه اول رفته بود خبر و برسانید و محی الخان ناگاه
در اردو ریختند و چون لشکریان جمعی به شبیخون رفته بودند
و باقی امرا غافل غنوده شاهزاده از اردو بیرون رفته و امیر
جهانشاه و امرای دیگر هم دران شب جمع آمده بر دشمنان
حمله کردند و تمام آن زیاده سر از انبار در آوردند و امیر جهانشاه

۳۷۶



او را آتومن کرده بقتل می آورند حضرت صاحبقران فرمود که سپاه
آن کوه را در میان گرفتند و چون صبح صادق بر صید اطراف
کوه را چون شفق بخون گلگون ساختند و یک کس از آن قوم
زنده نگذاشتند شعر بموم تیغ تو هر جا که بگذرد روزی
گیاه سر نزند صد هزار سال دگر و در آن محل مولانا عبد الجبار
خوارزمی که از مشاهیر علمای زمان بود چون فتح و ظفر ملازم موکب
صاحبقران ظفر پیکر بود بجاری کشیده بعالم تعالی رحلت
فرمود غفر الله له ذکر وقایع سنه خمس وثمانمائه و شرح
آمدن والی ولایت ماردین و بخشیدن گناه او
حضرت صاحبقران از کوتوال حصار نهضت فرموده بشهر ابل
ستین آمد و چند روز آنجا بوده مال امان بوصول رسید
و از برای حفظ چهارپایان اردوی اعلی کسان فرستاده
و اهالی ابلستین زاری کرده و اردوغو از آنحضرت استدعا نمود
که چون آنحضرت نهضت فرماید سپاه نصرت پناه و حشم
لشکر بر ایشان آزاری نرسانند نصر الله تمغاجی را دارغه
آنجا کرده رایات خورشید پیکر شهر تیره را که از بلاد مشهور
روم است منور ساخت و آنجا نیز مال امان او اکر دند و در آن
محل جمعی که همراه امیر محمد بن تمش بر سبیل گرفتن مال امان
رفته بودند رسیدند و زر فراوان و اسبان و انواع هدایا
که آورده بودند گذرانیدند و آن مقام محل خیام دولت
و اقبال و مضرب بارگاه سعادت و اجلال آمده
و سلطان ماردین ملک عیسی که هنگام مراجعت
از بلاد شام خوف و هراس بخود راه داده بان سبب

درین اثنا بمسامع جلال رسید که در کنار دریا قلعه ایست از نهایت
غایت حصین از سنگهای بزرگ کشیده بر آورده اند و از سه
طرف دریا بقلعه پیوسته و یکطرف که آب ندارد خندقی عمیق فرو برده اند
و از زیر تا بالا بسنگ و گچ بر آورده اند مجمع صنادید و ملک فرنگ و ناموس
ایشان بدان باز بسته است و ناموس آن جماعت بشکستن دیرهای آن
آبادان و خرابی آن معمور اگرچه در بلاد اسلام است اما بر کنار دریا واقع
شده و سواحل آن اکثر شهرهای معظم فرنگ است چون رمان و غلطه و
چیحل و غیره و حکام فرنگ جمع آنکه اسیران ایشان که در روم گرفتار
شود در آن حصار رسیده بلاد خود میروند و برای این مقصد این قلعه را
معمور داشته و هر از هر دو جوار و ما یحتاج و برات جرب داده کوتوالی آنجا کرده اند
و ساکنان حصار محروم می باشند و از تمام بلاد فرنگ ما نحانه می آورند و قلعه
کعبه ایمان الحرم می شمارند و تا اکنون از آنجا جزیه و خراج بکسی نداده اند و یلدرم
ایلدرم بایزید لشکر بتسخیر آنجا کشیده و کوشش بسیار نمود و ایلدرم هفت
هفت سال محاصره کرده کاری نساخت و مسلمانان دیگر آن قلعه
دارند بر سر کوهی و آنرا از سنگ بر آورده و مدام میان این دو حصار کارزار است
و اکثر اوقات غالب میشوند حضرت صاحبقران را از این خبر عرق دین
داری در حرکت آمده بهمت خسروانه بر قلع و قمع آن ملاعین کافر
فرمان قضا جریان صادر شد که امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا
عازم قلعه شوند و اول رسول فرستاده ایشانرا بملت اسلام
دعوت کنند اگر بدین اسلام در آیند اعلام نکنند و اگر تمرد
نمایند بهم اعلام نمایند و اقتلوا فی الباب اگر مطیع گشته
جزیه دهند اعلام نمایند که جزای عمل ایشان از سنگ و ...
رسانیده شود امیرزاده و امیر دیگر حصار رفته الهی ...



کفار از تیر تاریک ساخت و حکم عالی شد که غازیان ظفر
شعار از زیر قلعه که خاک بر آورده بودند نقبها بیرون آورند
و چوبهای آن نقب سازند و جنگ اندر نقب چنان در
کار مشغول سازند و بعد از چند روز دیوار برج پوسیده رو
شب همه بکار و جنگ بود امر حضرت ملک فرمود که در طرف
دریا که یک طرف قلعه در آب بود پیش پایهها بلند و چوبهای استوار
ساخته و بر خس و خاشاک ... پس که سپاه منصور ...ان
اندیشه ... و محکم کنند و میان دریا و قلعه سدی
بسته شده راه ... و در زمان امیرزاده
امیرانشاه و امیرزاده محمد سلطان که در قشلاق ... سپاه بودند
اغرق را ... کرده موکب همایون ... کوشتند
... سپاه ظفر شان ... فرمود حضرت صاحب
قران ... عزم رزم و پیکار کردند و از طرف مسلمانان
صف در صف بسته و پشت بر پشت ... زخم ناوک و ...
و سنگ عراده و منجنیق برج و باروی قلعه را پاره پاره ساختند
و ... نقبها را آتش زده دیوارها می انداختند و از آن
طرف ... کمان رعد ... و سنگ نفط و تیر
... آتش جنگ ... رسانیدند و از
طرفین صدای نقاره و ناکوس ... افتاده و خروش نعره
و کره نای کوس ... در آن ایام که غازیان اسلام
بی آرام بودند ... از بام تا شام و از شام تا بام چنان
باهتمام باران می‌بود که جهان را ... آتش ...
طوفان می‌نمود طوفان روان و برق ... رعد ...

کشتی

کشتی بزرگ که از آنکه خوانده و بادبان ... ساز
مشحون بمردان کاری و دلیران کارزاری بود و قلعه را بر آمده بودند
چون نزدیک آمدند از حصار و دیوار شهر ... لشکر
... شدند و کشتی را در میان دریا بازداشتند حضرت
صاحب قران فرموده که سرهای همه کشتگان ایشان ... زعد
... انداختند چون آن ملاحان آن سرها دیدند ... شب
بجانب ملک خود روان شدند و ... قلعه ... حضرت
ملک ... دولت ... میسر شد و اهالی آن دیار ... که
از حصانت و استواری آن قلعه آگاه بودند تحسین ... ام
... و ... حضرت بود ...
عمداً ... مصراع که نه باید الهی باشد انتها کی شود ... الحمد لله ...

ذکر فتح قلعه فرضیه و رسیدن ایلچیان از اطراف بلاد روم و فرنگ

بعد از فتح ...
... و قلع و قمع ... معتقدین ... قوم ... ملک
خالی ماند شد که امیرزاده محمد سلطان بتصرف قلعه فرضیه روان
شود که مسافت ... روزه راه قلعه از میر واقع است در کنار
دریا و غلبه از فرنگ ... راه انداختن شاهزاده ...
قلعه را محل موکب همایون ساخت اهل قلعه صولت او را
شنیده سطوت او را معاینه دیدند ... ایشان
در مقام تضرع و زاری در آمده ... مال امانی و جزیه ...
... خود را باز خریده شاهزاده ... امان
داده ... مال امان و جزیه گرفته مظفر و منصور
باز از آنجا ... اغرق خود که در ... سپاه بود



عراکسند و بکذارند که کفار فی زمان جانب آمده ارا
عمارت کند الحمد بازوی دین تقویت مساعی آنحضرت
قوی شده و پشت اسلام باستحکام او جبین گشت و درایام
عالم ستان بعد از فراغ از [illegible] اغرق همایون روان
شد که در شهر تیره کذاشته بوده از انجا بصوب [illegible]
[illegible] امده در [illegible]
[illegible] و جدیده در کاه
عالم پناه شتافته و سعادت دست بوس [illegible] روان باز کردید
[illegible]

رسید که از ولایت حمید از نواحی روم قلعه ایست بحصانت مشهور
و در کتب تواریخ بقلعه فلک [illegible] مذکور و الحال او را اکریدر
میکویند و در آن حکا دریائی است که بیست فرسخ طول و چهار
فرسخ عرض دارد چند رود خانه [illegible] در آن دریا می ریزد و در میان
[illegible] از [illegible] و آب در غایت صافی و [illegible] و هوای در
کمال لطافت و اطراف آن همه باغستان و در میان آب
قریب شهر و قلعه دو جزیره است یکی [illegible]
و یک [illegible] و یکی را [illegible] خوانند و در [illegible]
[illegible] عمارت بسیار و نقود و اموال و غلات و [illegible]
در آن قلعه نکاه دارند و شهر اکریدر از سه طرف در آب و یک طرف
[illegible]
[illegible]
نام است خلق بسیار در انجا جمع آمده و با [illegible] آب فارغ نشسته
چون شرح این حکایات بموقف عرض آنحضرت اغرق [illegible]
[illegible]



وحالی وودون جاری ایست وبان بکلمه طیبه انا لله وانا الیه راجعون کویا نخته پای جرع در دامن اصطبار کشید وابن واقعه در بردیم شهر شعبان المعظم المکرم در مالک روم بحوالی سوری حصار که ماتم سرا بود فی الحقیقه واقع شد سعی

ملک شه بهر دیم زماه شعبان

سلطان جهانیان محمد سلطان
۲۲۲

چون نوز قره کی جسم نام
۵۶۲

تاریخ وفات کردات جد عیان
۹۰۷

عرش سرا ده مدت بیست ودو سال بود الحضرت فرمود کتابوت مشحول رحمت رحمان لاهوت را در مجمه نهاده بهر الباس خواجه واسردار خواجه واسرد لبخواجه دیگر ام اما دوبیت سوار دو اسپه کاشانا ونیک رفته قرار برانکه نعش مغفور را دراو نیک نوساخته وسائر ادوه ر دورای سهاده وپس وادود شاه بولایت سلطانیه بردند وود جوار مزار حضرت قیدار کمر وعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام با مان کذارند تا بعد از ان کمر قبه ر باقی امرا مجمه وبا وصیت خالی بر سر در او نیک بر وف لمانند

ذکر بیعت بابعی پادشاه وشاهزادکان وامرا واصناف مردمان کم دبی ارجمندی اعلی نوبند ارا عیان ممالک با شوکت اوباش

حضرت صاحب قران که وجه صبح ... نوی وکلام محمد مرقام حضرت مصطفوی که اذ الاذنا اکبادنا محب جیتلی شاهزاده عالی بجوای داده از محل حیات وعمر باز کوزده داشت چون دیم عالم وحا دثه غم اندوز اوروی نمودنا وجود علی ووقار

که در تدبیر آن لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا که دولت خلعت حلعت جاودانی وکدام وجود هده دعالم راه کاه ابدی ساخت صاحب قران کوه وقار با سینه بر آتش ودیده اشکبار ... رضا جهت فرمود ... بعد از چند مرحله که از مزار آق شهر در لباس سوکواری در آ نموده باغای که برابت جنک سواری میکرد ند در بامداد وشبانکاه وسر بامداد وشبانکاه کربه وزاری نوحه کذاری میکردند اشارت بود که خلایق لباس کرده ازجامه بوست برون آمدند حت چون شدند اساس کمانی حیات بی بنیاد ... چو سوده جامه دیگر کو مراز بیاض وسواد مصراع ملک خدا یست باقی وباقی همه فانیست

ذکر امدن رسولان والجیان نجکاه مصر وسوخ ساختن سکه وخطبه بالقاب همایون

درین اثنا که رایت ظفر شعار صاحب قران کامکار در حوالی اق شهر بود ایلچیان مصر آمده بودند واتمش را که الحضرت هر تنها بود که طلب میفرمود ومصریان بند داده بودند واوردند وسبب آن بود که چون فتح شهر روم که دران ایام پادشاه مصر وشام بود خبر فتح روم شنیده وقصه ایلدرم که عظمت وابهت او دران بلاد ودیار عظیم بود دارا لجیان شنیده وصورت انعام آنحضرت دارد بکوش ... ... خراب ... ... از رحال ارسال اتمش ... اتمش را از زندان بیرون اورده وخاطر خوبی فراوان کرده وتوسل بهم ... اتمش کرده ودر تمام بلاد مصر وشام جهره ...

۳۴۷



روزگار ما واصل و متواصل کرده ایلچیان را بخلعت و زر و کلاه و کمر مزین

از زرهای ملکی فرجی قبا و کمر و تاج آراسته روان فرمود و از انجا روم

ایلچیان عازم حضرت شدند ذکر کوچانیدن الوس قوم

قراتاتار از اراضی روم و بردن بماوراء النهر

قوم قراتاتار قومی اند که در ان زمان که منکوقاآن هلاکوخان را

بایران زمین فرستاد آن قوم را از مغولستان کوچانیده در احل

سپاه او کرده رسید و هلاکوخان آن مردم را بسبب شرارت نفس

و نفاق اندیشی در سرحد روم و شام جا داده ... ایلخانی

امیر جوپان ... را ... چون جوپان ... طغان

که ... خانی کرده ... قراتاتار ... سلطان سعید ابوسعید

بهادر ... آلوغ ... بسیار کرده گاه گاه ملازمت ادا کردی

پادشاه ... چون سلطان سعید ابوسعید فوت شد ممالک ایران ...

ضبط و نسق ... این قوم ... آغاز کرده ... شدند و هر جا

مقامی گرفته ... باهم ... قاضی ... روم ... سوای ...

ازان قوم را ملازم خود ... چون ایلدرم بایزید ... ایشان را

بقتل آورد آن قوم را در میان سواری حصار ... شهر مقام

داده و اهل سپاه روم کرده بود چون در ان جهات ...

عزیمت کرده ... شد ... در ... زمانی

آن قوم را اموال بسیار و قطار و گله در آن جهات بهم رسیده ... و

زمان ... چون حضرت صاحبقران ملک روم را مسخر نموده در

خاطر آورد که آن قوم را کوچانیده در سال ازبک و مغول جا دهد

... آن قوم را ... خلعت داد

و وعدهای پادشاهانه فرمود و آن فرقه خود در ربقه طیع و ... دانسته

برادران ایشان ... واقف ... بنده وار روی

بآن حضرت آمدند آن حضرت ایشان را شفقت ... و کلاه

ملاطفت آمیز و ملاطفات بیکرانه و تفقدات ملکانه خاطر

جوی نموده اطمینان داده ... فرمود که درباره شما

خوب وجوب ... در خاطر داریم سلاطین قدیم اجداد

شما را از ... و بار ... ولایت آورده اند ... شد

که در محنت غربت بوده اند اکنون در سایه عنایت ما حدیث

حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الإِیمَان برخوانده بوطن آبا و اجداد خود

روان شوید ایشان راضی گشته گفتند که ما حکم بنده حضرت را

بجان مطیع و منقادیم ... نوازش خرم و دلشاد دیم

و چه ازین بهتر که در ظل شفقت و عنایت ... بعد از عهد

مرفه و آسوده با زنان و فرزندان و مواشی و حواشی ملک خود باز

رویم آن حضرت صدق ... کلانتران آن قوم را

بار دیگر خلعتها داده کمر زرین عنایت فرمود و حکم شد که اسلحه

آن قوم را ... امر فرمود که هیچ آفریده متعرض

مال ایشان نشود و ... از ان قوم بخرند که ... بکباری

آن مردم نشود و لشکر فرار ... که آن قوم

گران ... آن ... ساخته از انواع

تکالیف و عوارض محروس دارند ایشان ... خرم روان شده

مراحل ... در سر آبهای خوشگوار و

علف زارها بسیار فرود آورده ... از ... کوچ

با مال بسیار و اسباب و قطار و مهار و گله و رمه روان گشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از ممالک روم



داستان شنوانیدن وفات
امیرزاده محمد سلطان بادرش حاترادە در آن حال
٣٤٧

وداد کربت حمی مدد پیوسته عازم شام شده و عراق عرب از تصرف
امیر یوسف قرار گرفت القصه امیرزاده ابابکر حسب فرمان روان شده
حکم جهانمطاع در ورود جرد با میرزاده رستم رسانید [illegible]
همدان [illegible] نهاوند و شاه رستم [illegible] سرکرده [illegible]
ابابکر [illegible] امیرزاده ابابکر [illegible] عازم عراق
شد و امیرزاده رستم از راه [illegible] نهاوند [illegible]
[illegible] در حوالی حله به امیرزاده ابابکر [illegible]
[illegible] تتمه این داستان در سال آینده مذکور شود ان شاء الله تعالی

وقایع سنه ست و ثمانمایه ذکر عزیمت حضرت صاحبقران دین پناه بجانب گرجستان بعزم غزای کفار

حضرت صاحبقران [illegible] همت خسروانه [illegible] پادشاهانه
رای [illegible] معروف بود که [illegible] اسلام و دفع کفار [illegible] و در سال
گذشته که آن حضرت عازم روم بود حاکم گرج [illegible] خواسته
بود که [illegible] حکم جهانمطاع [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام را از لوث وجود آن [illegible] پاک [illegible] و اعلای
اعلام دین [illegible] حضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آن حضرت از حوالی [illegible] گرجستان
در آمد [illegible]
و در [illegible]

ذکر تفویض ایالت تختگاه دار الملک شیراز به امیرزاده پیر محمد بار دوم و رجوع اصفهان [illegible] رستم [illegible] امیرزاده عمر شیخ

[illegible] در حوالی [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible] احوال [illegible] امیرزاده پیر محمد عمر شیخ [illegible]

گشته مرغ روحش در قفس سینه طپیدن گرفت و دانست
که ماند [illegible] توجه آن حضرت [illegible] دمار از روزگار او بر خواهد آمد ایلچیان
با تنسوقات [illegible] روان کرده عرضه داشت که [illegible] اگر آن حضرت
سایه التفات بر [illegible] من اندازد اگر [illegible] عبودیت است فرمان
بردارم و اگر ارسال مال است موجب فرمان بجا آورم [illegible]
آن حضرت [illegible] اگر در ساعت بحضرت آیم [illegible] اگر حضرت
آن حضرت [illegible] امان [illegible] حاکم [illegible] شده [illegible]
و هرچه فرمان باشد بجا آورم آن حضرت [illegible] حکایات او
التفات نکرده [illegible] التفات [illegible] نام [illegible] شده
هیچ کدام التفات ننموده [illegible]
فرمود که [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اگر خواهی که از عقاب عقاب [illegible]
عازم درگاه شو [illegible]
[illegible] توجه انعام و
اکرام کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
قرار داده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درگاه عالم پناه آمده [illegible]

[illegible] فتح قلعه [illegible]

قلاع گرجستان [illegible]

و شیب آن حصار در ماه شوال نزدیک خاکریز بعد از فتح الکای [illegible]
کوه بالای آن بر آید تا از بالا طناب فرو گذاشتی تواستی و پس اعراب که
راه در بیچ پیچ راه دیگر نبود و در گرد آن کوه به سبب درهای عمیق
جای قرار و نشستن نبود و فراز آن کوه بلند از قلعه ساخته مسلمانان را
بوده در چنین جای محکم از آل نام کسی والی حصار بود و بی نفر از مادران
کرج در خدمت آل [illegible] و اهل و عیال بودند و چند هزار نفر
دیگر در قلعه بودند و ذخیره بسیار و انگور [illegible]
خوشگوار و چند گله گوسفند و چند گله خوک در فراز قلعه که کوه گشاده
بر درخت بود میوه [illegible] شراب بس موجود و در بیرون
حصار آب و نان و علوفه نایاب و گرمای هوای آن فضا چون
تنور پر تاب حضرت صاحب قران قبل از این بحوالی آن قلعه رسیده بود
و به واسطه آنکه محال بود قلعه گشاده نشده که شیر بود هر دم عالم را آن
شد که به واسطه مناعت و استواری تعامل فرموده والی های آن
قلعه ها بود چه قلعه سخت فائق بر قله کوهی شاهین بود حضرت
صاحب قران بموجب نحن ارباب الدین العمل [illegible]
در خاطر افتاد که بر آن قلعه عبور نموده در باره [illegible] آن اندیشه
نماید مردم استبعاد می کردند و باتفاق میگفتند که لشکر آن از حال
مرتبط طول محاصره میسر نشود و آن هم ممکن نیست چه آن لشکر اگر ...
بودن مشکل و اگر بسیار باشد در دور قلعه گنجایش نیست ولی
دانستند که تمام مهمات عالم و مجموع امور بنی آدم وابسته
لطف حضرت کارساز بنده نواز است و بر توسعه [illegible]
قلعه توقف کافه موجودات بر آن می تابد العصر ان
آن حضرت که در آن حضر [illegible] همه [illegible]

از قاف تا قاف نظر انداز در آن قوم یکی بلنجک نام جلد که
بود بر بالای آن سنگ رفت که در طرف جنوب قلعه بود در رفت
شب تقلعه رفته بنی گرفت و بالای آن سنگ بر آورده و جمال [illegible]
[illegible] بگذاشت و پایین آمده روز دیگر افسانه شب گذشته از یاد بر [illegible]
عرض کرده حضرت صاحب قران فرمود که از ابریشم طنابها تابیده اوتها
سری در یک طناب و سر دیگر در دیگر طناب بسته تا آل از دبالی [illegible] استند
و اشارت نمود که چهار کس از کرتیان بر آن کوه بلند بر آمده نزد [illegible] طنابها
با خود برده نگاه داشتند تا جمعی ها در آن بالا بر آمدند [illegible]
[illegible] و سیم محرم بلنجک و سه نفر دیگر با طنابها بر آمدند و طنابها فرو کشیدند
و از حسن اتفاق بر سر آن قلعه درختی بود بر نردبانها را از آن بستند
و امیر شاه ملک در پای آن قلعه ایستاده بنگاه نفر بهادر کاری از [illegible]
و دلاوران خراسان که در مجلس اعلی [illegible] شده بود از جمله [illegible]
یکی یکی را بر نردبان بالا فرستاده آن شاطران کمند انداز و آن [illegible]
بر بالا رجوع نمودند و بر بالای [illegible] رفتند و کرجیان چون [illegible] خود در
خواب غفلت غنوده و از این حال بیخبر و آسوده و در جمیع شان [illegible]
که کسی از این طرف بالا آید بلکه خیال نتواند کرد تا سر آیه أَفَأَمِنَ أَهْلُ
الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ سرایت کرده در وقت
آن طلیعه ظاهر شد و هنگام صبح که شعاع نور از مطلع
مشرق ظهور کرد کرجیان گران جان که چون بخت بد در خواب غفلت
خفته بودند در حرکت آمده یکی از بهادران خراسان نعره تکبیر
الله اکبر بر آورده بر عالم انبیاء محمد مصطفی علیه و آله الصلوات
الملک الحی الاعلی فرستاد والی های آن بود که غلغله تکبیر شان [illegible]
افلاک اندر آن [illegible] آورد کوه [illegible] و قلعه [illegible]

از کثرت زخمهای کاری شده از رکان محمود نامی که از اول حضرت اعلی بود با گروه گران پیش آمده از ناوری که روی تیغ عسکر گردون رکاب بالاکشیده ... و این پیاده موکه بر بالای سنگ بود و دهی بطرف دروازه قلعه رفته انجام پاره جنگ عظیم را فرو خستند و در هر دو جانب مجاور بود و در این حال بهادران دروازه را گشوده از شاهملک که با امرا از درون قلعه منتظر بودند در آمده و بکباره سالای آن قلعه که با ملک .... ارزاری بکرده آمده و تمامی آن حصار که در حصیر سلاطین اورکان تسخیر کشته شده بیم محروم شد و اعلام دین مبین محمدی بر فلک رسانیده ندا و صدای آیه و اتی بطلاوه

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

گوش هوش گرجیان را کر گردانید و آن روز که آفتاب چتر سعادت پرتو سایه وصول بر آن قلعه انداخت با آن زنان که بلند همت بر اراده کار رود و لب صاحبقران آن کار را مفتوح گردانید نزرور بود نظم صفدر شهر قلعه گشای ... آمد ع کف او قلعه کن کافه کفار آمد ع گرجیان از دست او ... بکب راز با در آمده و انگشتی که نهاده بخیانده بودند مصراع بهان خواستن را آورده ع لشکر منصور چندی از بهادران از ... کوه ... حصار زال ... کفار ... موعی گرفتند که هیچ آورده از آن کفار حلاص شد

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

نظم هیچ کس راه کریزی نتوان گرفت ع وانکه گرفت سرانجام گرفتار آمد ع

مجموع کفار ... کردن بسته نزد صاحبقران جهان آوردند حکم جهان مطاع ازمظهر جلال العالم ... که مردان

اعتبار و اشتهار از شهرار رسیده با مام رسیدند با علمداران الحاد و آسیبان و آشتران و نعامیس اموات و طائف دیگر اسباب ... پیشکش کرده ... و از زرد سرداد رستم حاجی پیسا فرا آمده پیشکش ... و از صفاهان خواجه ظهیر الدین ... آمده اما پیشکشی کشیدند که حسم ... نظیر ان ... اعتبار ... بشد و همت شاهانه آنحضرت از آن پیشکشها و شاهزادها و امرا و انعام فرموده از کرمان امیر ایدکو برلاس و خواجه نظام الدین احمد ... که ضابط مال و حال کرمان بود رسیده بجوبی ... مشرف شده و پیشکشی آورده و سایر متعینان دار الملک کرمان مثل ... ضیاء الدین ... و شیخ صدر الدین که ... قضا ... رسیده و شیخ محمود ... کتاب ... خواص ... شیخ ... انحضرت ... اوست همراه ایشان بوده این شیخ محمود در مجلس کم ... سر ... آب افتاده آب ... جناب عالمیان ... باعث ممات او شد مصراع غرق دریای کرم ... جان او ع ... او کی شیخ قطب الدین ... داشته در ان ... او بار دوی انحضرت شیخ قطب الدین ... عنایت فرموده ... تلمش ... مرحمت ... داد ... بزد و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که ضابط مال انجا بود رسیدند و همچنین از سایر بلاد عراقین و خراسان و فارس و آذربایجان حکام و عاملان رسیدند ... عبودیت ... رسانیدند و در ... تحف ... پیشکش کذرانیدند نظم ... ع ... ع ... ع

ذکر عزیمت حضرت صاحبقران جهان

رای عالی رسیده بود و در شهر راست عزم بغزو کفره و ادای ...
ورزم محرم دکرج را فرا شد و امرا و نامداران سپاه چون ... کرج
ورا الدین و امیر ساملک با تومانات خود در ان رستد و مقرر گرد که
اطراف آن بلاد را تا حدود انجاز که نهایت گرجستان است
بتازند و شیران بیشه جلادت در ان راه که جنگلستان بود درخت
می انداختند و راه می ساختند و دیار کفار را تا جمیع
آن قوم را خراب ساختند نقش مرفرستند و موکب همایون از عقب
در آمده منازل و مراحل می پیمود تا عساکر ظفر ... رسیده
مراتع و مرابع آن سرزمین مرکز اعلام نصرت اعلام گشت ذکر آمدن
امرای گرجستان ملک ایوانی و کستندیل گرجی
بدرگاه عالمپناه در آن زمان که حضرت صاحبقران عاطفت
... ولایت گرجستان درآمده گرجیان را ...
... حضرت ... چاره جز التجا بدرگاه اعلی ندیدند ملک
ایوانی و کستندیل که اتابک ... حاکم کرج بودند اول ایوانی که دایما
دوداننگ ممالک کرج تعلق با آبا و اجداد او داشته ... روی
امید بدرگاه جهان‌پناه آورده با تیغ و کفن بار در حرم همایون ...
... پیشکشهای لایق کشید و کستندیل برادر ملک گرگین ... او
بود سعادت بندگی رسیده ... باتفاق عرضه داشتند که
اگر حضرت عازم انجاز شود ... حضرت صاحب
قران دین دار ایشان را بدین اسلام دعوت کرده ...
... عرضه داشت که رعایا و سپاه در ممالک بسیارند اگر
... بدین اسلام قبول کنیم در ان بلاد نتوانیم بود ... سلطنت
و پادشاهی آنحضرت علما را حاضر کرده استفسار فرمود علما

پیوستند و صاحب‌قران جهاندار بعزم شکار سوار شده در فصل خزان
از خون جانوران صحرا را مرغزار بسان لاله‌زار موسم بهار شده و بار
دیگر رایات ظفرقرین عازم جانب گرگین گشت شعر چو لشکر از ان
کمربان کین کشید دگر ره سپه سوی گرگین کشید در آمد
برین خسرو دین شعار که از ان قوم بی دین برآرد دمار ذکر باز
گشتن موکب ظفرنشان حضرت صاحب‌قران از مملکت
گرجستان موکب ظفرنشان صاحبقران جهانستان
چون بار دگر عزم جانب انجاز و نهایات گرجستان نموده بلشکر
قیامت اثر عازم آن طرف شد امرای کرج که در اردوی همایون
بودند و جمعی اسیران که هیبت و صلابت لشکر منصور دیده بودند
گرگین را خبر داده که گرگین آنحضرت در حرکت آید هزار گرگین
را ارکان بطش از چنگال قهر به جگر دارند اگر دو منزل دیگر مقدمه
این لشکر که فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها صفت
ایشانست بنواحی انجاز رسند از بوم و دمن ارمنستان ...
اثر نماند گرگین چون این سخن از همکیشان خود شنود ... معقول
و مقبول نموده در مقام بیچارگی و انقیاد آمده ایلچیان فرستاده و
بزبان خضوع و خشوع امرا را شفیع ساخته پیغام داد که لطف
نموده از مکارم اخلاق آنحضرت طلب عفو فرمایند مقرر آنکه
تحفه و هدایای مناسب حضرت گذرانند و ... نوامیس
شرعیه ... جزیه و خراج از سر دل و جان بدیوان همایون
رسانند ... لشکر بهرجه متوجه شود ... و ایلچیان
باردوی همایون آمده سخن ملک گرگین با امرا رسانیدند امرا
بعجز و بیچارگی ایشان ترحم نموده فرستادگان را در محل نیک
...



عمارت بیلقان بصوب قراباغ اران روان شد و از راه بروغ بسرعت
تمام بقراباغ آمد و اغرق و بقیه لشکر با دو منصه بیشتر و کمتر متعاقب
رسیدند ذکر شمه از آثار عدل و احسان حضرت صاحب قران
که در این ایام مشاهده افتاد روزی که مجلس همایون بعلما و اکابر ایران
و فضلا و صلحا توران بل تمام ممالک جهان مشحون بود حضرت صاحب
قران از باب تبیین فضل انسان کل مرادی جید دار ز سکالت علیم ... رسید
و بحق معز و کریم و زیور کلام الملوک ملوک الکلام طراز آن تواند بود در
اثنای گفت و شنید سخن بعدل و احسان و لوازم آن کشید و آنحضرت بخواست
که بمجرد گفتار اکتفا نماید تا صفت یا ایها الذین امنوا لم تقولون
ما لا تفعلون حاصل آن مجلس شد روی بعلما آورده فرمود که خطاب کلام
پیشین را علمای آن زمان بعدل و خیرات دستگیر ده اند شما نیز بهرجه ...
واجب میدانید گوئید و مرا تحسین مکنید که مرا ... مرا ... خوش می آید
و این سخن را از جهت ... که شما مقصد خود شده فایده ملکی باشند جه
... که بسلطنت مملکت که حضرت عزت ما را ارزانی داشته از امثال این ...
مستغنی است بلکه نظر آنست که شکر نعمتها و کرمهای الهی بجای آورده باشیم علما
چون دانستند که این سخن از سر صدق ... بعضی از ایشان ... ظلم و عدل که در ممالک
واقع بود اعلام نمودند و هم در آن مجلس ... را با منشی دیوان اعلی ... فرمود اطراف
ممالک ... گردانیدند تا بحقوق قضایا رسیده ... از پای ... آورده
هرچه باداء جوابگو ... ساخته بازدهند و صورت حال ... آورده
بعرض رسانند تا قواعد ظلم بکلی منهدم شود و فرمود که در ... جهانبانی
... بعضی ... و ... رشحات جهانداری منظور ... فرمود
که دعاوی ... قضایا بعرض رسانند و امرا ... از ... ظلم و ... جور

دور عرض ... بیشتر ... سپاهیان ... برداختند و در هر ضلعی از آن
اضلاع چهارگانه بروج برافراختند تمام امرا و ... شاه
زادگان و امرا قسمت نموده و ... بشغل بسیار ... مشغول
شدند و چنان عمارتی عالی و شهرستانی رفیع ... خشت
پخته در ... بیک ماه باتمام رسانیدند و از دو طرف ... ولایت
کشیدند و کاری که در ... سال ... استقلال سرانجام توان
کرد آنحضرت در یکماه با وجود برودت هوا و بارندگی و سرما تمام
فرمود و عقلا تعجب نمودند ... آن کار فرمائی ... و جهان
دیدگان ... فرمان روایی حیران ماندند و دانستند که آنحضرت
مظهر تجلیات جمالی و جلالی حق است تعالی و تقدس گاهی که
شیر انتقامش سر ... و قهر کشاد ... را جان ... و هر گاه
که ابر انعامش تبسم برزن نماید جهانی را حلاوت حیات
جاودانی عنایت فرماید و آنحضرت بیلقان و بروج و ... و
تمام اران دار ... تا طبرزون ... بامیرزاده خلیل
سلطان فرمود و مولانا اعظم نظام الدین شامی که ذکر او گذشته
و اکثر این حکایات منقول از منشآت اوست ... عمارت
بیلقان فرماید ... که هشتصد و شش سال ... هجرت
که مراجعت از غزا ... ساخت ... از ... یک
مدت یکماه ... ملک و ملت و دین
ذکر ... امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر با امیر قرا یوسف
عراق عرب سابقا ... که امیرزاده رستم در حوالی حله
با امیرزاده ابابکر ... و شاهزادگان که در میدان کارزار رستم
و اسفندیار روزگار بودند باتفاق از فرات گذشته با امیر قرا یوسف

و در وقت

آن مملکت را بوطن مالوف رغبت می نماید اینکه بغداد اکبر
بلاد است بار بمقتضای معموری در جلوه درآمد و آب حضرت ...
باز آید حضرت صاحب قران نوکران ایلچی بغداد را انعام
فرمود و برای پادشاه ... دکان خلعتهای خاص و ... نامها ارسال نمود
و امیرزاده ابابکر در معموری بغداد غایت اهتمام بجای آورد ذکر
آمدن امیرزاده عمر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان از
سمرقند به آذربایجان در خلال این احوال امیرزاده عمر بن شاه زاده
امیرانشاه که بداروغگی سمرقند مقرر بود دارا خطاب آنحضرت بمزید
شوکت و قوت جلادت معروف و بعدل و انصاف موصوف
و بموجب فرمان جهت ایالت مملکت آذربایجان از سمرقند
متوجه شده بود و در جمعه غره جمادی الاولی در حوالی بیلقان رسید و
بدولت دستبوس آنحضرت مشرف گشت مصراع
پای بوس شاه اگر دست دهد دولتیست در اثنا حضرت
اعلی باحداث نهر بیلقان امر فرمود چون از اسباب
آبادانی و مدار ثبات نبات و حیات جان که در جمعیت ...
دستة ضروریه مقرر داشته اند یکی آبست که قوام معیشت
بآن واصل خلقت بران مربوط است که وجعلنا
من الماء کل شیء حی و اگر نه آب روان نعمت عظمی و لذت
کبری بودی لسان قرآن بطریق امتنان درذکر جنت جاودان
بآن تصریح نفرمودی چه بساتین هرچند خوب باشد و خضر خضرا
مرغوب نماید موجب بهجت نواظر و مسرت خواطر و
نشاط و مفیض انبساط وقتی تواند بود که آب روان داشته
باشد و اگر نه انشاش اعظم و سرور اتم نخواهد بود ...

در اثنای حفر نهر بیلقان شحنه عدالت حضرت صاحب قران مولانا
قطب الدین قرمی صدر را قید فرموده و سبب آن بود که مولانا همراه
جمعی بشیراز رفته بود بموجب حکم در ایالت فارس بیدادی چند کرده
و در وقت عزیمت بار دوی همایون مبلغ سیصد هزار دینار
کپکی برسم پیشکش از رعایا و محترفه گرفته همراه آورده و مولانا
صاعد از شیراز آمده صورت حال عرضه داشت نموده آنحضرت
فرمود که شیخ درویش الهی مولانا را از ولایه و دو شاخه کرده مبلغی
که برسم شاه پیشکش آورده بشیراز برد و آن وجه را باصحاب آن
باز دهد و ارغون نوکر مولانا که در حق خلق ظلم بسیار کرده بجلی آویزند
و جناب اعظم خواجه معزالدین ملک سمنانی را بالضبط مال فارس
فرستاده مولانا صاعد را نیز باز گردانید و ایشان
بشیراز آمده ارغون را برکشیدند و روز جمعه که مردم شهر و ولایت
در مسجد عتیق جمع آمده بودند مولانا را با زاولانه و دو شاخه در
پای منبر سنگین باز داشته مولانا صاعد بالای منبر برآمد
و آواز برآورد که هر پادشاهی که مولانا قطب الدین درین مملکت
ارتکاب نموده از پیش او بوده و حضرت صاحب قران نظر نموده
وجه خواجه عماد فقیه را الغیر داده گفت بیت اگر جواب شود
مملکت رشاه هر آن ... که زد مردم دانا گناه مولانا ست بیت
و مجموع رعایا و جمهور برایا غلغله دعای آنحضرت بمسامع ملاء
اعلی رسانیدند و وجه سیصد هزار دینار در مدت
دو ماه بموجب خطوط قضات و اصحاب آن باصحاب آن مال رسید
و این اخبار فرخنده آثار بر اوراق روزگار یادگار ماند
شعر کار نیکو به که ماند یادگار ... که نیز بدی نبود بغیر از ننگ و عار

در اثنای حفر





داده بازرگانان را بسیج طرق کوشش [illegible] و باقی احوال [illegible]
ولطف گفت بجای آورده [illegible] امیر [illegible] و [illegible]
مرجع ایشان [illegible] داشت و [illegible]
شهزاده را [illegible] برگرفت و تمام حکام آن ممالک را
هم در آن مقام مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان [illegible]
و ملک عز الدین [illegible] و کستندر کرجی [illegible] و سلطان [illegible]
و اکرام فرموده ملازم امیرزاده عمر [illegible]
توجه نموده حضرت صاحبقران کوچ فرموده [illegible]
[illegible] توجه نمود [illegible]
[illegible] معسکر همایون شد [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] عید سعید [illegible]
[illegible] صلوة عید [illegible]
قیام نمود **ذکر احوال امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه که بجانب ری رفته بودند** پیش از [illegible]
[illegible] شده بود [illegible] امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه [illegible]
حال اسکندر [illegible] بدان [illegible] که اسکندر
قلعه [illegible] را محکم کرده [illegible]
خود [illegible] در [illegible]
[illegible] طهران ری [illegible]
[illegible]
و در عقب اسکندر رستم [illegible]
دولت قلعه را محاصره کرده [illegible]

ملتفت آنحضرت [illegible] او را [illegible] آورده او را
گرفت [illegible] ملتفت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] احمد جلایر
[illegible] نیت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطانیه رسید [illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
صحرای [illegible]
و امیرزاده ابابکر [illegible] از بغداد [illegible] در صحرای [illegible]
آمد [illegible] امیر شیخ نور الدین [illegible]
[illegible] که شاهزاده [illegible] آنحضرت
رخصت فرمود که در بغداد [illegible] آنحضرت [illegible]
داشته مقرر فرمود که در ممالک عراق عرب و دیار بکر [illegible]
امیرزاده ابابکر [illegible] آذربایجان و عراق عجم که
[illegible] امیرزاده عمر [illegible]
[illegible] چهار صد هزار [illegible]
[illegible] مغولی و تازی [illegible]
و نفایس دیگر انعام فرمود و رخصت [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] امیرزاده ابابکر را
[illegible] و صد هزار دینار [illegible]
فرمود و در عقب امیرزاده رستم [illegible]
[illegible] شاهزاده را که [illegible]



ذکر فتح قلعه فیروزکوه و دیگر قلعه‌ها





پیش خواهد بود و حضرت او را بالاغ باز گردانیده فرمود که تعجیل آید تا
در کنار آب جیحون رسد و چهارشنبه غره محرم [illegible] عبور
نموده بعشق آباد آمده جمعه [illegible] مزار [illegible] جام [illegible] شرایط
زیارت آن مقام دریافت و از آنجا بلب آب جیحون آمده نزول فرمود
و امیرزاده شاهرخ که بموجب اشارت [illegible] پیشتر [illegible]
با دنبال [illegible] کشید و بهمت حضرت صاحبقران [illegible] که در [illegible]
جای بود بخشید و آقبوقا و [illegible] قربانی [illegible] آنحضرت
مجال [illegible] باغ [illegible] رباطی که آنجاست [illegible]
و خواجه احمد طوسی را بجهت ضبط اموال و نقود [illegible] خراسانات تعیین فرمود
[illegible] جهت [illegible] تومان [illegible] کرده [illegible]
در سمرقند [illegible] بعرض رسانید [illegible]
و حضرت صاحبقران [illegible] از آب جیحون [illegible]
شده و امیرزاده شاهرخ [illegible] باز گردانید و در [illegible]
رباط [illegible] فرود آمد [illegible] خواجه آقبوقا از سمرقند [illegible] استقبال
استعجال نموده در [illegible] رسید [illegible] و از آنجا [illegible]
آب مرغاب آمد [illegible] اتاق [illegible]
فرمان شد که [illegible] و از آنجا [illegible]
[illegible] شده [illegible] ولایت [illegible]
و اسپان [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] بر اسپان تازه سوار شده میراندند و آنحضرت از [illegible]
[illegible] و آب [illegible] گذشته [illegible] فرود
آمد و از آنجا [illegible] آدینه [illegible] رسید [illegible] استقبال
نمودند و آنحضرت [illegible] نزول فرمود [illegible] آب آمده از جیحون

تومان آغا بباغ بهشت رفت و آنحضرت از باغ چنار بباغ بهشت
فرمود و چون موکب همایون از یورش هفت ساله که بعضی فتوحاتش
تسخیر ممالک شام و مصر و روم بود در غایت عظمت بر سلطنت
معاودت فرمود خواست که برای دفع عین الکمال [illegible]
بر چهره حال ذات بی مثال کشد ناگاه از آسیب سپهر و چشم زخم
زمانه بی مهر عارضه حادث شد و حادثه عایق گشت و چند
روز مزاج از منهج اعتدال عدول نموده و بکیفیت ذات همایون ضعف
قوی پذیرفت و باز از شفاخانه وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ
يَشْفِينِ شفای کلی یافت و از باغ بهشت بباغ شمال انتقال
فرمود و جشنی پادشاهانه برای فرزندی که از بیگی متولد شده بود
ترتیب نمود و بار دیگر مصراع باز در آمد بشهر کوکبه شهریار
و خانه امیرزاده محمد سلطان حصه الله بنواب الغفران بنزول
همایون مخصوص شد و حضرت صاحبقران فرمود که در پیشگاه
که متصل بمدرسه است که جهت علا امیرزاده اختراع نموده در
پیشان صفه جنوبی گنبدی فلک مثال برافراختند و سرداب
جهت خوابگاه شاهزاده بپرداختند و خانه چند که در حوالی
آن بود ویران کرده در اطراف گنبد علیا بجهت آیین [illegible]
و آنحضرت مسجد جامع جدید که حضرت صاحبقران بنا فرموده بود
در آمد و ایوان و درگاه آنرا که در ایام غیبت آنحضرت [illegible]
بود هرچند وسیع و رفیع بود در نظر همت بلند [illegible] کوتاه
نمود معماران فرمود که آنرا ویران ساختند و گشاده تر بلندتر
برافراختند و خواجه محمود داود را که در مدت غیبت آنحضرت
در سمرقند و ما وراء النهر زمان روان مطلق بود [illegible] ایوان تقصیر



طوی پادشاهانه فرمان داد و جشنی خسروانه مهیا شد و تمام شاهزادگان
کرام و امرای عظام بر اسم تهنیت و نثار قیام و اهتمام نمودند
و نذران طوی آنچنان ترک [illegible] دیده انجام شاه الوغ بیک

ذکر طوی فرمودن حضرت صاحبقران برای تزویج شاهزادگان

چون علو همت صاحبقران ظفر قرین بسیط روی زمین را از غایت مختصر دیده است
همواره صورت تسخیر تمام ممالک ربع مسکون را بر لوح خاطر همایون می‌نگاشت و با وجود فتوحات ممالک روم و شام که
غنایم ملک علام آنجناب ارزانی داشت فرحی در محل فراغت و آسایش
و اقامت و باشتش در مستقر دولت و سریر سلطنت نمی
نمود و بعزم رزم بی‌دینان خطا و غزو بت‌پرستان آنجا جازم
بود و چون دغدغهٔ این یورش در خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر جایگیر
شد خواست که فرزندان نامدار و شاهزادگان کامکار
که سلوت دل و راحت روح و قرت عین و قوت ظهر بودند
هر یک را یکی از اخفاد خود کفوی نامزد کرده دیگر موده **فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ** را
عمل نماید و از آنجمله امیرزاده الوغ بیک
گورکان و برادرش امیرزاده ابراهیم سلطان فرزندان امیرزاده
جهان شاهرخ بودند و امیرزاده جهانگیر بن محمد سلطان
و فرزندان امیرزاده عمر شیخ بایقرا و سیدی احمد و
امیرزاده ایلنگیر بن امیرزاده ابابکر بن امیرزاده
میرانشاه گورکان هر یک را یکی از احفاد موسوم گردانید و به
اطراف و اکناف جار رسانید که حکام و سرداران ایران و توران
بل تمام جهان بقوریلتای حاضر شوند و شاهزادگان چنگیزی [illegible]

و غرایب سلطه آویخته و لعبها و شعبده‌ها عجب انگیخته لاد ند **مصرع**
زایران بلاد دور توران زمین **ع** زهر بقعه گروه بود مردم نشین
خلایق ز هر سو فراز آمدند **ع** همه خوش دل و عیش ساز آمدند
و کنگلان بزرگ سپهر پیکر گردون منظر و شادروان کیوان محل کیهان
مقر و اوانی خسروی ترتیب و تزیین یافت و سریر سلطنت حضرت
صاحبقران بر صدر بارگاه [illegible] و محل و مجلس هر یک از
آغایان و کلین اغول و شاهزادگان و سلاطین و وجوه جهان اعظم
مناسب مراتب قرار دادند و امیرزاده خلیل سلطان از
جانب ترکستان رسیده شرف دستبوس و دولت آغوش
یافت و عظما و امرا مثل امیر یادگار برلاس و بردی بیک
و خداداد حسینی و داود ملک برلاس و هر چهر طغای بوقا برلاس
و سعادت تیمور تاش و دولت تیمور تراجی **ع** به درگاه عالمشاه
آمدند و امیرزاده [illegible] از جانب غزنین آمده آنحضرت او را در
کنار گرفت و واقعه پدرش امیرزاده محمد سلطان یاد آورده
ع چو شمع از آتش دل گریه‌ها سوزان کرد و چون ایام سور معظم بود
نخواست که بر ناتمام سلطان [illegible] شاهزاده را بیان [illegible]
جامه زربفت پوشانید و لباس سوگواری را چون اطلس [illegible] صبح بخنجر
خورشید بسمل رسانید و ایام ماتم عیش و عشرت بمجلس عام
رسانید مجلس انس و بساط نشاط بیان بهشت برین آسایش یافت
و انوار بهجت و مسرت روحانیات کاینات تافت و برای تزویج
شاهزادگان جوانبخت که شایسته تاج و بایسته تخت بودند
مجلس عالی ارتضای [illegible] دا کابر و موالی انعقاد یافت و عقد
تصحیح عقود و شرایط آن وجه و گرفت د امام الایمه شیخ شمس الدین محمد



را در آینه خیال جمال نمود و چون نسخ جهان لی لحربک تیغ دستان
دست نیند هر کرا بیت ملک را کر قرار خواهی داد
تیغ را بی قرار باید کرد هر آینه در اثنای جهانکشای صورتی
چند روی نماید که نباید و نشاید و ضرر آن جهانیان را شامل آید اکنون
در خاطر خان است که بکاری قیام نمایم که تدارک آن آثام فرمایم
و کاری که از دست هر کس نمی آید و آن را قوتی تمام می باید قلع و قمع
کفار … و غور و چین و ختا که دیار کفر است صواب آنست که
همان لشکر که از ممر ایشان ضرر بمسلمانان رسیده بدیار کفر
کشیم و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و آتش
کدها را خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد بنا کنیم تا باشد
که بیامن نیات این حسنات محاسن وَهُوَ الَّذِي
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ
السَّيِّئَاتِ بظهور آید و از کناهان کذشته تجاوز نماید
شاهزادکان و نوئینان بران فکر صواب در غزا از خطا و رجاء
ثواب ثنا و دعا گفته ستایش نمودند بیت که چون
روم شد فتح و قیصر غلام ** بچین نیز خاقان در آید بدام
فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزاره هزاره
شماره کرده هر جا که قابل اضافت باشد از سر تحقیق همان زیاده
زیاده کنند و امرا بموجب فرموده کار بند شده و در دفاتر
ثبت کرده و کلانتران الوس نسخه تواتقال از تواچیان بزرک
ستده بجمع آوردن سپاه باطراف و جوانب رفتند مقرر
آنکه به یجا [?] رعین حاضر شوند و حضرت صاحب قران ارکان
کل بشهر فرمود و مدرسه سرای ملک خانم نزول همایون آمد و امیرزاده

کامکار بود در شکام [?] واقعه ضروری نزدیک آمده آنحضرت عزم جانب
چین و ختا که بلاد کفر است جزم فرمود و با وجود برودت هوا و حدت
سرما تأخیر و تعلل ننموده از مستقر دولت بسریر سلطنت رای عزیمت در رکاب
سعادت آورده و از مشقت سفر اندیشه نکرده عنان ارادت بقبضه
عنایت سپرده بمقتضی وَمَن يُهَاجِرْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
امید نوید میدهد که چون نیت آن حضرت درین عزیمت ادراک
فضیلت جهاد بود هر آینه مغفرت و رحمت بران مرتب خواهد شد
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا خوش باش
که آخرت نکو خواهد شد و آنحضرت امیر بردی بیک را فرمود که نسخه
لشکر احتیاط نموده به سانی که در کان کلی مقرر شده بعرض رسانند
امیر مشار الیه عرضه داشت که ماورا النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ
و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم قراتاتار که
ایشان را از روم کوچانیده باینجا کوچان ایران زمین و عراقین
و آذربایجان آورده اند دویست هزار سوار و پیاده جلو جمع میشوند
شعر شهنشاه دریادل ابر دست ** فلک وار تاج سپهر کرامت [?]
سر کنج بکشاد و دست کرم ** سپه یافت کنج فریدون و جم
و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و داراهرا [?]
خداداد حسینی و شمس الدین عباس و چند امیر تومان بموجب فرمان
مقرر شد که در تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده
سلطان حسین با بعضی لشکر جوانغار در یسی و صبران دشت
کذرانند و ضبط سمرقند را بعهده ارغون شاه کذاشته محافظت کنها [?]



دورین اثنا ایلچی رسید خواجه شیخ علی بهادر از خراسان رسید خبر
سلامتی امیرزاده شاهرخ رسانید و آنحضرت [illegible] فرمود که
بجانب تاشکند رفته برای لشکر ظفرشعار ترتیب تغار نماید و حکم جهان
نفاذ یافت که امرا و تومانات و هزارجات و قشونات و صدجات
از مردم خود با خبر بوده چنان سازند که در آن راه جهت احتیاج ضروری
بازمانده نباشند و چندین هزار خروار غله مقرر شد که [illegible]
در راه بگذارند تا هنگام بازگشتن بکار آید و چند هزار شتر آبستن
همراه بود که اگر احتیاج شود شیر شتران مدد قوت لشکریان باشد
تا قوت و قوت لشکری کم نشود **ذکر جنبش رایات ظفر**
آیات از آق سولات حضرت صاحبقران در میان زمستان
[illegible] در اواخر جدی بود و در آن ایام قران علویین در برج
هوایی در برج دلو روی نمود از آق سولات نهضت فرمود و از احوال
راه و آب و هوا و هیمه و علف و سهل و جبل و وادی و فیافی استفسار
و استخبار نمود و منزل بمنزل بطرف [illegible] فرمود و عازم اترار
گشته مصلحت چنان دید که [illegible]
علوفه اسبان بر پشت چهارپایان بار کنند تا [illegible] نوروز که موسم
علف صحرا است راه بسیار رفته باشند و فرمان شد که امیرزاده
خلیل سلطان که با لشکر [illegible] در حوالی تاشکنت و شاهرخیه و سیرام [illegible]
کرده بودند و همچنین امیرزاده سلطان حسین که در اطراف دشت [illegible]
[illegible] و صبران بود اوایل حوت بحرکت درآیند و مجموع [illegible] اردوی
همایون توجه نمایند و موکب گیتی‌ستان از آق سولات روان شد در
موسمی که کوه و صحرا لباس [illegible] بکسوت سیمابی بدل کرده [illegible]
تقدیر روی جیحون را مانند [illegible] سیم گردانیده و سطح صحرا و روی دریا [illegible]

چون [illegible] از جانب تقتمش خان که از دیر باز در دشت و بیابان
سرگشته و سرگردان میگشت قراخواجه نوکر قدیم او بدرگاه جهانپناه
آمد و بوسیله امرا [illegible] امیر بردی بیگ و امیر شیخ نورالدین و
امیر شاه ملک و خواجه یوسف در مجلس که تایشی اغلن از نژاد اوکتای
قاآن و تاشتمور اغلن از نسل جوچی خان در اطراف [illegible] ایستاده
بودند و شاهزادگان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امیرزاده [illegible] جانب چپ آراسته بودند [illegible]
بساط بوس [illegible] و زبان اعتذار عرضه داشت که تقتمش میگوید
جزای خود دیدم و جفا کشیدم اگر آنحضرت قلم رحمت بر جریده
جرایم من کشد تا زنده باشم ممنون [illegible] بوده [illegible]
طاعت [illegible] طوق اطاعت [illegible] آنحضرت [illegible]
نموده [illegible] بعد ازین یورش [illegible] الوس جوچی را [illegible]
ساخته [illegible] حضرت صاحبقران عالم [illegible]
چنان بود که در آن زودی بعزم غزو کفار از اترار عزیمت نماید
و [illegible] ملازم [illegible] اجازت مراجعت فرماید
و قراخواجه [illegible] بازگردانید اما در لوح تقدیر
آن [illegible] بود [illegible] قضا رو نمود
نقش خیالی که تصور نبود **ذکر وفات حضرت**
صاحبقران افیض علیه الغفران قال
الله سبحانه أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا
وأنكم إلينا لا ترجعون لوامع اشارات
و سواطع بشارات ازین کلام معجز نظام و خطاب [illegible] انتساب
چون آفتاب جهانتاب می‌درخشد و پرتو اشتباه بر پیشگاه خاطر



لوا با زبانه کان که بر اسطرلاب آفتاب از مشارق انوار آن آفتاب
خافقین رخشان و جهان از اضطراب میبود که نهایت بیان مبدا اسیح
ثمره از ان العصر حضرت صاحبقران بود از نوروز سال که
مفطلات ممالک ربع مسکون را تسخیر و تصرف فرموده مستقر دولت
عود نموده دستور بجاه گذشته بود که بصدق همت متوجه تدارک
و تلافی جرایم و زلات گذشته گردانند خواست که همان اهتمام از
صوب اغراض دنیوی بتمام در ما بقی عمر از برای عمر باقی دریابد
بیت ولا بگوش کسی گو باقی عمر در یابی که عمر باقی از این عمر مختصر یابی
و برین عزیمت عزم غزو کفار بجزم داده متوجه غزا و جهاد ترستان گه
آن دیار شد ع نوحی که شروح مذکور گشت بود در آن اثنا از
خطا ترا از فروغ قبه چتر آفتاب لگار رنگ طارم فروزه
حصار گشته بود چهارشنبه عاشر شهر شعبان عارضه بذات بزرگوار
اسکندر روزگار فریدون جهاندار راه یافت مصراع
چه راه یافت که ای کاش راه گم کردی چراگاه شداد یافته بود که
بمرض قوی شد و مزاج از جاده اعتدال عدول نموده و امراض مختلفه
نحو فرجع آمد که از معالجه یکی دیگری قوی می شد اطبا از علاج عاجز
گشتند انواع معالجت نافع و نه مواد امراض راجع شد مرض
چون امروز خلاف استیلا یافت و ضعف قوت که از قوت ضعف
پذیرفت آنحضرت بیقین دانست که حال دیگر است و کریبان
جان در قبضه قضا و قدر نخست تیغ توکل قطع علایق از خلایق کرد
و بنیت درست روی نیاز بدرگاه خالق آورده لطریق نصیحت
دستوره وصیت با خواتین و شاهزادگان و نوئینان که
حاضر بودند فرمود که ما را بنور یقین و دیده حقیقت بین

ثمره تؤتی اکلها کل حین گرامی آید و
فرزند برادر محمد جهانگیر را قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند
در تحت فرمان او باشد باید که باتفاق در تقویت و تمشیت او
او بکوشید تا سعی چندین ساله من ضایع نشود تا سرانجام کار
و نوئینان از استماع این سخن در اضطراب افتاده
دل از جان برداشته آب حسرت از دیده حیرت گشادند
و چهره خونین بر زمین نهاده عرضه داشتند که جان ما همه فدای
یکی غت زندگانی آنحضرت باد تا نفسی در تن و رمقی از
جان باشد طریق خدمتکاری مسلوک داریم و وظیفه جانسپاری
بجای آریم و چون این وصایا بانجام رسید آنحضرت عازم
منسیا منجانه والله یدعوا الی دار السلام
شده در خطه اترار که منزل دار القرار بود آنحضرت
را فواق عظیم روی نمود و حفاظ و موالی تلاوت کلام مجید
و تکرار کلمه توحید قیام نموده میان تمام و خفقش کو
خاتمه و نفوذ روح طبیعی در مجاری عروق و اعضا بنفاد کشید
و ودیعت حیات را باز داد و بلبل گلستان جان را
بگلشن علوی فرستاد و ازین سرای سپنج و منزل
عنا و رنج بریاض انس و حدایق قدس خرامید انا
لله و انا الیه راجعون بیت
امر تیغ آن شهنشاه صاحبقران چو تاج بخش ممالک ستان
دریغ اگر دگر چند سپهر نظیرش نبیند در آینه ماه و مهر
و این واقعه فاجعه شب چهارشنبه هفدهم شعبان
وقوع یافت بیت همه عالم چو سر بسر بگرفت

عمرگاه او را روی کاغذ باید دید که کاغذ کو روی سیه شده اندوده
خاک بر فرق زیرا اگر بعد ازین واقعه آتش هجر بر قلم باید
شعله زبان ناله و افغان سزاوار اگر باد از حروف کلمات
پرداز دود دل غصه جان گسل ارزانی اگر بعد ارشاد این حال
جز فکر آمال سر ضمیر باز دهد آه این حکایت که آتش این غم
جگر بسوخت مرغ شنیده دم که خبر دادی این ...
وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت اکنون عندلیب گرفتش بال و
پر بسوخت از سال ... صاحب قران مغفور بعد از نخجه صدور در جهان
پیدا شد و علامات قیامت آشکار گشت صبح صبح ... و فرخ
اگر در عالم امور رخ داشت ندید و نفیر و نوحه میر و ذی ... شکوا از دل که
ایوان آمد جغد عقاب سیما اگه باشد شهباز صدر زد و طاووس فرا ...
سر فرو می آورد پر ابتر زاغ ماتم زده و اذن تاج با اتهام ... چون
از سر حرت ده افتاده بود مانند طلخال خوبان در پای افکنده زلف
خطایب را دنبال برید و نیل مصیبت بر یال باشند ... زنهار
که بعجود دستاره جوزا و غشو دختر با مرصع و بلمع بود با زکوه نهادند
فیلان خاص را چون فیل شطرنج کوس ... شکسته علمها د
سر آثار رهبان و رقبان در آب ... مانند ساخته
خواتین زهره جبین رابعیاق و اردو گوهر اشک حسرت ... یاقوت
خون دل گرفند ماه رویان چون شب ... پوشیدند
در روز آن بود خورشید عارضان چون سایه بر خاک
نشستند بجای آن درست شاه زادگان ... باد شاهی
از تارک افراخته و خلعت شکیبایی قبا ساخته و آغابان
رو بهانم ... شیده و مو بیاب بریده دام اگر بیان جان در دیده

شب ... از دکان ... امراء شب پنجشنبه ... ده مانند کور باشد
صاحب قران مغفور مصحوب امیر خواجه یوسف و جمعی خواص فرستادند
فرستادند و مبالغه کردند که از راه سکور خبر باشد از ان ار
صحبت نعش او که روز کار رحل رکاب ورخش او روان
کرده بود روان شدند و در اتمام این شغل خطیر بحال کوشیده
شب دوشنبه بیست و دوم شعبان المعظم بسمرقند آوردند
همان شب بامر ... مطهر در گنبد خاص ... مدفون شد

یا کنت احسب قبل دفنک فی الثری
ان الکواکب فی التراب تغور

و از زوال جنازه بار جراحت مصیبت زدگان تازه شد
و از چشمها خونها روان شد زنان و رنان ناله و افغان
زوها دود افغان چهان خروش کرد ... گوش گرد
... وز غلغله آن ولوله ساکن شد امرا صورت ... جمال
صلاح دیدند که حضرات عالیات ... حاکم و ... عالم
و تومان اغا را ابعضی شهزادگان بشهر سمرقند فرستند و ایشان
در عقب محفه روان شوند و امرا ... رهنورد ... لشکر
خطا و عزم غزو و کار داشتند و از اجتماع عساکر بسیار ... لشکر
بیشمار و اتفاق ... و از ... ران ... تیغ گذار که
هر یک خود را ثانی سام سوار و تالی رستم ... بود
... تدبیر اقلیم تسخیر آن ممالک بر لوح خیال می نگاشتند
و می داشتند که هر تیر تدبیر که از شست ... و باید هر گوشه
غرض و هدف مقصود نیابد در مولا ... بار ... بازی
رکفت که این ... یکی از هم فرو ریخت و احوالات که ...



[illegible]

ذکر مشورت کردن امرا و نوئینان و اتفاق نمودن در سلطنت پادشاهزاده عالم و عالمیان میرزا خلیل سلطان بهادر

[illegible]

نصیر الحق والدین خلیل سلطان بهادر

[illegible]

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

[illegible]





بریمانسق وارد یافته کار بند شدند وکلی احوال تفصیل واجمال

بجانب خراسان ارسال بودند **ذکر جلوس امیرزاده خلیل**

سلطان بر سریر سلطنت بعنایت ملک مستعان امرا و

خلیل سلطان **نظم** ستاره لشکر خورشید تاج کرده کلاه

چون بعون عنایت یزدانی دیباچه دولت آسمانی اسباب

سلطنت وجهانبانی مرتب یافت وانوار آفتاب طلعت

او در ممالک ماوراءالنهر تافت روز چهارشنبه شانزدهم رمضان

دارالسلطنه سمرقند آمده در ارک عالی نزول فرمود مطابق تحاویل

ایل که آفتاب در ششم درجه حمل بود **ع** چو آفتاب برج شرف

قرار گرفت

و دون انا لله وانا الیه راجعون ... والله المستعان **ذکر تمرد داستان خطر شاهرخ کان**

عام ایجاب بخارا ...

حصار ...

کی خبر بودی که کرد این عید چندین انتظار | می نهند از تاش سر زیبا یکی اکر
کر برفت ان اقبال از اوج عزت در بار | با وجود این ستاره شهزادگان نامور

وجه دیدار از بهجت جلوس گذشت و در سوم تعزیت نیز آخر گشت
میرزا خلیل سلطان فرمود که شهزادگان و خواتین از کسوت عزا
چون آفتاب و ماه بیرون از ظلمت کسوت خسوف و کدورت کسوف
آورده بجهرا خلعتها و مرصع و تشریفات ملمع پوشانیدند و در حق
ایشان مواهب عنایت و موجبات عاطفت تقدیم رسانیدند
و ارکان دولت و اعیان حضرت و اصناف طبقات علم و دولت
[illegible] جلکی انعام و عقد اکرام انتظام داده و مورد
اکرام گردانیدند و در خزاین و کنوز گشوده اکثر ای فراوانی کر
و لشکریان داده اسراف و اتلاف نوعی واقع شد که [illegible]
کم از خرمن نقل کسند [illegible] و کمل [illegible] می کشید و بخروار می بردند مصراع
ما شد در اسراف اوصاف خبر مجملی از احوال میرزا خلیل سلطان

و استقلال دولت و اسباب آن

مرجع احوال میرزا خلیل سلطان
در سال [illegible] میشده مشروح خواهد آمد ان شاء الله تعالی اما
[illegible]

با دیگر مصیبت زدگان موافقت که در بوستان [illegible] جستند
و ارکان [illegible] جستند و در [illegible] و فضلای عهد از شعرای ادوار قصیدها
گفتند و مرثیها کردند از جمله خواجه عصمت بخاری [illegible]

ای فلک [illegible] گاه و [illegible] سلطان [illegible] | تخت [illegible]
آه ای مردم [illegible] | گر سپهر سلطنت [illegible]
شاه انجم را [illegible] | چون سرافراز [illegible]
چرخ را جامه کبود و علم را [illegible] سیاه | ملک [illegible] و عدل [illegible]
[illegible]
آفتاب [illegible] | [illegible]
[illegible]
ای خزان [illegible] | [illegible]
[illegible]
[illegible] | گر [illegible] سلطنت [illegible]
اشک [illegible]
[illegible]



ذکر تعداد اولاد امجاد و اعقاب سعادت انتساب



